UNIVERSAL
LIBRARY

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

درین ایام سعادت فرجام رسالۂ ناظم حالات و کرامات و ارشادات سلطان الواصلین

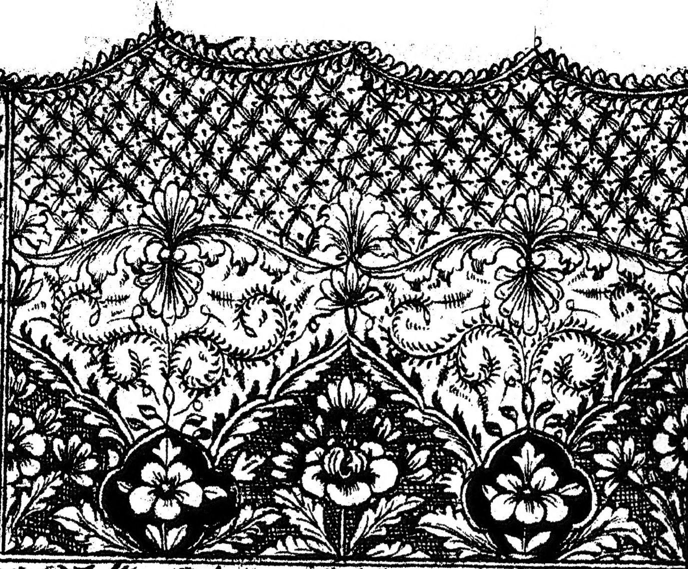
برہان الکاملین فرید العصر وحید الدہر مولانا و مرشدنا حضرت سید حافظ محمد علی صاحب خیرآبادی



حسب فرمائش صاحبزادۂ عالم و عالمیان مخدوم زادہ جہان و جہانیان

سید حافظ خادم حسین صاحب و مولوی سید محمد ہادی حسین صاحب خیرآبادی

در مطبع احمدی واقع کانپور طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلقنا فی بنی آدم وجعلنا من امة نبیه وحبیبه محمد صلی الله علیه وسلم
حمد و سپاس فراوان مر حضرت احدیت جل جلاله را سزاوار است که از قدرت
کاملهٔ خود تمامی ممکنات را بیک لفظ کن از کتم عدم بعرصهٔ شهود جلوه داده وبمقتضای
حکمت بالغهٔ خود از آنها نوع انسان را بخطاب کرمنا بنی آدم برگزیده تاج کرامتش
بر سر نهاد این همه اعتنا که در اعلان فضیلت این نوع بکار برده فی الحقیقت
محض برای اظهار عظمت حبیب خودش بود چونکه در علم او تعالی شانه ظهور ذات
ستوده صفات آنسرور موجودات ومنشاء ظهور ممکنات در عالم شهود از همین نوع
بود لهذا الفیض مقدسش از یوم ازل این نوع گرامی گوی سبقت در فضل وکمال از
تمامی ممکنات در ربوده است باوجودیکه بیرنگ محض است لیکن در هر رنگ جلوهٔ
اوست و با آنکه از قید اطلاق ولاتعین نیز منزه است الا در پرده جمله
تعینات جلگی پردگی اوست نمود بی بود ما همه با از بود اوست لابل ما همه هیچ

بود بود اوست آیهٔ کریمه فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ بر این معنی گواه است وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَ مَا کُنْتُمْ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ شاهد این معنا است حاشا ثم حاشا کجا مشت خاک و کجا مدح و ثناء آن منزه عن الادراک مدح آن منزه از درک و فهم ما بزبان آوردن سراسر بے ادبی ست و ثنائے او تعالی و تقدس از گفتگو ما بخامه سپردن کمال گستاخی مقتضائی شان عبدیت و مرتبه مخلوقیت همین ست که زبان بدعا کشائیم و سر عجز و نیاز بجناب اقدس او نهاده بعرض حاجت پردازیم اللهم یا رب بجاه نبیک المصطفی و حبیبک المجتبی احرق قلوبنا بنار عشقک و عشقه واستعملنا بسنته و توفنا علی ملته واحشرنا تحت لوائه واجعلنا من رفقائه اللهم اجمع بیننا و بینه ولا تفرق بیننا و بینه امین مناجات منظومه بحضرت رب العزت

یا الٰهی بهر محبوب آنجناب جهان ‖ واز برای عشق خاص آن شه کون و مکان

دستگیر بیکسان سلطان جمله مرسلین ‖ کز وجود اوست قایم آسمان هم زمین

بهر صدق و عشق یار غار شاه دوسرا ‖ حضرت صدیق اکبر رض محرم راز خدا

بهر عدل و هیبت فاروق رض والا مرتبه ‖ کاشف اسرار پنهان شاه عالی مرتبه

حرمت حلم و حیا و صاحب ذات خدا ‖ [illegible] صدق و وفا عثمان رض [illegible]

بهر علم و فضل آن سلطان جمله اولیا ‖ شیر یزدان نور حق حضرت علی رض

از برای عصمت و سوز دل خیر النسا ‖ [illegible] شیر خدا نا توان نسبت مصطفی

حرمت دلخستگی حضرت والا حسن رض ‖ نور چشم مصطفی محبوب رب ذو المنن

حرمت مجروح جسم پاک شاه کربلا ‖ سید الشهدا و سبط اصغر خیر الوریٰ

بهر آن آتش که دارد نیک از عشق احد ‖ فانی از خود بوده اند و باقی با تو تا ابد

از شراب الفت ایشان مرا مخمور کن ‖ نقش هستی مرا از سینه ام … دور کن

جای من کن در جوار پاک شان درز جزا	بهر جمله آل و اصحاب رسول مجتبی
رو سیاهم لیک ای رب عبد محبوب توام	زاین وسیله زود داے خالق رواکن حاجتم
حاجت این هادی عاصی همین ست ای خدا	کن مرا از ما رها و با خودم کن آشنا

نعت سرور کائنات علیہ و آلہ الصلوات الزاکیات

اللهم صل علی سیدنا ومولانا محمد الذی شرح صدورنا بالایمان ونور قلوب العارفین بنور العرفان وعلی آله الطیبین واصحابه الطاهرین خصوصا علی الخلفاء الراشدین وسیدة نساء العلمین وریحانتی سید المرسلین واولادهما الی یوم الدین سیما علی غوث الثقلین سیدنا محی الدین ابی محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی وقطب العلمین سیدنا معین الحق والدین حسن الحسینی الحسنی السجزی رضی الله تعالی عنهما وعن اتباعهما وجعلنا من خدامهما درود نامحدود بران محبوب خاص حضرت ودود باد که او نخستین جلوه حسن ازل ست و اول موج بحر قدم چنانچه اول ما خلق الله نوری خود فرموده است آنمصداق وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او مظهر ذات حضرت احدیت ست من رانی فقد رای الحق بر این معنی برهان قاطع و تمامی عوالم مرایای صفات و شیونات اوبند انا من نور الله والخلق کلهم من نوری بر این دعوی دلیل ساطع پس آنچنانکه او در هستی خود محتاج حق تعالی و تقدس ست همچنان ماهمه محتاج وسیله او گو در هر فردی از افراد عالم پرتوی از نور او تابان ست الا از اشخاص امت مرحومه اوانانکه در محبت و اتباع وی از خود فانی گشته اند بر آنها جلوه خاص حضرت محبوبیت کامل واتم نمایان ست حدیث قدسی کنت سمعه وبصره از قرب و وصال آنو اصلان اثری ست وقول نبوی طوبی لمن رانی ثم طوبی لمن رای

من دنا الی سبع مراتب از شان مظهریت آن کاملان خبری چنانچه اہل عالم ہمان
آثار محبوبیت حضرت محبوب مطلق در جبین منور شان دیده بدام محبت آنها در
آمده اند و بفیضان ایشان که آنهمه فیضان حضرت محمدی ست و قوت جناب
ایزدی ہم ذوق محبت یافته اند و ہم بساحل نجات فرا رسیده حق جل شانه بوجه
فنای کامل شان بآن محبوب خود ذوات با برکات ایشانرا وسیله نجات عصات
امت نموده و بفیض دستگیری آنها که بفحوای آیه بیعت عین دستگیری اوست
عصیان ره نوردگان کوی ضلالت را بخیر و حسنات مبدل فرموده آیه وافی
ہدایه الحقنا بهم ذریتهم مظهر این مدعاست و مقوله حضرت شیخ شیوخ و قبله روی
قطب الاقطاب سیدنا فرید الحق والدین رضی الله عنه شرح ہمین کلام پاک ہندا
است و ہو ہذا شعر گر نیک زیم مرا از ایشان گیرند ✦ ور بد باشم مرا بایشان بخشند ✦ و حضرت
احدیت بنا بر اظهار کمال عظمت حبیب خودش آنمظاہر حضرت محبوبیت را
در کلام قدیم خود جای بآیه کریمه اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُوْنَ بستوده و در جای بآیه وافی ہدایه وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ
ای الکاملین عزت برای آنها ثابت فرموده اہل نظر می دانند که لفظ الا در آیه
اولی چہا فضائل و مراتب حضرات ایشان ظاہر می نماید و در آیه ثانیه عطف
فرمودن الله جل جلاله آنهارا بر خود چہا عزت ایشان می افزاید با این ہمه
تاکید ہر که فضائل و مراتب ایشان نداند بفحوای من کان فی هذه اعمی بصر
حق بین ندارد چنانچه او تعالی شانه خود این چنین کس را بحکم ولکن المنافقین لا یفقهون
داخل زمره منافقان می نماید و حق تعالی باین تشریف ستائش که آنرو اصلان
خود را مشرف فرموده در حقیقت حبیب و مظهر خودش را بستوده بلکه ہمانا ستائش
خود نموده چرا که کمال ایشان ہمین ہست که از خود رسته اند و بحق پیوسته و انچه

از فضائل و کمالات که در ایشان ظاهرست صنعت و قدرت اوست که بواسطه
آنوسیلهٔ آفرینش در مرای آنها متجلی گشته جل جلاله و تعالی کبریائه وصلی الله علی
مظهره رفع علی العالمین درجانها لای خامه با دب باش و از حد خود مگذر این
عرصهٔ نعت سرور نیست که در یوم کتابت احوال خلق قلم بآن علم فراوان که
ماکان ومایکون جمله بر لوح محفوظ ثبت نمود چون نوبت کتابت حال امت
مرحومه وی رسید و کلمهٔ چند در شان ایشان بسلک تحریر در کشید از جناب
رب العزت خطاب باعتاب تادب شنید سالها از این سوء ادب لرزان
وحیران ماند واخر در خود قوت تحریر عبارتی که شایان مرتبه امت موصوفه باشد
نیافته بحضرت الوهیت عرضداد که انچه تو درباره این امت مرحومه بفرمایی
به تحریر در آرم و بر لوح محفوظ ثبت نمایم در جوابش انچه حضرت احدیت ارشاد فرمود
قلم همان کلمات در شان امت آنسرور دارین تحریر نمود هرگاه که آن قلم را که ملکی
ست بآن علم فراوان در کتابت احوال امت آن مجمع فضائل و کمالات این
واقعه رو نمود ترا که از جمادی بیش نیستی چه یارا که زبان بمدح و ثنایش کشائی
و در صف نعال واصفانش هم در آئی بر حد خود باش و کاری که در خورت ست
بجا آر یعنی حال زار این ذرهٔ بی مقدار که تا دیده گرفتار آن جمال با نوار و غلام
بی زر خریدهٔ آن مولای ذو الاقتدار ست بحضور آنسرور کونین سلطان
دارین امام مرسلان محبوب خالق انس و جان منشاء ظهور کائنات مفخر موجودات
مظهر ذات احدیت آئینهٔ جمال ربوبیت عرضه دار تا باشد که آن رحمت عالم
محض بلطف و کرم بسوی این ناکام چشم رحمت واکند و این کمینه عبد خود را
از این ظلمت ضلالت رهانیده بسوی خود راه دهد

مناجات بحضور سید الکائنات علیه و آله الصلوت والتحیات

غریق بحر عصیانم اغثنی یا رسول الله ‌‌ ز دست نفس نالانم اغثنی یا رسول الله

کریمی ای رسول من به دستی که می افتم ‌‌ نه حد بگذشت عصیانم اغثنی یا رسول الله

حبیب خالق اکبر بحال زار من بنگر ‌‌ غریبم سخت حیرانم اغثنی یا رسول الله

به هجرت دلفگارم سینه ریشم سخت رنجورم ‌‌ به دست تست درمانم اغثنی یا رسول الله

توجه گر کنی بر من شود عصیان همه طاعت ‌‌ فدایت دین و ایمانم اغثنی یا رسول الله

کرم کن تا شوم فائز به شفقت وارهم از خوف ‌‌ ترا جویم ترا خوانم اغثنی یا رسول الله

همین است آرزوی های مسکین شها از تو ‌‌ که فردا پیش تو خوانم اغثنی یا رسول الله

اما بعد میگوید بندهٔ عاصی براجی رحمة الله القوی غلام محمد هادی علی الحنفی اللکهنوی الکشمیری غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه ابن حکیم محمد علی مرحوم و مغفور المخاطب از سرکار شاه اوده به محمود علیخان بهادر ابن زبدة الاصفیا الشهید فی سبیل الله شیخ امجد علی رحمة الله علیه که ابوین و جمله بزرگان این عاصی بیعت بر دست حق پرست حضرت شیخ الاسلام سلطان الواصلین برهان الکاملین قطب الوقت فرید العصر سیدی و شیخی حضرت مولانا و مرشدنا سید حافظ محمد علی المشهور به حافظ محرم علی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا میداشتند چون زمانه وصال المتقرب بارگاه حضرت ذوالجلال قریب رسید در زمانهٔ علالت این بندهٔ مجرم و شرمسار در عمر هشت سالگی به بیعت حضرت شیخ الاسلام مشرف گردید و آن قبلهٔ روحی و کعبهٔ قلبی باین نعمتم برگزید الحمد لله علی ذلک و بفیضان دستگیری آن ظل الله فی الارض وقت بلوغ و شعور هم بر آن عهد قائم ماندم و چونکه پیران طریقت تجدید بیعت را بر دست شیخ خود هر قدر که ممکن باشد احسن می پندارند لهذا بعد سن شعور بر دست خلیفهٔ بر حق و کعبهٔ مطلق زبدة الاصفیا مخدوم عالم حضرت مولانا و مرشدنا سید حافظ محمد اسلم ادام الله برکاتهم که در حقیقت دست حضرت شیخی ست تجدید بیعت نمودم و حالات حضرت

شیخ الاسلام را از خادمان آنحضرت جویان و مستفسر بودم جناب میر محمد علی صاحب
که از خادمان خاص شیخ الاسلام هستند و از ایام طفولیت نظر توجه و کرم بر من
نامهٔ سیاه دارند اکثر ارشادات و حالات حضرت شیخ الاسلام که بچشم خود دیده و از
دیگر خادمان شنیده بودند بنابر تعلیم من ارشاد می فرمودند روزی بهمین تذکره گفتند
که هنوز حالات حضرت شیخ الاسلام بقید تحریر نآمده اند اگر تو آنرا انجامه سپاری و به
تسطیر در آری هم موجب حصول سعادت شما و هم سبب هدایت دیگران خواهد بود
پس از آن روز را اهتمام اینمعنی نمودم که آنچه از کرامات و ارشادات و حالات حضرت
از زبان مردمان شنیدم و عند التحقیق بحلیهٔ صدق آراسته دیدم بقید تحریر در آوردم
و آنچه بعض اخوان دینی چیزے رقم زده بودند آنرا از ایشان گرفته و نقلش برداشته
بهمین رسالهٔ شریفه درج نمودم و در جمع این رسالهٔ متبرکه صاحبزادهٔ والاتبار حافظ
مولوی سید هادی حسن صاحب ابن الاخ حضرت مخدوم عالم جناب مولانا الحاج
سید حافظ محمد سلم صاحب بسیار اعانت فرمودند چون بعنایت الٰهی و توجه پیران عظام
شاهد مدعا بعرصهٔ ظهور جلوه گر شد یعنی از جمع این رسالهٔ شریفه که بر هفت باب
منقسم ست فراغ دست داد به مناقب حافظیه آنرا موسوم نمودم و این رسالهٔ
نافعه در سال یکهزار و سه صد ۱۳۰۰ از هجرت حضرت نبوت حلیهٔ تکمیل پوشید تفصیل
ابوابش این ست باب اول در بیان سلاسل علیه که از حضرت شیخ اکبر
بحضرت شیخ الاسلام رسیده اند باب دوم در بیان نسب شریف باب
سوم در ذکر ایام طفولیت و حالات بیعت و ریاضت و عادات شریف و دیگر
حالات متعلقه آنها باب چهارم در ذکر ارشادات و اوراد فرموده حضرت شیخ
الاسلام باب پنجم در ذکر کرامات باب ششم در حالات بعض مریدان که بفیض
حضرت شیخ الاسلام بر آنها وارد گشته باب هفتم در ذکر ایام مرض و وفات

شریف و دیگر حالات متعلقه آن و اندرین کتاب هر جا که لفظ شیخ الاسلام ست
ازان ذات کامل الصفات حضرت سیدی و شیخی سلطان الواصلین قطب العارفین
سیدنا حافظ سید محمد علی الحسنی الحسینی رضی اللہ تعالی عنه مرادست و لفظ شیخ اکبر
مخصوص ست برای حضرت قطب الاقطاب فرد الاحباب سیدنا شاہ محمد سلیمان تونسوی
رضی اللہ تعالی عنه و اکثر نام راویان در ابتدای روایت بر حاشیه آن تحریرست
اللہ تعالی بتصدق حبیب خود و بطفیل پیران طریقت مقبولش کناد و به برکت ذکر
خاصان خود این آورده دشت ضلالت را محض از فضل خود بعرصه قرب شان
وارساناد و صلی اللہ علی خیر خلقه محمد بعد حسنه و جماله و فضله و کماله و علی اله و صحابه و اولیاء امته و بارک و سلم

باب اول در بیان سلاسل عالیات

باید دانست که بحضرت قطب الاقطاب غوث الاغواث مولانا فخر الملة والدین محب النبی محمد رضی اللہ تعالی عنه
از پیران عظام پنج سلاسل رسیده بودند یکی چشتیه نظامیه دوم قادریه سوم سهروردیه چهارم
نقشبندیه پنجم مغربیه و همین سلاسل خمسه از خدمت مولانا بواسطه حضرت شیخ اکبر بحضرت
سیدی و مولائی و مرشدی شیخ الاسلام رسیده بودند الا از خدمت شیخ دو سلسله اجازت
شده بودند یکی چشتیه نظامیه دوم قادریه و اجرای سه سلاسل دیگر بسمع کاتب نرسیده
سببش همین معلوم می شود که کسی دران سلاسل درخواست بیعت نه کرده و عادت
شریف این بود که از مردمان وقت بیعت استفسار می فرمودند که بکدام سلسله داخل می شوید
اگر او خود سلسله معین میکرد بهمان سلسله او را داخل می فرمودند و اگر بانحضرت
حواله می کرد به سلسله چشتیه ازاو بیعت بر می گرفتند و خود شیخ الاسلام و جمله شیوخ
ارادت آنحضرت را بیعت در سلسله علیه چشتیه بود لهذا سلسله چشتیه را مقدم کردم
و چیزی از حالات شیوخ این سلسله علیه را هم بترتیب سلسله تا بحضرت سرورکائنات
علیه الصلوة والتحیات بقلم در آوردم و هو هذا حضرت شیخ الاسلام خرقه خلافت کامله

بجمیع سلاسل یافتند از شیخ ارادت خود حضرت شیخ اکبر قطب الاقطاب فرد الافراد
امام العارفین سلطان الکاملین محرم راز یزدان سیدنا و مولانا خواجه محمد
سلیمان رضی الله تعالی عنه و عن من استفاض عنه وطن آنحضرت در کوهستان
مقام گرگوجی ست که مردمان آنجا محض امی و ناخوانده اند الله تعالی آنحضرت را
که بحضرت علم خود شایان قرب خود دانسته همت عالی و ظرف وسیع داده بود
در ابتدای شباب شوق حصول علوم دینی عطا فرمود چنانچه میر محمد علی صاحب
نقل مے کنند که حضرت شیخ الاسلام می فرمودند که هرگاه شیخ اکبر برای تحصیل علوم
وطن خود را گذاشته رخت سفر بر بستند دران زمان قبلهٔ عالم حضرت خواجه نور محمد قدس
سره العزیز که از مدتے ترک سفر کرده عزلت و گوشه نشینی گزیده بودند هم راه سفر
فرا گرفتند و بعد چندی باز بمقام خودش رجوع فرمودند خادمان از حقیقت حال استفسار
کردند ارشاد شد که شهبازی از مقام خود پرواز کرده است بتلاشش او رفته بودم
تا نشود که صیادی دیگرش بدام خود آرد آخر کار جذب عنایت اسے شیخ اکبر را کشان
کشان بمقام فرودگاه قبلهٔ عالم آورد درانجا مسجدی بود که طالب علمان دران قیام
می داشتند آنحضرت نیز بحجرهٔ همان مسجد رخت اقامت انداختند طلبا بخدمت شیخ اکبر
عرض نمودند که در قرب این مسجد شخصی بدعتی سکونت میدارد خدمت شیخ اکبر فرمودند
که او را چرا از اینجا بدر نمی کنید ایشان گفتند که از هیبت او ما یارای این کار نیست
چونکه حضرت ایشان از عنفوان شباب بود و زمانه طالب العلمی جوشی پدید آمد چهرا
بدست گرفته برخاستند که من خود آن درویش را از اینجا بدر می کنم یا می کشم باین عزم
چون بمحفل شریف رسیدند نظر فیض اثر حضرت قبله عالم بر آنحضرت افتاد آنچه بدل خود تصور
کرده بودند همه را راح یک نظر شد قبله عالم فرمودند بائید که منتظر شما بودم شیخ اکبر
آنچنان محو شدند که خیال نعلین از پا کشیدن هم نماند باین کیفیت بخدمت شریف

پیوستند و به بیعت مشرف شدند و مورد توجه خاص شدند و حسب الارشاد شیخ خود به تکمیل علوم ظاهری پرداختند و چون بوطن خود تشریف آوردند آنحضرت را کیفیت جذب پیدا شده و الده آنحضرت خدمت شان را در حجره منفید فرمودند در ان هنگام زمان وصال قبلهٔ عالم فرا رسید و زحمت بر مزاج شریف غلبه کرد فرمودند که درانی را بطلبید درانی کنایه از شیخ اکبر بود خادمان عرض کردند که بهتر لاکن طلب نکردند بار چند بار حضرت قبلهٔ عالم فرمودند که درانی را طلبیده اید خادمان عرضه دادند بلے مگر مقام سکونت شان بکس دور و دراز ست مدتی باید که آینده بآید همین حال ماند تا آنکه وقت وصال قریب تر رسید باز همان کلمات از زبان مبارک برآمد حاضران همان جواب دادند قبلهٔ عالم فرمودند که من خود می طلبم حضرت شیخ اکبر را در آنوقت بمقام خود کیفیتے پیدا شد که خود را از دریچه که عقب آنحجره بود بدر افگندند و خود میفرمودند که من خود را یا در مکان خود دیده بودم یا بچشم زدن بر در حجره شریف یافتم و ان زمانے بود که قبلهٔ عالم بزبان کرامت ترجمان می فرمودند که درانی آمد عرض کردم که حاضرم پس قبلهٔ عالم حضرت شیخ اکبر را بحضور خود طلبیدند و میان یاران صاحب و مولوی محمد علی صاحب را که از مدتی تمنائی بیعت بر دست حق پرست قبلهٔ عالم داشتند بآنحضرت سپردند و نعمتیکه از جناب احدیت و حضرت غوث سینه بسینه یافته بودند بشیخ اکبر عطا فرمودند و صاحبزادگان والاتبار را نیز بحضرت شان سپردند و وصیت فرمودند که اولاد من خراب نشود و خود بحق واصل شدند شیخ اکبر چندی در المقام قیام فرمودند بعده بمقام توسه شریفه حسب ایمای شیخ خود سکونت ورزیدند و هزارها مردم را بشرف بیعت مشرف فرمودند و بسیاری را بمقام قرب و مرتبه تکمیل رسانیدند و از انجمله قریب هفتاد کس قادری کم و بیش بخرقهٔ اجازت شرف یافتند و از ان ها حضرت میان یاران صاحب و حضرت شیخ الاسلام بخلافت کامله مخصوص بودند روایت

که روزی شخصی بعالیخدمت حاضر آمد و گفت که روح شما شنیده باین امید حاضر
شده ام که حق تعالی را ببین نماید شیخ اکبر کلمات عجز بر زبان آوردند و فرمودند که
لقاء الهی دشوار است در بر خور هر کسی نیست آینده بر آشفت و بگفت فقط اسم
مشهور بود چون دیدم هیچ نیافتم و این چنین کلمات ناگفتنی بر زبان راند
در برخواست و روان شد فی الحال حضرت شیخ اکبر را حالتی طاری شد فرمودند که
نزدیک بیا او قدری نزدیک شد باز ارشاد شد که قریب تر بیا تا آنکه آینده متصل
زانو مبارک بنشست حضرت بگوش او فرمودند الله اکبر چون این کلمه بسمع او
رسید از خود برفت و همچو بسمل بطپید و باندک دیر بهمین حال جان بداد شیخ اکبر
فرمودند که خاتمه بخیر شد و فاتحه خواندند و هم نقل است که شخصی وقت خواندن مثنوی
شریف مطلب شعری پرسید حضرت زبان فیض ترجمان در بیان مطلب کشادند
ظرفش تحمل شنیدن نیاورد فی الفور هلاک شد از ان وقت شیخ اکبر هنگام درس
مثنوی شریف ترجمه لفظی هم نمی فرمودند و اگر کسی معنی شعری می پرسید میفرمودند
که نزد شاه هوری صاحب برو و بپرس و در ترک و تجرید آنحضرت را مثلی نبود چنانچه
سوای ملبوس ضروری و بجز یک لنگی چیزی نزد آنحضرت نمی بود و هم در سفر
و هم در حضر و هم در سرما و هم در گرما در حجرهٔ شریف بوریائی می بود که هم نماز نوافل
بران می گزاردند و هم وقت خواب همان بوریا را بستر گسترده در گرما همان لنگی را
بالین فرموده استراحت میفرمودند و در سرما همان لنگی را وقت استراحت بر جسم
مبارک می انداختند و بعد نماز مغرب تا پاسی شب گذشته دائم ذکر جهر میکردند و بعد
فراغ ذکر اجازت می شد اهل غرض حاضر می شدند و عرض حاجت میکردند بعده
طعام شب تناول فرموده و نماز خفتن با جماعت گزارده باز بحجرهٔ شریفه میرفتند و بعد تهجد
باز بذکر جهر می پرداختند و دران وقت میان احمد قوال متصل حجرهٔ شریفه بیرون

در بالا فراز چیزی می سرائیدند و دران وقت تخلیه کسی را مجال آن نبود که در حجره شریف
در آید روزی خادمی حضرت را آب برای طهارت داد و شیخ اکبر برای رفع حاجت
تشریف بردند آن خادم به حجرهٔ مبارک بخفت حضرت شیخ چون بعد فراغ
باز آمدند او را بیدار نکردند و خود آب گرفته وضو فرموده بعبادت مشغول شدند
ناگاه آن خادم بیدار شد دید که جسم شریف آنحضرت بالید چنانکه تمام حجره بپوشید
هیبتی بر او غالب شد و بگریخت و این مضمون را بخدمت حضرت شیخ الاسلام
عرضه داد فرمودند که این حضرات را وقتی مسرتی پیدا می شود که خود بخود جسم
می بالد حجره چه دران زمان بآسمان و زمین هم نمی گنجند و هم عادت شریف بود که
بطریق سنت نبویه وقت اول نماز صبح بر سریر مبارک خود استراحت می فرمودند
دران وقت خادمان حاضر می شدند و دست و پای مبارک را می مالیدند
تا موذن بانگ نماز بامداد بر می داشت حضرت باستماع اذان برخاسته بمسجد
شریف آمده نماز بجماعت ادا فرموده باز بحجره شریفه تخلیه میفرمودند تا پاسی روز
برآمده بعده خادمان و اهل حاجت باجازت بخدمت عالی حاضر شده حوائج خود بعرض
رسانیده چاره کارهای خود می جستند و بعد طعام نهار قدری قیلوله فرموده نماز ظهر
بجماعت ادا فرموده تا بعصر به تلاوت قرآن مجید و اوراد شریف مشغول میبودند
و از عصر تا مغرب بمسجد جلوس می فرمودند گویا که این وقت دربار عام بود و در
این معمولات چه در سفر و در حضر فرق نمی شد و اکثر وقت سفر آن حضرت یا بعد از اشراق
تا ضحی بود یا از عشا تا تهجد چرا که همین دو وقت برای حوائج خود مقرر فرموده بودند
این جا مرویات میر صاحب ست شخصی از مریدان شیخ اکبر روایت کردند
که برای زیارت حرمین شریفین رفتم وقت مراجعت در جهازی که
دم بطوفان در آمد چون چاره کار بدست ناخدا نماند اهل جهاز را هراس

در گرفت من دمان پریشانی بجانب شیخ خود رجوع کردم فی الحال چنان معلوم شد
کہ کسی جہاز را بر داشتہ بجائی دیگر افگند جہاز بساحل رسید کارپردازان جہاز لنگر
افگندند و مردمان از جہاز فرود آمدہ در قریہ کہ قریب ساحل بود در آمدند من ہم
در انجا در آمدم آنجا مسجدی بود ہنگام نماز چون مردمان جمع شدند و نماز ادا نمودند
دیدم کہ بعد نماز ہرکس یا سلیمان یا سلیمان چندمرتبہ خواندند دار دیکہ معمول اہل سلسلہ
من بود ہم بخواند کمال متحیر شدم و از شخصے پرسیدم کہ بہ شما این طریقہ بچہ طور رسیدہ
گفت ما ہمہ دست گرفتہ حضرت شاہ سلیمان ہستیم و آنحضرت اکثر در ینجا تشریف
می آرند مگر از چندی تشریف نا وردہ اند من ہم وا نمودم کہ خواجہ تاش شما ہستیم پس
باہتمام الغایت مدارات کردند ہدیہ ہا دادند و وقت رخصت یک عینک و چند
ندر سرخ کہ بران نام حضرت شیخ اکبر مسکوک بود بمن دادند کہ بخدمت شیخ ادا ہدیہ
رسانند الغرض چون بحضوری حضرت شرف اندوز شدم ہدیہ گزرانیدم حضرت
زر سرخ را از من گرفتہ بسنگے آنچنان کوفتند کہ اثرے از تحریر باقی نماند و چون
کیفیت جہاز خود بخدام حاضرین وانمودم و تاریخ این واقعہ بیان کردم گفتند کہ
ازروز دفتہ آنحضرت دست خود برداشتند بنوعیکہ چیزے را از جا برداشتہ بدر جا انداختند و آستین پیراہن
شریف تر شد لیکن کسی را یارائے پرسیدن این راز نشد الا چونکہ امری عجیب بود تاریخش یاد داشتیم
کہ شاید روزی شاہد این راز بعرصہ شہود جلوہ دہد الیوم این عقدہ حل گردید و میر محمد علیصاحب
نقل میکنند کہ حضرت شیخ اکبر در عرس حضرت قبلہ عالم خواجہ نور محمد صاحب رضی اللہ تعالی عنہ
بمحفل سماع نشستہ بودند و صاحب سجادہ قبلہ عالم ہم برابر آنحضرت بودند و بر
آنحضرت حالتی طاری شد کہ آثار آن از چہرہ منور ظاہر گشت ناگاہ بہمان حال نظر
فیض اثر بر گبری از قوم سکہان کہ در انجا حاضر بود برافتاد از فیضان نظر
فی الحال مسلمان شد و باواز بلند کلمہ طیب برخواند ازین حال کیفیتے بر جملہ حاضرین

پیدا شد قومش از استماع این واقعه بر آشفتند و در اسقبیا ساختند شیخ اکبر نجاد نان
فرمودند که او مسلمان شد حمایت او بر ما لازم او را از دست ظالمان بر آرید غلام
و الا برای تعمیل حکم آماده و مستعد شدند این خبر به سکمان رسید چونکه سیبت و جلالت
و عظمت آنحضرت در همه دلها جا گرفته بود خائف شدند و آن نو مسلم را رها نمودند
و هم نقل میکنند که روزی آنحضرت حسب معمول در مسجد شریف بعد عصر جلوه فرما
بودند و بسیاری از مردم پیش آنحضرت نشسته ناگاه سردار خان که از دوالهان
و شیفتگان آنحضرت بود در آمد و به منور خود به تیدکسی از حاضران بر خندید
و عادت شیخ اکبر بود که اکثر نظر مبارک بر زمین میداشتند بالبسوی آسمان
بجانب کسی نظر کم میکردند آنوقت شاید که فعل خنده بر خاطر شریف گران آمد فعتة
نظری بر حاضران انداختند همانان نظری نه بود بلکه برقی بود که تو گولی بر حاضران
افتاد همه ها از خود رفتند و آنچنان تپیدند که از مسجد بدر افتادند و آنها می گفتند
لذتی که در این بیخودی یافتیم گاهی نیافته بودیم و هم راوی موصوف میگویند
که شخصی مجذوم برای حصول صحت بتوسه شریفه حاضر آمد که به برکته انفاس شریفه
بمقصد خود کامیاب شود مرد کم عقل بود در نماز نقل شیخ اکبر میکرد روزی بعض
کسان بخدمت شیخ اکبر شکایت او کردند که فلانکس نقل آنحضرت میکند در نماز
آنحضرت تبسم فرمودند همیکه شیخ اکبر متبسم شدند آنکس فوراً صحت یافت و اثری
از مرض جزام باقی نماند و هم راوی موصوف میگویند که شیخ الاسلام فرمودند
یکبار افغانان بر سکهان حمله آور شدند خدمت شیخ اکبر به اهل توسه خبر دادند
که افغانان می آیند با سکهان مجادله خواهند کرد از اینجا بیرون روید و خود هم از
توسه روان شدند من همپای شیخ اکبر بودم در اثنای راه بمن فرمودند که شما
هم در عقب من بر اسپ ماده من سوار شوید بپاس ادب نعلین از پا کشیده بنا

تعمیل حکم در عقب حضرت سوار شدم آنحضرت باز روان شدند و بجای رسیدند که
وقت نماز بود بمن فرمودند که آب تلاش نمایند هر چند که آب جستیم نیافتیم بحضرت عالی صورت حال عرض نمودیم
که بجا قدری زمین بکنید شاید که آب برآید حسب الامر قدری زمین بدست خود کندیدم ناگاه آب ظاهر
شد پس همان گل را بر گرداب بستم آب جمع شد حضرت شیخ از ان آب وضو فرمودند و من هم
وضو کردم و بار دیگر باز افغانان بر سکهان حمله آوردند مردمان این حال بخدمت شیخ عرض
نمودند فرمودند که بخانه های خود باشید تا آنکه هر دو فوج مخالف مقابل شدند مردمان
عرض کردند که هر دو لشکر مقابل شده اند و قریب ست که باهم دگر مجادله ورزند فرمودند
که شما ها متاع خود را بخانهٔ من بنهید و بیخوف باشید من انتظام آن کرده ام از حکم
آنچنان کردند پس چون میان هر دو لشکر مجادله واقع شد هر چند که از هر دو جانب
توپ و بندوق ها سر می شد لیکن والله اعلم که گوله و گولی بکجا میرفت کسی از لشکریان
هر دو جانب اثر گوله و گولی نمی دید ناچار مجبور شده دست از جدال بر داشتند
و بمقامات خود ها برفتند و اینچنین کرامات حضرت شیخ اکبر بسیار هستند که درین مختصر
گنجائش ندارد و منجمله ارشادات آنحضرت ست وقتی که شیخ اکبر شیخ الاسلام را
بنا بر زیارت سمت اجمیر شریف روانه فرمودند بعضی از مریدان آنحضرت هم
خواهان اجازت شدند تا زیارت نمایند شیخ اکبر بجواب آنها فرمودند که برای
شما در زیر مصلای من اجمیر شریف و دهلی همه موجود ست شما را رفتن بدانسبت
بهتر نیست و هم بطالبان فرمودند که تا مرا نخواهید پرستید هیچکس نخواهد شد مراد
از پرستیدن این ست که مرید را باید که پیر خود را قبلهٔ مقصود و کعبهٔ مطلوب خود
سازد و با و در آویزد و از غیر او بپرهیزد چنانکه امام الطریقه مولانای روم قدس
سره میفرماید مصرع پیر را بگزین و عین راه دان ❊ و بعد وصال حضرت
قبلهٔ عالم یعنی شیخ خود بحاضران فرمودند که اول دو حجاب بود حالا یکی باقی ماند

و چون شیخ الاسلام بحق واصل شدند و این واقعه در خیرآباد ملک اوده رو داد شیخ اکبر همان
زمان بتونسه شریف خبر انتقال شیخ الاسلام بحاضران دادند صاحبزاده میان غلام نظام الدین
صاحب رحمه الله نبیره و صاحب سجاده حضرت مولانا فخر صاحب قدس سره میفرمودند که
در قریب زمان وصال آنحضرت بر سجاده نشسته بخواندن نوافل و اوراد چنان مشغول بودند
که بهیچ چیزی التفات نمی کردند و بکلامی نمی پرداختند و رنگ چهره مبارک احمر بود و بیوم وفات
شریف چند بار این بیت بر زبان مبارک رفت بیت آهن که بپارس آشنا شد * فی الفور بصورت
طلا شد * این کلام مبارک هم تعلیم بود برای طالبان حق و هم نشان می داد از کیفیت حال
ان فانی مطلق بذات حق رضی الله تعالی عنه وفات آنحضرت هفتم صفر یوم پنجشنبه وقت طلوع
صبح صادق است در سنه ۱۲۶۷ هجری و مزار پر انوار بمقام تونسه شریفه بحجره سکونت آنحضرت زیارت
گاه خلایق ست [illegible] رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و عمر شریف قریب بصد سال رسیده
بود و بعد وفات شیخ اکبر صاحبزاده عالم و عالمیان زبده واصلان قدوه عارفان مولانا الحاج
حضرت شاه الله بخش صاحب نبیره آنحضرت ادام الله برکاته زیب ده مسند خلافت و تلقین
هستند الله تعالی آنمتکای اریکه ارشاد و هدایت را مقام قرب جد امجد خود عطا فرماید و بواسطه آنحضرت
ترقی سلسله علیه سلیمانیه نماید آمین و حضرت شیخ اکبر خلیفه اعظم حضرت قبله عالم قطب المعظم امام
العاشقین سلطان الواصلین مظهر الله الصمد حضرت مولانا خواجه نور محمد رضی الله تعالی عنه هستند
میر محمد علی نقل کردند از خدمت حضرت شیخ الاسلام رضی الله عنه که وطن آنحضرت در ملک پنجاب
است بعد حفظ کلام الله شریف آنحضرت بنا بر تحصیل علوم دینی به دهلی تشریف آوردند چندے
به تحصیل علم پرداختند بعده بخدمت حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد رضی الله تعالی عنه
حاضر شده بشرف بیعت مشرف شدند پس از ان سمت وطن خود مراجعت فرمودند بعده
چند بار همپای قافله پنجاب بخدمت بابرکت حضرت پیر و مرشد حاضر شدند حسب الاجازت
باز بوطن رجوع کردند یک بار خدمت مولانا جمله مردمان پنجاب را رخصت فرمودند و بآن حضرت

حکم دادند که شما بلا اجازت من نزید شما چیزی خواهم داد حضرت ایشان چندی بخدمت عالی
حاضر ماندند روزی قبله عالم به شخصی گفتند که بخدمت مولانا برای من سعی کنید که طعامیکه از لنگرخانه
مرا عطا می شود دران سیری حاصل نمی شود چون بخدمت مولانا پیام قبله عالم عرض کرده
شد از داروغه لنگرخانه پرسیدند که ایشان را چه میدهد عرض کردند که دو نان و یک پیاله
قورما آنچه معمول لنگرخانه حضور است بایشان هم می دهیم خدمت مولانا بداروغه حکم دادند
که قورما دادن ضرورت ندارد فقط دو نان بایشان بدهید چنانچه ازان روز قورما موقوف
شد بعد چند روز قبله عالم بخدمت شریف باز عرض کنانیدند که آنچه پیشتر عطا می شد همان
عنایت شود دران روز از حضور مولانا بداروغه لنگرخانه ارشاد شد که ایشان را از امروز
یک نان داده شود خادم همچنان کرد باز آنحضرت بخدمت مولانا عرض کردند که بیک نان سیر
نمی شوم ارشاد شد که نان موقوف قدری نخود خام داده شود آنچنان بعمل آمد باز قبله
عالم عرض کردند که حضرت ازین نخود یک نان بهتر بود حکم شد که از امروز نخود بریان داده
شود همچنان کردند باز آنحضرت بخدمت مولانا شکایت کردند فرمودند که هیچ داده نشود و در
عوض این خصوصیت که قدرش طالبان صادق می دانند خدمت کفش برداری بآنحضرت
تفویض یافت چندی قبله عالم بی آب و دانه بخدمت معینه خود مشغول ماندند گویا که
همین خدمت غذای آنحضرت بود تا آنکه یوم ادینه آمد مولانا بمسجد جامع دهلی برای نماز تشریف
بردند چون بمسجد داخل شدند فرمودند که اگر کسی کفش من خواهد برداشت بهتر نخواهد شد
آنحضرت را حیرتی پیدا آمد که چه کنم اگر نعلین مبارک بر می دارم خلاف امر می شود و اگر میگذارم
ترسم که تلف شود این هم خلاف است چرا که خدمت کفش برداری بمن سپرده اند و اگر بنا بر
حفاظت همین جا نشینم نماز که فرض است فوت می شود ازینجاست که گفته اند بیت
درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ٔ باز می گوئی که دامن تر مکن هوشیار باش ✤ آخرکار
خلاف مرضی شیخ که طبیب عوارض درونی می باشد عمل کردن روا نداشته برزینه مسجد

نماز کردند و بجماعت داخل شدند پس از فراغ نماز خدمت مولانا تشریف آوردند و فرمودند
که خیر شد وقت سخت بود این کلمات فرموده سوار شدند به مقام خود تشریف بردند قبله
عالم چونکه از چند روز بی آب و دانه بودند ناگاه تشنگی غلبه آورد از یک سقه قدری آب طلب
فرمودند او قیمت آب خواست آنحضرت عذر کردند که نزدم هیچ نیست و برای آب اصرار
نمودند او آب نداد ناچار آنحضرت ترک آب کرده بنگاه غضب سویش دیده بخیال برداشتن
نعلین شیخ خود بعجلت هرچه تمامتر گام برداشته بخدمت بابرکت مولانا پیوستند آن سقه فوراً
سزای گستاخی خود یافت بر زمین برافتاد تپید و از خود رفت مردمان او را برداشته بحضور
حضرت مولانا آوردند که خادم حضرت این مرد را هلاک کرد مولانا بحالش توجه فرمودند آن سقه
همان وقت صحیح شد و بقبلهٔ عالم حکم دادند که تو قابل خدمت ما نیستی برو قبلهٔ عالم حسب الامر
روان شدند در هر منزل بتوجه حضرت مولانا آنحضرت را کشود تازه دست می داد تا آنکه
بمرتبهٔ تکمیل فائز شدند و نعمتهای فراوان از آن گنجینهٔ اسرار الٰهی که از حضرت نبوت سینه بسینه
یافته بودند حاصل ساختند و خرقهٔ خلافت کامله خاص بجمیع سلاسل نیز یافتند و حسب الاجازت
بقریه مهاندن که از پاک پٹن شریف جانب غرب بفاصله چهل کروه واقع ست رخت اقامت
انداختند صاحبزادهٔ عالم و عالمیان مخدوم زاده جهان و جهانیان حضرت میان غلام نظام الدین
صاحب رحمه الله تعالی نقل فرمودند که چون قبلهٔ عالم از خدمت مولانا بعطای خرقهٔ خلافت کامله
مشرف شدند امرای دهلی که داخل سلسلهٔ فخریه بودند آنحضرت را دعوتها کردند شخصی از خدام
مولانا که آنحضرت را بر او نظر لطف بود هم دعوت آنحضرت کرد چون بخانهٔ وی تشریف بردند او را
مادری بود از راه کج فهمی که شعار نسوان ست به تمسخر گفت که مولانا صاحب کرا خلیفه کرده اند
که صورت خوش ندارد و این سخن بسمع شریف در رسید و حالتی بر آنجناب طاری گشت دست
بر چهرهٔ مبارک مالیدند روی انور آنچنان منور شد که تمام خانه نورانی گردید جمله حاضران به تحیر در
افتادند و آن زن از معاینهٔ این حال از خود رفت و آنحضرت در آنحالت بر زبان کرامت ترجمان

راندند که نور محمد مهاران ست که بود این ظهور مولانا است رضی الله تعالی عنهما و از روزیکه قبله عالم
از حضور مولانا به تشریف خلافت مشرف شدند هر کسی که از خدمت مولانا طالب حق می شد می فرمودند
که به پنجاب بروانچه نزد من بود به پنجابی برد تا آنکه هنگام وصال صاحبزاده والا تبار خود یعنی قدوة الکاملین
حضرت مولانا قطب الدین قدس سره نیز ارشاد فرمودند که اگر شمارا طلب حق پیدا شود به پنجاب رفته
حق را بجوئید چنانچه حضرت صاحبزاده موصوف همین سبب بقبله عالم پیوستند و به تعلیم آنحضرت
ریاضات شاقه نمودند و بمقامات قرب فائز شدند و خدمت حضرت مولانا را بر قبله عالم
آنچنان عنایت و توجه خاص بود که نسبت مریدان آنحضرت فرموده بودند که بلا اجازت نزد من بیایند
ایشان را ضرورت حصول اجازت مثل دیگران نیست یک بار چند مریدان قبله عالم از پنجاب
بقصد حضوری مولانا می آمدند در اثنای راه خضر علیه السلام با ایشان پیوستند و فرمودند که
منم خضر هر حاجتی که شمارا باشد بمن باز نمائید آنها جواب دادند که مارا ضرورت عرض حاجت
بشما نیست شیخ ما کافی ست چون آنها از دولت پابوس خدمت مولانا شرف اندوز شدند
و سلام عرضه دادند حضرت مولانا بعد جواب سلام فرمودند که در راه رهزنی شده بود
الاخیر گذشت روایت کردند این را میر محمد علی صاحب از خدمت شیخ الاسلام و آنحضرت را
سوای شیخ اکبر سه خلیفه دیگر هم بودند یکی خواجه نور محمد ثانی ملقب بخلیفه صاحب و مزار
مبارک شان به حاجی پور ست دوم مولانا قاضی محمد عاقل که در کوٹ مٹھن آسوده اند سوم حافظ
محمد جمال صاحب که در ملتان خاص زیارت گاه ایشان ست وفات آنحضرت بتاریخ سوم
ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۰۵ یکهزار و دو صد و پنج هجری هست و مزار رحمت نثار در قصبه تاج سرور
که از مهارون شریف بفاصله سه کروه ست زیارت گاه خلائق ست رضی الله تعالی عنه و
ارضاه عنا و حضرت قبله عالم خلیفه اعظم سلطان العاشقین قدوة المحبوبین قطب الاقطاب غوث
الاغواث حضرت مولانا و مرشدنا و ملاذنا خواجه فخر الملة والدین محب النبی محمد رضی الله تعالی
عنه مستند ذات با برکات آنجامع الکمالات در دیار هند یادگار و قائم مقام خاص آن اولیا

نامدار و مقربان ذو الاقتدار و محبوبان حضرت کردگارست که تمامی اقلیم هند به برکت انفاس
متبرکه ایشان بحلیه اسلام آراسته و پیراسته شد چنانچه شیخ الاسلام سلمه فرمودند که در سلسله
عالیه حضرت مخدوم چراغ دهلی قدس سره العزیز بدان منصب علیه و مرتبه جلیله خدمت مولانا ظهور
فرمودند و جماعت کثیر از اولیا کبار بسلسله آنحضرت برخاست چنانکه تمامی بقعات ملک هند مملو
و منورست از فیوض برکات و انوار کرامات حضرت شان و آنحضرت از جانب پدر با ولاد امجاد
امیر المومنین سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه هستند و از طرف مادر سلسله نسبت آنحضرت
بحضرت مخدوم سید محمد بنده نواز گیسو دراز که از احفاد عالی نژاد امام الائمه سیدنا امام علی
موسی رضا علیه السلام بودند می رسد بهمین سبب زبدة المحدثین قدوة المحققین مولف قول مستحسن
شرح فخر الحسن مد الله ظله و رفع الله درجاته خدمت مولانا را ابن الصدیقین فرموده ولادت
آنحضرت در سنه یکهزار و یک صد و بست و پنج هجری بمقام اورنگ آباد واقع شد چون خبر ولادت
آن معدن کرامت بسمع حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی قدس سره رسانیدند ملبوس خود
برای آنحضرت فرستادند و به فخر الدین محمد موسوم کردند و به مولانا ملقب فرمودند و ارشاد کردند
که در شاه جهان آباد عالمی را بنور هدایت منور خواهد کرد چون آنحضرت به سن شانزده سالگی رسیدند
والد ماجد آنحضرت خدمت مولانا را قائم مقام و خلیفه کامل خود ساخته بحق واصل شدند آنحضرت بسه
سال از تحصیل علوم ظاهری فراغ حاصل کرده متوجه بتزکیه و تصفیه باطن شدند و وضع لباس
آنحضرت جوانانه بود و می گویند که خدمت مولانا مامور بودند به پوشیدن آن لباس و الله اعلم بالصواب
یا آنکه آن ملبوس بنا بر اخفای حالات باطنی بود اما ظهور حق را هیچ حاجت لباس نمی شود بهمان
لباس بگروه اولیا وقت یگانه روزگار شدند و آنحضرت را از امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه نیز نعمت باطنی رسیده چنانکه نقل ست که در عالم رویا حضرت صدیق اکبر انگشت مبارک
خود بدهن حضرت مولانا دادند و آنحضرت نعمتها ازان یافتند و هم آنحضرت را از حضور جناب سید
الانبیا نیز بلا واسطه نعمتهای فراوان رسیده چنانچه بصحبت رسیده که حضرت سرور کائنات علیه

واله الصلوٰة والتحیات حضرت ایشان را در رویا پنج دانه بن عطا فرمودند چون حضرت
ایشان بیدار شدند دانه ها بدست مبارک خود دیدند خواستند که بخورند حضرت
مولانا شیخ نظام الدین والد آنحضرت را این معامله بنور باطن مکشوف شد فرمودند که یا ولد
تنها مخور حصه ما نیز دران ست پس مولانا سه دانه ازان بوالد خود دادند و دو خود تناول
فرمودند پس چندین برکات وکرامات وفضائل که حضرت مولانا راست همه فیض اندانه هاست
وآن حضرت در تواضع وحسن خلق برقدم جناب رسالت بودند ونظیر خود نداشتند اکثر
از مشاهیر دهلی براه بغض وحسد که خاصه نفس ست بهتان ها بنسبت انجناب اقدس قائم
کردند وبے ادبیها نمودند آنحضرت باتباع سنت سنیه نبویه بعوض آن برانها شفقت مے
فرمودند وعطاها می کردند چنانچه روزی زنی از زمره طائفان باغوای حاسدی بعالی خدمت
مولانا حاضر شد و دران وقت اکثری از امرای دهلی مریدان آنحضرت هم حاضر بودند آن زن
بمولانا خطاب کرد که حضرت امشب درخانه من ماندند و باجرت زر قلب دادند آنحضرت بآن زن
بشفقت تمام کلمات معذرت گفتند و بخادم فرمودند که این را زر خالص بده خادم بداد
او گرفت و روان شد هنوز از آستانه شریف جدا نشده بود که در افتاد و هوش از سرش رفت
اقربای او ورا بدان حال بخدمت شریف آوردند و عذرها کردند مولانا بحال زارش توجه فرمودند
او بهوش آمد و از افعال خود تائب گشت این هر دو روایت مستذکره بالا را مرزا سردار بیگ
صاحب از زبان شریف حضرت شیخ الاسلام هم شنیده اند و آنحضرت مصدر کرامات بودند نقل ست
که شخصی آنحضرت را به بیت الحرام دید و از وطن پرسید فرمودند که شاه جهان آباد او گفت که فضائل مولانا
فخر الدین بسیار شنیده ام تمنای قدمبوسی شان در سر دارم ارشاد شد که بمعیت من بروید تا بخدمت
شان رسانم آنکس همپائی آنحضرت سمت هند روان شد در اثنای راه آن حضرت او را هر روز
بهان طعام که در لنگر خانه حضور معمول بود می دادند تا آنکه بشاه جهان آباد تا آستانه مبارک
رسیدند بعده باو فرمودند که این سمت مکان مولانا برو وخود از او جدا شدند آنکس در آن مکان در آمد

و از مردمان پرسید که مولانا کجا هستند مردمان با و نشان دادند چون او نگاه کرده دید که همان کس هستند که همپای شان از حرم بیت الله شریف آمده بود به تحیر افتاد صورت واقعه بحاضران وانمود همه گفتند که خدمت مولانا بخانه بودند سفر نکرده اند پس آنکس بصد عجز و نیاز بعد قدمبوسی حال خود عرضه داد فرمودند که الله تعالی قادر و تواناست برین که دیگری را بشکل من مخلوق کرده باشد که او ترا تا بدین جا رسانید همچنین بلکه بیش ازین کرامات آنحضرت بسیارست بخیال طوالت برهمین قدر اکتفا ورزیدم وفات آنحضرت بتاریخ بست و هفتم ۲۷ جمادی الثانی بهمت در سنه یکهزار و یک صد و نود و نه ۱۱۹۹ و مزار شریف مابین مسجد و مزار پر انوار قطب الاقطاب سیدنا خواجه قطب الدین بختیار اوشی ست و دران محل جای قبر نبود بسبب تنگی جا لیکن بسبب محبت آنحضرت مردمان بکندیدن قبر پرداختند الله تعالی آن زمین مقدس را گشاده کرد و آنچنان وسعت داد که بدفن حضور دقتی نافتاد وسعت آنجا الان ظاهرست برادر و پیر ایشان رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا حضرت مولانا خلیفه خاص و قائم مقام والد ماجد و شیخ خود سراج الاولیا فخر العاشقین زبدة الاصفیا قدوة الاولیا امام العارفین سیدنا و مولانا شیخ نظام الدین رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت جامع علوم ظاهری و باطنی بودند نسب شریف از جانب والد ماجد بحضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی می رسد از وطن خود که از دهلی جانب مشرق واقع ست برای تحصیل علم ظاهری بدهلی تشریف آورده بخدمت حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی پیوستند و بعد حصول علم بشرف بیعت مشرف گشته خرقه خلافت پوشیدند و نعمتهای فراوان از شیخ خود حاصل فرمودند و بامر شیخ خود بمقام اورنگ آباد دکن قیام فرمودند و آنحضرت را پنج پسران بودند محمد عماد الدین و غلام معین الدین و غلام بهاء الدین و غلام کلیم الله و حضرت شیخ شیوخی مولانا قدس الله اسرارهم وفات شریف آنحضرت بتاریخ دوازدهم ذیقعده سنه یکهزار و یک صد و چهل و دو ۱۱۴۲ هجری ست و قبر شریف در اورنگ آباد ست بملک دکن رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشائخ امام همام

علامة الانام صاحب تصانیف کثیره وتالیفات لطیفه جامع علوم شریعت وطریقت قطب الوقت
وارث حبیب الله حضرت شیخ کلیم الله ابن نور الله صدیقی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت بعد
تحصیل علم ظاهر بخیر البلاد مدینه منوره علی ساکنها الوف التحیة والثنا بدست حق پرست شیخ یحیی
مدنی بیعت کرده خرقه خلافت کامله بجمیع سلاسل پوشیدند بعده به شاه جهان آباد تشریف
آورده فی ما بین قلعه وجامع شاهجهانی اقامت فرمودند واکثر مردمان را بشرف بیعت مشرف
ساخته بمرتبه فضیلت رسانیدند وبمقامات عالیات فائز ساختند در علوم عقلیات ونقلیات
وسلوک وتصوف تصانیف بسیار دارند چنانچه کشکول ومرقعه شریفه وتفسیر قران القران
وغیر ذلک مشهور ومعروف ست ومکاتیب هم در سلوک که بحضرت سیدنا شیخ نظام الدین
اورنگ آبادی قدس سره رقم فرموده اند بسیار مفید ومعین طالبان حق بوده ست یکی ازان تبرکاً نقل کرده
می شود وهو هذا عالم عارف محبت ومحبوب فقر امولانا نظام الاسلام والدین از فقیر محمد حقیر
وهو اسیر سلام محبت انجام خوانند ومشتاق خود دانند نمیقه انیقه وملاطفه لطیفه که از فرط
محبت واستیلای مودت قلم گیرای صحیفه اخلاص وصحیفه اختصاص گردیده بود در اسعد
اوقات قرة العیون وشرح الصدور گردید توقع که تا رفع جلباب دوری ظاهری مخبر احوال
خیر مآل خود باشند مرقوم بود که دل از اهل دنیا کشیده شد الحمد لله والمنة که شکر این نعمت بکدام
زبان شرح توان کرد آنکه دنیا را نیک شناخت گرد آن نگشته واگر گشته نیک نشناخته شیخنا قدس
الله سره العزیز اکثر بر زبان در بیان خود می گزرانید اللهم صغر الدنیا ما حقرها فی عیون
عبادک وعظم وکبر جلالک فی عیون عبادک هرکه با دنیا بالاید که با در دارد که او واصلی ست
شعر چیست دنیا از خدا غافل بودن * نی قماش ونقره وفرزند وزن * چون غفلت رفت
واصل ست القدر که منقطع از غیر وی ست وواصل باو ست این اصل کلی ست فان الاصل
عندنا هو الانقطاع عن ما سوی الله هرچند تحریر مشتیر کار بیشتر این ورق نه جامی شرح این سخن
است مصرع رفتن از خود چه مبارک سفری ست * نیکو گفت آنکه گفت شعر بخود ره آی اگر سوی

خود نظر نکنے شہ بلکہ دل ہر سمی تا ز خود سفر نکنے شہ اما خوب معلوم نشد کہ اوقات گرامی بکدام
توزیع مصروف ست آیا برنگ طالب العلمان یا در ویشان یا نہ ایشان شہ اوشان و بہر رنگ
در اتصال نفع تجلی نرود گوشمال ان تؤدوا الامانات الی اھلھا نحن گریست فقط وفات شریف
بوقت ثلث اول شب بست وچہارم ربیع الاول ست و مرقد منور ما بین قلعہ و مسجد جامع
شاہجہان ست یزار و یتبرک بہ رضی اللہ تعالی عنہ وارضاہ عنا و آنحضرت خلیفہ اعظم حضرت
قدوۃ العارفین امام الواصلین قطب المدینۃ الشریفۃ مقبول الحضرۃ الاحدیہ سیدنا شیخ محی الدین
ابو یوسف یحیی مدنی ابن شیخ محمود ہستند حضرت ایشان بعد تکمیل علوم ظاہری بہ بیعت شیخ خود
مشرف گشتہ خرقہ خلافت کاملہ بجمیع طرقہا پوشیدند وطن شریف آنحضرت در گجرات ست
سلطان المعظم اورنگ زیب غازی انار اللہ برہانہ چند بار خواست کہ از حضوری مشرف شود
اجازت نیافت روزی بلا اجازت بخدمت عالی حاضر گشت و چیزے از اذکار و غیرہ پرسید
آنحضرت ملائم حال یک آیہ کریمہ و دو حدیث شریف نبویہ علیہ الصلوۃ والسلام آشنای
زبان فرمودہ ارشاد کردند کہ بعد ازاین نزدم نائید ورنہ در حق شما بہتر نخواہد بود آنحضرت صاحب
سماع بودند روزی قوالی بخانقاہ اجداد آنحضرت بیت مولانای جامی قدس سرہ میگفت و ہو ہذا
بیت ی بود یارب کہ رو در یثرب و بطحی کنم شہ گہ بمکہ منزل و گہ در مدینہ جا کنم شہ آنحضرت را
حالتی در گرفت و فرمودند فرد اکنم بعد ازان بخدمت والد خود آمدہ اجازت سفر خواستند
جناب موصوفہ اجازت دادند بدین شرط کہ بوقت آخر در تجہیز و تکفین من شریک شوید آنحضرت
قبول فرمودہ رخت سفر بر بارگے عزیمت نہادہ در افضل البلاد مدینہ طیبہ قیام نمودند
بعد شش ماہ ازان والدہ آنحضرت رحلت فرمودند حسب وعدہ حضرت بمقام گجرات تشریف
آوردہ بہ تجہیز و تکفین والدہ ماجدہ پرداختند و پس از فراغ ہمون وقت مراجعت فرمودہ
بمدینہ مطہرہ علے صاحبہا الف التحیۃ والثنا سکونت ورزیدند وفات آنحضرت ہفتم صفر وقت
ثلث آخر شب واقع شد و قبر منیف بہ بقیع شریف زیر دیوار متصل بروضہ منورہ حضرت

امیر المومنین سیدنا عثمان ذی النورین پس پشت آنحضرت واقع ست رضی الله عنه و قدس
الله سره العزیز ولوحی از سنگ جانب راس مبارک بالای چبوتره مزار پر انوار نصب ست
بران اسم شریف معه القاب کنده ست بزار و تبرک به و آنحضرت خلیفه اعظم حضرت جد امجد خود
قطب الاعظم شیخ الشیوخ العالم صاحب تصانیف کثیره سیدنا خواجه شیخ محمد شمس الدین
ابو الحسن رضی الله تعالی عنه هستند و آنحضرت جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده اند و
خرقه خلافت کامله بجمیع طرقها از دست والد خود پوشیده هادی طالبان حق گشتند
نقل ست که آنحضرت بعد وفات والد خود اسناد معافی را که از طرف حکام وقت نزد والد
آنحضرت بود برکناره نهری نشسته می شستند شخصی پرسید که والد شما باین کمال ترک
و تجرید اسناد را نزد خود داشتند شما چرا می شوئید فرمودند که پدرم مرد بود قوت دوزخ
داشت مرا بدان مقدار قوت مردی نیست لهذا می شویم و نیز آنحضرت مستفیض هستند از
روحانیت قطب الاقطاب سیدنا مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی رضی الله تعالے عنه
چنانچه مرویست که آنحضرت چون برای زیارت حضرت مخدوم بمقبره شریفه
ایشان داخل شدند قبر مبارک مخدوم شق گردید و حضرت ایشان دران داخل شدند
و سه ساعت یا زیاده ازان در انجا ماندند و از نعمات باطنی یافتند انچه یافتند و باز بدر آمدند
و قبر شریف هموار شد چنانکه بود الا نشان آن شق مثل خطی باقی ماند و گویند هنوز باقی ست
و آنحضرت در علوم حقائق و معارف تصانیف بسیار دارند چهل و دو نسخه که در مشایخ
ما مشهور ست از تالیفات آنحضرت ست وفات شریف در بست و نهم ربیع الاول ست
و مزار پر انوار در احمد آباد گجرات یزار و متبرک به رضی الله تعالے عنه و ارضاه عنا و آنحضرت
خلیفه اعظم و الد ماجد خود شیخ المشایخ مظهر آیات کبیره مصدر کرامات عظیمه قطب الاولیا سیدنا
خواجه شیخ حسن محمد ابو صالح ابن شیخ الجلیل احمد المشهور بمیان جیو بن شیخ الاجل نصیر الحق
و الدین محمد بن عارف بالله مجد الحق و الدین محمد بن شیخ سراج الحق و الدین محمد ابن شیخ الاعظم

حضرت کمال الحق والدین علامة الچشتی رضی الله تعالی عنهم اجمعین هست مستند آنحضرت بر دست
عم خود بیعت نموده خرقه خلافت کامله بطریقها پوشیدند و هم آنحضرت خرقه اجازت از دست والد
ماجد خود شیخ احمد میان جیو و ایشان از والد خود قدس الله سرهم دارند و صحبت آنحضرت خاصیت اکسیر
اعظم داشت برای طالبان خدا وفات آنحضرت بست و هشتم ذیقعدة الحرام ۹۸۲ سنه نهصد هشتاد
و دو هجری هست و قبر شریف در احمدآباد گجرات رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه اعظم
عم مکرم خود امام الاولیا شیخ الاصفیا سیدنا خواجه شیخ جمال الحق والدین المعروف بشیخ جمن چشتی
رضی الله عنه هست مستند آنحضرت خرقه خلافت کامله از دست والد ماجد خود که شیخ ارادت بودند
یافته اند و هم آنحضرت خرقه تبرک پوشیده اند از دست عم خود شیخ نصیر الحق والدین و ایشان
از والد خود شیخ مجد الحق والدین و ایشان از پدر خود حضرت شیخ سراج الحق والدین قدس الله اسرارهم
حضرت ایشان هر چند که خود را مستور الحال می داشتند اما بی اختیار خوارق عادات از ایشان
سر می زد و مریدان را در اندک مدت باصل الاصول فائز می ساختند وفات شریف بستم
ذی الحجة الحرام هست و مزار پر انوار در احمدآباد گجرات رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت
خلیفه اعظم والد خود قدوهٔ اهل کشف و شهود امام الواصلین شیخ الکاملین سیدنا شیخ محمود
معروف بشیخ راجن چشتی هست مستند آنحضرت خرقه خلافت کامله بطریقها از دست والد خود که شیخ ارادت
بودند یافتند و هم آنحضرت خرقه تبرک پوشیدند از دست شیخ ابو الفتح و ایشان از دست مخدوم
صدر الحق والدین سید گیسو دراز حسینی قدس الله اسرارهم و آنحضرت جامع علوم ظاهری هم
بودند و کسیکه بعد تحصیل علم ظاهریه مرید می شد او را در اندک زمان بمقامات عالیه فائز می
ساختند وفات شریف آنحضرت بست و دوم صفر هست مروی هست که اولاً بعد وفات در
احمدآباد گجرات دفن شدند و بعد پنج ماه از احمدآباد نعش مبارک را برآورده به پتن نهرواله
ببرده مدفون ساختند با وجود مرور پنج ماه تغیری و تبدلی در جسم شریف و کفن لطیف
راه نیافته بود حالا قبر مبارک در پتن نهرواله هست رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا

و آنحضرت خلیفه اعظم و الد ماجد خود شیخ المشایخ قدوه ارباب تمکین اسوه اصحاب یقین سیدنا
حضرت خواجه علم الحق والدین رضی الله تعالی عنه هستند حضرت ایشان در عبادات و ریاضات
یگانه روزگار بودند وطالبان را اول علم شریعت تعلیم فرموده بعده علم طریقت تعلیم
می فرمودند و هر که از علم شرعیه بے نصیب بودی او را صرف اوراد و وظائف ارشاد
میکردند هم او را مجاز اخذ بیعت نمی کردند و هر که برغبت خود اجازت می طلبید او را اجازت
نمی دادند و هم آنحضرت خرقه خلافت یافته اند از حضرت خواجه سید محمد بنده نواز گیسو دراز
و ایشان از مخدوم نصیر الدین چراغ دہلی قدس الله اسرارهم وفات آنحضرت بست و ششم
صفر ست و قبر شریف در بیران پٹن رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه
اعظم شیخ المشایخ صاحب تصرفات باهره و کرامات ظاهره سیدنا خواجه شیخ سراج
الحق والدین هستند آنحضرت عزلت را نهایت مرغوب می داشتند و کشف و کرامت
را بغایت مستور هنگام وفات خود حضرت کمال الدین علامه ایشان از خلوت خاص
طلبیده بعطای نعمات فراوان مشرف فرمودند بعد ازان بر هر که نظر آنحضرت می افتاد صاحب
ذوق می شد و هم آنحضرت خرقه خلافت پوشیده اند از دست مبارک حضرت مخدوم نصیر الدین
چراغ دہلے قدس الله سرهما وفات آنحضرت بست و یکم جمادی الاولے سنه هشت صد و
هفده هجری ست و مزار مبارک در پٹن گجرات لازالت بجا برکات و آنحضرت خلیفه اعظم
و الد ماجد خود شیخ المشایخ امام الواصلین فخر الکاملین سیدنا خواجه شیخ کمال الحق والدین
علامة الچشتی هستند آنحضرت در علوم ظاهری هم یگانه روزگار بودند چنانچه بسیارے
از علمای کبار و فضلای نامدار آنوقت شاگرد آنحضرت بودند و در علوم باطنی مقتدای
کاملین و اولیائی واصلین هستند هفت مرتبه حج بیت الله شریف و زیارت روضه مقدسه
نبی کریم علیه الصلوة والتسلیم کردند و بیت المقدس را هم زیارت کردند و آنحضرت بیعت ارادت
بدست حق پرست حضرت سلطان المشایخ محبوب الٰہی رضی الله عنه کرده اند و خرقه خلافت

هم از دست مبارک آنحضرت پوشیده اند اگر تکمیل و تخریج حضرت ایشان بر دست خال خود حضرت
مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی واقع شد و بعد وفات حضرت مخدوم چراغ دهلی صاحب
سجاده آنحضرت هم حضرت ایشان شدند بهمین وجه حضرت ایشان شجره طیبه بواسطه
حضرت مخدوم چراغ دهلی می دادند وفات شریف بست و هفتم ذیقعده الحرام سنه ۷۵۶ هفت
صد و پنجاه و شش هجری ست و مزار شریف پایین مزار پر انوار حضرت مخدوم ست رضی الله
تعالی عنهما و ارضاهما عنی و آنحضرت خلیفه و صاحب سجاده امام الاولیا سید الاصفیا
قطب الاقطاب فرد الافراد غوث الوقت الملقب به ابراهیم ثانی سیدنا مخدوم نصیر الحق
والدین محمود بن شیخ یوسف ابن شهریار عمری فاروقی اودهی هستند آنحضرت بعمر بست
و پنج سالگی از تحصیل علوم ظاهریه فراغ حاصل کرده صحبت با درویشان اختیار فرمودند
و بریاضات کثیره پرداختند و بعمر چهل سالگی از اوده که وطن اصلی آنحضرت ست بدهلی
آمده بشرف بیعت حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رضی الله تعالی عنه مشرف
شدند و اشهر و اعظم خلفا حضرت محبوب الهی و صاحب سر و وارث احوال آنحضرت و صاحب
ولایت هند بعد از شیخ خود گشتند در جامع العلوم ملفوظ حضرت مخدوم جلال الدین بخاری
معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت مرقوم ست که شیخ مدینه مکرمه ابو السیاده شیخ عفیف الدین
حافظ حرمین شریفین و شیخ المکه المعظمه امام عبد الله یافعی این هردو امام حرمین الشریفین
و حضرت مخدوم جهانیان هر شب جمعه و دوشنبه آنحضرت را بحرمین شریفین زادهما الله شرفاً
و تعظیماً دیده اند این مرتبه لازمه ولایت و محبوبیه ست و آنحضرت صاحب ولایت و محبوبیت
بودند از حضرت بنده نواز گیسو دراز منقول ست که حضرت مخدوم می فرمودند که من
کودک بودم و در مسجد پیش معلم قرآن مجید می خواندم و در آنجا درخت آزاد بود زاغی
آمده بران نشست هرچه زاغ می گفت فهم می کردم و در خیر المحاسن آورده که آنحضرت
می فرمودند که اگر در اول شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد

و تعلق باطن او بہ ہیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاہدہ کنند خواہ ہمین زمان کسی تجرد و ترک علائق کنند و مجاہدہ اختیار نماید این احوال پیدا شود در این شبہی نیست و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت نظر در دیدہ ہا ناقص فتادست ٭ و گرنہ یار من از کس جدا نیست ٭ بعدہ فرمودند کہ اصل در این کار محافظت نفس ست در حالت مراقبہ باید کہ نفس را نگاہ دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس را گذاشت باطن پریشان شود انتہی نقل ست کہ حضرت مخدوم میفرمودند من چہ لائق ام کہ شیخی کنم امروز خود این کار بازی بچگان شدہ بعدہ این بیت شیخ سنائی خواندند بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی ٭ ازین آئین بد بنیان پشیمانی پشیمانی ٭ و میفرمودند غم ایمان باید خورد و درپی کرامت نمی باید بود و میفرمودند حیرانم کہ خلق بے مشاہدہ چرا می زیند و سبب شہرت آنحضرت ملقب چراغ دہلی اینکہ روزی حضرت سلطان المشائخ باین لقب آنحضرت را یاد فرمودہ بودند و وفات شریف ہیجدہم رمضان المبارک شب جمعہ در سنہ ہفت صد و بست و پنج ہجری واقع شدہ ہنگام وفات شریف مولانا زین الدین علی کہ مرید خادم آنحضرت بود عرض کرد خلفای بزرگ و مریدان حضرت بسیار اند یکی را از اینہا خرقہ خلافت خاصہ و جانشینی عنایت شود ارشاد شد کہ اسمای ہمہ نوشتہ بیارند آنچنان کردند چون اسمای جملہ بشنیدند فرمودند با ایشان بگو کہ غم ایمان خود خورند چہ جای آنکہ بار دیگران بردارند و وصیت فرمودند کہ خرقہ خاص کہ از پیران عظام من رسیدہ در وقت دفن بر سینہ من بگذارند و عصا را برابر من در لحد نہند و تسبیح را در انگشتان من بپیچند و کاسہ چوبی را در زیر سر بجای خشت و نعلین را در آغوش من نہند ہمچنان کردہ شد مزار پر انوار در بیرون بلدہ دہلی ست مقام مشہور و معروف ست یزار و متبرک بہ رضی اللہ تعالی عنہ و ارضاہ عنا و آنحضرت خلیفہ خاص و قائم مقام امام الواصلین فخر الکاملین سید العاشقین برہان السالکین علامۃ الدوران قطب الزمان غوث الفرد مرکز اولیای وقت سیدی و سندی مولانا خواجہ نظام الحق و الدین سلطان المشائخ محبوب الہی سمی حبیب اللہ محمد ابن احمد ابن علی موسوی رضوی المعروف نظام الاولیا رضی اللہ تعالی عنہ و افاض علینا فیوضہ و برکاتہ ہستند لقب آنحضرت سلطان المشائخ و نظام الاولیاست و وی از محبوبان و مقربان

بارگاه الٰهی ست دیار هند علوست از آثار برکات آنحضرت قطبیه و ولایة هندوستان بعد حضرت خواجه گنج شکر بحضرت ایشان رسید اولاً آنحضرت در دهلی بپیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کردند و علم حدیث خواندند طلبا آنحضرت را نظام الدین بحاث گفتندی بعد فراغ از تحصیل علوم ظاهری بشوق ارادت بمقام اجودهن بخدمت شیخ خود حاضر شده کتب تصوف خواندند و می فرمایند که چون سعادت پابوس حضرت خواجه گنج شکر حاصل نمودم اول سخنے که از آنحضرت شنیدم این بیت ست بیت ای آتش فراقت دلها کباب کرده؛ سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده بعد ازان خواستم که شرح اشتیاق بخدمت عالی عرضه دهم لیکن چنان دهشت شیخ الاسلام در دعاگو اثر کرد که نتوانستم عرض داشتن آنحضرت بر حال من آگهی یافته بر زبان مبارک راندند که آری اشتیاق شما ازین بیشتر ست که در خاطر داری و این سخن بر زبان مبارک رفت لکل داخل دهشت همان زمان به بیعت مشرف شدم و کلاه چارترکی که دولت دین و دنیاست و بر فرق مبارک داشت بدست خود فرود آورده بر سر دعاگو نهاد و خرقه خاص و نعلین چوبی عطا کرد و این نیز فرمودند که می خواستم که ولایت هندوستان به دیگرے بدهم اما شما در راه بودید که در سر ما ندا دادند که نظام الدین محمد بدایونی می رسد این دولت اوست باو بدهید نقل ست که روزی حضرت امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه حسب الارشاد آنحضرت چیزی بطور هدیه بخدمت حضرت شاه بوعلی قلندر قدس سره بردند الیشان گفتند که خسرو من شیخ شما را ابد ربار پر انوار حضرت رسالت نمی بینم این سخن بر خاطر حضرت امیر گران آمد بحضور حضرت محبوب آلهی وا نمودند ارشاد شد که باز برو و به ایشان بگو که حالا هرگاه بحضور حضرت نبوت علیه الصلوٰة والتحیة باریاب شوند تلاش من نمایند چنانچه حضرت قلندر قدس سره هنگام حضوری هر جانب نگران شدند از جناب اقدس رسالت خطاب شد که گرامی جوے عرضه دادند که نظام الدین را حضور رسالت بدست مبارک پرده برداشتند و فرمودند که به بین دیدند که درون پرده مقامی ست بس عالی و سلطان المشایخ در آنجا نشسته اند و

وحضرت رسالت فرمودند که این مقام محبوبان است دیگران را در اینجا راه نیست همچنین دیگر
روایات مکاشفات اهل قرب بر محبوبیت آنحضرت دلالت دارد بهمین وجه محبوب الهی لقب
دارند و آنحضرت وقت شب تنها در حجره بودے و در حجره بر خلق بستے و تمام شب براز و نیاز
گزاردی چون روز شدی و از حجره بدر آمدی هر که را نظر بر جمال با کمال آنحضرت افتادی تصور
کردی که مگر بستے طافح است و چشمان مبارک از شدت خمار محبت سرخ بودی گویند که امیر خسرو که شیفته
آن جمال بود همین مضمون بکلام خود فرموده است و هو هذا شعر تو شبانه می نمائی به بر که بودی امشب
که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد و در سیر الاولیا است حضرت محبوب الهی فرمودند که روزے
بر من تجلی قمری شد و خطاب من نداآمد و ما ارسلناک الا رحمة للعلمین و هم در کتاب موجود
ست که خواجه ضیاء الدین برنی در حسرت نامه خود نوشته که روزی وقت حاضری حضرت محبوب الهی
بخاطرم گذشت که مشائخ سلف در بیعت گرفتن احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین اولیا
بکرم خود عام و خاص را دستگیری می کنند خواستم که از خدمت شیخ بپرسم در این باب آنحضرت
بر خطره من واقف شد و فرمود هر چیزی را از من سوال می کنی و نمی پرسی که بلا تفتیش حال خواهان
آیندگان را بیعت می دهم بعده چند وجوه بیان کرده فرمودند که سبب قوی این است
که روزی شیخ من فرمودند که تعویذ بنویس و بحاجتمندان بده ملول شدم فرمودند که تو باین
قدر توجه جانب خلق ملول شدی روزی بسیار حاجتمندان بر در تو خواهند آمد حال تو چه
خواهد شد من سر برپای شیخ نهادم و گریستم و عرض کردم که من از اختلاط خلق متنفر هستم این
کار بزرگ اندازه من بیچاره نیست فرمود این کار از تو نیکو خواهد آمد من باز الحاح کردم خدمت شیخ
را حالے پیدا شد و مرا نزدیک تر طلبیده فرمودند اگر مسعود را بدرگاه بی نیازی آبروی خواهد بود
با تو عهد می کنم تا دست گرفتگان ترا بجنت نخواهم برد پای بجنت نخواهم نهاد محبوب الهی چون باین
حرف رسیدند تبسم کردند و فرمودند که مشاهده کرده ام که شیخ من از واصلان درگاه الهی است
پس چون او در حق مریدان من چنین فرموده چرا کسی را از بیعت مانع شوم و حضرت محبوب الهی

فرموده اند که مراد واقعه کتابی وادانند درین منشور ست تا توانی راحتی بدل رسان که دل مومن
محل ظهور نور الوهیت ست دمی فرمودند که سلوک را صد مرتبه نهاده اند هفده هم مرتبه ازان کشف
و کرامات ست اگر سالک هم درین باند به هشتاد و سه دیگر کے رسد و فرمودند وقتی که خواجه من
مرا تشریف خلافت دادند فرمودند که حق تعالی ترا علم و عقل و عشق داده ست هر که در وی این
سه صفت بود شایان مرتبه خلافت مشائخ باشد و از وی این کار نیکو آید نقل ست که آنحضرت
پیش از رحلت چهل روز طعام نه چشیدند و در آخر زمان که استغراق غالب بود بار بار می فرمودند
که وقت نماز آمده ست و من نماز گزارده ام می گفتند که خدمت شیخ نماز گزارده اند میفرمودند که بار دیگر
بگزارم و هر نماز را بکرات ادا می فرمودند این ست حال اهل حق و صاحبان قرب در عین استغراق
نسبت نماز و چون نباشد که سید عالم صلعم که لی مع الله و مسند نشین لبساط دنی فتدلی فرموده
است قرة عینی فی الصلوة و هم در زمان وصال موافق سنت سنیه نبویه آنچه در خانه داشتند
همه براه خدا انفاق نمودند تا آنکه بخادم خانقاه شریف فرمودند که خانه را جاروب ده اگر چیزی
در خانه خواهد ماند فردای قیامت عهده جواب حضرت رب العزت جل جلاله خواهد بود و وفات شریف
در سنه هفت صد و شصت پنج هجری هیجدهم ربیع الثانی یوم چهارشنبه بعد طلوع آفتاب
واقع شد و مرقد اطهر بمقام غیاث پور که سه کروه از شاه جهان آباد ست واقع است زیارت
متبرک به رضی الله تعالی عنه و قدس الله اسراره العلیا جعلنا من المتقین باحکامه و آدابه و افاض
علینا برکاته و نعمائه و حضرت سلطان المشائخ خلیفه خاص و قائم مقام حضرت سلطان المشائخ
و الاولیا شیخ الشیوخ غوث الاعظم قطب الاولیا امام الورا شمس الشریعة بدر الحقیقة برهان
الطریقة حریق المحبة السائح فی عالم القدس افکاره البائح بمحبة الرحمن اسراره سیدنا خواجه فرید الحق
والدین مسعود گنج شکر ابن قاضی جمال سلیمان ابن قاضی شعیب فاروقی از اولاد فرخ شاه
عادل کابلی هستند و خلافت سجاده از حضرت قطب الاقطاب که شیخ ارادت آنحضرت بودند
یافته اند و از حضور خواجه بزرگ وارث النبی فی الهند هم نعمتها بآنجناب رسیده و آنحضرت بغایت

ریاضت و مجاهده و فقر و تجرید ممتاز بودند و در کشف و کرامت آیتی بودند و از ذوق و محبت
علامتی ... بسته و اخفای حال می کوشیدند و از شهر بشهر می گشتند آخر بمقام اجودهن که بستان
انجا بجز ... منکر درویشان بودند محل سکونت خود قرار دادند تا کسی بحال وی رحمة الله علیه متوجه نشود
و جاریه اوقات شریف گردد و بیرون آن قصبه درختان کریر بودند زیر درختی که سایه دار بود بحق
مشغول می شدند در انجا آنحضرت را فرزندان شدند و محنت می دیدند آخر چون برهان قوی
داشتند پوشیده نماندند منقول ست که چون آنحضرت خواستند که مجاهده نمایند بخدمت حضرت
شیخ خود در این باب عرض نمودند ارشاد شد که صوم طی بدارید آنحضرت تا سه روز چیزی نخوردند
سوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش آورد دانستند که از غیب ست بدان افطار
کردند درون آنحضرت بسبب صفا آنرا قبول نکرد تمام و کمال بیرون انداخت این معنی
بخدمت قطب الاقطاب عرض نمودند ارشاد شد که مسعود بعد سه روز از طعام خماری
افطار کردی عنایت ایزدی در باب تو کارگر نشد که آن طعام در معده تو جای نیافت حالا
برو سه روز دیگر صوم طی بدار و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن سه روز دیگر طی نمودند چون وقت
افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب گذشت و ضعف غالب شد نفس از حرارت
... گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کردند چند سنگ ریزه بدست
آمد در دهان مبارک انداختند آن سنگ ریزه شکر گشت چون این حال مشاهده شد با خود گفتند
... مکر نفس بود از دهن بیرون انداختند و بحق مشغول شدند تا نیمی
از شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگ ریزه دیگر از زمین برداشتند آنهم شکر شد
... این کرامت معاینه کردند پس تحقیق دانستند که این از حق ست چون روز شد
بخدمت خواجه قطب الاقطاب حاضر شدند خواجه فرمودند نیکو کردی که بدان افطار کردی
که آن از غیب بود برو همچو شکر شیرین خواهی بود از انروز آنحضرت را گنج شکر خوانند هکذا فی سیر الاولیا
و در وجه تسمیه آنحضرت به گنج شکر غیر این وجه وجوه دیگر نیز مشهور ست والله اعلم و هم آنحضرت

در چاه مسجد جامع حاج که در مقام اوچ ست چله معکوس کشیده اند تا چهل روز هر شب در آنچاه در بند
که بر ان چاه بود می آویختند و چون روز می شد حضرت ایشان را بیرون می آوردند و آنحضرت
می فرمودند که دوازده سال در عالم تحیر بودم یاد ندارم که دران ایام وقتی پهلوی خود بر زمین
راست کرده باشم نقل ست که وقتی خادم برای خدمت آنحضرت نمک وام گرفته بطعام
انداخت چون افطار طعام پیش آورد فرمودند که درین طعام بوی تصرف می آید روا نباشد
که این را بخورم و آنحضرت دائم الصوم بودند اکثر اوقات افطار ببرگ درختان صحرا می فرمودند
و در علم ظاهری هم در عهد خود نظیر نداشتند و مقتدای علما و فضلای وقت بودند و کرامات
باهره و ریاضات شاقه آنحضرت زبان زد خلائق ست و ضرب المثل در تمامی بلاد هند
و کتب ها از ذکر آن مملو ست بنظر طوالت برین قدر اکتفا کرده شد چرا که خورشید خود جهان را
منور دارد حاجت به بیان کسی ندارد روزی بحضور آنحضرت اختلاف علما در حلت و حرمت
سماع مذکور شد فرمودند سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد دیگری را هنوز اختلاف باقی
ست و فرموده اند الافاقه فی التدبیر والسلامة فی التسلیم العلماء اشرف الناس
والفقراء اشرف الاشراف و فرموده اند الفقیر بین العلماء کالبدر بین کواکب السماء و فرموده
اند اذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقل ست که در شب پنجم محرم الحرام رحمت بر آنحضرت غالب
شد نماز خفتن با جماعت گزارده بیهوش شدند و بعد ساعتی بهوش آمدند و پرسیدند
که نماز جماعت گزارده ام گفتند آری فرمودند که یکبار دیگر بگزارم که داند که چه شود دوم کرت
نماز گزارده باز بیهوش گردند و باز بهوش آمدند و بهمین نمط سوم کرت نماز ادا فرمودند بعده یا حی
یا قیوم گفته بمطلوب خود واصل شدند وفات شریف پنجم ماه محرم الحرام سنه ششصد و شصت ۶۶۴
و چهار هجری است و عمر شریف نود و پنج ۹۵ سال بود و مزار مقدس و مرقد مطهر در پاک پتن شریف
زیارت گاه خلائق ست هر سال هزار در هزار مردم از اطراف و اکناف برای دخول در باب
جنت حاضر می شوند و اندری ست بمزار منور که آنحضرت بنسبت آن فرموده اند که هر که

بہشت درین باب در آید از دوزخ نجات یابد بہمین وجہ آن را باب جنت می نامند زیارت و تبرک یہ
آنحضرت خلیفہ خاص و قائم مقام شیخ الاسلام و المسلمین قدوۃ الانام ذروۃ الاعلام منبع
الاسرار مطلع الانوار مقبول محبت الجبار مقبول رسول المختار قطب الاقطاب غوث زمان شہید المحبت
سیدنا و مولانا خواجہ قطب الحق والدین بختیار اوشی کاکی رضی اللہ تعالی عنہ ہستند آنحضرت
ولی مادر زاد بودند چنانچہ پانزدہ پارہ از کلام مجید در شکم والدہ شریفہ حفظ کردہ بودند وطن
شریف آنحضرت اوش ست کہ قصبہ ایست از ماوراء النہر و نسب شریف این ست والد آنحضرت
سید احمد ابن سید کمال الدین ابن سید محمد ابن سید احمد ابن سید اسحاق ابن سید معروف ابن سید
احمد رضی الدین ابن سید حسام الدین ابن سید رشید ابن امام تقی الجواد ابن امام علی موسی رضا سلام
اللہ علیہ و علی ابائہ و الادہ الکرام آنحضرت بشب جمعہ ہنگام نیم شب متولد شدند تمام خانہ از نور
منور شد و آنحضرت سر بسجدہ اللہ اللہ می فرمودند و چون سر از سجدہ برداشتند آہستہ آہستہ
نور کم شد اول آنحضرت را بختیار نام نہادند ہم در آنوقت از غیب ندا آمد کہ ای مادر قطب الدین
نوری کہ تو دیدی در دل فرزند تو نہادم از انوقت آنحضرت را قطب الدین نام شد والدہ
آنحضرت می فرمایند کہ ہنگامیکہ خواجہ در شکم ما بود چون برای تہجد بر می خواستم خواجہ در شکم
می جنبید و آواز اللہ اللہ تا یک پاس بسمع می رسید چون آنحضرت جوان شدند بر دست خواجہ بزرگ
وارث النبی فی الہند بیعت نمودند نقل ست کہ روزی حضرت خواجہ بزرگ فرمودند ای قطب الدین
چہ نیک بختی کہ چہل روز متواتر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در منام دیدم کہ ارشاد می کنند
کہ قطب الدین دوست خدای تعالی دوست من ست او را خلافت بدہ و خرقہ گلیم بپوشان
و امشب از جناب احدیت ارشاد شد کہ قطب الدین را خرقہ خلافت و گلیم بدہ کہ دوست
حبیب من ست او را برگزیدہ ام و نام او بدوستان خود ثبت کردہ ام نقل است کہ در ایامی
کہ خدمت خواجہ عازم دہلی شدند قاضی حمید الدین بخواب دیدند کہ آفتاب بخانہ من فرود آمد
چون بیدار شدند تعبیر فرمودند کہ درویشی درینجا می آید کہ ہمچو خورشید روشن گر جہان است

رمی دانم کہ آن درویش خواجہ قطب الدین خواہد بود کہ بوی محبت او بدماغم می آید و ہمچنان شد
کہ حضرت خواجہ بعد بیست سالگی بدہلی تشریف آوردہ بخانقاہ قاضی حمید الدین قدس سرہ نزول
افروز شدند آنحضرت بکمال تفرد و تجرید موصوف بودند و بیاد الہی چنان مستغرق می ماندند کہ اگر
کسی بخدمت حاضر شدی زمانی بایستی تا آنحضرت بخود آمدی و جانب آیندہ متوجہ شدے
و بعد ادای تحیۃ فرمودی کہ مرا معذور دارید و باز بحق مشغول گشتی تا آنکہ فرزند حضرت خواجہ
رحلت فرمود آنحضرت را بسبب استغراق از آن واقعہ آگہی نشد و کمال آنحضرت بدین وجہ می
گویند کہ از کرامت خواجہ برای متعلقان قرص نان کہ آنرا کاک گویند ہر روز از غیب می آمد روزے
سلطان شمس الدین دنیار سرخ بخدمت عالی نذر فرستاد آنحضرت واپس کردند و فرمودند کہ بایگو
کہ ترا دوست خود می پنداشتم الا دشمن خود یافتم چرا کہ چیزی را کہ حضرت رب العزت بدشمنی
یاد فرمودہ مرا می دہی نقل است کہ حضرت خواجہ را روزی در حالت سماع بر این بیت عاشق
رویت کجا بیند بکس تو بستۂ مویت کجا یابد خلاص ٭ حالتی پیدا شد و بگریستند این حال
داشتند کہ قوال این بیت برخواند کشتگان خنجر تسلیم را ٭ ہر زمان از غیب جان دیگر ست
حضرت خواجہ متواجد شدند و تا سہ روز بر این حالت بودند کہ اللہ سے زدند و می تپیدند
آخر کار از ہر بن مو خون جاری شد ہر قطرہ کہ از جسم اطہر جدا می گشت لفظ اللہ شنیدہ می شد چون
آن قطرہ بر زمین می افتاد نقش اللہ بر زمین ظاہر می گردید بعدہ این حالت طاری شد کہ ہر گاہ قوال
می گفت مصرعہ اول مثل میت بے حرکت می شدند و چون مصرعہ ثانیہ می گفت باز تواجد
می فرمودند تا آنکہ زمان وصال آنحضرت کہ بعلم الہی بود در آمد و حاضران اہل باطن بنور باطن
بر این حال مطلع شدہ قوالان را از گفتن مصرعہ ثانیہ مانع شدند پس آن شہید محبت بمطلوب پیوستند
یعنی واصل حق شدند حضرت محبوب الہی رضی اللہ عنہ نقل فرمودند کہ خدمت خواجہ ہم در انحالت
کہ سہ روز بر زمان آخر بود ہنگام نماز ہر گاہ کہ موذن بانگ نماز می داد بہوش مے آمدند و صلوۃ
فریضہ ادا می فرمودند و باز ہمچنان متواجد می شدند شخصے سوال کرد کہ حضرت در این حال

خدمت خواجه چسان نماز ادای ساختند فرمودند که آن حالتیست که در آن امری از شرع
فوت شود الحق واصلان خدا که بکمال اتباع حضرت نبوی دولت شرح صدر از بارگاه آنعالم
پناه یافته اند همچنین می باشند جامع بین الشریعة والحقیقة رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا و انعامنا
برکاته علینا و واقعه وصال الصاحب کمال الشب چهاردهم ماه مبارک ربیع الاول
سنه ۶۳۳ شش صد و سی و سه هجری نبوی واقع شد و خدمت خواجه بدهلی کهنه بجائیکه خود خریده
و وصیت دفن خود در انجا فرموده بودند آسوده اند قاضی حمید الدین می فرماید که بعد دفن خواجه
دیدم که نکیرین بقبر شریف آمده و با ادب پیش الشهید محبت الرحمن نشستند بعده دو فرشته آمدند و
سلام حق تعالی جل جلاله بخواجه رسانیدند و کاغذی دادند که بران بخط سبز نوشته بود که من از تو
راضی هستم و از برکت تو عذاب از قبر عاصیان امت محمدی برداشتم چون در زندگی بمردمان
نفع می رسانیدی الحال از تو بندگان نفع رسانیدم و باز دو فرشته دیگر آمدند و از نکیرین
گفتند که فرمان حق جل و علاست که من از قطب الدین خود سوال و جواب کرده ام شما آزاد
پرسید و نقل است که شخصی بمزار مبارک آنحضرت چند روز برای حاجتی حاضر شد لیکن آن حاجت
روا نشد [illegible] مایوس شد و خدمت خواجه را بهجو اموات دیگر تصور کرده مقصد باز گشتن کرد از قبر
[illegible] ندا برآمد شعر مرا زنده پندار چون خویشتن * من آیم بجان گر تو آئی به تن
[illegible] همان زمان حاجت او هم برآمد رحمت حق نثار ایشان باد و جا برای ما در جوار ایشان
باد ذکر حضرت خواجه خلیفه خاص و قائم مقام قطب الاقطاب والاولیا سید الاتقیا والاصفیا امام
الائمه کرامته الاسم مرکز دائره الملک والملکوت المتصرف فی العوالم باذن الله ذی الجبروت غوث الاغواث
سید السادات مولانا و ولینا حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین حسین ابن سید غیاث الدین حسین الرضوی قدس سره
رضی الله تعالی عنه خدمت خواجه در ولایت سجستان متولد شدند و در دیار خراسان نشو و نما یافتند عمر شریف
پانزده ساله بود که پدر بزرگوار رحلت فرمودند و خواجه را باغی از میراث پدر رسید چند روز از ان
غلات متعلقین فرمودند بعد از ان چون حوصله عالی بود باغ و دیگر املاک جمله را فروخته براه حق انفاق نمودند

و به تحصیل علوم ظاهریه مشغول شدند و بعد فراغ از آن بقصبه هرون که در نواح نیشاپور است
به بیعت شیخ خود مشرف شدند و نیم سال بخدمت ایشان حاضر ماندند و ریاضات بکار بردند چنانچه
قطب الاقطاب بختیار کاکی می فرمایند که پیر ما ریاضات بسیار فرمود چنانکه بعد هفت روز یکپاره
نان که از هیچ شغال بیش نبودی افطار می فرمودند و بعده خرقه خلافت از دست شیخ خود یافته
بزیارت حرمین شریفین رفتند چون باستانه ملائک آشیانه حضرت سید الانبیا علیه و آله الصلوة
والتحیة والثنا حاضر شدند و سلام عرض کردند از روضه اطهر سلطان دارین خطاب شد یا معین الدین
تو معین دین مائی ولایت هندوستان بتو دادیم برو بمقام اجمیر که معدن کفرست قیام نما از فیض تو
کفر هند بایمان مبدل خواهد شد حضرت خواجه را حیرانی پدید آمد که اجمیر کجا است همان دم خواجه
را خواب در ربود در واقعه دیدند جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بچشم
زدن حضرت خواجه را از شرق تا غرب بنمودند و کوه اجمیر را نشان دادند و یک انار بهشت
عطا فرمودند و ارشاد کردند که برو ترا بخدا سپردم چون خدمت خواجه بیدار شدند با چهل
تن از یاران خود قصد هندوستان نمودند چنانچه در حکومت راجه پتهورا در اجمیر شریف رسیدند
و از کرامات باهره تمامی هند را از دولت اسلام مشرف فرمودند تمامی دیار هند ولایت
از آثار برکات المعدن کرامات هر که سه روز بخدمت آنحضرت حاضر می شدی گو فاسق بودی
از فیضان نظر کیمیا اثر فی الحال صاحب نسبت گردیدی و ذات بابرکات خواجه رحمت بهشت
در حق امت محمدی چنانچه خود می فرمودند که هرگز پای خود به بهشت نخواهم گذاشت تا مریدان
و فرزندان من و هر که بطریق شجره بمن برسد داخل جنت نشوند و شیخ خواجه حضرت خواجه عثمان
قدس سره می فرمودند که معین الدین محبوب خداست مرا از مریدی او افتخار است و خواجه خود
فرموده اند که سابق من طواف کعبه می کردم و حالا کعبه گرد من طواف می کند از اینجاست
که مولانا روم قدس سره می فرمایند بیت: کعبه بنیاد خلیل آزر است ٭ دل گزرگاه جلیل اکبر است
نقل است که شب انتقال خواجه جماعتی از اولیاء الله حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم

وسلم بجواب دیدند که می فرمایند دوست خدا معین الدین حسن می آید برای استقبال و
آمده ام سبحان الله چه شفقت وکرم است بحال عاشقان خود شعر مسکین حسن میگوید
ای وقت عشاق توخوش ٭ گرمن ازایشان نیستم ٭ درکار ایشان کن مرا ٭ در زمان وصل
خدمت خواجه بحجره رفته درش برروی خلق بستند وتمام شب و از پای مبارک بسمع خادمان
که قریب حجره بودند آمد دانستند که خدمت خواجه در وجد هستند آخر شب او از پای مبارک موقوف
گشت هنگام صبح خادمان بر در حجره دستک زدند صدائی برنخواست مجبورانه در حجره واکردند
که قطب عالم بحق واصل هستند و بر پیشانی انور بخط سبز این نقش هویداست حبیب الله مات
فی حب الله واقعه وفات انجمع البرکات به ششم ماه رجب واقع شد ومرقد
اطهر در اجمیر شریف زیارت گاه خلائق ست وعالمی ازان آستانه عالی فیض یاب می شود زیارت
وتبرک به اللهم اجعلنا من المتبعین باحکامه وامتنا فی حبه واحشرنا تحت لوائه امین و آنحضرت
خلیفه خاص شیخ الاسلام امام الهمام مقتدائی اهل عرفان حجة الحق سیدنا خواجه عثمان هرونی
هستند و آنحضرت ازاکابر مشائخ طریقت وبزرگان اهل حقیقة اند نقل ست که روزی آنحضرت
راگزر افتاد بمقامی که درانجا آتشکده بود بس کلان چنانچه هرروز بست ارابه هیزم دران
می انداختند آنحضرت درحوالی آن بزیر درختی قیام فرمودند فخرالدین نام خادم آنحضرت خواست
که قدری آتش ازان آتشکده بیارد ونان برای افطار آنحضرت بپزد جماعت مغان که
دران جا بودند مسلمان نش دانسته نگذاشتند که آتش ازان بگیرد خادم باز آمده حقیقت حال
وانمود خواجه وضو ساخته ودوگانه نماز گزارده متوجه آتش کده شدند مختیا نام که سرگروه مغان
بود پسر هفت ساله درکنار داشت حضرت ازاو پرسیدند که خالق نار را گذاشته چرا نار
می پرستی او گفت در مذهب ما آتش را بس بزرگی ست پرستش او می کنیم تا فردا مرا نسوزد
حضرت خواجه فرمودند که چندین سال آتش را پرستی توانی که دست خود باتش درآری وترا
نسوزد گفت نمی توانم که خاصیت نار سوختن ست خواجه طفل را ازاو گرفته متوجه آتش شدند

فریاد از مغان برخواست که ای شیخ چه می کنی آنحضرت بسم الله الرحمن الرحیم و آیه کریمه قل یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم برخوانده درون آتش درآمدند چندین هزار کس از مغان و غیر ایشان از معاینه
این حال جمع شده بودند و فریاد می کردند بعد زمان مدید آنحضرت از آن آتش برآمدند چنانچه خرقه شریف
و هم جامه آن طفل را اثر دود و هم نرسیده بود مغان از طفل پرسیدند که در آنجا چه حال بود گفت که در
آنجا جز گل و گلزار نه دیدم و من در قدم شیخ تفرج می کردم مغان چون این کرامت مشاهده کردند
همه بر قدم مبارک افتادند و ایمان قبول نمودند خواجه مدتی در آنجا اقامت فرمودند و فتیسار را که
پیر مغان بود تعلیم نمودند و شیخ عبدالله نام نهادند و از اولیاء وقت گشت و آن طفل را ابراهیم
نام نهادند او نیز یکی از واصلان و اهل ولایت شد و آن آتشکده را خراب کرده عمارتی بر آن
ساختند مقبره شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم در آنجاست قدس سرهما و باخر عمر آنحضرت در مکه معظمه
معتکف شدند و به ششم شوال همان مقام مقدس وفات یافتند و مزار شریف در مکه معظمه متصل در
وازه زیر دیوار شریف عون برادر شریف عبدالله مرحوم واقع است و بقا آن هم از کرامات آنحضرت است نیز از
وی تبرک به و آنحضرت خلیفه خاص شیخ المشائخ سلطان الاصفیا ملک الاولیا امام التارکین شهید المطلق
سیدنا خواجه حاجی شریف الزندنی هستند رضی الله تعالی عنه آنحضرت در ترک و تجرید نظیر نمی داشتند
چنانچه چهل سال در گمنامی و تجرید در صحرا بسر نمودند اکثر غذای آنحضرت برگ درختان بودی و از خلق بس
نفرت داشتند و چون غذا بهم میرسید صد رکعت شکرانه ادا میفرمودند نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد
وفات او در خواب دید از حالش پرسید که بعد موت چه دیدی گفت اولا دو فرشتگان عذاب آمدند و خواستند
مرا عذاب کنند درین اثنا حکم حضرت الوهیت جل جلاله در رسید که این کس فلان روز در
جامع دمشق سعادت صحبت حاجی شریف زندنی دریافته است ببرکت آن صحبت این را بیامرزیدم
و عمر شریف آنحضرت یک صد و بست (۱۲۰) سال بود و وفات آنحضرت بتاریخ سوم رجب
یا سیزدهم رجب در سنه ششصد و بست (۶۲۰) هجری واقع شد و قبر مبارک در بلده زندنه که در بخارا است
زیارتگاه خلائق است و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشائخ سید السادات قطب الاقطاب غوث الاغواث

صدر نشین بزم کاملان دلیل عارفان نظر فی الخلق سیدنا خواجه قطب الدین مودود چشتی
هستند حضرت خواجه ولی مادرزاد بودند و قطب الاقطاب و قطب الدین لقب داشتند در عمر هفت
سالگی قران مجید حفظ نموده بعمر شانزده سالگی فراغ از تحصیل علوم ظاهری حاصل نمودند همان زمان
کتاب منهاج العارفین و خلاصة الشریعت تصنیف فرمودند چون عمر شریف به بست سالگی رسید
بعد انتقال پدر بزرگوار که شیخ ارادت آنحضرت بودند صاحب سجاده پیران چشت گردیدند
و بهدایت خلق مشغول شدند از بیت المقدس تا بخارا و بلخ سیر کرده اند مریدان حضرت خواجه را حدی
نبود و خلفای آنحضرت هم بسیار هستند و بهر جا که مریدی را مشکلی روی نمود برای حل آن مشکل همان
جا می رسیدند و این کرامت هنوز باقی است که هر کسی که بر مزار رحمت نثار حاضر می شود مهم او بفضل
خدا آسان می گردد نقل است که هر گاه که خدمت خواجه می خواستند در هوا طیران نموده فی الحال
به بیت الله شریف می رسیدند و طواف و زیارت کرده باز بجای خود می آمدند و چون خواجه را گزر در
بلخ افتاد علمای آنجا اجتماع نموده در مسئله سماع بخواجه در آویختند خدمت خواجه فرمودند که پیر پیران
ما خواجه ابراهیم ادهم البلخی رضی الله تعالی عنه سماع می شنید من هم اتباع سنت وی می کنم علما گفتند
که خواجه ابراهیم پس شیخ کامل بود در هوا طیران می کرد ترا هم اگر این مرتبه باشد البته شنیدن سماع
مباح بود خواجه فوراً در هوا طیران نمود چنانکه از نظر حاضران غائب گشت و بعد ساعتی باز در مجلس
موجود شد از معاینه این کرامت قریب دو هزار کس بدست حق پرست خواجه بیعت نمودند لیکن
حاسدان بر انکار خود ماندند و گفتند که چنین شعبده جوگیان هم نمایند بان اگر سنگ کلان که بکنار
حوض مسجد جامع نصب است بیاید بر ولایت شما گواهی دهد البته بپذیرانیم خواجه بانگشت شهادت
بدان سنگ اشاره فرمودند فی الحال آن سنگ از جای خود بجنبید و غلطان غلطان بحضور خواجه آمده
باواز بگفت که ای خواجه مودود بولایت شما و پیران شما هیچ شک و شبهه نیست و قول و فعل شما
موافق شرع نبویست از مشاهده این کرامت جمله همه بپای خواجه افتادند و عفو خواستند
روایت است که خواجه یوم وفات بار بار جانب دروازه نگاه می کردند گویا که منتظر آمدن کسی بودند ناگاه

شخصی جمیل با لباس نفیس از در درآمد و سلام گفت و پارچه حریری که چند سطر بران بخط سبز رقم بود
بخواجه خواجگان داد آنحضرت آنرا بر دیده نهادند و بحق واصل شدند بعد تجهیز و تکفین چون قصد
نماز کردند آوازی از غیب پیدا شد پس با هیبت که حاضران از خوف آن متفرق شدند پس رجال
الغیب در آمدند و نماز بر آنحضرت خواندند پس بعد جماعت جنیان هزار در هزار آمدند و نماز بر
آنحضرت گزاردند بعده مردمان کثیر بی شمار از مریدان و خلفا و غیره نماز ادا نمودند چون خلق از
نماز فارغ شد جنازه مبارک خواجه خود بخود بر هوا روان شد و بمدفن شریف فرود آمد از مشاهده
این کرامت هزارها کافر مسلمان شدند ولادت آنحضرت در سال چهار صد و سی هجری بود و وفات ۴۳۰
بغره رجب سنه پانصد و بست و هفت هجری واقع شد و مرقد انور در قصبه چشت بجوار آبای کرام ۵۲۷
آنحضرت زیارتگاه خلائق است رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه و صاحب سجاده
والد ماجد خود شیخ المشائخ قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب التصدیق ملک المشائخ اهل التمکین سیدنا
خواجه ناصر الملة والدین یوسف الچشتی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت خواهر زاده خواجه
ابو محمد چشتی اند والده ماجده آنحضرت چهل سال در خدمت گزاری برادر خود و عبادت الهی بسر نمودند و نیت
و میل تزوج نداشتند شبی خواجه ابو محمد قدس سره پدر خود را بخواب دیدند که می فرمایند در ولا
شام مردیست مسمی به محمد سمعان تحصیل علم ظاهری نموده بکمال صلاح و تقوی بسر می نماید خواهر خود را
به نکاح او بده خواجه ابو محمد حسب ایمای پدر بزرگوار صباح خواجه محمد سمعان را طلبیده خواهر خود را
بنکاح ایشان در آوردند و هم در قصبه چشت سکونت ورزیده و خدمت خواجه متولد شدند خواجه
ابو محمد آنحضرت را بجای پسری داشتند و تعلیم راه حق می فرمودند تا آنکه از نعمات باطنی مالا
مال گشتند و بعد وفات خال مکرم خود صاحب سجاده خواجگان چشت گشتند روایت است
که آنحضرت را در عمر پنجاه سالگی شوق انزوا و انقطاع کلی از خلق غالب شد خواستند که نزدیک
خواجه حاجی مکی که مردی بزرگ بود چله خانه در زمین تیار کنند الآخر باشاره غیبی مقامی را که
الحال چله خانه آنحضرت است اختیار فرمودند چون بیل و کلند حاضر آوردند زمین آنجا چنان سخت

بود که سعی کنند بدین نتوانست آنحضرت بدست خود از چاشتگاه تا نماز پیشین چله خانه درست
فرمودند و مدت دوازده سال در انجا بسر بردند سکر و حیرت چندان بر آنحضرت غالب بود که
گاه خادم آب برای وضو بر دست مبارک ریختی درین حال خواجه از خود غائب شدی و
بعد ساعتی یا بیشتر باز بخود آمدی آنگاه وضو تمام کردی هنگامیکه شیخ الاسلام حضرت عبد الله
انصاری قدس سره بزیارت خواجگان چشت آمدند از آنحضرت هم ملاقات نمودند و بعد مراجعت
بهرات در مجالس و محافل خود مدح حضرت ایشان می فرمودند و مولانا جامی رحمة الله علیه
در کتاب نفحات الانس می نویسند که شیخ الاسلام حضرت عبد الله انصاری در حق حضرات
چشت فرمودند که آنها از خلق بی باک و در باطن سادات جهان هستند و هم فرموده که چشتیان
خفا صفت یافتند این است بیان قوت فیضان پیران این سلسله علیه که بزبان حق بیان شیخ
الاسلام ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم عنا روایت است که روزی خواجه را در بیابانی
گذر افتاد موسم گرما بود و همراهیان خواجه را تشنگی غالب شد بخواجه عرض کردند آنحضرت عصای
مبارک بر سنگی زدند چشمه آب سرد از ان جاری گشت خدمت خواجه و همراهیان ازو نوشیدند
و جمله سیراب شدند آن چشمه هنوز جاری است آبش در موسم گرما سرد و در موسم سرما گرم
می ماند و گر مبتلای تپ ازان می خورد شفا می یابد وفات آنحضرت بتاریخ سیوم رجب سنه چهار
صد و پنجاه و نه هجری است و در قصبه چشت آسوده اند رضی الله عنه و آنحضرت خلیفه و صاحب
سجاده خال خود سلطان الاولیا امام الاصفیا ملجا العباد سیدنا خواجه محمد الچشتی رضی الله
تعالی عنه هستند چون والده آنحضرت بخواجه حامله شد از بطن خود آواز لا اله الا الله می شنید
این حال بخدمت شوهر خود باز نموده فرمودند مژده باد مر ترا که ولد صالح از تو بوجود خواهد آمد
روزی خواجه ابو احمد قدس الله سره در حالت حمل بجانب اهلیه خود توجه نموده فرمودند
السلام علیک یا ولی الله و خلیفی خواجه جواب داد السلام علیک یا والدی و حضرت خواجه
باول شب ماه محرم ولادت فرمود در ان شب والد آنحضرت در رویا حضرت جناب رسالت

را دیدکه می فرمایند یا ابا احمد پسر خود را بنام من موسوم کن همچنان کردند و وقت ولادت که خواجه بر
دست دایه بودند هفت بار کلمه طیب بر زبان مبارک راندند تا ده روز یعنی تا یوم عاشوره هر روز
صائم ماندند و در عمر دو نیم سالگی کم می خفت و کم می خورد و بعمر چهار سالگی بمکتب بردند و تختهٔ سبق
آن حضرت نهادند بران تخته از غیب این کلمات ظاهر شدند بسم الله الرحمن الرحیم الم الفر ان
دب لیس ولا تفسیر دبخی علما دانند که زمان خدمت خواجه قرآن شریف ختم کردند و در هفت
سالگی نماز بجماعت می گزاردند و در خلوت می بودند و آنچه از زبان خواجه برآمدی همان شدی
در عمر بست و چهار سالگی زیب ده مسند مشیخت شدند و گاهی پهلوی مبارک بر زمین نمی نهادند
و بعد هفت روز بیک خرمه و جرعه آب افطار می فرمودند و آنحضرت اهل سماع بودند در کرامات
خواجه منقول است که آنحضرت را خادمی بود استاد مردان نام سالها خدمت گزاری خواجه
نمود روزی خواجه او را بعطای خرقه خلافت بنواختند و بسمت وطن مالوف حکم مراجعت دادند
وی رحمة الله علیه از غم فراق شیخ بس زار زار گریست که تحمل با بعدائی ندارم خواجه چون او را
بغایت مضطرب دیدند فرمودند که از خدا خواسته ام که هرگاه که ترا آرزوی زیارت من شود
حجاب جسمانی و مکانی از میان برخیزد از استماع این مژده دل وی تسکین یافت و راه
وطن فراگرفت چون بوطن رسید همچنان دید که خواجه ارشاد کرده بودند چنانچه قول استاد مردان است
که من از سیحان که وطن اوست چشت را می بینم نقل است وقتی که سلطان محمود سبکتگین بغزوه سومنات
رفته بود حضرت خواجه را در واقعه امر شد که بمددگاری وی بروند خواجه در عمر هفتاد سالگی با درویشی
چند بدان سمت متوجه شدند و بنفس نفیس با مشرکان و عبد الاصنام مجادله و مقاتله فرمودند
روزی مشرکان بر مسلمانان غلبه نمودند و نزدیک شد که مسلمانان هزیمت یابند خواجه را
مریدی بود در چشت محمد کاکو نام او را آواز داد که کاکو دریاب فی الحال محمد کاکو آمده
محاربه نمود تا آنکه جیش اسلامیان نصرت یافت و دران وقت کاکو را در چشت دیدند که
آسیا برداشته بر دیوار آسیا می زد از وی پرسیدند که چیست این حال است قصه بذکره

باز گفت و خواجه در ورع و تقوی یگانهٔ خود بودند و از دنیا و اهل آن بیش تنفر و ...
و دیگران را دایم به ترک دنیا تحریص می فرمودند و می گفتند که چون اول و آخر ما ترک دنیاست
پس خود را از غرور و فریب وی نگاه باید داشت وفات حضرت خواجه غرهٔ رجب سنه چهار صد و بیست و ۴۲۰
یک هجری است و مزار شریف در قصبهٔ چشت رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه و قائم مقام واله
ماجد خود شیخ المشائخ عمدة الابرار قدوة الاخیار مرکز دائرهٔ چشتیان خواجهٔ خواجگان سیدنا خواجه
ابو احمد الچشتی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت مقدم مشائخ چشت است و پسر سلطان
فرسنافه که امیر آن ولایت بود و سلطان فرسنافه خواهری داشت بغایت صالحه خواجه
ابو اسحاق شامی رحمة الله علیه در خانهٔ ایشان آمدی و طعام خوردی روزی از وی فرمود
که برادر ترا فرزندی خواهد شد عظیم الشان باید که در ایام حمل حرم برادر خود را محافظت کنی تا چیزی
که در آن حرمتی و یا شبهی باشد نخورد آن صالحه بموجب ارشاد خواجه ابو اسحاق قدس سره در ایام
حمل بدست خود ریسمان تیار کرده و آنرا فروخته از آن مایحتاج حرم برادر خود مهیا می کرد تا در سنه
۶۶۲ دو صد و شصت و شش هجری خدمت خواجه متولد شد آن صالحه خواجه را بخانهٔ خود پرورش
می کرد و گاه گاه که حضرت خواجه ابو اسحاق بخانهٔ وی تشریف آوردی و حضرت خواجه را
دیدی فرمودی که از این طفل بوی آن می آید که خاندان بزرگ از وی ظاهر خواهد شد و
احوال عجیبه و آثار غریبه از وی بظهور خواهد آمد روزی خواجه را در عمر بیست سالگی همراه پدر خود
بقصد شکار جانب کوه گذر افتاد در اثنای شکار از پدر خود و لشکریان پدر جدا گشت و به
کوهی رسید که چهل کس از رجال غیب در آنجا بودند و خواجه ابو اسحاق هم در آن جماعت بود خواجه
را از مشاهدهٔ ایشان تغیری بخاطر راه یافت از اسپ فرود آمده و بپای خواجه ابو اسحاق
در افتادند و اسپ و سلاح و آنچه از اسباب دنیا بود همه را گذاشته پشمینه پوشیده بمعیت
خواجه ابو اسحاق روان شدند هر چند سلطان و جمله ملازمانش جستجو بکار بردند آنحضرت را
نیافتند بعده روزی به سلطان خبر دادند که خدمت خواجه همراه حضرت ابو اسحاق در فلان

موضع بکوهستان قیام داردند سلطان بمعنی رازنشستند تا آنحضرت را بیابند ... ایشان بخواجه
پند دادند وجهد وکوششها بکار بردند نفع نبخشید وخدمت خواجه بجای خود متوجه شدند نقل
است سلطان فرسنافه را نخجانه بود روزی خواجه در انجا آمده و درانرا بحکم ... رامی شکستند
درجان این خبر به سلطان رسانیدند وی برآشفت وبکمال غضب سنگی بزرگ گرفت و انداخت
از بالای آنمکان بود بر آنحضرت سنگ در هوا معلق ماند سلطان از مشاهده آن متنبه گشت و بر دست خواجه
تائب شد ونسب خواجه این است که خواجه ابو احمد ابن سلطان فرسنافه ابن سید ابراهیم ابن سید
یحیی ابن سید حسن ابن سید مجد المعالی المشهور به عبد المعالی ابن سید ناصر الدین ابن سید عبد الله
محض ابن امام حسن مثنی ابن امیر المومنین امام الطاهرین سیدنا ومولانا حسن المجتبی سلام الله علیه
واولاده الکرام و مرویست که خدمت خواجه بر هر که نظر انداختی او صاحب کرامت شدے
واگر مریض بودی شفا یافتی و وقت سماع آنچنان نور از جبین مبارک طالع شدی که لمعه آن
تا باسمان رسیدی وفات آنحضرت بغره جمادی الثانی سنه سه صد وپنجاه وپنج هجری است ودر ۳۵۵
قصبه چشت آسوده اند اللهم ارزقنا زیارته وافاض علینا برکاته و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ
المشائخ خواجه خواجگان قبله راستان سراج الاتقیا سیدنا خواجه ابو اسحاق الشامی چشتی
رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت در جماعت اولیاء وقت شانی عظیم داشتند نقل است
که چون خواجه بخدمت شیخ خود پیوستند پرسیدند که چه نام داری عرض کردند ابو اسحاق شامی
فرمودند از امروز شمارا چشتی خوانند وهر که بشما بطریق بیعت پیوند دارد هم اورا چشتی خوانند
تا قیامت آنحضرت بعد تکمیل به علوم خرقه خلافت پوشیده بفضله چشت تشریف آوردند
وبخواجه چشت ملقب شدند وخدمت خواجه اهل سماع بودند هر که یک بار بمجلس آنحضرت گذشته
بار دگر گرد معاصی نگشتے واز تاثیر وجد آنحضرت تمام اهل محفل بوجد می آمدند وبیماریکه در محفل
شریف حاضر شدی شفا یافتی وفات آنحضرت بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی سنه سه صد و بست ۳۲۹
ونه هجری است ومزار پر انوار در شهر عکه که از بلاد شام است واقع است صاحب سیر الاقطاب

می‌رسید که از هنگام رحلت خواجه تا شب چراغان بر سر مزار پر انوار روشن می‌گردد و اثر
باران و باد و هیچ آفتی با نامی رسد و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشایخ شمس الفقرا سیدنا
خواجه علو الدینوری رضی الله تعالی عنه هستند لقب آنحضرت کریم الدین است در مشایخ عراق
بصاحب کشف و کرامت معروف بودند بیعت و خلافت از خواجه هبیرة البصری داشتند و از
خلفای حضرت شیخ معروف کرخی نیز در سلسله معروفی صاحب اجازت هستند بدین طریق
که آنحضرت خلافت یافتند از شیخ عبد الله بن خفیف و وی از شیخ محمد رویم و وی از خواجه
جنید بغدادی و وی از شیخ سری سقطی و وی از شیخ معروف کرخی قدس الله اسرارهم نقل
است که روزی که آنحضرت خرقه فقر از دست شیخ خود پوشیدند شیخ فرمودند که ای علو برو که کار تو
بعلو رسید وضو کرده بیا آنحضرت آنچنان کردند حضرت هبیرة البصری رو بجانب آسمان نموده گفتند که
الهی علو را بمقام درویشی برسان بمجرد این سخن خواجه بی هوش شدند و بعد ساعتی بهوش آمدند و باز
بی هوش شدند و باز بهوش آمدند همچنان چهل بار واقع شد بعده حضرت هبیرة البصری لعاب دهن خود
در دهان ایشان انداختند فی الحال بخود آمدند فرمودند ای علو دیدار مطلوب دیدی عرض کردند که
سی سال ریاضت کردم و این سعادت نیافتم که امروز از توجه و فیضان حضرت در چشم زدن
نصیب ما شد پس خدمت شیخ خرقه که از شیوخ کبار رسیده بود با آنحضرت پوشانیدند و بر سجاده
خود نشاندند روایت است که روزی آنحضرت بزیارت جناب سید الانبیا علیه الصلوة والتحیة در رویا
مشرف شدند و در باب سماع عرض نمودند ارشاد شد که اول از آغاز سماع و بعد ختم سماع قرآن بخوانید
روایت کردند این را امام یافعی و امام غزالی قدس الله سرهما پس آنحضرت از آن وقت همچنان کردند
و همین طریق سیدی و سندی مولائی و ملاذی حضرت شیخ الاسلام بود که قبل از سماع قدری از قرآن شریف
خوانده و فاتحه کرده سماع می‌شنیدند و بعد سماع هم همچنان می‌کردند و روایت است حضرت خواجه از ابتدا تا
وفات دائم صائم می‌بودند وفات آنحضرت بتاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه [۲۹۸] دوصد و نود و هشت هجری
است و اهل تاریخ می‌گویند که علو دینوری از خواجگان چشت است و ممشاد دینوری شخصی دیگر است

از شیوخ سلسلهٔ سهروردیه اند حضرت شیخ الاسلام شجرهٔ بیعتهم که مریدان عطا فرموده اند در دیوان خواجه محمد شاه علو دینوری تحریر ست والله اعلم بالصواب و آنحضرت خلیفه اعظم امام الکاملین کریم اهل الایمان سیدنا خواجه امین الدین ابی هبیرة البصری رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت در اولیا کبار شانی عظیم داشتند در عمر هفده سالگی از تحصیل علوم فراغ حاصل کرده بریاضت شاقه پرداختند روزی از وفور شوق حضرت رب العزت جل جلاله بگریه در آمدند ناگاه ندا از غیب در رسید که یا هبیره ترا بخشیدم برو در خدمت حذیفه مرعشی و مقامات فقر دریاب پس آنحضرت حسب الامر بخدمت شیخ خود پیوستند و بیعت نمودند چون که سی سال ریاضات کثیره کرده بودند در یک هفته خرقه خلافت از دست شیخ خود پوشیدند و از انروز زمک و شکر ملذات دنیا ترک فرمودند و تمام عمر در یک عبادت خانه بسر نمودند و گاهی در خانه اهل دنیا قدم ننهادند بلکه روی دنیاداران هسم نمی دیدند و طعام اهل دنیا نمی خوردند وفات شریف بتاریخ هفتم شوال سنه دو صد و شصت و هفت هجری است رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه اعظم تاج الصالحین برهان العاشقین سیدنا خواجه سدید الدین حذیفة المرعشی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت قطب دو عالم وقت بودند و در طریقت رهبر کامل و از مشایخ عظام سی سال وضو آنحضرت جز متوضا نشکست و بعد شش روز افطار می فرمودند و از ارشادات آنحضرت است که غذای اهل دلان قوت روح ایشان لا اله الا الله است چون آنحضرت از علوم ظاهرے فراغ یافتند برهبری خضر علیه السلام بخدمت سلطان ابراهیم ادهم مشرف شده بمدت شش ماه تکمیل حاصل کردند نقل است که روزی آنحضرت بخوف الهی می گریستند شخصی در آمد و گفت که گریه از بهر چیست گفت خدای تعالی را چیم نمی دا فرمود که خدای تعالی می فرماید فریق فی الجنة وفریق فی السعیر نمی دانم که از کدام فرقه هستم او گفت اگر انجام کار خود نمی دانی چرا از دیگران اخذ بیعت می کنی و راه ایشان میزنی خواجه چون این بشنید نعره بزد و از هوش رفت چون بهوش آمد از غیب ندا دادند که یا حذیفه ما ترا دوست داریم و برگزیده ایم و بخشیدیم ترا از اصحاب جنت خواهم کرد و این ندا بسمع جمله

حاضران در رسید از وقوع این کرامت سه صد کس از کفار اسلام آوردند وفات آنحضرت بتاریخ بست ونهم شوال ست و در سال وفات اختلاف ست بعضے دو صد و هفتاد و شش من الهجرة النبویة می گویند وبعضی دو صد و پنجاه و دو والله اعلم وآنحضرت خلیفه خاص حضرت سلطان السالکین برهان الواصلین تارک المملکة والسلطنة امان الارض سیدنا خواجه ابراهیم بن ادهم البلخی رضی الله تعالی عنه هستند کنیت آنحضرت ابو اسحاق ست ونسب شریف این ست سلطان ابراهیم ابن ادهم ابن سلیمان ابن منصور بن یزید بن جابر بن ثعلبة بن سعد کما فی التهذیب وحضرت خواجه سوای شیخ خود از عمران بن موسی بن زید راعی واز شیخ منصور سلمی واز خواجه اویس قرنی خلافت وتبرک بعالم باطن نیز یافته اند حضرت سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه آنحضرت را مفاتیح العلوم می فرمودند پدر آنحضرت ادهم درویشی بود و بر دختر پادشاه بلخ فریفته شد واز پادشاه خواستگاری کرد پادشاه از پیوند دختر خود با درویشی عار داشت قبول نکرد لیکن از کار جذبه عشق صادق کار خود کرد و بمحض قدرت کامله الهی آن دختر پادشاه به نکاح حضرت ادهم در آمد این قصه در کتب تواریخ بشرح وبسط مرقوم ست چونکه مدعای ما بیان حال شیوخ خود ست از ان اعراض نمودیم القصه آنحضرت از بطن آن دختر سلطان ست وبعد جد فاسد خود که پسری نداشت آنحضرت بر تخت حکومت وسلطنت اجلاس فرمودند وبکمال عدل وانصاف در انتظام ملک پرداختند ناگاه شبی استراحت می فرمودند که از سقف دولت سرا آواز رفتار پای مردی بسمع عالی رسید آنحضرت بیدار شدند واستفسار کردند که بالای خانه کیست آواز آمد که مسافری هستم شتر گم کرده شتر خود را می جویم آنحضرت فرمود که ای نادان شتر را بر بام خانه میجوئی شتر بر بالای بام چون آمد او گفت که تو از من نادان تری که در پادشاهی خدا را می خواهی آنحضرت را قول آن قائل که از رجال غیب بود در دل جا گرفت وهمون وقت ترک سلطنت کردند وبکمال تجرید در طلب حق راه صحرا گرفتند ومحققان محدثان چنین روایت می کنند سبب ترک سلطنت که روزی آنحضرت بر اسپ خاصه خود سوار بود ناگاه از زین اسپ آواز آمد که ایا برای همین مخلوق شده ای ایا همین مامور هستی آنحضرت از حیرت هر سو نگاه کرد گوینده به نظر نیامد و سه بار همین ندا گردید بعده

خدا آمدکه نه برای این مخلوق شده ای و نه باین مامور گشته آنحضرت را از استماع این کلمات حالی پیدا شد و ترک سلطنت
کردند و راه صحرا فرا گرفتند ذات بابرکات سلطان الواصلین در ترک و تجرید یگانه آفاق بوده و بعشق و محبت نظیر
خود نداشتند و عادت شریف آن بود که از صحرا پشتاره هیزم بر سر اقدس نهاده می آوردند بشهر و آنرا فروخته نیم آن
براه خدا انفاق می نمودند و نیمه آن بصرف احتیاج خود می آوردند روزی آنحضرت هیزم می فروختند که شخصی از بلخ در آنجا
رسید و سلطان الواصلین را بشناخت و از ترک سلطنت و اختیار اینحال ملامت کرده آنحضرت را حالتی پیدا شد و دست
بر پشتاره هیزم نهادند از کرامت دست مبارک آن هیزم همه زر خالص گردید آنحضرت آنرا باو دادند و فرمودند که از شومی
ذکر سلطنت بلخ امروز رزق حلال من تلف شد و روزی آنحضرت بر سر کوه ابوقبیس نشسته بودند و رفقای چند
حاضر بودند آنحضرت در اثنای کلام فرمودند که مقبولان خدا اگر بکوه بگویند روان شو فوراً روان شود فی الحال کوه بحرکت
آمد آنحضرت فرمودند که یا جبل ساکن باش که من این قول تمثیلاً گفته ام و نقل میکنند که شیخ محمود فرزند سلطان که بعد
ترک آنحضرت بر تخت سلطنت متمکن بود برای زیارت کعبه معظمه در مکه شریفه وارد شد و خواست که زیارت پدر عالی مقام خود هم نماید
چرا که آنحضرت هم در آن ایام در مکه معظمه بودند پس در آنوقت خدمت خواجه بسمت بیت الله شریف روان بودند در اثنای راه شیخ
محمود بدولت زیارت انوار الاستقامت مشرف شد آنحضرت از فرزند پرسیدند حال وی را گفت که علوم دینی حاصل کرده ام و حسب قواعد
شرع شریف بکمال عدل انتظام ملک میکنم آنحضرت از استماع حال نیکوکاری پسر حمد خالق جل جلاله بجا آوردند ناگاه ندا از غیب آمد
که ای ابراهیم تو دعوی عشق ما میکنی و بغیر هم التفات داری اگر ترا تعلق محبت به پسر نبود چون از تحصیل کمال او مسرور شدی و شکر بجا
آوردی خدمت سلطان را از استماع این ندا حال برگشت و دعا کردند که خدایا نمیخواهم که در میان ما و تو حجابی بماند آنکه ابراهیم را
بخود مشغول کرد آن را از میان بردار صاحبزاده عالم و عالمیان همون وقت وفات یافت و آنحضرت بوقوع اینحال الحمد لله
عز اسمه پرداختند و مزار آن مقتول محبت بر کناره شهر مکه معظمه بر سر راه مدینه طیبه واقع است و مردمان آنحضرت را الواب کعبه میگویند
نقل است که روزی درویشی صاحب کشف و کرامت بحضرت سلطان پیوست فرمودند که حال معاشت چیست وی گفت اگر میابم
میخورم و الا صبر میکنم آنحضرت فرمودند که اینکار سگان کوچه و بازار هم می آید کار آنست که اگر نیابم صبر کنیم و اگر یابیم در راه خدا
ایثار نمائیم روزی شخصی از آنحضرت پرسید که بنده کیستی آنحضرت بر خود لرزیدند و بیهوش شدند چون بهوش
آمدند گفتند إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا [illegible]

این جواب ندا دید فرمودند ترسیدم که اگر خود را بنده او تعالی گویم حق بندگی ادا نکرده ام دروغ خواهد بود و اگر نگویم
کافر می شدم و آنحضرت را دو خلیفه اکمل بودند یکی حذیفه مرعشی دویم شقیق بلخی رحمة الله علیهما و وفات آنسر حلقه اولیا نامدار
بتاریخ بست و هشتم جمادی الاولی شب جمعه واقع شد و در سال وفات آنحضرت اختلاف ست و مدفن شریف در ملک شام ست
و عمر شریف یک صد و دو سال بود در وقت وفات آنحضرت از غیب ندا بر آمد الا ان امام
الارض قد مات رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه خاص حضرت قطب الولایت
امام الطریقة ابو الفضل و الفضائل و الدرایه سیدنا خواجه فضیل بن عیاض رضی الله تعالی
عنه هستند خدمت خواجه در ابتدای حال سردار قطاع الطریق بودند روزی بر سر قافله رسیدند تا متاع
قافله بغارت برند شخصی از ان میان این آیه کریمه بخواند اَلَمْ یَاْنِ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَنْ تَخْشَعَ
قُلُوْبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ چون آیه وافی هدایه بسمع خواجه در آمد تایب شدند و قافله را گذاشته رو
بصحرا نهادند چونکه جذبات الهی شامل حال بود بریاضات شاقه پرداختند روزی قافله را بدان سمت
گذر افتاد شخصی ازان گفت که ازین راه رو باید تافت که فضیل درین راه می ماند خواجه فرمود آگاه
شوید که اول شما از فضیل می گریختید و الان فضیل خود از شما می گریزد و بعد توبه حضرت خواجه
جمله اسباب که بغارت آورده بودند بمالک آنها رسانیدند روزی یهودی بخدمت خواجه گفت
که همیانی زر از من بغارت برده اید خواجه فرمودند که بیاد من نیست معاف کن او گفت که حلف
کرده ام که تا همیانی زر نگیرم راضی نشوم پس بر طاق این خانه همیان پر از طلا نهاده است
شما بگیرید و بمن دهید تا حق من ذمه شما باقی نماند خدمت خواجه آن همیان را بگرفتند و بوی دادند
چون آن یهود همیانی را کشاد دید که پر از طلا خالص است بحیرت افتاد و گفت ای خواجه این همیان
پر از ریگ بود برای امتحان توبه شما نهاده بودم چرا که در توریت خوانده ام که در امت نبی آخر الزمان
هر که توبه بخلوص خواهد کرد اگر بدست ریگ خواهد گرفت طلا خواهد شد چون این ریگ ببرکت دست شما
طلا گردید دانستم که توبه شما بر حق است و مذهب شما هم حق و بر دست خواجه ایمان آورد و یکی
مقبولان خدا گردید نقل است که چون ابو علی رشید ملک رسید بصحبت وزیر خود بزیارت مشایخ

طریقت پرداخت اول بخدمت عبدالرزاق صنعانی حاضر شده فرضهٔ [illegible] حضرت شان ادا
نموده بعد ازان بخدمت سفیان بن عیینه رسید و بادائی وام ایشان پرداخت بعده بصلاح
وزیر جانب خواجه روان شد وقت شب بود و خدمت خواجه دران زمان بخواندن کتاب الله مشغول
بودند چه دیدند که کسی می آید بحجره بستند و فرمودند کیست که درین شب تاری آید وزیر عرض
نمود که امیر المومنین هارون رشید است خواجه چراغ را بکشت و در حجره بکشاد هارون درون
حجره شریف در آمد و خواجه را جست تا دستش برجسم مبارک رسید خواجه فرمودند که هارون
دست هائی تو بسیار نرم است مبادا که هیزم دوزخ شود هارون چون این بشنید بگریه درافتاد
عرض کرد که مرا نصیحتی بفرمایید فرمودند که جد تو عم جناب رسالت مآب بود پس سعی نما که در قیامت
از جد و عم خود شرمنده نباشی و می گفت براین هم چیزی زیاده کنید فرمودند که از خدا بترس
و بر خلق خدا رحم کن و عزت آل و اصحاب رسول مختار نگاه دار بعده خلیفه عرض نمود که اگر بذمه
خواجه وامی باشد بفرمایید تا ادا کنم فرمودند که وامی دارم که ادای آن خاص بر ذمه من است
و آن طاعت الهی است جل جلاله هارون رشید از استماع این کلام هدایت التیام گریه کرد
و مراجعت نمود ابو علی رازی می فرماید که سی سال خدمت خواجه بجا آوردم گاهی آنحضرت را
متبسم ندیدم الا روزی که فرزند خواجه که به علی موسوم بوده برحمت حق پیوست و خدمت
خواجه مجاهدات شاقه فرموده اند چنانچه صائم الدهر بودند و بعد پنج فاقه افطار می کردند و پانصد
رکعت نماز هر روز می گزاردند و ختم قرآن شریف هر روز می کردند و آنحضرت سوای شیخ
خود از شیخ المشائخ ابو عیاض بن منصور بن معتمر کوفی نیز خلافت داشتند و ایشان از محمد
بن مسلم و ایشان از محمد حبیب عجمی قرشی و ایشان از امیر المومنین خلیفه اول سیدنا صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه و عنهم و نیز حضرت خواجه فضیل خرقه خلافت یافتند از حضرت امام جعفر
صادق و ایشان از امام محمد باقر و ایشان از امام علی ابن حسین و ایشان از امام الائمه
امام حسین سلام الله علیهم اجمعین و خواجه را پنج خلیفه اکمل بودند اول سلطان ابراهیم بن ادهم

دوم شیخ محمد شیرازی سوم خواجه بشر حافی چهارم شیخ ابورجا عطاردی پنجم خواجه عبد الله سیاری
رحمة الله علیهم و وفات شریف خواجه سوم ربیع الاول سنه یک صد و هشتاد و هفت ہجری ست
و مزار پرانوار در جنة المعلی متصل روضه مقدسه ام المومنین خدیجة الکبری ست رضی الله تعالی
عنها و عنه و آنحضرت خلیفه خاص حضرت شیخ المشائخ قطب العالم و الشیخ الاعظم خیر الاخیار زبدة
الابرار سیدنا خواجه عبد الواحد ابن زید رضی الله تعالی عنه ہستند آنحضرت صائم الدہر و قائم اللیل
بودند بعد سه روز طعام می خوردند لیکن از سه لقمه زیاده نمی خوردند و آنچه از اسباب دنیا بود ہمه براه
خدا ایثار بر درویشان نمودند و اگر برای دادن گدای درہم یا دینار بدست مبارک می گرفتند
دست مبارک را چندان بآب می شستند که خراشیده می شد و آنحضرت سوای شیخ خود از حضرت
کمیل ابن زیاد که وی رضی الله تعالی عنه نیز از خلفای نامدار حضرت مرتضوی ست رضی الله تعالی عنه
خلافت دارند نقل ست که روزی خدمت خواجه در میان وعظ فرمودند که شخصی که اسباب دنیا را
آنچه در ملک خود دارد ہمه در راه خدا انفاق نماید الله تعالی او درجه اعلا او را در بہشت عطا
میفرماید و نعمات فراوان می دہد بلکه وی جای خود که در بہشت مقرر ست در ہمین عالم به بیند شخصی از حاضران
مجلس گفت که من جمله مال و متاع خود را براه خدا می دہم خواجه فرمودند که اول عمل نما بعده نزدم
بیا وی ہمچنان کرد و خواجه او را اسم اعظم بیاموختند و بمراقبه اش مشغول ساختند در عین مشغولی
او مکان خود را در خلد برین دید که از یک دانه مروارید ساخته اند و در صحن آن حوری بس جمیل
بر تخت زر نشسته ست آن مرد چون حور را دید فریفته جمال او گشت و خواست که دست جانب
وی دراز کند حور گفت که من از آن توام لیکن در وصل من و تو فاصله یک پاس باقی ست اضطراب
نباید کرد ہمدرین حالت وی چشم باز کرد و چون مرغ بسمل بتپید خواجه فرمود اضطراب چیست فی الحقیقت
در وصل تو با وی یک پاس باقی ست خاطر جمع دار در آن زمان کفار بر شهر تاخت آورده بودند
و اہل اسلام محاربه برای دفع ایشان می کردند آخر وی نیز ہمراه مسلمانان بالفور مقاتله نمود و ہمون
روز شهادت یافت خدمت خواجه بذات بابرکات به تجہیز و تکفین وی پرداختند و در حق وی

فاتحه خیر خوانند و خدمت خواجه را سه خلیفه بودند یکی سیدنا خواجه فضیل بن عیاض دوئمی خواجه ابو الفضل
زرین سوم خواجه یعقوب سوسی وفات شریف آنحضرت در بست و هفتم ماه صفر سنه یک صد
و هفتاد و هفت هجری واقع شده رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه خاص امام الائمه مرکز
دائره ولایت نیر برج هدایت سرخیل اولیاء کبار قدوهٔ علمای نامدار منبع الاسرار مطلع الانوار
سید التابعین سیدنا و مولانا امام ابو النصر الحسن البصری الانصاری رضی الله تعالی عنه مستند
آنحضرت از کبار تابعین سرور کائنات علیه و آله الصلوة والتحیات ست والدهٔ ماجدهٔ آن
امام عالی مقام از موالای ام المومنین ام سلمه رضی الله تعالی عنها بود دو سال از خلافت حضرت
خلیفه ثانی باقی بود که آنحضرت متولد شد آنحضرت را بخدمت شریف سیدنا فاروق اعظم
آوردند فرمودند سموه حسنا فانه لحسن الوجه و در فخر الحسن امام الهمام مولانا فخر الملة والدین
رضی الله تعالی عنه در مناقب آنحضرت می فرماید قال الشیخ شمس الدین محمد بن یوسف
بن علی الکرمانی رحمته الله علیه فی الکواکب الدراری شرح صحیح البخاری فی ترجمته
عن محمد بن سعد قال کان الحسن جامعا عالما فقیها ثقة عابدا کثیر العلم فصیحا اجمل اهل
البصرة اجمع الامة علی جلالته و عظم قدره علما و زهدا و فصاحة و قال الخطیب التبریزی
روی الحسن عن الصحابة مثل ابی موسی و انس بن مالک و ابن عباس و غیرهم
و عنه خلق کثیر من التابعین و تابعیهم و هو امام وقته فی کل فن و علم و زهد و ورع
و عبادة و قال ابن الاثیر روی الحسن البصری عن الصحابه مثل ابی بکرة الثقفی و انس و سمرة
ابن جندب رضی الله تعالی عنهم و روی عنه خلق کثیر
من التابعین و تابعیهم و هو امام وقته فی کل فن و علم و زهد و ورع
و عبادة و قال الترمذی فی کتاب العلل من جامعه
حدثنا سوار بن عبد الله العنبری قال سمعت یحیی بن سعید القطان یقول قال الحسن
فی حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا وجدت له اصلا الا حدیثا او حدیثین و قال الشیخ جمال الدین المزی

وفی تهذیب الکلام کانت ام سلمة تخرج الحسن الی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو صغیر وامه منقطعة الیها فکانوا یدعون له واخرجته الی عمر بن الخطاب فدعا له اللهم فقهه فی الدین وحببه الی الناس وقال حماد بن زید عن عقبة بن ابی ثبیت الراسبی کنت عند بلال بن ابی بردة فذکر والحسن فقال بلال سمعت ابی یقول والله لقد ادرکت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فما رایت احدا اشبه باصحاب محمد صلی الله علیه وسلم من هذا الشیخ یعنی الحسن وقال جریر بن حازم عن حمید بن هلال قال لنا ابو قتادة الزموا هذا الشیخ ما رایت احدا اشبه رایا بعمر بن الخطاب منه وقال ابو هلال الراسبی عن خالد بن رباح الهذلی سئل انس ابن مالک عن مسئلة فقال سلوا مولانا الحسن قالوا یا ابا حمزة نسئلک وتقول سلوا مولانا الحسن قال سلوا مولانا الحسن فانه سمع وسمعنا فحفظ ونسینا ابن جا از کتاب موصوف تبرکا نقل کرده شد و برای عظمت وجلالت آن امام همام این قدر کافی است اگر کسی را زیاده ازین دریافت حال کردن مدنظر باشد فخر الحسن وقول مستحسن شرح فخر الحسن مطالعه نماید و آن امام همام از سبقت سالگی نمازپنجگانه هر روز در مسجد نبوی بعقب خلیفه سوم امیر المومنین سیدنا عثمان غنی رضی الله تعالی عنه می گزاردند و وقت شهادت آن خلیفه برحق چهارده ساله عمر داشتند و تا آنوقت بمدینه طیبه علی ساکنها الصلوة والسلام والتحیة سکونت داشتند و بعد ازان به بصره اقامت گزیدند در زمان اقامت مدینه شریفه شرف بیعت جناب امیر سلام الله علیه دریافتند و علوم باطنی ازان باب علوم مصطفوی اخذ کردند و خرقه خلافت از دست حضرت خاتم الخلفا پوشیدند و هم حضرت امام حسن بصری از امام الائمة امام حسن مجتبی علیه السلام خرقه خلافت پوشیده اند اکثر سلاسل پیران طریقت بجناب ولایت ماب بواسطه آن امام عالی مقام می رسد و در حقیقت ذات آن اولا الصفات مرجع

جمیع اولیای امت ست وکرامات کثیره از ان معدن فیوض بظهور امده تمام عالم مملوست
از برکات وفیضان آنحضرت رضی الله تعالی عنه در ایام شیرخواری روزی مادر امام همام
بنابر ضرورت رفته بود وآنحضرت بمقتضای خرد سالی گریستند ام المومنین ام سلمه رضی
الله تعالی عنها بسبب کمال شفقت که بآنحضرت داشتند پستان مبارک بدهن آنحضرت دادند
از قدرت کامله الهی چند قطره شیر برآمد و امام همام آنرا نوشیدند می گویند که این همه برکات
وفضائل که آنحضرت را بود از فیضان آن چند قطره شیر بود وحضرت مولانا قدس سره در
فخر الحسن روایت می کند از یونس بن عبید که هر کسی که نظر بر جمال باکمال آنحضرت می کرد از ان
نفع می یافت اگرچه نمی شنید کلام آنحضرت را ونمی دید عمل آنحضرت را وهم مولانا در کتاب موصوف
می فرمایند که حضرت امام الائمه سیدنا محمد باقر علیه السلام در حق آن امام همام می فرمودند که
این شخصی ست که کلام وی مشابه بکلام انبیاست علیهم السلام وهم در انکتاب ست
که گفت محمد بن سعد حسن بصری بمکه آمد ونشست بر سریر وجمع شدند مردمان نزد وی پس
حدیث فرمودند بانها وبودند در انجماعت مجاهد وعطا وطاوس وعمرو بن شعیب پس گفتند یا گفتند بعضی مثل
مثل وی رضی الله عنه ابدا قط یعنی هرگز وهم در کتاب موصوف ست که گفت قتاده که ندیده
دو چشم من افقه از حسن رضی الله عنه ووفات شریف آنحضرت بتاریخ چهارم محرم الحرام سنه
یک صد ویازده هجری ست رضی الله تعالی عنه وعن جمیع احبائه وآنحضرت خلیفه حضرت
سید الاولیا خاتم الخلفا فاتح باب ولایت صدر نشین بزم امامت باب علوم مصطفوی حامل
لوای محمدی قدوة السالکین فی ملکوت السموات اعلی المتوطنین فی اعلی المقامات
المنتهی الیه خرقة کل طالب اسد الله الغالب ذی المفاخر والمناقب خیر
الناس امیر المومنین امام العالمین سیدنا ومولانا علی المرتضی
المرتضی ابن ابی طالب کرم الله وجهه ووجه من دعا وجهه
ستند کنیت آنحضرت ابو الحسن وابو تراب ست وسبب کنیت آنحضرت بابو تراب آن

انچنان نوشته اندکه روزی ان ولی الله خاک آلوده غلطیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمحبتی
که بآنحضرت داشت با ابا ترابش یاد فرموده و محققان وجه این کنیت دیگر هم نوشته اند چنانچه

خواجه باقی بالله رحمة الله علیه می فرمایند

نظم ای خاک مدینه در کجائی * در دیده من چرا نه آئی * ای از تو زمین مدینه را پدیده * شد رتبه ابوترابی *
ای آمده نور آسمانی * حاصل شده سر لامکانی * سبحان الله چه نسبت خاک با سر لما خلقت الافلاک *
او سر کمال مصطفی بود * با این کرو نسبتش کجا بود * من حاصل این خطاب گویم * مضمون ابوتراب گویم *
خاکان جماعتی که مردند * هستی بخدای خود سپردند * از سطوت نور در شکسته * واز آب بقا فرو نشسته
گردی نه به پشت پای ایشان * گرد کف پای خود چه امکان * سر حلقه خاکیان علی بود * سر سلسله جهان علی بود
زان بحر دو نهر تند بگشود * یک سو حسن و حبیب داود * معروف سری جنید بغداد * کازوی طرق کثیره بگشاد
یک سوی دیگر لطیفه پاک * مستور به زیر پرده خاک * سبطین رسول و زین عباد * پس باقر و صادق نکوزاد
این سلسله از طلای ناب است * این خانه تمام آفتاب است * القصه ابوتراب این است * تفسیر اشاره این چنین است

در زمان بعثت رسول کریم علیه الصلوة والتسلیم عمر آن ولی الله نه ساله بود و بهمان وقت ایمان آورد
و وی رضی الله تعالی عنه سابق الایمان است در اطفال و در ایام طفولیت آنحضرت در مکه معظمه
قحط سالی بود حضرت رسالت بعم خود ابوطالب فرمود که می خواهم که بار از شما کم گردد یعنی فرزندی
را از پسران شما من پرورش نمایم ابوطالب گفت که سوای طالب که کفیل مهمات من است هر که
را خواهید بگیرید پس حضرت رسالت مآب ولایت مآب را بخانه خود آوردند و پرورش نمودند از
آن وقت تا زمان وفات حضرت نبوت بحضور حاضر ماندند و مورد عنایات و توجهات خاص
جناب سرور عالم بودند چنانچه ام المؤمنین ام سلمه روایت می کنند که هرگاه حضرت رسالت در غضب
می شدند کسی را از اهل بیت مجال کلام بحضور نبوی نمی بود الا علی را و جناب رسالت در حق
آن امام الائمه فرموده اند انا مدینة العلم و علی بابها و حضرت ولایت مآب در غزوات همراه جناب
رسالت کارها کردند که این اوراق گنجایش تحریر آن ندارد و در جزای آن از حضرت نبوت بشارتها یافتند

چنانچه در روضة الاحباب و مدارج ست که در غزوهٔ احد هرگاه جناب مرتضوی با کفار مقاتله کردند
و هزیمت دادند ایشان را جبرئیل امین علیه السلام بحضور رسالت عرض کردند که این چه جوانمردی
و مواسات است که علی می کند آنحضرت در جواب فرمودند انه منی و انا منه پس جبرئیل گفت و
انا منکما اتصال ولی با نبی ازینجا ظاهر می شود و هم محدثان نقل می کنند که در روز احد حضور
رسالت فرمودند که ای علی می شنوی که رضوان مدح تو می کند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
و در غزوهٔ خندق چون آن ولی الله عمرو ابن عبدود را کشت و لشکر اعدا را و الفرار نهاد رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود که مبارزت امروزه علی بهتر ست از اعمال امت من تا روز قیامت و فتح
خیبر بدست حق پرست حضرت اسد الله مشهور و معروف ست و دران روز نبی در شان ولی
فرموده کرار غیر فرار و فتح قلعه خیبر در حقیقت کرامتی از کرامات آن امام الاولیاست و در روضة
الاحباب است که جناب رسالت بعد حجة الوداع مراجعت فرمودند چون بمنزل غدیر خم رسیدند
نماز پیشین را در اول وقت گزارند و بعد ازان رو بسوی یاران کردند و فرمودند الست اولی
بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفس های ایشان و در روایتی آنکه فرمود
گویا مرا بعالم بقا خواندند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گزارم
و یکی از دیگری بزرگ ترست قران و اهل بیت من ببینید و احتیاط کنید بعد از من که با آن دو امر
چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق انها بچه کیفیت خواهید گزارد آن دو امر از یک دیگر
جدا هرگز نخواهند شد تا در لب کوثر بمن رسند آنگاه فرمودند بدرستیکه خدای تعالی مولای من است
و من مولای جمیع مومنانم بعد ازان دست علی را بگرفتند و فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره و ادر الحق معه حیث کان
قدوة الاصحاب سیدنا عمر ابن الخطاب گفت یا علی تو مولای جمیع مومنین و مومنات هستی و بظاهر حکمت
در این ارشاد همین بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میدانستند [illegible] خود که بتعلیم الهی ما کان و ما یکون
می دانست می دید که بعد من مردمان خواهند بود که از دست انها مظالم بر اهل بیت نبوت

خواهد رسید و این امر باعث خرابی دارین انها خواهد شد لهذا العفو ای رحمة عامه خود در اخر زمان خود را بجمه
دربارهٔ حفظ حقوق اهل بیت طهارت و موالات و مواسات بحضرات انها تاکید اکید فرمودند چنانچه
خلفای جناب رسالت در عهد خود با آن پابند ماندند و همیشه در تعظیم و توقیر و حفظ حقوق اهل
بیت سیما حضرات اهل کسا سلام الله علیهم می کوشیدند تفصیل این در کتب معتبرهٔ اهل سنت
واضح نوشته هست و جملهٔ اصحاب کرام اخیار امت اندبراین بودند و چندکس که از جماعت صحابه
بعد خلافت خاتم الخلفا بخلاف المولای مومنان رفتند بآخر نادم شدند و از کردهٔ خود تائب
گشتند لیکن گروهی از اشقیای امت بعد ختم خلافت راشده بآن گروه پاک که قران در طهارت
ایشان ناطق ست جانم فدای غلامان انها باد انچنان مظالم کردند که از کفار هم ممکن نبود
غضب الله علیهم و جگر گوشه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم را در میدان کربلا با فرزندان و برادرانش بر لب
دریای فرات تشنه کام داشته شهید کردند این قصه بسیار دراز ست نظر باختصار کتاب
بهمین قدر اکتفا نموده و حال امام الشیوخ خود می نویسیم و چیزی حسب وسعت خود از محامد آن
سید الاولیا نزاد آخرت خود تصور دیده بخامه می سپاریم از ام المومنین ام سلمه رضی الله تعالی
عنها در صحاح روایت ست که چون آیه تطهیر نازل شد جناب سرور انبیا در گلیم خود جناب
سید الاولیا و سیدة النسا و سیدی شباب اهل الجنه سبطین طیبین را در آورد و آیه تطهیر خواند
و گفت الهی این اهل بیت من اند پس طهارت اهل کسا از هر گونه رجس قطعی ست و منکر آن
منکر آیه و حدیث و همچنان که ایمان بطهارت انها ضروری ست بمجز ای آیه کریمه قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربى محبت و مودت آنها لازمه ایمان ست مروی
است که حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة فرموده در حق حسنین علیهما السلام خدایا من
دوست می دارم ایشان را و پدر و مادر ایشان را تو هم دوست دار انها را و دوست
دار کسی را که دوست دارد انها را و عداوت جناب مرتضوی را آنحضرت نفاق فرموده
بهمین حیثیت فضائل ... ما ست که اول هاشمی از طرفین آنحضرت اند و در اصحاب نبوی بزرگ

ورع و ترک و تجرید ممتاز بودند و صحابه کرام در خود با نوالاهتمام را اعلم می داشتند و منجمله کرامات باهرات آنحضرت که تا قیام ساعت باقی خواهد ماند فیضان ولایت خاصه ست از آنحضرت با ولیا امت محمدیه و این سلسله تا قیامست بفحوای حدیث نبوی منقطع نخواهد شد و جمله اولیا مستفیض اند و خواهند بود از ان نقطه دائره ولایت چنانچه مولانای جامی می فرماید شعر جامی از قافله سالار ه عشق ترا ٭ گر بپرسند که آن کیست علی گوی علی ٭ و اتباع آنحضرت عین اتباع جناب رسالت ست و وسیله نجات بفحوای حدیث شریف مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق آنحضرت سرگروه اهل بیت رسالت است صلوات الله و سلامه علیه و علیهم پس برای اتباع و محبت او سلا ترست اللهم اجعلنا من المتبعین باحکامه و اجعلنا من زمرة احبائه روایت است در مدارج النبوة که چون رسول کریم جناب سیده را بنکاح جناب مرتضوی در دادند روزی حضرت سیده را مغموم دیدند حال ملال پرسیدند سیده عرض نمودند که زنان عرب می گویند که رسول مقبول ترا در نکاح درویشی داد آنحضرت فرمودند که کافی نیست ترا ای فاطمه که پروردگار تو برگزیده و کسی را از عالم یکی از ان پدر تست و دیگری شوهر تو و از امام احمد حنبل مرویست می فرمودند که از صحابه کرام این قدر فضائل کسی بمن نرسیده که فضائل سیدنا و مولانا علی المرتضی کرم الله وجهه بمن رسیده اند باید دانست که فضائل و مناقب حضرت سید الاولیا که حضرات مشائخ طریقیه که چاکران و خادمان او بیند و بدفعر بحمایت و رهبری او می روند در کتب خویش نوشته اند چنانکه مولانای روم میفرماید نظم او بو انداخت بر ره دین علی ٭ افتخار هر نبی و هر ولی ٭ او بو انداخت بر ره دین که ماه سجده آرد پیش او هر صبح گاه ٭ و جامی گفته شعر تا نبودی دست حیدر ذوالفقار ٭ کی شدی الله اکبر آشکار ٭ و همچنین دیگر اقوال اهل طریقت که بعضی از ان درین اوراق هم نوشته شد تا واقفان اصطلاح و مذاق آن برگزیدگان حق بران ها اغنت تفضیلات می نمند

حالانکه جملہ اقوال ایشان موافق احادیث نبوی ست ونیست مخالف مسئلہ تفضیل شیخین که درکتب عقائد مندرج ست آن مسئلہ تفضیل شیخین را ہم تفضیلے ست چنانچہ حضرت محدث دہلوی درکتاب تکمیل الایمان آنرا نقل کردہ کہ مراد ازان اکثریت ثواب ست عند اللہ و تفضیل جناب مرتضوی را وجوہ دیگرست کہ بعضی ازان شیخ رحمۃ اللہ علیہ ہم تکمیل الایمان نوشتہ ست واحادیث نبوی ہم بران شاہد ست پس از جمع احادیث کہ در فضائل خلفا وارد اند ظاہر وہویدا است کہ یکی را بر دیگر بجمیع الوجوہ مفضل نیست چنانکہ بعضی متعصبین براہ تعصب نوشتہ اند و داد ناصبیت دادہ و در حقیقت فضل کسی بوجہی مخالف عقیدہ تفضیل شیخین کہ در عقاید مندرج ست نیست چنانچہ شیخ محدث دہلوی در تکمیل الایمان نوشتہ کہ بعضی قائل ہستند کہ ہیچ کسی را فضل نمی دہیم بر فاطمہ و ابراہیم کہ اجزای جناب رسالت اند و در تحت این قول گفتہ کہ مراد اگر ازین تفضیل فضل خاص بسبب جزئیت حضور رسالت است نیست دران خلافی و نزاعی و اگر مراد ازان فضل کلی ست البتہ این قول خلاف جمہور ست پس فضائل خاص کہ جناب مرتضوی راست منافی مسئلہ تفضیل الشیخین نخواہد بود و سید اولیا بتاریخ بست و یکم ماہ رمضان مبارک کہ شش ماہ قدری کم در زمان خلافت راشدہ کہ موافق حدیث صحیح سی سال مدت آن ست باقی بود از دست ابن ملجم کہ بفرمودہ نبی کریم شقی تر مردمان درین است بود بمقام کوفہ بمرتبہ شہادت فائز شدند و بمضمون آیہ کریمہ نور علی نور این فضل دیگر بر فضائل آن مجمع کمالات افزود و آن معدن اسرار و مخزن انوار الہی را بمقام نجف اشرف حسب وصیت آنحضرت مدفون ساختند اللہم ارزقنا زیارتہ بجاہ النبی الکریم و عترتہ الطاہرین و حضرت سید الاولیا خرقہ فقر و خلافت یافتند از سید الانبیا امام المرسلین خاتم النبیین رسول الثقلین نبی الخافقین شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین باعث ایجاد عالم فخر بنی آدم المتصف بصفات اللہ المتخلق باخلاق اللہ المتصرف فی العوالم باذن اللہ اکرم الاکرمین المنوط باتباعہ محبت رب العالمین سیدنا و شفیعنا

مولانا و ملاذنا و ملجانا و رسولنا محمد المصطفی و احمد المجتبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ذات بابرکات آنحضرت سبب آفرینش عالم است بلکه جمله عوالم پرتوی است از نور ظهور او و در حدیث شریف وارد است انا من نور الله والخلق کلهم من نوری چنانکه آنحضرت در هستی خود محتاج او تعالی است همه موجودات در هستی خود محتاج ویند قال البوصیری رحمة الله علیه شعر فان من جودک الدنیا و ضرتها و من علومک علم اللوح والقلم و محدث دهلوی رحمة الله علیه در خطبه اخبار الاخیار گفته نظم خیر الوری امام رسل مظهر اتم او از خدا و هرچه جز او منتشی از او او جان جمله عالم و حق جان سان شمار حق را بغیر واسطه ذات او مجو که حق در ازل برابر آئینه وجود او آئینه حقیقتش آورده روبروی آئینه را مقابل آئینه چون نهند تو این لطیفه الیست اگر بشنوی نکته ازدال آنچه در دو هم افتد بود لعکس آن بشناس این دقیقه ور آن هم بگفتگو نه سمجها که حقیقت او برزخ کبری است بین الوجوب والامکان شخص او وسیله است میان حضرت خالق و مخلوق بلا وسیله آنحضرت حصول تقرب الهی جل جلاله محال است انبیا علیهم السلام قربت حق بوسیله وی یافته اند چه جای دیگران هر که از دعوی قرب دم زند بلا وسیله او در حقیقت وی راه گم کرده است و نمی داند که قرب حبیب خدا است قرب خدا همین قرب اوست صلی الله علیه و سلم آیه کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم بر این معنی دلیل واضح است چرا که در بیعت رضوان صحابه بر دست مبارک جناب رسالت بیعت کردند و دست مبارکش بر دست آنها بود حق فرمود آنها که بیعت تو کردند جز این نیست که بیعت من کردند دست من بر دست آنها است و آیه وافی هدایه من یطع الرسول فقد اطاع الله هم بر این دعوی برهانی است قاطع و قرب و اتصالی که وی صلی الله علیه و سلم را بحضرت احدیت است هم قرآن مجید بر آن شهادت می دهد چنانکه ولیست در جنگ حنین چون لشکر اسلام هزیمت خوردند آنحضرت بروایتی تنها و بروایتی با چند کس از اهل قرابت خود در رزمگاه باقی ماند مشتی از خاک برداشته به لشکر اعدا انداخت آن خاک بمعجزه آنحضرت در چشم و دهان همه ها در آمد اعدا هزیمت خوردند و همین معجزه در جنگ بدر هم ظاهر شده حق جل و علا آن قوت حضرتش را بدین عبارت فرمود

وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی یعنی تو نه انداختی آن را این انداختیم و انچنانکه فعل
او را صلی الله علیه وسلم رب العزت فعل خود خوانده همچنان قول او را بخود نسبت کرده فرمود
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و وی صلی الله علیه وسلم درحقیقت آئینه حق نماست
کما قال علیه الصلوة والسلام من رانی فقد رای الحق قصه اسرا از عظمت وشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشانی
است و اقتربت الساعة وانشق القمر از قوت او بیانی و شرف و جلالت وی را در روز جزا
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مخبر است و شفاعت الشفیع المذنبین را برای عاصیان در یوم
قیامت حدیث شریف شفاعتی لاهل الکبائر من امتی موضح بد عاست و مقبولیت شفاعت
طهر کرم از آیه کریمه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ظاهر و هویداست
و چون نباشد که حق تعالی رضا جوی اوست صلی الله علیه وسلم کما قال فی کلامه القدیم ولسوف
یعطیک ربک فترضی و آنحضرت بر ما رحیم و حریص است چنانکه در کتاب الله است حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم پس هرگاه که وی صلی الله علیه وسلم بر ما رحیم و حریص است عذاب الهی را هرگز بر ما
نخواهد پسندید و ناپسندیده او را حق جل جلاله که اصدق القائلین است روا نخواهد داشت الحمد لله علی ذلک
بیان فضائل و کمالات آنحضرت نه در طاقت البشری است تبرکا سطری چند نگاشتم تا زاد آخرت من شود
و این اوراق بذکر گرامی او صلی الله علیه وسلم بفحوای آیه کریمه ورفعنا لک ذکرک در جنس خود رفعت یابد
و درحقیقت آنچه از فضائل اولیا کرام که نوشته ام و خواهم نوشت همه تفصیل کمالات آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم چنانچه محدث دهلوی در اخبار الاخیار بعد بیان حضرت غوثیت رضی الله تعالی عنه گفته کمال کمال
محمد است و جمال جمال محمد صلی الله علیه وسلم و نسب آنحضرت اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
ابن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه
که لقبش قریش بود ابن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا نسب
شریف ثابت است به احادیث و بالای آن اختلاف است ثابت همین قدر است که عدنان از اولاد سیدنا
اسمعیل بن سیدنا ابراهیم علیهما السلام است و وی از اولاد نوح و وی از اولاد شیث ابن آدم است

سلام الله علیہم چون حق جل و علا خواست کہ صفات کمالیہ خود را جلوہ ظہور دہد حقیقت محمدیہ را کہ تعین
اول عبارت از اوست از نور خود متعین کرد و جملہ موجودات را از ان بعرصہ ظہور آورد بعدہ چون خواست
کہ الحقیقۃ الحقایق را در عالم شہود جلوہ دہد آدم علیہ السلام را آفرید و نور محمدی باو سپرد و از و
آن نور را در اولاد امجادش بہ ترتیب اجداد حضرت نبوت منتقل فرمود چنانچہ بمقتضای آیہ کریمہ و
تقلبک فی الساجدین بود آن نور مقدس کہ دائم در اصلاب طاہرہ و ارحام طیبہ انتقال می کرد
تا آنکہ از عبد المطلب بن ہاشم بعبد اللہ رسید از فضائل صوری و معنوی کہ عبد اللہ را بود تمامی قریش دل
محبت وی دادہ بودند و مستورات خود خواہان وصال عبد اللہ بودند لیکن این دولت در حصہ
حضرت آمنہ خاتون بود آخر کار عقد نکاح عبد اللہ با بنہ خاتون منعقد گشت و آن نور مبارک
از صلب پدر برحم مادری در آمد غلغلہ شادمانی در زمین و زمان بلند شد و جانوران بقدرت الٰہی
گویا شدند و بہم دیگر مژدہ ولادت سرور دارین رسانیدند تا آنکہ زمانہ حمل منقضی گشت بتاریخ
دوازدہم ماہ مبارک ربیع الاول در خیر البلاد مکہ معظمہ بہزاران جاہ و جلال و عظمت و اقبال از زیب
دہ مسند رسالت و نیر اعظم فلک نبوت بشرف قدوم این زمین تیرہ و تار را اعزاز و انوار بخشید وقت
ولادت آن نیر برج ہدایت بیت اللہ سمت مقام ابراہیم بسجدہ در آمد و گفت حمد رب کعبہ
را کہ مرا از شر و را صنام پرستان نجات داد و اصنام کہ در انجا بودند ہمہ بر و افتادند
و تمام عالم از نور آنحضرت منور شد و آتش آتشکدہ فارس سرد گردید و صدہا آیات
و معجزات دران وقت بوقوع آمدہ کتب اہل سیر و اہل حدیث مملو است از ان آنحضرت
را اول ثوبیہ شیر داد بعدہ حلیمہ سعدیہ باین دولت بہرہ ور شد و باین خدمت برکت ہای
فرا وان برداشت والد آنحضرت ہنوز کہ آن مظہر ذات حق در رحم مادری بود
در سفر بمقام مدینہ منورہ وفات یافت و مادر و جد امجد آنحضرت ہم در ایام طفولیت
جناب رسالت راہی ملک بقا شدند غرض ازین واقعات این بود کہ گمان نبرند کہ
آنحضرت بمددگاری اب و جد خود کہ سردار قوم بودند ترقی حاصل کردند بل ظاہر شود کہ بمقتضای آیہ

از نیمه که حیثیت سیمای فاوستی حق جل و علا مخصص بقدرت خود او را نصرت داد و بر همه
شهان جهان او را غالب کرد و در تمامی عوالم تصرفات او را جاری گردانید چه عالم
سفلی و چه عالم علوی و چون عمر شریف به چهل سالگی رسید جبرئیل امین فرستاده حضرت رب العزت در
غار حرا بخدمتش در آمد و آیات اول سوره اقرأ تا علم ما لم یعلم رسانید و این اول پیام بود که روح الامین از جناب
حق تعالی بآنحضرت آورد بعد از ان حضرت حق جل و علا آهسته آهسته در عرصه بست و سه سال تمام قرآن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نازل
فرمود و آنحضرت در حقیقت از قدیم نبی بود چنانچه فرموده است علیه الصلوه و السلام انی عند الله
لخاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته و نبوت و رسالت آنحضرت عام است حق عز و جل می فرماید و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین یعنی یا محمد ما ترا رسول رحمة کردیم برای تمام عالم چنان که خود را فرمود
رب العالمین یعنی پروردگار تمام عالم پس چنانکه ربوبیت حضرت الوهیت عام است رسالت
آنسرور نیز عام است بدلیل آیه قرآن مجید که منکران کافر و چون از عمر شریف پنجاه و دو سال کامل
شد الله تعالی جل شانه در مکه معظمه آنحضرت را بشرف القرب خاص خود مشرف ساخت که کسی از
مقربان الهی اشرفی از ان دولت قرب نه دریافته بود یعنی بشب بست و هفتم ماه رجب آنسرور
دارین سوار بر براق از خانه ام هانی روان شد و جبرئیل مع گروه ملائکه همرکاب آنسرور بود به
بیت المقدس رسید و امامت انبیا در نماز فرمود بعده سمت آسمان عروج فرمود و هفت سموات
تماشا کرده دوزخ و جنت را مشاهده نمود و بالای عرش عظیم رفت و بمقام قرب که ثم دنی اشاره
بآنست فائز گشت جامی فرماید نظم بدست عرش تن چون خرقه بگذاشت * علم بر لامکان بی خرقه افراشت
مکانی یافت خالی از مکان نیز * که تن محرم نبود آنجا و جان نیز * قدم زنگ حدوث از جان او شست
وجوب آلایش امکان او شست * یکی مانده هم از قید یکی پاک * ز بسیاری برون و از اندکی پاک *
دیده آنچه از دیدن برون بود * مپرس از ما زکیفیت که چون بود * و صحیح مذهب همین است
که حق جل جلاله را بچشم ظاهر دید و این امر از خصائص محبوب حق است و چشم مبارکش بدیدار الهی
گستاخ نکرده و ما زاغ البصر و ما طغی بر آن دلیل است و در آن قرب هم سوای عاصیان امت را فراموش نفرمود

از پروردگار خود بزرگی است تمنا خواست و آنچه خواست یافت سیزده سال در مکه معظمه به تبلیغ احکام الهی
و برای رضای الهی از دست قریش آزارها کشید بعده بامر الهی جانب مدینه منوره که اهل آن بقصد پاک
محبت خیر بست و گروهی از سکنای اعدا بر حبیب با آنحضرت ایمان آورده بودند هجرت فرمود و ده سال
در آن بلده طیبه قیام فرمود الله جل شانه وعده های نصرت که به حبیب خودش داده بود همه را با
در آنحضرت بظهور آورده و در هر مقابله و مقاتله که بکفار فجار واقع شد حبیب خود را غالب کرد تا آنکه در بعض
غزوه چون احد و حنین لشکر اسلام هزیمت خورد لیکن باخر بعلو همت آن سرور بمدد گاری رب العزت
که ملائکه خود را برای نصرت محبوب خود فرستاد هزیمت نصیب اعدای دین گشت و آن سلطان انبیا
مظفر و منصور گردید صحابه کرام که جان نثاران آن محبوب پروردگار بودند نه آنچنان جان بازان بودند
که جان خود را از راه خدا دریغ داشته از مقاتله کفار رو می گردانیدند حکمت در وقوع این امر آن بود
تا بدانند که ناصر محمد مستقیم بل بدانند که انقیاد توانان معین و ناصر اوست و او در اعلای کلمة الله
بجز اعانت حق پروای کس ندارد و بجز خالق خود محتاج کسی نیست و مخالفان هم ببینند که آنحضرت
محض بقوت اعجاز و به اعانت پروردگار که وعده نصرت باهل حق کرده است غالب می شد و نه
بقوت عساکر ظفر پیکر آیه وافی هدایه ان لم تنصروه فقد نصره الله موضح این مدعاست و
این نصرت دین که از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بوقوع آمد محض برای فضل انها بود
که باین وسیله تقرب خدا حاصل کنند و بعد فتح مکه چون جناب سرور عالم حجة الوداع فرمودند
در ایام حج آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم الی آیه نازل شد راز داران صحابه
دانستند که ظهور جناب رسالت برای تکمیل دین حق بود چون دین کامل شد وقت آن آمد
که حضور از خلق پرده کنند و رسول کریم از آنوقت آنچنان کلمات میفرمود که کسان بوی فراق
از آن می شمیدند الغرض همان سال غیرت عشق الهی که با آن متکلی از یکه محبوبیت بود نگذاشت
که اغیار روی محبوب را ببینند در سراپرده وصال خود آن نیر برج خوبی را مستور ساخت یعنی
بتاریخ دوم ماه ربیع الاول یوم دوشنبه آنشاه جهان پناه از دربار عام کناره کرده بدربار خاص

جلوه گر شده و در بلده ایمنه که بهمین عظمت حق جل و علا از قبل تقسمش یاد فرموده بود در حجره عائشه
صدیقه محبوبه خود استراحت فرموده و دیار ناهدارش چنانکه در حیات ظاهری دائم همراه آنسرور
بودند هم در انحجره شریفه که شرف بر عرش اعظم دارد در عقب مولای خود اسوده اند و نور آنجمال
که آئینه جمال حق بود تا الی الآن ازان بقعه پر سکینه تابان و درخشان ست و ابواب رحمت
و مغفرت برای زائرانش مفتوح و کشاده ملائکه حفاظت و حراست آنمقام مقدس می نمایند
و عاصیان خطا بهارحمت ازان رحمت عالم شنوده اند و می شنوند و جانوران تا این دم حاجات خود
بحضور آنحاجت روای خلق می برند و بمراد خود می رسند و آنحضرت همچنان هستند که در عالم حیات
بودند بل قوی تر و عظیم تر ازان حق عز اسمه می فرماید و للآخرة خیر لك من الاولی و معلم
و مادب انحدینه علوم خود پروردگار عالم ست چنانچه خود فرموده ادبنی ربی و حق تعالی گفته
نبی الامی یعنی الان کما جاء من عالم القدس یعنی از کسی تعلیم نگرفته چنانکه بود هست و جبرئیل امین
مبلغ پیام الهی او ست جل جلاله و تعالی کبریائه و صلی الله علیه و آله و سلم بفضله تعالی رسید اسناد شجره
علیه چشتیه به منتهای خود یعنی حضرت ربوبیت او تعالی ببرکتش کاتب حروف را نیز بهمین وسائل
تا بخود رساند آمین یا رب العالمین **و اما سلسله علیه قادریه** اسناد شریفه از حضرت شیخ الاسلام تا
بحضرت شیخ المشایخ شیخ حسن محمد قدس سره همان اسناد ست که در سلسله علیه چشتیه مذکور شد
و حضرت شیخ المشایخ حسن محمد رضی الله تعالی عنه خلافت سلسله علیه جیلیه یافتند از شیخ المشایخ
حضرت شیخ محمد غیاث نوربخش و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ محمد علی نوربخش و ایشان
از سید السادات حضرت سید محمد نوربخش و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه اسحاق
ابن مبارک شاه الحسنی الختلانی و ایشان از شیخ المشایخ قطب الاقطاب علی الثانی حضرت
سید علی همدانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ محمود مزدقانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی و ایشان از شیخ المشایخ شیخ نور الدین معروف بالکبیر
و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ احمد جورقانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ رضی الدین

شعیب بن الحسن المغربی خرقہ پوشیدند از شیخ المشایخ شیخ ابو یعزا و ایشان از شیخ المشایخ
شیخ ابو شعیب ایوب صنہاجی الملقب بساریہ و ایشان از شیخ المشایخ شیخ عبد الجلیل
و ایشان از شیخ المشایخ ابو الفضل الجوہری و ایشان از والد خود شیخ المشایخ ابو عبد اللہ الحسین
ابن بشر و ایشان از شیخ المشایخ ابو الحسن احمد ابن محمد النوری المعروف بابن البغوی
و ایشان از سری سقطی و ایشان از شیخ المشایخ ابو محفوظ معروف الکرخی و ایشان را دو
طریق ہست تا بجناب رسالت یکی آنکہ ایشان خلافت دارند از شیخ المشایخ داود طائی و ایشان
از شیخ المشایخ حضرت حبیب عجمی و ایشان از امام الائمہ حضرت حسن بصری و ایشان
از خلیفہ رسول امیر المومنین سیدنا و مولانا علی المرتضی و ایشان از حضرت سید الانبیا سیدنا
و مولانا محمد مصطفے احمد مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم و رضوان اللہ تعالی علیہم و دیگر آنکہ حضرت
معروف کرخی خلافت دارند از حضرت امام الائمہ امام علی موسی رضا و حضرت امام تا بجناب
رسالت ہمان اسناد بطریق ابائی ست کہ بسلسلہ علیہ قادریہ نوشتہ شد و حضرت شیخ الاسلام
شجرہ کہ بمریدان میدادند طریقہ تحریر شان این بود کہ اول نوشتہ میشد الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام
علی سیدنا محمد والہ واصحابہ اجمعین اما بعد فہذہ سلسلتی من مشایخی فی الطریقہ فلان یعنی چشتیہ خواہ قادریہ
رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بعدہ از نام نامی و اسم گرامی حضرت جناب رسالت آغاز سلسلہ میشد و باسم
حضرت شیخ اکبر اختتام می یافت و بر ہر اسم از اسما حضرت شجرہ الہی بحرمت مسطور می بود بعد اسم حضرت شیخ اکبر
حضرت شیخ الاسلام این عبارت خود تحریر میفرمودند الہی بکربت و غربت معدن المعاصی و مخزن الآثام
خاک راہ دردمندان محمد علی غفر اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ عاقبت فلان بخیر گردان بمنہ و کرمہ

باب دوم در ذکر نسب شریف

حضرت شیخ الاسلام باید دانست کہ شیخ الاسلام از جانب ابو بن سبنے فاطمہ
ہستند نسب آبائی اینکہ حضرت شیخ الاسلام ابن مولوی سید شمس الدین ابن
سید محمد اسحاق ابن اولیا میان ابن ناجی میان ابن مخدوم سید عیسی ابن سید مخدوم عالم

شیخ محمود راجن درین سلسله خلافت یافتند از شیخ المشایخ حضرت قارن الملة والدین
وایشان از شیخ المشایخ حضرت قاضی علم الحق والدین وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ
صدر الدین راجو وایشان از شیخ المشایخ سید السادات حضرت سید جلال الدین مخدوم
جهانیان بخاری وایشان از شیخ المشایخ حضرت رکن الحق والدین ابو الفتح ملتانی وایشان
از شیخ المشایخ حضرت شیخ صدر الدین عارف وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ بهار الحق
والدین زکریا ملتانی وایشان از شیخ الشیوخ امام الطریقة شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر
سهروردی وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ ضیاء الحق والدین ابو نجیب سهروردی
وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ وجه الدین ابو حفص عمر سهروردی وایشان از شیخ المشایخ
حضرت شیخ نجیب الدین محمد ابن عبد الله سهروردی وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ
اخی فرج زنجانی وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی وایشان از شیخ
المشایخ شیخ ابو عبد الله محمد ابن خفیف وایشان از شیخ المشایخ حضرت ابو محمد جعفر وایشان
از شیخ المشایخ حضرت شیخ ابو تراب النخشبی وایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ حاتم اصم وایشان
از شیخ المشایخ حضرت تارک المملکة والسلطنة خواجه سلطان ابراهیم البلخی باسناد دیگر در سلسله
چشتیه مسطور شد رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه اسناد شیخ
شیخ الاسلام تا حضرت شیخ یحیی المدنی اسناد این سلسلهٔ علیه همان است که مذکور شد و شیخ یحیی المدنی درین سلسله
خلافت یافتند از شیخ المشایخ حضرت سید محترم اسد الله المتوکل علی الله وایشان از شیخ المشایخ
خواجه محمد سنگی دهبیدی وایشان از شیخ المشایخ خواجه شیخ هاشم دهبیدی وایشان از شیخ
المشایخ حضرت خواجه محمد کلان دهبیدی وایشان از خواجه کلان جوی باری وایشان
از شیخ المشایخ حضرت خواجه خواجگی وایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه محمد ابن احمد قاضی
وایشان از شیخ المشایخ خواجه عبید الله احرار وایشان از شیخ المشایخ خواجه مولانا یعقوب چرخی
وایشان از شیخ المشایخ امام الطریقة حضرت خواجه بهار الدین نقشبند وایشان از شیخ المشایخ

حضرت خواجه سید امیر کلال و ایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه محمد بابا سماسی و ایشان
از شیخ المشائخ حضرت خواجه علی رامیتنی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه محمود فغنوی
و ایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه عارف ریوگری و ایشان از شیخ المشائخ حضرت
خواجه عبد الخالق غجدوانی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه ابو یوسف همدانی و ایشان
از شیخ المشائخ حضرت خواجه ابو علی فارمدی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو القاسم
گرگانی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی و ایشان از شیخ المشائخ سلطان العارفین
حضرت شیخ بایزید بسطامی و ایشان از امام الائمه حضرت امام جعفر صادق و ایشان
از شیخ المشائخ حضرت ابو بکر الرازی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت قاسم ابن محمد و ایشان
از جلیل الاصحاب حضرت سلمان فارسی و ایشان از افضل البشر بعد الانبیاء بالتحقیق
خلیفه رسول الله امیر المومنین سیدنا ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه و عنهم اجمعین
و حضرت امیر المومنین از سید المرسلین خاتم النبیین سیدنا و شفیعنا محمد مصطفی و احمد مجتبی صلی الله تعالی علیه
و آله و اصحابه و سلم **اما سلسله شریفه مغربیه** اسنادش اینکه از شیخ الاسلام ما بحضرت
قطب الاولیا شیخ جمال الدین جمن جهان اسناد است که در سلسله چشتیه تحریر آمد و حضرت
شیخ جمال الحق والدین را این سلسله علیه خلافت یافتند از قطب الاقطاب شیخ احمد کهتو و ایشان
از قدوة الاعلام شیخ ابو اسحاق مغربی و ایشان از قطب المؤید بعنایت الله شمس الدین محمد
مکی مغربی و ایشان از شیخ الفقیه ابو العباس احمد بن قریش تلمسانی مغربی و ایشان از قطب
الوقت ابو محمد صالح و کالی مغربی و ایشان از شیخ کبیر شیخ ابو مدین شعیب بن الحسن المغربی الاندلسی
ثم الجبائی و ایشان از شیخ العالم علی ابن حرزهم و ایشان از شیخ صالح ابو بکر ابن العربی و ایشان
از شیخ الاسلام ابو حامد محمد ابن محمد ابن محمد الغزالی و ایشان از امام الحرمین جوینی و ایشان
ابو طالب مکی و ایشان از ابو عثمان المغربی و ایشان از ابو عمر الزجاجی و ایشان از حضرت
سید الطائفه ابو القاسم الجنید البغدادی و ایشان از حضرت سری

شعیب بن الحسن المغربی خرقہ پوشیدند از شیخ المشائخ شیخ ابو یعزا و ایشان از شیخ المشائخ شیخ ابو شعیب ایوب صنہاجی الملقب بساریہ و ایشان از شیخ المشائخ شیخ عبد الجلیل و ایشان از شیخ المشائخ ابو الفضل الجوہری و ایشان از والد خود شیخ المشائخ ابو عبد اللہ الحسین ابن بشر و ایشان از شیخ المشائخ ابو الحسن احمد ابن محمد النوری المعروف بابن البغوی و ایشان از سری سقطی و ایشان از شیخ المشائخ ابو محفوظ معروف الکرخی و ایشان را دو طریق است تا بجناب رسالت یکی آنکہ ایشان خلافت دارند از شیخ المشائخ داود طائی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت حبیب عجمی و ایشان از امام الائمہ حضرت حسن بصری و ایشان از خلیفہ رسول امیر المومنین سیدنا و مولانا علی المرتضی و ایشان از حضرت سید الانبیا سیدنا و مولانا محمد مصطفے احمد مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم و رضوان اللہ تعالی علیہم و دیگر آنکہ حضرت معروف کرخی خلافت دارند از حضرت امام الائمہ امام علی موسی رضا و حضرت امام تا بجناب رسالت ہمان اسناد بطریق ابائی ست کہ بسلسلہ علیہ قادریہ نوشتہ شد و حضرت شیخ الاسلام شجرہ کہ بمریدان میدادند طریقہ تحریرش این بود کہ اول نوشتہ میشد الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سیدنا محمد والہ واصحابہ اجمعین اما بعد فہذہ سلسلتی من مشائخی فی الطریقہ فلان یعنی چشتیہ خواہ قادریہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بعدہ از نام نامی و اسم گرامی حضرت جناب رسالت آغاز سلسلہ میشد و باسم حضرت شیخ اکبر اختتام می یافت و بر ہر اسم از اسماء حضرات شجرہ الفی بحرمت مسطور می بود بعد اسم حضرت شیخ اکبر حضرت شیخ الاسلام این عبارت خود تحریر میفرمودند الٰہی بحرمت و غربت معدن المعاصی و مخزن الآثام خاک راہ دردمندان محمد علی غفر اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ عاقبت فلان بخیر گردان بمنہ و کرمہ

باب دوم در ذکر نسب شریف

حضرت شیخ الاسلام باید دانست کہ شیخ الاسلام از جانب ابو بن سبے فاطمہ بستند نسب آبائی اینکہ حضرت شیخ الاسلام ابن مولوی سید شمس الدین ابن سید محمد اسحاق ابن اولیا میان ابن ناجی میان ابن مخدوم سید عیسی ابن سید مخدوم عالم

ابن سید مخدوم شیخ ابو الفتح ابن زبدۃ الاصفیا قدوۃ الاولیا مخدوم سید نظام الدین عرف
الہدیا خراسانی مولداً و خیرابادی مدفناً کہ از خلفای مخدوم شیخ سعد صاحب خیرابادی بود
و بعلم و تقوی و زہد معروف ابن حضرت سید میر شیوزانی مکی ثم سندیلوی ابن سید محمود ابن
سید ابو الحسن ثانی ابن سید عبد الوہاب ابن سید صفی اللہ ابن سید ابو الحسن ابن سید عبد الجبار
ابن غوث الاعظم محبوب سبحانی قطب ربانی پیر دستگیر سیدنا و مولانا شیخ ابو محمد محی الدین سید
عبد القادر جیلانی ابن سید ابو صالح زین الدین ابن سید صفی الدین محمد ابن سید نور الدین موسی
جنگی دوست ابن سید عبد اللہ جیلی ابن سید یحیی زاہد ابن سید محمد ابن سید داؤد ابن سید موسی
ثانی ابن سید عبد اللہ ثانی ابن سید موسی جون ابن سید السادات سید عبد اللہ محض ابن امام
حسن مثنی ابن امیر المومنین سیدنا امام حسن المجتبی ابن سید العالمین امیر المومنین سیدنا علی المرتضی
و سیدۃ النساء ستنا فاطمۃ الزہری بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و رضوان اللہ تعالی
علیہم اجمعین و ہم نسب شریف پدری بدو طریق بطریق مادری بحضرت سید الشہدا امام المسلمین
سیدنا امام حسین علیہ السلام می رسد طریق اول آنکہ سید میر قدس سرہ از بطن شریف بی بی ہویدا
بودند و آن سیدہ موصوفہ بنت سید طیفور شجاع ابن سید ابراہیم ابن سید ابو القاسم ابن سید زید ملقب
بہ مہدی ابن سید جعفر ابن سید حمزہ ابن سید ہارون ابن سید اسمعیل ابن سید عقیل ابن سید
علی اصغر ابن سید جعفر ثانی ابن سید ہادی ملقب بہ علی ابن سید السادات امام الائمہ حضرت
امام محمد نقی ابن امام الائمہ حضرت امام محمد تقی ابن امام الائمہ حضرت سیدنا امام علی موسی رضا
ابن امام الائمہ سیدنا امام موسی کاظم ابن امام الائمہ سیدنا امام جعفر صادق ابن امام الائمہ
سیدنا امام محمد باقر ابن امام الائمہ سیدنا امام زین العابدین علی ابن امام الائمہ سید الشہدا
سبط اصغر رسول اللہ سیدنا و مولانا و مرشدنا امام حسین ابن خلیفہ رسول اللہ امیر المومنین
سیدنا و مولانا علی المرتضی و سیدۃ النساء ستنا فاطمۃ الزہری بنت نبی اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ و علیہم اجمعین طریق دوم آنکہ والدہ ماجدہ حضرت غوث الثقلین سیدنا و سندنا محبوب

سبحانی سید عبد القادر محی الدین جیلانی رضی الله تعالی عنه حضرت ام الخیر امة الجبار خاتون
فاطمه ثانیه از اولاد امجاد جناب سید الشهدا بودند نسب شریفش آنکه حضرت فاطمه ثانیه بنت
سید عبد الله صومعی ابن سید ابو جمال ابن سید محمد ابن سید ابو محمود طاهر ابن سید ابو عطا عبد الله
ابن سید ابو الکمال عیسی ابن سید علاء الدین ابن سید محمد ابن سید علی عریضی ابن سید السادات
امام الائمه حضرت امام جعفر صادق نسب پاکش زیب ده عروس تحریر گردیده سلام الله علیهم
اجمعین این بود حال نسب پدری حضرت شیخ الاسلام اما نسب مادری آنحضرت آنکه والده
حضرت شیخ الاسلام بنت مفتی سید ماه صاحب بودند و مفتی سید ماه صاحب از اولاد امجاد
مخدوم سید خورد صاحب قدس سره که از خلفای مخدوم شیخ سعد خیرابادی بودند و در قصبه
کهیری آسوده اند هستند و آنحضرت از اولاد امجاد حضرت امام الائمه امام علی موسی رضا
علیه السلام هستند سیادت و عظمت حضرت مخدوم سید خورد در این دیار اظهر من الشمس است و نزد
اهل علم محقق و مسلم نسب آنحضرت به تفصیل بمن نرسید تا تکمیل این کتاب اگر بهم رسید درج خواهد شد
پس حضرت شیخ الاسلام زبدهٔ دودمان مصطفوی و خلاصه خاندان مرتضوی هستند و آنچنانکه
فضل جزئیت این هر دو برگزیدگان عالم در ذات بابرکات آن معدن الکمالات جمع بود همچنان آنحضرت در ظاهر و باطن
باخلاق و زهد و ورع و تقوی و ترک و تجرید و اعلای کلمة الله و انهدام کفر و بدعت قدم بقدم حضرت نبی و ولی بودند
صلوة الله علیه و رضی الله تعالی عنه تفصیل این اجمال در باب سیوم می آید انشاء الله تعالی

باب سیوم در ذکر ایام طفولیت و ریاضت و معاملات بیعت و عادات و اخلاق شریف

حضرت شیخ الاسلام را از ایام طفولیت شوق طلب الهی بغایت بود و جذبات عنایت
حضرت احدیت شامل حال والده ماجد حضرت شیخ الاسلام میفرمودند که با ایام طفلی آنحضرت
باخر شب برخواسته بیاد حق مشغول می شدند از معاینه این حال تصور ریدم که اگر مردمان
برین حال وقوف خواهند یافت نشود که چشم بد رسانند لهذا من خود بشب از چشم
مردم جدا می شدم و از ایام خورد سالی آثار بزرگی بر جبین مبارک آشکاره بود

چنانچه نقل ست که حضرت شاه کفایت الله صاحب قدس سره که صاحب کرامات باهره بودند
چون شیخ الاسلام را می دیدند مثل هندی بر زبان می آوردند وان اینکه هون هار بروا کی چکنی چکنے
پات و حضرت شیخ سلام را در خورد سالی بعارضه جدری بینای در هر دو چشم ظاهری نمانده بود در رو
بدایه خود فرمودند که مرا بمزار دادامیان یعنی حضرت سید محمد مشتاق عرف چهیدامیان صاحب
که برادر عینی جد امجد حضرت شیخ الاسلام بودند و در قصبه کهیری آسوده اند ببرید دایه بمزار مبارکش
از مزار مبارک بسمع آنحضرت ندا آمد که فردا چشمان شما بینا خواهد شد حضرت کسی را برین حال اطلاع
ندادند و روز دویمی آن باز بدایه فرمودند که مرا بمزار مبارک دادامیان ببرید حاضران گفتند
که بمزار دادامیان چه خواهید دید فرمودند که خواهم دید و بسبب کمال عالی ظرفی که داشتند حقیقت
حال را نمودند الغرض دایه حضرت را بمزار مبارک برد حسب وعده نور چشمان عالی باز گشت جمله
اهل خانه مسرور شدند و این کرامت حضرت چهیدامیان مشهور گشت لیکن شیخ الاسلام حال ندا
بکسی نفرمودند میر محمد علی ناقل اند که آخر سفر تونسه شریفیه روزی در اثنای راه بمقام فتح آباد بمکان
قاضی آنجا وقت درس مثنوی شریف بنا بر تعلیم حاضران که اسرار حق و خاصان حق فاش
نباید کرد شیخ الاسلام حال مذکوره بالا مفصل بزبان مبارک خود بیان فرمودند و ارشاد کردند که در آن
وقت هم که زمانه طفولیت بود می دانستم که اظهار اسرار بزرگان بهتر نمی باشد و در ایام طفلی هم
شیخ الاسلام چنان متبع شریعت بودند که مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند که
میان جی غلام حسین صاحب ساکن کهیری گفتند که در ایام طفلی شیخ الاسلام روزی همراه
ما یان که هم عمر آنحضرت بودیم در جائی رفتیم که آنجا درختهای بیر بود ما همه اطفال ثمران از درختها
برگرفتیم و خوردیم شیخ الاسلام میل بآن نکردند چون سبب پرسیدیم فرمودند که این درختها
از ملک غیر هستند بدون اجازت مالک آن چون خورم الغرض چون ایام طفولیت منقضی
گشت بعد حفظ قرآن مجید همت والا بتحصیل علوم شرعیه گماشتند اولا در خیرآباد از مولوی
احمد الله صاحب نبیره حضرت حاجی صفت الله صاحب که ایشان هم از اولاد حضرت

مخدوم الله دیا هستند تا شرح وقایه تحصیل فرمودند بعده سفر فرمودند و بمقام شاه جهان پور نیز
چیزی از علوم حاصل فرمودند نقل است که در شاهجهان پور به مسجد بیرون بلده شیخ الاسلام قیام
پذیر بودند روزی حضرت شیخ الاسلام چون نزد استاد خود تشریف بردند ایشان بکمال تعظیم پیش آمدند و گفتند
که شب جد شما شهید امیان صاحب در رویا بمن فرمودند که نبیره من در اینجا بیرون شهر سکونت دارد شما را خیالش
نیست من هر شب تکلیف بر خود میکشم و همه شب بحفاظت وی می پردازم حالا شما بهمین جا قیام نمائید حضرت چون
برین حال واقف شدند انتقام او داع نموده بسمت دیگر روان شدند و میگویند که شیخ الاسلام تکمیل علوم در مدینه منوره
شریف فرمودند حافظ عبد العزیز صاحب گفتند که شنیدم از مولوی سخاوت حسین صاحب که شیخ الاسلام
از شاه عبد القادر صاحب مشکوة شریف خواندند و از مولوی حسن الزمان صاحب شنیدم که در یکی از حرمین شریفین
سماعت صحیح بخاری فرمودند و در توسه شریفه سماعت صحیح مسلم نمودند روایت است که در دهلی شیخ الاسلام از
مولوی عبد القادر صاحب درس فصوص آغاز نمودند بعد دو سه روز حضرت را تپ لاحق گردید بهمان حالت تپ برای درس گرفتن
بمولانا موصوف پیوستند مولانا گفتند که شما را خواندن فصوص سزاوار نشد حضرت شیخ الاسلام فرمودند که مرا ازین
قول حیرت رو داد چرا که گفته اند البلاء للولاء پس درین مرض نا سزاوار چیست الغرض چند سبق خوانده بودند که مولانا گفتند
شما همت عالی و استعداد قوی دارید میتوانم که شما را درین علم شخصی دیگر بجوئید و حضرت شیخ الاسلام در عنفوان شباب
مجاهدات کثیره و ریاضات شاقه بر داختند میر محمد علی صاحب و دیگر ثقات از میان غلام حسین ساکن کہیری که هم عمر حضرت
شیخ الاسلام بودند روایت میکنند که حضرت شیخ الاسلام اول در حجره که بالین مزار حضرت
شهید امیان صاحب قدس سره بود چله کشی فرمودند و بعده بمزار حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره که صاحب ولایت لکهنو هستند ریاضات شاقه چون کشیدن آب برای مصلیان
و طهارت پائخانه وغیره فرمودند چنانچه مرزا سردار بیگ صاحب از میان حیدر بخش که از اولاد
برادر زاده مخدوم صاحب هستند و نیز از برادر شان روایت میکنند که شب جمعه بود و شیخ الاسلام
بعادت معهود خود بعد نماز تهجد پائخانه صاف نموده در سبد پر میکردند دران اثنا کسی از بالای
آن رفع حاجت کرد و آن نجاست همگی بر سر و روی آنحضرت افتاد و تمامی جسم شریف و پارچه بائ

مخلوط شد لیکن آنحضرت همگی پایخانه را صاف نموده بر داشتند و در جوی گومتی انداخته غسل و طهارت
فرموده بدرگاه تشریف آوردند بوقت نماز جمعه یک بیک آنقدر بوی خوش از جسد مبارک
شیخ الاسلام ظاهر شد که اکثر کسان حاضرین متعجب شدند که چنین خوشبوی پاکیزه مثل عطر از کجا
می آید چون آنروز گذشت و شب در آمد حضرت مخدوم صاحب بشیخ الاسلام امر فرمودند که
بر مزار رحمت نثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره العزیز
روانه شوید الغرض اینچنین ریاضات حضرت بدرگاه مخدوم صاحب فرمودند و نعمتهای فراوان
یافتند بهمین وجه شیخ الاسلام را با حضرت مخدوم شاه مینا صاحب خصوصیت بغایت درجه
بود اکثر بعد تکمیل نیز زیارت مزار شریف آنحضرت میفرمودند و در انجا سکونت میداشتند نقل است
که در ایام حضوری انجا حضرت شیخ الاسلام بعد نماز تهجد جانب مزار حضرت مخدوم متوجه میشدند
روزی شخصی در انوقت قریب مزار شریف حاضر شد دید که دروازه مزار شریف بدستور مقفل است
چون قریب تر رسید او از حضرت شیخ الاسلام از درون مزار پر انوار شنید چنانکه آهسته بکسی
تکلم میفرمایند در این اثنا موذن بانگ نماز صبح برداشت آنکس بخوف حضرت بگریخت و بصفیل
مسجد مختفی گشت حضرت شیخ الاسلام نیز از جانب مزار بمسجد تشریف آوردند و از حضرت شیخ الاسلام
در ایام ریاضت بمزار حضرت مخدوم دیگر کرامات هم بوقوع آمده حالش در باب کرامت خواهد آمد
انشاء الله تعالی حضرت شیخ الاسلام بعده بمزار پر انوار قطب الاقطاب شهید المحبة سیدنا خواجه
قطب الدین بختیار کاکی قدس سره حاضر شدند در انجا معمول آنحضرت آن بود که هر روز مشک
بر دوش مبارک نهاده بر سر راه استاده آیندگان و روندگان را آب می نوشانیدند و آب برای
وضوی مصلیان در مسجد حضرت قطب الاقطاب هر دو وقت یعنی صباح و شام در ظروف
آب پر میکردند و بعد ازان آب براجرت در چند مکانات آنجا میدادند و از حصول اجوره اش
نان خشک فقط نمکین بلا بقل مهیا کرده یکوقت بعد نماز عشا ازان افطار میفرمودند و همواره
دایم الصوم می بودند و بشب بعد عشا دست حق پرست بر دیوار حجره مزار پر انوار نهاده ختم

یکسر قرآن مجید می نمودند و پنجگانه نمازها در خدام آستانه عالی هم صادر میفرمودند مدتی به همچنین ریاضات بسر فرمودند
و نعمتها از حضور حضرت قطب الاقطاب یافتند بعد ازان بمزار رحمة آثار غوث الاغواث سلطان
الهند حبیب الله سیدنا خواجه بزرگ رضی الله عنه و ارضاه عنا باجمیر شریف که خاک انجا طالبان
حق را کحل الجواهر است تشریف بردند و دوازده سال در مسجد بکمال اخفا مقیم ماندند تا انکه کسے
ندانست که حضرت درویش اند و بعضی میگویند که هفت سال دران بقعه شریفه فروکش ماندند
و مرزا سردار بیگ صاحب از میان حیدر بخش و برادرشان و نیز از صاحبزادگان انجا نقل
میکنند که حضرت شیخ الاسلام بمزار حضرت قطب الاقطاب قدس سره شش سال سکونت
داشتند و بر مزار پرانوار حضرت خواجه اعظم قدس سره شش سال قیام فرمودند و مرزا صاحب
تصحیح این روایت میکنند والله اعلم **نقل** ست که در هنگام قیام آنحضرت دران مقام متبرک
ترمیم چهاره شریفه میشد آنحضرت بمعیت مزدوران دران جا کار می کردند و وقت تقسیم اجرت
میرفتند روزی مهتم آنحضرت را بگرفت و گفت که شما اجرت خود چرا نمی گیرید آنحضرت فرمودند
که این اجرت خود از خدمت خواجه بنده نواز خواهم گرفت و نیز حضرت شیخ الاسلام در انجا بر فیض
دیگر مجاهدات بکار بردند و نعمتهای فراوان از اندرگاه والا نیز یافتند بعده بمزار پرانوار فرد الافراد
قطب الاقطاب سیدنا خواجه فرید الدین مسعود قدس سره العزیز حاضر شدند و در انجا نیز نعمتها
یافتند الغرض مدتی بهمین نمط بریاضات و مجاهدات بکمال ترک و تجرید بسر نمودند و متلاشی شیخ
کامل بودند آخر کار برهنمونی جذبات عشق محامد و اوصاف حضرت شیخ اکبر شنیده باراده بیعت
متوجه تونسه شریفه شدند و میر محمد علی صاحب میگویند که حضرت بر جمله مزارها بحکم حاضر شدند و بخدمت
شیخ اکبر نیز هم حاضر گردیدند حضرت شیخ اکبر قبل از تشریف آوری شیخ الاسلام اکثر میفرمودند
که محمد علی هندوستانی می آید چون شیخ الاسلام بحضرت شیخ اکبر پیوستند از کمال ادب حرف تمنا آشنائی زبان نفرمودند
و حضرت شیخ اکبر نیز بمقتضا حکمت که سالک بیخبر بود در راه و رسم منزلها بظاهر متوجه بحال آنحضرت نشدند یکسال همین
هیچ منقضی گشت شیخ الاسلام میفرمودند که بعد یکسال روزی بدلم آمد که حیف حضرت بحال من متوجه هم نشدند

همون وقت شیخ اکبر فرمودند که باکسی که مرا تعلق میباشد بظاهر با و توجه نمی نمایم بدین قول خاطر
شیخ الاسلام سکون یافت و یکسال دیگر بهمین طور بگذشت روزی بلا اختیار نعرهٔ اشد از آن
حضرت سرزد شیخ اکبر فرمودند که بس همین قدر وسعت ظرف بود حضرت شیخ الاسلام از وقوع
این امر بمفحوای آنکه نزدیکان را بیش بود حیرانی که این فعل بی اختیاری بود از کمال ندامت
رو بصحرا نهادند دران وقت حالت جوش بر آنحضرت آنچنان غالب بود که هر وقت نعره
بر روی مبارک میدمیدند و اگر احیاناً نظر کیمیا اثر بر درختان سبز می افتاد خاکستر می شد
شش ماه همین حالت ماند بعد ازان سکون شد آنحضرت بخدمت شیخ اکبر باز پیوستند چون
چند ماه دیگر بگذشت روزی شیخ اکبر فرمودند که طالب تا جان نمید هد بحق واصل نمی شود
شیخ الاسلام باستماع این کلام هدایت التیام بالای کوهی رفته و دست و پای مبارک برسن محکم بسته
بمفحوای فتمنوا الموت ان کنتم صادقین بقصد هلاکت خود را بزیر کوه انداختند این فعل در عین موت بوقوع آمد
شیخ اکبر بمقام خود که ازانجا بفاصله هفتاد کروه بود دست مبارک فراز کرده فرمودند که محمد علی شاه جان داده بود ند الله
جل جلاله بفیضان حضرت شان چنان کرد که هیچ گزندی بشیخ الاسلام نرسید و باز
بخدمت شیخ اکبر حسب الطلب حاضر آمدند شیخ اکبر بعد چندین مدت و این چنین ریاضت بشیخ الاسلام
مخاطب شده فرمودند که شما از والدهٔ خود اجازت بیعت گرفته اید عرض کردند نه ارشاد شد
که بروید و اجازت گرفته باز آئید دران زمان این سفر هم ریاضتی شاقه بود شیخ الاسلام بوطن
تشریف آوردند و از والده صاحبه اجازت گرفته باز بخدمت عالی پیوستند چون شیخ اکبر
آنحضرت را در راه محبت ثابت قدم و بطلب حق کامل و اتم یافتند داخل سلسله نموده همون وقت
بعطائی خرقهٔ خلافت کامله مشرف فرمودند و حکم حاضری آستانه ملک آشیانه حضرت خواجه بزرگ
رضی الله عنه دادند چه عادت شریف شیخ اکبر چنین بود که بعد عطائی خلافت و اجازت حکم
زیارت خواجه میفرمودند الغرض چون شیخ الاسلام قصد روانگی اجمیر شریف نمودند راه اجمیر
شریف دران زمان از توسه متبر که بسیار دشوار گزار بود مسافر را آب و دانه میسر نمی شد

چراکه ملک ریگستان بود و آبادی در راه بسیار کم و نان در بود و نزد شیخ الاسلام سامان سفر هم نبود و قبل آن شیخ اکبر وقت روانگی حضرت میان یاران صاحب قدس سره که اول خلیفه هشتند سمت اجمیر شریف خود سامان سفر مهیا فرموده بودند بدین وجه خادم عرضه داد که حضرت برای شاه هوری صاحب نیز درستی سامان سفر خواهد شد ارشاد شد که او خود غنی ست و راحاجت بسامان نیست چنانچه شیخ الاسلام میفرمودند که از انوقت هر حاجتی که مرا پیش می آید بلا تکلف خود روا می شود الحاصل حضرت شیخ الاسلام سمت اجمیر شریف روان شدند محمد عظیم خان که حال شان آینده بیان خواهد شد ناقل اند که من همپای حضرت بودم در آن سفر در اثنای راه حضرت از من پرسیدند که قدری آب نزد شما هست عرض کردم بلی انحضرت آب طلبیدند بدلم گذشت که اگر پارچه نان بهم رسیدی چه خوش بودی هنوز بهمین تصور بودم که حضرت بمن فرمودند ببینید شاید که پاره نان در راه افتاده است چون بان نزدیک شدم دیدم که نصف گرده نان تازه گرم افتاده است آنرا برداشته بخدمت حضرت آوردم فرمودند که این قدرت الهی است جل جلاله قدری ازان خود تناول فرمودند و باقی بمن دادند و چون باجمیر شریف رسیدند بعد آستانه بوسی حضرت خواجه غریب نواز بروز دوم قصد مراجعت فرمودند خادمان درگاه عرش اشتباه مانع آمدند که طی مسافت بعیده نموده اید چندی باسائید حضرت شیخ الاسلام فرمودند که هر امتحان نافرمانی شما نیست الا مجبورم که زیاده از یک روز حکم قیام نیست باز از خدمت خواجه بنده نواز ارشاد شد که شما مهمان من هستید از حکم من سه روز قیام دارید حسب الحکم سه روز قیام داشته مراجعت فرمودند و بعد حصول خرقه خلافت بمرتبه اول که شیخ الاسلام به هندوستان تشریف آوردند بمقتضای احتیاط احدی را داخل سلسله نمودند چون باز بخدمت شیخ اکبر پیوستند شیخ اکبر استفسار فرمودند که چرا مردمان را داخل سلسله نمیکنید عرض کردند که اهل هند بغایت مبتلائی معاصی هستند بدین سبب داخل سلسله نکردم ارشاد شد که شما را ازین چه کار من اجازت داده ام نیک خواه بد هر چه خواهند بود ازان من خواهند بود از انوقت هر که خواست شیخ الاسلام او را داخل سلسله فرمودند تا آنکه هزارها مردم

از سلسلهای هند و پنجاب بلکه اکثر خاص سلسلهای توسه شریفه بدست حضرت شیخ الاسلام داخل سلسله
علیه گشتند و طوق ارادت باعناق خود ها انداختند و شیخ اکبر آنحضرت را ملبوس خود ردا
و پایجامه و کلاه و قمیص عنایت فرموده اند چنانچه آن تبرکات هنوز در کیری موجود است و اهل عرب
نیز بدست حضرت شیخ الاسلام بیعت نموده اند چنانچه بعد تکمیل چون حضرت شیخ الاسلام بزیارت
حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تکریما رفتند دران زمان در مکه معظمه مجذوبی بود که اهل مکه اورا
مجنون می پنداشتند روزی آن مجذوب بر دوکان نانبا نشسته بود و هر که از دوکانش شوربا
می خرید وی دست بر ظرف زده می انداخت چون این فعل بکرات از وی ظهور گرفت آن نانبا
در ظرف خود نیکو نگاه کرد دید که ماری در شوربا پخته شده است دانست که این فعل انداختن
شوربا از کرامات وی بود ازان وقت اهل مکه معتقد وی شدند و اورا صاحب تصرف می دانستند
چون وقت وصال آن مجذوب رسید بحاضران نصیحت کرد که روز انتقال من شخصی سید و حافظ
بدین صفات از هند خواهد آمد باید که نماز جنازه من او گزارد هرگاه که آن مجذوب برحمت حق
پیوست همان زمان شیخ الاسلام بشهر مکه معظمه داخل شدند حاضران از علامات که آن مجذوب نشان
داده بود بشناختند و حال رحلت وی عرض کردند شیخ الاسلام امامت نماز جنازه آن مجذوب
کردند اهل عرب از وقوع این حال بزرگی و جلالت شیخ الاسلام ظاهر و آشکارا گشت و معتقد آنحضرت
شدند و بعضی بدست مبارک بیعت هم کردند و شیخ الاسلام حج بکرات و مرات فرموده اند چنانچه
قبل از تکمیل نیز دران دیار پر انوار حاضر شده قیام نموده ریاضات شاقه و مجاهدات کثیره مثل
نوشانیدن آب ره روان را فرموده اند و یک مرتبه بعد تکمیل با هم حضرت شیخ اکبر تشریف برده اند
و ده سال در ملک حجاز قیام داشته بزبانی میر محمد علی صاحب بتفصیلش اینکه شیخ اکبر بمصلحتی که بجز علیمان کسی را نزانداست
اول دیگر مریدان خود را که مجاز و صاحب نسبت بودند امر روانگی سمت حرمین شریفین داده اند همه عذر
کردند که حضرت ما یاران را قوت بجا آوری این امر نیست بالجمله به آخر شیخ اکبر بشیخ الاسلام امر فرمودند
حضرت که سراپا ادب بودند عرض کردند بنده را مجال عذر نیست می روم الا ایمان خود بحضرت

بسیار مرا رشاد شد که بر و بیا الله تعالی حافظ ست القصه شیخ الاسلام تشریف بردند و بعد ختم مدت قیام کلمبو
آن بودند مراجعت سمت هندوستان کردند روزی بخادمان فرمودند که وقت روانگی حرمین شریفین نذر کرده بودم
که اگر با ایمان ازانجا بازایم یک کرور و بست و پنج لک مرتبه درود شریف خواهم خواند حالا بخود قوت ادای آن نذر نمی
یابم لهذا اشما هر که تواند بخواند اکثر خادمان آن مقدار را بر خودها تقسیم کرده و سعادت خود پنداشته از جانب
شیخ الاسلام آن نذر را ادا نمودند و الله اعلم که درین چه سر بود ورنه قبل آن چند بار حضرت زیارت حرمین
شریفین کرده بودند بظاهر چنان مفهوم می شود که خدمتی خاص درانوقت تفویض می شد که در ادای آن خدمت رعایت
آداب آنجا متعذر باشد و الله اعلم و میان غوث محمد ساکن کهیری روایت کردند که وزی حضرت شیخ الاسلام
در حال سفر حجاز فرمودند که من از مکه معظمه سمت مدینه منوره پیاده میرفتم و از منزل مشک پر آب کرده
بخود می بردم و در راه تشنگان را نیم جرعه آب میدادم و آن آب تا منزل دیگر هر تشنگان را کفایت میکرد
اندرین روایت هم اظهار کرامت حضرت شیخ الاسلام ست و هم بیان ریاضت آنحضرت اما کرامت
آنکه دران سفر هزارها مردم در قافله می باشد چنانکه بعض امرای عالی همت برای نفع مردمان شتر کرایه
میگیرند و بران مشکهای پر از آب بار میکنند و در راه به تشنگان می دهند آن آب کثیر در آن قافله کفایت
نمیکند پس در اینچنین قافله کفایت کردن یک مشک آب صریح خرق عادت ست و سراسر کرامت
و اما ریاضت آنکه در راه مابین بیت الله و بیت النبی چنان کوهستان ست که پیاده رفتن همراه قافله
درانجا دشوار ست بچشم دیده شد که پاهای روندگان از سنگ های راه مجروح میشود و بعض مردمان
می افتند و سر و رو هم مجروح میشود پس اندران راه دشوار گذار مشک پر از آب بر دوش نهاده رفتن
چه ریاضت شاقه ست این کار بجز مردان خدا از کسی است نمی آید و این پیاده روی خدمت شیخ
نه از تنگ دستی و افلاس بود بل بنا بر ریاضت و مجاهده فی سبیل الله بود چراکه هم درین سفر راوی
مذکور از خدمت شیخ الاسلام روایت میکند که آنحضرت فرمودند که اندرین سفر پنجاه کس را روزمره
طعام می خورانیدم بدین وجه مردمان قافله میگفتند نسبت من که این مرد کیمیا گر ست از جمیع هر دو
روایت ظاهر میشود که طالبان خدا را با خود و با خلق خدا اینچنین باید کرد تا بخدا واصل شود و بنی جان

بردست شیخ الاسلام بیعت نموده اند چنانچه روایت است که بر شخصی جنی مسلط شد حالش متغیر گشت
راوی که از مریدان انحضرت ست با وی سخن سخت و درشت گفت جن جواب داد که شما برادر دینی
من هستید ورنه بعوض این کلمات بشما کردمی انچه کردمی دری گفت که شما را بردست حضرت
صاحب بیعت ست جن گفت بلی وی گفت که حالا شما را خاطر داری من باید که ما و شما خواجه تاشانیم
پس بخاطر من اینکس را بگزارید جن فوراً او را بگذاشت و در فضائل شیخ الاسلام مرویست که روزی
میان محمد باران صاحب قدس سره در مجلس خود حالات و فضائل برادران دینی میگفتند شخصی
از حاضران پرسید که حضرت حال حضرت شاه هوری صاحب پنج نفر بودند ارشاد کردند که من چه گویم
حال شان او کسی ست که شنیده ام از زبان حضرت شیخ خود که میفرمودند که شاه هوری صاحب
از بیعت خود مرا سرفراز کردند و هم نقل ست که اگر حضرت شیخ اکبر را از حضرت شیخ الاسلام استفسار
امری منظور میشد میفرمودند که شاه هوری صاحب در این امر چه میفرمایند و دیگر اولیاء وقت نیز
مداح و وصاف انحضرت بودند چنانچه بصحت رسیده که حضرت شیخ الاسلام صحبت مولانا انوار الحق
قدس سره را که از اکابر اولیاء لکهنو هستند دریافته اند و انحضرت مولانا موصوف را شبلی وقت
فرموده اند و مولانا ممدوح بحضرت شیخ الاسلام بغایت درجه محبت میکردند مولوی حسن الزمان صاحب از مولوی احمد علی صاحب
فتحپوری شنیده روایت فرمودند که روزی حضرت شیخ الاسلام در صحبت مولانا بودند شخصی در آمد و از حضرت مولانا مصافحه
کرد مولانا بشیخ الاسلام اشاره کرده از وی فرمودند که بدست این کس بوسه ده که شیر حق ست و دیگر بسیار کلمات در مدح
حضرت فرمودند و مولانا را در انوقت حالت جوش بود و شیخ الاسلام تصور کردند انچنانکه من در بستر
حال خود میکوشم بخلاف ان حضرت مولانا اظهار میفرمایند چاره کار جز این ندیدند که از انجا برخواستند
و بکر بختند و مظفر علیخان همشیره زاده نواب شرف الدوله بهادر مرحوم نقل میکنند که مولوی آل حسن صاحب
مهانی که از مریدان مولانا انوار الحق صاحب قدس سره بودند بمن بیان کردند که روزی خدمت
مولانا عند الذکر نسبت شیخ الاسلام فرمودند که حافظ صاحب ولی ہیں اور ہم سب براتی چنانچه این
کلمات چنانکه شنیده بهمان زبان اردو نوشتم و هم نقل ست که روزی شیخ الاسلام دو ربیه

شاه کفایت الله صاحب با تذر دادند شاه صاحب آنرا بخادم خود دادند و فرمودند که نزد خود نگاه دارد
و انا این روپیه هر الف بود منظفر علیخان روایت میکنند که شخصی از مولوی عبد الرحمن صاحب قدس سره حال شیخ الاسلام پرسید
فرمودند که حافظ صاحب سلطان المشائخ عهد خود هستند و شیخ الاسلام در حیدرآباد دکن سالها
تشریف داشته اند و هزارها مردم اندیار بر دست حق پرست شیخ الاسلام توبه نمودند و اکثر امورات
نامشروع مثل استعمال تاڑی وغیره که در انجا انچنان شائع و رائج بود که مردمان انجا این فعل را
از ممنوعات نمی دانستند از تعلیم و برکت آنحضرت بسیار دفع شد نقل ست از اکثر ثقات که در حیدرآباد
خاص بعهد دیوان چندو لعل براه چهار مینار قریب مسجد جمعه معبد هنود بود و در انجا پرستش اصنام
بسیار میشد و مشرکان جانوران را بر اصنام خود بسیار میکشتند چنانکه مسلمانان را در آمد و رفت
تکلیف میشد اکثر سر شک خون بر جامه ها می افتاد چونکه حاکم و رئیس غافل بود و دیوان مذکور هنود مذهب
بر ملک مسلط لهذا کسی را مجال آن نبود که مشرکان را مانع آید اکثر مردمان با بزرگان آن دیار شکایت
بردند و اعانت خواستند کسی بخوف دیوان باوجود دعوی خدا پرستی متوجه در دفع این بلا نگردید
آخر کار روزی بخدمت شیخ الاسلام حقیقت این واقعه وا نمودند حضرت بنا بر خرابی تبکده مستعد
شدند و شاید که فرمودند من تدارکش میکنیم در انوقت اکثر امرای اندیار مثل محی الدوله مرحوم و یک صاحب
از اقربای نواب رفعت الملک بهادر مرحوم و سید ابراهیم از اولاد حضرت بنده نواز قدس سره
و ملک اعظم مرحوم وغیره مریدان شیخ الاسلام حاضر بودند و شیخ الاسلام وضوی ظهر میفرمودند
همه ها عرض کردند که هرگاه درستی این کار از ما غلامان نشود حضرت را اختیار ست ما یان بدفع
این فعل قبیح کوششها خواهیم کرد شیخ الاسلام بظاهر سکوت ورزیدند الا چونکه خاطر شریف
متوجه تخریب دیر بود سامانش از توجه آنحضرت بدین نمط بعرصه ظهور پدید آمد که دو کس را از
مریدان شیخ الاسلام بتصرف آنحضرت همون وقت جوشی بدل سر زد بلا اطلاع احدی برخواستند
و به بازار که گذرگاه هنود بود نشستند چون مشرکان سامان پرستش خود درست نموده با جماعت
کثیر در انجا رسیدند ان هر دو کس لفظ دین گفته در جماعت مشرکان در آمیختند و آن جماعت را بر هم زدند

وهمون وقت در تمامی شهر خود بخود مسلمانان را جوش پیدا شد لفظ دین هندبانها جاری بود و دیرها
را خراب میکردند تا آنکه طفلان که در مدرسه میخواندند و قریب مدرسه دیری بود آنرا خراب کردند و
اکثر طفلان دیرها را خراب کرده بخدمت شیخ الاسلام حاضر شده خبری دادند که طفلان دیر را برباد
کردیم گویا بدل ایشان القا کرده بودند که این فعل بتوجه خدمت شیخ ست امرا بنا بر خوشنودی مزاج
شریف بخدمت اقدس حاضر شده خبر بربادی دیر میدادند و غنیمت بطور هدیه پیش میکردند الحاصل
در یک دو ساعت جمله معابد شهر خراب شدند و هنوز ان امرای شهر که ذکرشان سابق گذشت
حاضر بودند که این امر اهم بفیضان حضرت در این زمان قلیل انجام یافت اکثر منکران آنحضرت بوقوع
این کرامت بینه و تصرف حضرت که در یکساعت بخود اهل شهر اثر جوش آنمایه پیدا کرد که بلا تحریک
ظاهری خود بخود مستعد تخریب معابد مشرکان شده این کار اهم را انجام دادند مقر و معتقد عظمت
و جلالت شیخ الاسلام شدند الحق همچنین ست قوت اولیاء الله آنچنانکه ارواح مایان در اجساد مایان
تصرف میکنند ارواح پاک اولیاء کرام بقوت حضرت الوهیت در تمامی خلائق تصرف می نمایند
چنانچه بعض اهل معرفت فرموده اند که درویش بعد طی مقامات فنا چون بمرتبه بقا بالله میرسد
تمامی خلق عین او میگردد و بعد ازان بربادی دیوان جنید و لعل نیز از نارضی آنحضرت گردید و آنملک
از شر مشرکان بالکلیه پاک گشت ذکرش در باب کرامات خواهد آمد بحول الله و قوته شیخ الاسلام در آن
بلده بجلال و وقار قیام داشتند چنانچه تا این زمان خانقاه حضرت در آنجا زیارت گاه خلائق ست تصرفات
شیخ الاسلام در آنجا هنوز جاری ست و حضرت شیخ الاسلام در عهد شباب متاهل نشدند و بکمال تجرد
تجرید بریاضات شاقه بسر نمودند چون زمانه جوانی گذشت و مرتبه تکمیل هم حاصل شد بنا بر ادای سنت سنیه
نبویه اولاً در ملک عرب متاهل شدند و بعد نکاح ان بی بی صاحبه مرحومه که هندی نژاد بودند همپای
شیخ الاسلام به هند تشریف آوردند و از بطن حضرت ایشان شیخ الاسلام را دو فرزند یکی ازان
بسید محمد مدنی موسوم بود و یک خواهر و دو دختر متولد شدند و همه در خرد سالی برحمت حق پیوستند
و آنخاتون مرحومه نیز روبروی شیخ الاسلام در شهر لکهنو بملک بقا شتافتند و در گورستان که برکناره

دریای گومتی واقع ست و حضرت شاه دوست محمد عرف شاه دوسی صاحب در ان اسوده اند
انمرحومه هم خفته اند بعدان شیخ الاسلام در حیدرآباد دکن نیز عقد نکاح بایک خاتون بستند و بعدان
ایشان را طلاق دادند چنانچه مرزا سردار بیگ صاحب ناقل اند که آن بی بی صاحبه تا گلبرگه شریف
همپای شیخ الاسلام آمدند و چون انحضرت قصد هندوستان نمودند ایشان گفتند که من هندوستان
نخواهم رفت پس انحضرت ایشان را طلاق دادند ایشان در حیدرآباد آمده چندی بمکان حضرت شیخ
قیام داشته بعده قریب مکان مذکور در حجره مدتی بقید حیات ماندند و گاهی از حجره بیرون
نیامدند الا برای ضرورتی و بعدان شیخ الاسلام یک نکاح بدهلی شریف فرمودند و ان بی بی صاحبه
بعد وصال حضرت مدتی بقید حیات ماندند و چند سال ست که بحیدرآباد دکن حسب الطلب بعضی
مریدان خاندان حافظیه تشریف بردند و همان جا برحمت پیوستند و این زوجه اخری نهایت
مغلوب الغیظ بودند بحضرت شیخ الاسلام اکثر کلمات گستاخانه و بی ادبانه میگفتند و سوء
مزاجی ها می نمودند بغایت درجه و انحضرت بکمال حلم تحمل میفرمودند و بخادمان بنابر تعلیم میفرمودند
که زوجه همچنین باید که تدارک نفس کند یعنی چون بیرون مردمان حضرت گویند و پابوسی نمایند هرگاه
بخانه آید زوجه بکلمات سقیم و حرکات ناملایم بدل آن نماید تا نفس را لذت مدح باقی نماند و بجز زوجه
اولی حضرت را از کسی اولاد نشد و شیخ الاسلام درباب مناکحت اتباع کامل حضرت نبوت فرمودند
تا انکه طلاق هم دادند که این فعل را اهل هند بغایت معیوب می دانند تا اینجا که گو از زوجه انچنان امور
بوقوع آید که در آن طلاق دادن ضروری باشد هم طلاق نمی دهند بلکه فاعل آنرا ملامت می نمایند
حضرت شیخ الاسلام را چونکه در اتباع نبوی بسیار کد و کوشش بود و دایم در احیا سنت سنیه نبویه
و انهدام رسومات واهیه هند مستعد و آماده می ماندند فعل طلاق که انهم امریست شرعی بعمل آوردند
و دائم انحضرت همچنین مخالفت رسومات هند که مخالف طریق اسلام بود میفرمودند چنانچه از میر محمد علی مرویست که چون زوجه
اولی شیخ الاسلام وفات فرمودند بعد تجهیز و تکفین انحضرت اراده روانگی سمت قصبه جهان فرمودند
که در آن قصبه عرس بزرگی از اجداد انحضرت که در آنجا اسوده اند بود کسی از حاضران گفت که حضرت

تقریب سیوم بی بی صاحبه نخواهند فرمود ارشاد کردند هر جا که خواهم بود فاتحه خواهم کرد که غرض ازین
ایصال ثواب ست وان از هر جا ممکن پس چه ضرورست که همین جا فاتحه سیوم کنم و در تقاریب
شادی نیز همین عادت شریف بود که بجز ضروریات شرع باسباب زوائد نظر نمی داشتند بل از رسومات
قبیحه کمال متنفر بودند چنانچه از حضرت حافظ صاحب قبله منقول ست که خدمت شیخ صاحبزاده حافظ
جمال الدین را ناگاه در شبی بغیر چیزی از سامان کدخدای که در هندوستان رائج ست
بخانه عروس بردند و هر چند که اولیاء عروس عذر بی سامانی پیش آوردند پذیرا نفرمودند و ارشاد
کردند که انچه حکم خدا و رسول ست موافق ان عمل باید آورد و چونکه از هیبت انحضرت کسی مجال
انحراف از حکم انحضرت نداشت ناچار موافق قواعد شرعیه عقد مناکحت بسته شد و هم روایت ست
که وقت نکاح حافظ تراب علی صاحب برادر زاده شیخ الاسلام انحضرت بنا بر شرکت بنجیر اباد
تشریف آوردند و در بنگله واقع آن حاطه که الحال در انجا مزار پر انوار ست قدم رنجه فرمودند و انجا
گلهای کاغذ که اهل هند در تقریب شادی برای آرایش مهیا می سازند برای تقریب کدخدای
صاحبزاده صاحب موصوف نهاده بود چون نظر انحضرت بر آن افتاد پس بر آشفتند و فرمودند
که این بزرگ زادگان هستند و این چنین مراسم قبیحه میکنند و فرمودند که من در چنین تقاریب شریک
نمی شوم و انجا را ترک کرده بمکانات مولوی عبد الرحمن قیام فرمودند و هم مرویست که واجد علی
خانصاحب مرحوم بخدمت شیخ الاسلام حاضر شدند تا انحضرت را برای انعقاد عقد مناکحت خود
بخانه عروس برند حضرت در تخلیه بودند و از معمولات دران روز در تخلیه بدیر ماندند آخر حضرت
حافظ صاحب قبله دام برکاتهم بعرض رسانیدند که حضرت واجد علیخان حاضر اند و تقریب عقد
ایشان ست فرمودند که دراین زمان مهر انچنان قرار می دهند که ادای آن ناممکن می بود و این
امر ناروا است پس در چنین تقاریب نکاح من شریک نمی شوم خانصاحب موصوف عرض کردند
که در خاندان ما مهر معین ست وان نزد خود دارم و اگر اولیاء عروس زیاده خواهند گفت پس هر قدر
مهر قرار خواهد یافت همون وقت پیش حضرت حواله خواهم نمود بشنیدن این کلام حضرت مستعد

شدند و تشریف بردند و اگر در تقریب رقص و سرود خود آتش می بود حضرت هرگز در آن تقریب سوای
محفل رقص هم بنوعی شریک نمیشدند بلکه منجمله اقوال حضرت شیخ الاسلام ست که روزی فرمودند که کسیکه
در محافل رقص شریک شود مرا ازاو سروکاری نیست نعوذ بالله من ذلک و از تارک صلوة بسیار ناراض
میشدند و مریدان بنا بر ادائی صلوة بسیار تاکید میفرمودند و هم در این خصوص ارشاد کردند که اگر درویشی
سیر عرش کند و خلاف شرع شریف باشد هیچ نیست و از آنحضرت گاهی در سفر و حضر امری مستحب هم
ترک نمی شد و لباس حضرت نه درویشانه می بود و نه عالمانه بسبب که در کوششیکه در ستر حالات
خود میداشتند التبه ملبوس آنحضرت بوضع ثقات زمانه می بود و عادت شریف بود که ملبوس خود و خادمان
و عزیزان جملا از یک نوع پارچه که گنده و کم قیمت نوربافان این دیار می بافند تیار می ساختند و
و اگر کسی ملبوسی نذر میکرد بهر نوع که می بود می پوشیدند می فرمودند که درویشی مقید ملبوسی نیست بهر نوع
که میسر شود بپوشند و عبا و قمیص و مثل آن که در آن اظهار تشخص ست گاهی نپوشیدند و در اکل و شرب
نیز مقید نبودند هرچه از قسم حلال هم میرسید میخوردند چنانچه حضرت حافظ صاحب میفرمایند که مدتی حاضر
خدمت شیخ الاسلام بودم مرا معلوم نشد که حضرت بکدام شی رغبت میدارند روزی این امر بخیالم گذشت
که چیست که حضرت بچیزی رغبت میفرمایند خدمت شیخ همون وقت این بیت مثنوی شریف آشنائی
زبان کرامت بیان کردند شعر گر خوری یک لقمه از ماکول نور ۝ خاک ریزی بر سر نان تنور ۝
و هم نقل ست که زنی از مریدان شیخ الاسلام در دهلی شریف دعوت حضرت کرد و شیر برنج پخت سهواً
عوض قند نمک که کوفته نهاده بود در آن انداخت وقت اکل همراه طعام دیگر آنرا هم پیش کرد شیخ الاسلام
بی تکلف آن شیر برنج را تناول فرمودند قدری از آن که باقی ماند بعد فراغ از اکل تبرکاً آن زن مذکوره
بخورد از شدت نمک گلویش خراشید بکمال شرمنده شد و بخدمت حضرت معذرت کرد که سهواً از من
این خطا سرزد حضرت بجوابش فرمودند که مرا معلوم هم نشد و هم عادت شریف بود که وقت اکل طعام
هر که از مسلمانان حاضر می بود او را شریک طعام میفرمودند و فرق میان رذیل و شریف و غنی و فقیر
نمیکردند حافظ صاحب قبله میفرمایند که روزی میان یار علی صاحب برادرزاده حضرت با مصحبان

خود گفتند که حالا آبروی دسترخوان باقی نمانده حضرت صاحب همه کس را بر دسترخوان خود جا میدهند
و شریک می سازند اتفاقاً همون روز وقت تناول طعام بر دسترخوان جمله حاضران نشستند
و صاحبزاده موصوف برابر حضرت در پهلو بودند ناگاه نظر حضرت شیخ الاسلام بر کفش دوز افتاد که
نعل میان اسلم صاحب میدوخت باد فرمودند که دست خود بشوید و بیا و بخور صاحبزاده صاحب موصوف
عرض کردند که حضرت جای تنگ ست طعام این کس را داده شود که علیحده بخورد حضرت فرمودند که نزدم
جای هست و در پهلوی مبارک میان خود و صاحبزاده ممدوح وی را نشانیدند و طعام خورانیدند صاحبزاده
بعد فراغ از حافظ صاحب قبله گفتند که حالا گاهی چنین قول نخواهم گفت که امروز خوب سزای نفس شد
و ملحوظ خاطر شریف می ماند که طعام پیش همه کسان یکسان باشد اگر کسی چیزی قلیل خواه کثیر خاص
برای حضرت می آورد آن را بر جمله حاضران بحصه مساوی تقسیم میفرمودند و اگر سالن از یک دو قسم قلیل
می بود که تقسیم آن دشوار می نمود همه را با دال مخلوط کرده به همه تقسیم میفرمودند الغرض در جمله امورات
فرق و امتیاز میان خود و دیگران روا نمیداشتند تا آنکه اگر مریضی عرض میکرد که حضرت بر ما دم فرمایند
یا کسی آب می آورد که بر آن دم کنند حضرت بران دم میفرمودند و از جمله حاضران میفرمودند که بران دم
کنید و گاهی تعویذی بکسی نداده اند روزی شخصی بسیار خواستگار تعویذ شد و بکمال الحاح نمود و عادت
شریف بود که بسبب کمال رحمت خاطر شکنی کسی که مبتلا الام می بود گوارا نمیداشتند ناچار شعر مولانا روم
قدس سره شعر هم دعا از تو اجابت هم ز تو * ایمنی از تو مهابت هم ز تو * بر کاغذی نوشته باو دادند
و هم عادت شریف بود که چون در محفلی قدم رنجه میفرمودند بر کناره مجلس هر جای خالی می نشستند
لیکن چونکه هیبت و عظمت الهی از جبین مبارک تابان بود همان جا صدر مجلس میشد و میر محمد علی صاحب
در اخلاق شریف میگویند که رحمت و شفقت حضرت بر جمله مریدان عام بود چنانکه بر زاهدان توجه میفرمودند
بجانب عاصیان هم همچنان توجه میداشتند و بسبب کمال استغنا آنحضرت را از زاهدان و عابدان فخر نبود
و نه از عاصیان عار و ننگ و هم درین محل روایت کردند که در تونسه شریفه مسمی [illegible] که از همراهیان
آنحضرت بود و از قوم نور باف و از اخلال آسیب شد چنانچه او زبان اردو هم خوب نمیدانست و در آنحالت

کلام بر زبان پشتو میکرد چون در این ابتلا حالش بجائی رسید که قریب بمرگ شد بخدمت شیخ الاسلام
حالش عرض کردیم فرمودند که این را بخدمت شیخ اکبر ببرید او را بر سری انداخته بخدمت شیخ اکبر بردیم
فرمودند که کیست عرض کردم حضرت تراب خان ست و قریب بمرگ فرمودند که نزد شاه هوری
صاحب ببرید و بگوئید که تراب مردن نتواند بازش آوردیم وارشاد حضرت شیخ اکبر عرض کردیم
حضرت فرمودند اکنون چرا خواهد مرد او هنوز زنده است اگر حضرت بمرده میفرمودند زنده میشد
الغرض او را همان وقت صحت شروع گردید هنوز او را قوت کامل نامده بود که دران میان
خدمت شیخ چند صد اشرفی ها که برای ادای قرضه مولوی نهاده بودند بمن دادند که امانت دار
من باشد خود تصور کردم که من برای آوردن کاه وغیره بیرون آبادی میروم چنان نشود که
کسی مرا ازاین وجه آزاری رساند و اشرفیها بگیرد پس روزی عرض کردم که اگر ارشاد شود
این اشرفیها در سوراخیکه بدیوار بیت الخلای آنحضرت واقع ست نهاده از گل رخنه اش بندم
حضرت پسندیدند چنانچه همچنان کرده شد و کسی سوای من و حضرت ازاین حال وقفیت نداشت
بروز دیگر که حضرت برای رفع حاجت تشریف بردند نظر حضرت بران سوراخ افتاد دیدند که سوراخ
واست شیخ الاسلام آن اشرفیها را بدر آوردند و شمردند چهار اشرفیها دران کم بود حضرت حالش
بمن فرمودند سخت نادم شدم چرا که کسی بجز من ازاین حال واقف نبود درین ملال نشسته بودم
که سنا خان آمدند و مرا غمگین دیده گفتند که چرا ملول هستی صورت حال با ایشان وانمودم ایشان گفتند
که بجز تراب کسی نگرفته گفتم که او را هنوز قوت نشست و برخواست نیست و زینه هم در اینجا نبود او
بچه طور دزدید الغرض خان موصوف در اسباب او که بخانهٔ شخصی دیگر نهاده بود تلاش کردند چهار
اشرفی برآمد بخدمت حضرت آوردند و صورت واقعه وانمودند وانروز خان موصوف با همه کس
گفتند که بسبب عنایت آنحضرت این مرد رذیل با یاران برابری میکرد حالا حضرت هم ازاو ناراض
خواهند شد که چنین فعل بد کرده است الغرض چون روز گذشت و شب آمد حضرت شیخ الاسلام
دران شب با تراب فرمودند که ایام سرماست و تو بس ضعیف هستی و لباس سرمائی کافی نزد تو نیست

بیا بر بستر من بخسپ همچنان کردند که او را برابر خود خوابانیدند و رضای خود پوشانیدند و هم فرمودند که تراب خوش مردی ست که سراغ اشرفیها داد راقم گوید غفر الله ذنوبه چونکه دلش از حصول ندامت رنجیده بود خدمت شیخ او را بالطاف خاص نواختند تا تلافی غم او شود و هم صفت ستاری ظاهر کردند که بدیگران تفضیح او نگردد و در حقیقت این فعل آنحضرت تعلیم بود برای مایان تا کسی را بچشم حقارت نه بینیم و بر شرافت نسب که بفحوای آیه کریمه لا انساب بینهم یومئذ فانی خواهد شد و بر اعمال نیک که این جمله از توفیق الهی ست نه از خود مغرور نشویم که این همه کبر ست و کبر باعث محرومی و مقهوریست مولانا روم رحمه الله میفرماید **شعر** بر بدیهای بدان رحمت کنید ✤ بر منی و خویش بینی کم تنید ✤ پس مبادا غیرت اید از کمین ✤ سرنگون افتید در قعر زمین ✤ الحق فعل خاصان رهبر کامل میباشد و هم عادت شریف بود که در سفر و حضر موافق سنت سنیه نبویه در کار و بار با خادمان شریک می بودند حافظ صاحب قبله می فرمایند که در آخر سفر دکن همراه شیخ الاسلام بودم و پختن نان نمی توانستم در منزل آرد باب می سرشتم و حضرت بدست مبارک خود نان می پختند و میر محمد علی صاحب نیز همچنین روایت میکنند که بمقام توسه شریفه بماه صیام وقت سحر حضرت پراتها بدست مبارک خود می پختند و خود ازان می خوردند و بمن هم عنایت میفرمودند و بدرگاه حضرت چهیدا میان صاحب در قصبه کهیری چون شیخ الاسلام مسجد بنا کردند همراه خادمان در تیاری و برداشتن خشتها خود هم شریک میشدند و تعظیم شعائر الله بدانمایه ملحوظ خاطر شریف بود که خشتهای مسجد را فقط در بیزم پزانیدند هر چند که واقفان این کار عرض نمودند که حضرت بغیر پاچک غیره خشت پخته نمی شود ارشاد نمودند که در شی نجس خشت های مسجد پخته نشود و از تصرفات شیخ الاسلام بود که خشتها با وجودیکه بسیار کلان و گنده بود در خالص بیزم آنچنان پخته شد که در فهم نمی آمد و اگر کسی در مسجد میدوید ناخوش میشدند و مانع می آمدند که بی ادبی ست و اگر کسی تسبیح از دست خود بمسجد می انداخت ناراض میشدند و اگر کسی وقت تلاوت قرآن مجید یا درود شریف قیام تعظیم حضرت میکرد مانع میشدند و میفرمودند که این محل تعظیم کسی نیست و اگر کسی وقت

تلاوت فرقان حمید چنانکه عادت تالیان ست می جنبید میفرمودند که نباید جنبید خلاف ادب ست
جنبیدن وقت تلاوت و خلق انحضرت انجناب وسیع بود که جمله حاضران میدانستند که حضرت برما
از دیگران مهربان تراند و گاهی حضرت نسبت کسی نفرمودند که مرید من ست اگر حال کسی پرسیده میشد
میفرمودند که یار من ست و یا می فرمودند که داخل سلسله ست در اصطلاح شیخ الاسلام این الفاظ
کنایه از مریدان بود و گاهی لفظ فقیر نسبت خود نفرمودند و ننوشتند و در آخر عمر خطوط از دیگری می نویسانیدند
اگر کسی ناواقف لفظ فقیر نسبت حضرت در کتابت می نوشت وقت ملاحظه بقلم خود بجائی فاحا
می نوشتند یعنی حقیر و هم درین باب مرزا سردار بیگ صاحب روایت میکنند که شخصی نزد شیخ الاسلام
حاضر شد و خواهان سعی درباره روزگار خود گردید شیخ الاسلام بمولوی امانت علی صاحب فرمودند که
بواجد علیخان رقعه درباره سعی از جانب من بنویسید مولوی صاحب حسب الحکم رقعه نوشتند و بملاحظه
عالی گزرانیدند دران رقعه لفظ فقیر و دعاگو نسبت حضرت شیخ الاسلام نوشته بود حضرت از معاینه
ان ناراض شدند و بجای فقیر کلمه حقیر نوشتند و بجای دعاگو کلمه دیگر تحریر فرمودند ان کلمه مرا یاد نیست
و بعده فرمودند که دعاگو کجا هستند دعاگو ایشان هستند که مستجاب الدعوات اند و در کتابت بامریدان
و معتقدان و غیر ایشان همین یک القاب و آداب تحریر میفرمودند که مفرمای نیازمندان فلان
زاد عنایتکم بعد سلام مسنون آنکه حاصل کلام اینکه حضرت شیخ الاسلام در هیچ امری خود را از دیگران
چه در قول و چه در فعل ممتاز نمیکردند و بنوعی اظهار مشیخت نمی پسندند بلکه انجناب تواضع که دران اظهار
ترک و تجرید شود بهتر نمی دانستند چنانچه چند روایت بنابر کشف این مطلب رقم کرده میشود مرزا سردار بیگ
صاحب میفرمایند که از لنگر خانه شیخ الاسلام یک ته بند و یک چادر مرا عطا شد بخیال میل خوردنش
وقت در نشست و شو می آن برنگ گل ملتانی آنرا رنگ کردم و در مسجد حضرت شیخ الاسلام مرقع
رنگین آنرا خشک میکردم شیخ الاسلام برای نماز ظهر تشریف آوردند حاجی سید امام همپای انحضرت
بودند چون نگاه انحضرت بران پارچه رنگین افتاد فرمودند کدام کس این رنگ کرده ست فی الفور
عرض کردم که این بنده رنگ کرده ست فرمودند میخواهند مشائخ شوند من آن پارچه را شو بکنانیدم

ونیلگون کردم شیخ الاسلام آنرا دیدند و سکوت فرمودند وہم مرزا صاحب ناقل اندکہ از انگرخانہ
شیخ الاسلام مرا یک انگرکہ و یک پائجامہ و یک کلاه عطا شد پوشیدم و بسبب نبودن پوششی دیگر
ان پارچہ ہا نہایت میل خورده بود روزی در مسجد مخدوم سید نظام الدین صاحب قدس سره
شیخ الاسلام در من نظر کردند و فرمودند کہ پوشش را چرا این قدر میل خورده داریدشاید ہیچ خواہید
فقیر نمائید عرض کردم کہ بجز یک پوشش دیگر پارچہ نیست فرمودند کہ از دست خود بشوئید عرض کردم
کہ از شستن خود صاف نمی شود فرمودند نزدگاذر رفتہ و یک پارچہ برای ستر خود گرفتہ دیگر باو
بدہید کہ بشوید روزی میر محمد علی صاحب بر پاہا کہ ازان سیر ری بافند و در زمین نہاده بود نشستہ بود
و نظر شیخ الاسلام بر ایشان افتاد فرمودند کہ چنین فعل نباید کرد کہ مردمان دانند کہ این کس بسیار
متواضع و منکسر ست و روزی میر محمد علی صاحب رضائی خود بہ مسکینی دادند حضرت ناخوش شدند
و فرمودند کہ در این فعل اظہار ان ست کہ این کس چنان باخداست کہ یک رضائی نزد خود داشت
آنرا ہم در راه خدا داد و حافظ صاحب قبلہ میفرمایند کہ حضرت ارشاد فرمودند کہ ترک را ہم باید ترک
کردن راقم گوید غفر اللہ ذنوبہ یا مراد ازین قول ترک الترک ست کہ اصطلاح اہل طریقت ست یا آنکہ
چیزی کہ در ظاہر از لوازم ترک ست و فعلی کہ دران اظہار ترک ست ازان ہم ترک کند ونیز خدمت شیخ الاسلام
بجز اوقات مخصوصہ سبحہ ہم بدست مبارک نمیداشتند و نماز دائم بجماعت میگزاردند لیکن خود امامت
نمیفرمودند الا بمجبوری کہ کسی آنوقت قابل امامت حاضر نمی بود و بعد نماز صبح تخلیہ میفرمودند تا نماز
اشراق و ضحی و ہمان وقت تلاوت درود مستغاث و دلائل الخیرات میفرمودند و بعدان درس
مثنوی شریف میدادند و بعد ظہر ختم خواجگان چشت کہ از معمولات خاندان سلیمانیہ ست میخواندند
و بعدان تلاوت قرآن مجید میفرمودند میر محمد علی میگویند کہ دیده ام ہر گاه کہ آنحضرت تلاوت کلام مجید
میکردند اکثر آثار مسرت بر جبین مبارک نموده میشد چنانکہ متبسم میشدند و گاه آثار حزن چنانکہ لون
شریف متغیر میشد لاجرم این حالات از مضامین آیات قران خواہد بود و بعد تلاوت باز درس
مثنوی شریف میفرمودند و بعد عصر اوراد ضروری میخواندند و می فرمودند کہ بعد عصر تا مغرب کار بیکار

دنیا نباید کرد این وقت نگاه داشت دل بست بیاد خدا و بعد مغرب باز تخلیه میفرمودند و از تهجد
تا صبح نیز در تخلیه می بودند و باقی همه اوقات را در یاد الٰهی بسر میفرمودند و اکثر اوقات انحضرت درس
مثنوی شریف مولانای روم رحمة الله علیه میفرمودند و باین کتاب شریف شیخ الاسلام را کمال
تعلق محبت بود و معانی و مطالب این کتاب اکسی دران زمان همچو انحضرت بیان نمیکرد و منجمله
کرامات انحضرت بود که وقت درس مثنوی شریف هر صاحب حاجتی و طالبی که حاضر می بود جواب هر کی
بلا سوال و قابل تسکین او در بیان مطالب مثنوی شریف میفرمودند چنانچه مرزا سردار بیگ صاحب
از سید ابراهیم صاحب حیدرابادی ناقل اند راوی اول میگویند که من در امورات نامشروع
اکثر مبتلا می بودم چون وقت درس مثنوی شریف بمسجد ارد و حاضر میشدم شیخ الاسلام فی الفور
بدرس مثنوی شریف زجر و توبیخ بر خطای که از من سر بر می زد بیان می فرمودند از استماع آن
نادم میشدم و آخر الامر ترک ان افعال قبیحه کردم و درس دیگر کتب تصوف مثل فصوص و فتوحات مکی
و لوائح شریف وغیره نیز میفرمودند و اکثر اهل علم بران هستند که خدمت شیخ الاسلام در علم
تصوف نظیر خود نداشتند مولوی فضل حق صاحب خیرابادی رحمه الله که از علمای نامدار هند
بودند و در علم معقول در عهد خود امام فن بخدمت شیخ الاسلام خواستگار خواندن فصوص شدند
و چند سبق از کتاب موصوف بحضور انحضرت خواندند روزی خدمت شیخ الاسلام فرمودند
که شما را بسبب کثرت مزاولت فنون فلسفه استعداد درک این علم شریف نیست چنانچه در
مولانای ممدوح از برکت تعلیم شیخ الاسلام این اثر بود که میگفتند علوم معقولات که در درس
و تدریس ماست همه قشر ست و علم تصوف مغز لیکن عقل را قوت درک آن نیست و محفل انحضرت
مجلس وعظ و پند بود و هیچیک جلسه انحضرت قلیل و کثیر خالی از یاد الٰهی جل جلاله نمی بود و وقت
نشستن و برخاستن چند کلمات تسبیح و تهلیل ضرور بر زبان مبارک میرفت و در طهارت انحضرت
بسیار کد و کوشش میفرمودند و از کمال حیا از نگاه مردمان علحده شده بول میفرمودند و کلوخ
میگرفتند و دائم آزادانه بسر فرمودند و در سفر و حضر مقید اسباب نبودند میر محمد علی صاحب روایت

میکنند که حضرت شیخ الاسلام آخر سفر توسه شریفه که فرمودند قبل آن ایچنان ضعف و ناتوانی
بر آنحضرت مستولی بود که در بیت الخلا رفتن و در آنجا نشستن باعث اضمحلال خاطر عاطر
میشد و از مقام خود تا بدرگاه حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره العزیز که فاصله چندان
بسیار ندارد بر سواری میانه نیز بر خاطر شریف گران می آمد ناگاه خادم اسپ حضرت
شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه را در شهر لکهنو گذر افتاد و آنحضرت نیز دران زمان در شهر لکهنو تشریف
میداشتند خادم موصوف بآنحضرت پیوست شیخ الاسلام بسیار تعظیمش فرمودند چون خادم
موصوف رخصت خواست ارشاد شد که باش من هم همراه شما راه توسه شریفه خواهم پیمود
روزی واقع تاریخ ۲۵ ذیقعده سنه ۱۲۵ھ هجری شیخ الاسلام بلا سامان سفر از درگاه حضرت
شاه مینا صاحب قدس سره حسب معمول فاتحه خوانده جانب اکبری دروازه پا پیاده تشریف
می بردند ناگاه زیر اکبری دروازه رحیم رحمان خان رئیس قصبه سندیله که بخدمت شیخ الاسلام
بس عقیدت داشتند بر سواری بهلی بحضرت شیخ دوچار شدند آنحضرت از ایشان پرسیدند
که کجا میروید عرض کردند که بوطن میروم فرمودند که من هم میروم پس ایشان شیخ الاسلام را
بر گاڑی خود سوار کنانیدند الغرض همان سواری تا سندیله تشریف بردند و همون روز در
سندیله یک ماده اسپ خرید فرمودند و یک ماده اسپ چودهری آنجا بخدمت حضرت نذر
گذرانیدند بروز دویم آن شیخ الاسلام مع چند خادمان که راوی نیز از آن ست سمت توسه
شریفه روان شدند راوی مذکور میگوید که ظاهرا معلوم میشد که آن خادم شیخ اکبر بنا بر طلب شیخ الاسلام
آمده بود الغرض چون خدمت شیخ بمقام فرخ آباد رسیدند مولوی سید شریف حسن صاحب که از مریدان شیخ الاسلام
بودند دعوت آنحضرت کردند و دو جفت ملبوس برای هر یکی از خادمان آنحضرت مهیا کردند
چرا که کسی بجز ملبوسی که در بر بود چیزی دیگر نداشت خدمت شیخ در آنجا نیز یابو خریدند و از آنجا هم
روانه شدند و هر روز دو منزله راه طی میکردند چرا که عید اضحی قریب بود و شیخ الاسلام اراده داشتند
که نماز عید بدهلی شریف بگزارند روزی در اثنای راه طریق دهلی را که غرب جانب بود گذاشته

سمت جنوب متوجه شدند خادمان عرض کردند که حضرت این راه دهلی ست فرمودند شما چه دانید
دیگر کسی را مجال انکار نبود همه ها باتباع شیخ الاسلام بدان سمت متوجه شدند چون دو
روز گذشت بروز سیومی قریب یک قصبه رسیدند شیخ الاسلام وقت عصر راوی یعنی
میر محمد علی صاحب را پیشتر روان فرمودند که تا فرودگاه تجویز نمایند و تدبیر طعام و دیگر
ضروریات کنند میر صاحب چون در آن قصبه رسیدند مسجدی دیدند بر شاه راه دران
مسجد نماز گزاردند مردمان انجا گفتند که درینجا مسافران را حکم قیام نیست میر صاحب
موصوف مسجدی دیگر که شکسته بود و از راه جدا برای قیام تجویز نمودند و بعد تدبیر ضروریات
دیگر باز بهمان مسجد که بر شاهراه بود آمدند بانتظار حضرت شیخ الاسلام آنحضرت هنگام
نماز مغرب تشریف آوردند و بهمان مسجد نماز مغرب گزارده باداء نوافل و اوراد و اذکار
حسب معمول خود مشغول شدند تا وقت نماز عشا رسید بعد فراغ نماز عشا خدمت شیخ
حال فرودگاه پرسیدند میر صاحب حقیقت حال بعرض رسانیدند الغرض خدمت
شیخ الاسلام دران مسجد کهنه تشریف بردند و قیام نمودند دران سفر عادت شریف بود
که بعد فراغ نماز تهجد روانه می شدند دران شب بوقت معمول بعد درستی سامان سفر
چون میر صاحب برای روانگی استفسار نمودند ارشاد شد که امروز نماز صبح همین جا
خواهم گزاشت و بعد نماز بامداد بگوشه مسجد بیاد الهی مشغول شدند و حسب الحکم آنحضرت
خادم پرده بر در مسجد بانداخت که انوقت تخلیه حضرت بود هنوز آنحضرت در تخلیه بودند
که چند کس از سکنای آن قریه درآمدند و خواهان ملازمت شدند خادمان گفتند که این
وقت تخلیه ست بعد اشراق البته ملازمت ممکن ست آیندگان بتمنای حصول دولت
قدمبوسی بهمان جا نشستند بعده چند کسان دیگر آمدند و نشستند و بهمین غرض
بسیار کسان آمدند تا انکه تمام صحن مسجد از آیندگان پر شد بعد نماز اشراق شیخ الاسلام
پرده بر داشتند و منتظران را از مشاهده جمال باکمال که ظهور حسن حضرت ذوالجلال

دران بود شرف بخشیدند آینده گان خواستگار بیعت شدند شیخ الاسلام ایشان را داخل
سلسله فرمودند دران وقت آنچنان کثرت طالبان بیعت گردید که تا زوال شیخ الاسلام
بجز گرفتن بیعت کاری نکردند تا انکه طعام هم نخوردند وقت ظهر میر صاحب عرض کردند که
حضرت هنگام نماز پیشین تنگ می شود خدمت شیخ آن وقت ترک بیعت گرفتن
فرمودند میر صاحب قدری شربت حاضر کردند شیخ الاسلام از ان نوشیدند و قدری
قیلوله حسب معمول خود فرمودند و بعده نماز ظهر گذاردند و باز از ان وقت تا بعصر بیعت
گرفتند و بعد نماز مغرب مردمان انجا عرض کردند که حضرت زنان هم مشتاق دخول
سلسله علیه هستند شیخ الاسلام بیعت انها بمکانی تشریف بردند و بگرفتن بیعت از زنان
مشغول شدند مجمع زنان انچنان بود که شب از نصف تجاوز کرده و فراغ دست نداد
سید صاحب عرض کردند که حضرت شب از نصف تجاوز کرد چونکه تا ان زمان طالب
بیعت بسیار باقی بودند شیخ الاسلام دوپٹه خود انداخته فرمودند که کلمه طیب خوانده
همه ها دوپٹه را بگیرید شماها را داخل سلسله نمودم و چون بدین طور هم فراغ حاصل نشد
بفرمودند که شما را اعتقاد صحیح ست جمله شما را داخل سلسله نمودم باین طور فراغ
حاصل کرده بفرودگاه تشریف آوردند دران روز صدها کس شرف دخول سلسله
یافتند شیخ الاسلام بعد نماز تهجد مصلا بر دوش مبارک انداخته و لوته مسی بدست
گرفته بخادمان فرمودند که من می روم شما بعد نماز صبح بیائید اگر این وقت همراه
من خواهید رفت مردمان بر حال و روانگی من اطلاع یافته مانع و حارج خواهند شد
الغرض شیخ الاسلام از انجا روانه شدند هنگام نماز صبح مردمان حاضر شده و حال
روانگی آنحضرت دریافته بشوق زیارت روان شدند و خادمان شیخ الاسلام
نیز موافق ارشاد رخت سفر برداشتند راوی می گوید دیدم در اثنای راه که حضرت
به سایه درختی نشسته اند و مردمان گرد آنحضرت مجمع کرده اند ناگاه شخصی از سکنای

ان قصبه کاغذی بخدمت شیخ الاسلام پیش نمود و عرض کرد که حضرت نیز برایین
قرطاس دستخط فرمایند وآن کاغذ خلافت نامه بود که بران اکثر مشائخان دستخط
کرده بودند حضرت این چنین امورات را ناپسندیده می دانستند بعد ملاحظه خلافت نامه
را چاک فرمودند وارشاد کردند من چنین کس را داخل سلسله هم نمی کنم ان بیچاره
پریشان وازکرده خود نادم وتائب گشت چونکه ندامت بر معصیت باعث
نزول رحمت ست واولیاء امت محمدیه مظاهر رحمت هستند شیخ الاسلام
عفو فرمودند وآنکس تجدید بیعت کرد وخدمت شیخ از انجا براه راست دهلی
روان شدند آن وقت خادمان دانستند که سعادت دخول سلسله علیه
حافظیه نصیب مردمان انجا بود موافق ارادت الله شیخ الاسلام براه دهلی
گذاشته بدان سمت قدم رنجه فرموده بودند وهم میر صاحب نقل میکنند که در راه
روزی خدمت شیخ منا خان را که مرید وهمسفر آنحضرت بودند برپا بوخود سوار کردند
وخود پیاده راه طی می فرمودند من از ردای خود بر سر حضرت سایه کردم چند کروه
راه حضرت پیاده رفتند عرض کردم که حضرت حالا سوار شوند که باین ضعف
پیاده چند کروه راه طی کرده اند حضرت بجوابم فرمودند بیت وعده وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد ✤ القصه شیخ الاسلام اولا در دهلی شریف رونق افروز شدند
ونماز عید در انجا گذاشتند واز دهلی بهارون شریف تشریف بردند وخدمت
شیخ اکبر نیز در انجا بودند پس ازان بمعیت شیخ اکبر به پاک پتن رفتند وبعد فراغ از
عرس حضرت قطب الاقطاب سیدنا فرید الحق والملة والدین رضی الله تعالی
عنه داخل تونسه شریفه شدند میر صاحب ناقل اند که در تونسه شریفه زنی بود از
مریدان شیخ الاسلام او را حاجتی بپیش آمد وخدمت شیخ دران وقت به هندوستان
بودند آن زن بخدمت شیخ اکبر حاجت خود عرض کرد شیخ اکبر چیزی باو تعلیم فرمودند

که از خواندنش حاجتش روا شد باز او را حاجتی پیش آمد بخدمت شیخ اکبر حاضر شد
و خواست که باز اجازت شود تا طریق ارشادی بعمل آرد شیخ اکبر فرمودند که الحال
شاه هوری صاحب بهمین جا هستند از ایشان دستوری خواه آن زن بخدمت
شیخ الاسلام حاضر شد و حال خود وا نمود آنحضرت فرمودند که حضرت صاحب
فرموده اند همین کافی ست آن زن مثل سابق بخواند اثر نکرد این حال باز بخدمت
شیخ اکبر عرضه داد شیخ اکبر فرمودند که از شاه هوری صاحب اجازت گرفته بودی
وی گفت عرض کرده بودم فرمودند که حضرت فرموده اند همین کافی ست شیخ اکبر
فرمودند که باز برو و از ایشان اجازت حاصل کن تا بزبان خود نخواهند گفت
که اجازت دادم اثر نخواهد کرد الغرض آن زن باز بخدمت شیخ الاسلام حاضر
شده اجازت حاصل کرد آنگاه مدعای او برآمد هم درین باره مرزا صاحب
نقل می کنند که میر عبد الله صاحب از مریدان و اهل قرابت شیخ الاسلام
بودند خبر تشریف آوری شیخ الاسلام در توسه شریفه شنیده از دهلی شریف
برای حصول دولت ملازمت آنحضرت سمت توسه شریفه روان شدند چون
در آن مقام رسیدند معلوم شد که خدمت شیخ از وطن سمت حیدرآباد دکن رخت
سفر بربسته اند ایشان را حاجتی بود بخدمت شیخ اکبر عرض کردند حضرت شیخ اکبر
فرمودند که الله الصمد بخوان و هم ارشاد کردند که اجازت این اسم شریف از شیخ
خود یعنی حضرت شیخ الاسلام باید گرفت میر صاحب روایت میکنند که شیخ اکبر شخصی
را از مریدان خود برای امامت مسجد خود برگزیده بودند امام موصوف وقت تشریف آوری
شیخ اکبر بمسجد حاضر شده سلام باادب وا نموده منتظر حکم می ماندند و هرگاه که شیخ اکبر اشاره
برای امامت میفرمودند بمحراب قدم نهاده باز سلام باادب تمام نموده ساخته بنماز می پرداختند
و حالتی از این خدمت بر ایشان طاری بود که مثل مریضان ضعیف و ناتوان بودند و دائم در نماز زده سوخته

که معمول کرده بودند جز آن سورتی دیگر نمی خواندند والله اعلم که درین چه سر بود روزی چند علما
از مریدان شیخ اکبر با خود با گفتگو کردند که دو سوره را مخصوص کردن برای صلوة مکروه است
چنانکه این امام میکند شخصی از آن علما گفت که من از حضرت درین خصوص سوال خواهم کرد
الغرض از روز جمعه بود و چون حضرت شیخ اکبر برای نماز جمعه بمسجد تشریف آوردند بان امام
معین اشاره امامت نفرمودند وی برجائی خود ماند و شیخ اکبر بجانب همان علما معترضین
مخاطب شده فرمودند که از شما هر که عالم تبحر باشد امامت کند همان که قصد سوال کرده بود
پیش قدمی نموده بالای منبر رفت و بخواندن خطبه پرداخت میان خطبه شیخ اکبر بجانب
وی نظر فرمودند او از هوش رفت و از منبر بزمین افتاد از معاینه این حال هیبتی بر جمله
حاضران طاری شد و کسی را از علما یارای امامت نماند شیخ اکبر بحضرت شیخ الاسلام
فرمودند که شما امامت کنید حضرت بالای منبر استاده خطبه مخدوم شیخ سعد قدس
سره خواندند و اشعار مثنوی مولوی معنوی قدس سره مشتمل حقائق و معارف دران
افزودند و بعد خطبه طویل نماز جمعه با مامت گزاردند شیخ اکبر از این کرامت دوام ظاهر
فرمودند یکی عجز عقول علمائی ظاهر از حالات اولیاء کرام که بلا واسطه از حضرت رسالت
تعلیم گرفته اند دویمی کمال قوت باطنی و وسعت ظرف شیخ الاسلام رضی الله تعالی
عنهما و هم میر صاحب ناقل اند که در توسه شریفه خدمت شیخ الاسلام بعارضه تپ لرزه شدید
مبتلا شدند در عین شدت مرض بمن میفرمودند که برو و بخدمت حضرت شکریه ادا کن
و چون برای ادای پیام بخدمت شیخ اکبر می پیوستیم حضرت نیز بکمال شوق خود
بخدمت شیخ اکبر حاضر میشدند و قدمبوس می کردند و شیخ اکبر میفرمودند که الله خیر خواهد کرد
و راوی موصوف میگوید که شیخ الاسلام آخرکار از شدت مرض چنان ضعیف و لاغر گشتند که خادمان
بکنار گرفته تا بیت الخلاء می بردند برای رفع ضرورت و خدمت شیخ نماز برجائی خود نشسته
ادا می نمودند و در ایام علالت شیخ اکبر هر روز پس خورده خود یک پارچه نان و قدری

شوربه برای شیخ الاسلام عطا می فرمودند چون آن پس خورده را می آوردم شیخ الاسلام بکمال
تعظیم و تکریم آنرا گرفته بر سر و چشم نهاده تناول می فرمودند و بسبب ضعف دران ایام باکل همان
تبرک اکتفا میفرمودند الغرض شیخ الاسلام بهمان مرض و ضعف مبتلا بودند که ماه شعبان بختم رسید
و عادت شیخ اکبر ان بود که اگر در رمضان شریف شیخ الاسلام در تونسه شریفه میبودند آنحضرت نماز
تراویح و ختم قرآن مجید باقتدای شیخ الاسلام ادا می نمودند چونکه دران سال خدمت شیخ علیل
بودند خادمان پرسیدند که حضرت امسال کدام شخص قرآن شریف در تراویح خواهد خواند فرمودند
شاه هوری صاحب موجود اند آیا ایشان نخواهند خواند حاضران عرض کردند که ایشان آنچنان
ناتوان هستند که فرض نشسته میگذارند شیخ اکبر بخادمی فرمودند که برو نزد شاه هوری صاحب
و از ایشان بپرس چون پیامبر پیام شیخ اکبر بسمع مبارک شیخ الاسلام رسانید فرمودند که مرا چه
یارای عذر الاحالم بخدمت حضرت عرض باید کرد آینده واپس رفت و باز آمد و گفت که حضرت
می فرمایند اگر مرضی شماست که بخوانید الله تعالی فضل خواهد کرد شیخ الاسلام فرمودند که بهتر حاضرم
بعده براوی فرمودند که از چند ماه بسبب علالت نوبت تلاوت قرآن مجید نرسیده شما یک یا دو
پاره از قرآن شریف بخوانید تا بشنوم چراکه مرا قوت دوده کردن نیست میر صاحب می گویند که
پاره اول خوانده بودم که شیخ الاسلام بسبب ضعفی که داشتند فرمودند که قوت سماعت هم نیست
بس کنید وقت شب فهمیده خواهد شد هنگام شب خادمان شیخ الاسلام را بکنار گرفته بمسجد
در آوردند بعد از ان شیخ اکبر تشریف آوردند شیخ الاسلام بنابر تعظیم برخواستند و بعد نماز عشا بامام
شیخ اکبر بست رکعت تراویح و یک و نیم پاره قران مجید بقیام برخواندند و اثرے از ضعف
دران وقت یافته نشد و بعد فراغ چون شیخ اکبر بحجرهٔ خود تشریف بردند شیخ الاسلام را همان
ضعف و ناتوانی که سابق بود لاحق گشت خادمان آنحضرت را برداشته بمقام خود آوردند
بهمین طور ماه صیام تمام شد که بروز ضعف و ناتوانی بود و وقت عشا صحیح و قوی می شدند لیکن
کسی را مجال آن نبود که از آنحضرت بپرسد که این چه رمز است الله تعالی داناست که دراین

چہ سر بود وہم راوی میگوید کہ در ایام علالت بوقت شدت مرض حضرت شیخ بار بار میفرمودند
کہ محمد اسلم آمدہ اند از اینجا شفقت و رافت حضرت شیخ بحضرت حافظ صاحب قبلہ دام برکاتہم
ظاہر وہویدا است و راوی میگویند کہ ہنوز شیخ الاسلام را از عارضۂ لاحقہ و ضعف نجات
کلی حاصل نشدہ بود کہ ایام عرس شریف حضرت قبلہ عالم خواجہ نور محمد صاحب قدس سرہ
قریب رسید و حضرت شیخ اکبر حسب معمول ارادہ سفر فرمودند شیخ الاسلام نیز بخادمان ارشاد
کردند کہ سامان سفر مہیا کنید و خود حضرت بمقام منگلوٹہ کہ از تونسہ شریفہ بفاصلہ سہ کروہ واقع
است و مریدان شیخ الاسلام در انجا سکونت داشتند تشریف بردند کہ از ایشان ملاقات بکنم
ورنہ آنہا چون خبر رفتنم خواہند شنید افسردہ خاطر خواہند شد چون از انجا باز آمدند بتونسہ شریفہ
بسبب کسل راہ از شدت ضعف تپ لاحق گردید چنانکہ بیہوش شدند شیخ الاسلام ہمین حال
بودند کہ خادم شیخ اکبر پیام آورد کہ حضرت می فرمایند شاہ ہوری صاحب پیش از روانگی
من روانہ شوند شیخ الاسلام عرض کنانیدند کہ من علیل ہستم بعد از حصول صحت حاضر خواہم
شد شیخ اکبر فرمودند کہ اگر علیل ہستند بر شتر صاحبزادہ سوار شوند چون این پیام شیخ اکبر
رسید آنحضرت فرمودند کہ من ہنوز زندہ ام حضرت اگر بمردہ حکم فرمایند روان شود مگر بسبب
کمال اداب سواری بر شتر صاحبزادہ صاحب گوارا نفرمودند و سواری دیگر خود خریدہ ہمپائے
شیخ اکبر بمزار مبارک حضرت خواجہ نور محمد قدس سرہ العزیز حاضر شدند بعد فراغ عرس شریف
صاحبزادہ عالم و عالمیان مخدوم و مخدوم زادہ جہان و جہانیان حضرت کالے میان خان
صاحب نبیرہ قطب الاقطاب سیدنا و مولانا فخر الملتہ الدین رضی اللہ تعالی عنہما را کہ بنا بر
استرشاد و استفاضہ بخدمت شیخ اکبر پیوستہ نعمتہا سے فراوان حاصل فرمودہ بودند حضرت
شیخ اکبر سمت دہلی شریف رخصت فرمودند و شیخ الاسلام ارشاد کردند کہ شما ہمپاسے
صاحبزادہ صاحب تا دہلی بروید راوی ناقل اند کہ وقت رخصت کیفیتے غریب بود کہ گفتن
راست نمی آید خلاصہ آنکہ چون وقت روانگی صاحبزادہ صاحب و حضرت شیخ الاسلام

در رسید صدها مردمان بر سر راه دو رویه استاده بودند بشوق نظاره بقول حضرت خسرو
علیه الرحمه بیت سلطان خوبان میرود هر سو هجوم عاشقان * چابک سواران یکطرف مسکین
گدا ها یکطرف * ناگاه حضرت شیخ اکبر نیز برای رخصت صاحبزاده صاحب تشریف آوردند
احمد قوال درانوقت این دو بیت که حسب حال بود بنغمه بسرائید و هو هذا بیت سخن از هجر
مگو بنده نواز * نیست این فال نکو بنده نواز * من همان بنده که بودم هستم * مگر آن فضل
تو کو بنده نواز * بمجرد سماع این بیتین حاضران را حالتی پدید آمد که از نهاد هر یک شور آه
و فغان برخواست دران حالت شیخ الاسلام نیز گریه کنان سر بر قدم شریف شیخ اکبر نهادند
و حضرت شیخ اکبر را نیز حالتی بود که از حاضران چند بار بکمال شوق فرمودند که شاه هوری
کجاست و هر بار عرض کرده شد که اینک بر قدم مبارک سر نهاده اند لیکن بسبب غلبهٔ حال
شیخ اکبر را التفات بران نشد آخر دانستند و سر مبارک شیخ الاسلام را بر قدم خود دیده بدست مبارک
خود برداشته معانقه فرمودند و رخصت کردند هر دو بزرگان سمت هندوستان روان شدند و تا ختم
منزل که بست و پنج کروه بود گریه بر همه ها غالب ماند راوی میگویند که از دیدن این حال
همان وقت بدلم این خیال در آمد که عجب نیست که بعد ازین باهمدگر این بزرگان دین ملاقات
جسمانی نشود و همچنان شد و هم راوی موصوف روایت می کنند که وقت واپسی از تونسه شریف
روزی شیخ الاسلام بمقامی فروکش شدند چند زنان از سکنای آن قریه حاضر آمدند و عرض
کردند که بروقت تشریف بری حضرت مایان بشرف دست گرفتگی حضرت مشرف شدیم لاکن
نوبت استفسار اوراد نیامد که حضرت تشریف بردند روزی حضرت در رویا مایان را چند اوراد تعلیم
فرمودند آنرا می خوانیم و آن اوراد را بیان نمودند ارشاد شد که همین اوراد بخوانید راوی میگوید
که آنزنان همان اوراد که شیخ الاسلام بمریدان تعلیم میفرمایند بیان کرده بودند و شیخ الاسلام
ادب و ادب کننده را بسیار دوست میداشتند گاهی آنحضرت اندرون مزار اولیاء کبار هم
نمی رفتند آستانه بوسی نموده متصل مزار جانب قبله استاده فاتحه میخواندند میر محمد علی ناقل اند

در تمام عمر یکبار دیدم شیخ الاسلام را که از دریچه جنتہ اندرون مزار پرانوار سیدنا فرید الملتہ والدین قدس سرہ العزیز حاضر شدہ فاتحہ خواندند بظاہر غرض ازاین دخول بدریچہ جنتہ خواہد بود واللہ اعلم بحقیقتہ ورنہ عادت شریف اینچنین نبود روزی مولوی دادارنجش بحضور شیخ الاسلام نزاد رحمتہ شار سلطان المشایخ سیدنا نظام الملتہ والدین محمد محبوب الہی درآمدند آنحضرت بکمال تعجب ارشاد کردند کہ مولوی دادارنجش چہ سان بی تکلف اندرون مزار حضرت محبوب اسلے درمی آیند حضرت حافظ صاحب قبلہ دام برکاتہم روایت می کنند کہ در حیدرآباد دکن روزی شخصے ہندو مذہب بمزار حضرت شاہ یوسف صاحب درآمد واز دور پاپوش از پا کشید وحالآنکہ دیگر مردمان درانجا مع تعلین مے آمدند خدمت شیخ فرمودند کہ بینید این ہندو را کہ ادب اولیا اللہ چہ سان می کند ہمین ادب حق تعالی وخاصان حق را پسندیدہ ومقبول ست واز اکثر ثقات بسمع رسیدہ کہ روزی بمزار حضرت مخدوم شاہ مینا صاحب قدس سرہ طوائفی کہ با امیرے از امرای لکھنو تعلق میداشت بر محافہ سوار بے محابہ درآمد نظر حضرت شیخ الاسلام براو افتاد بغضب درآمدند وفرمودند بجا دمان کہ کسی نیست کہ این فاحشہ را بزند وبدر کند مردمان باو گفتند کہ از محافہ بدر آ خیریت ہمین ست ورنہ ذلیل وخوار خواہی شد واورا ہیبت شیخ الاسلام درگرفت وازان بی ادبی باز آمد روزی شیخ الاسلام بمزار قطب الاقطاب سیدنا خواجہ قطب الملتہ والدین بختیار قدس سرہ العزیز حاضر شدند دیدند کہ قریب مزار شریف برپا ہما قناعتہا استادہ است وطناب آنہا جانب مزار مبارک ہست پرسیدند کہ این قناعتہا از کیست گفتند کہ برای محلات شاہ دہلی ست شیخ الاسلام برآشفتند وفرمودند کہ این طناب ہا را قطع کنید کہ قناعتہا برافتد این کمال بے ادبی است ونظر بران نفرمودند کہ معاملہ بادشاہ است مردمان بحکم حضرت طنابہا را بریدند وقناعتہا برافتاد کسی از ہیبت وجلالت شیخ الاسلام دم نزد ازاین جاست ابیت ہیبت حق ست این از خلق نیست * ہیبت این مرد صاحب دلق نیست * وہم دراین خصوص روایت کہ در توسہ شریفہ روزی شیخ الاسلام درس مثنوی شریف میفرمودند وقریب آن غسلخانہ بود

گنجشکان بهان گرد آمدند ناگاه صاحبزاده خرد حضرت شیخ اکبر یعنی میان خیر محمد صاحب که صغیر بودند
برای گرفتن گنجشکان در آنجا تشریف آوردند و تکریا که از قسم دام ست در آنجا نهادند و خود بمقام
نشست گاه آنحضرت بنا بر اختفا تشریف آوردند شیخ الاسلام بنا بر تعظیم برخواستند صاحبزاده باز
بدانسمت تشریف بردند و باز آمدند و بهمین نمط بمرات چنانکه عادت اطفال ست صاحبزاده صاحب
آمد و رفت فرمودند و شیخ الاسلام هر بار قیام میکردند خوانده عرض کرد که حضرت صاحبزاده صاحب
خرد سال هستند بار بار تشریف خواهند آورد اگر حضرت هر بار قیام خواهند کرد بدرس مثنوی شریف
حرج خواهد شد شیخ الاسلام فرمودند که اگر صاحبزاده هزار بار خواهند آمد و هر بار قیام خواهم نمود
تا هم حق تعظیم ادا نخواهم کرد و نیز در آداب آنحضرت میر صاحب نقل میکنند که خدمت شیخ هرگاه
که بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند بکمال ادب در پایین محفل شریف بگوشه می نشستند و همراه او
میگویند که یکبار بدریای شیخ اکبر بکشتی سوار شدند و بر کنار کشتی که جای بلند بیباشد نشستند و من نیز همان جا نشستم حضرت شیخ الاسلام
چون بآن کشتی سوار شدند جانب همان کناره در زیر کشتی نشستند خواستم که از بالا بزیر آیم شیخ الاسلام مانع آمدند و
فرمودند که همان جا نشسته باید این ممانعت بدینوجه بود که تا پیش شیخ اکبر تعظیم آنحضرت نه نمایند و او گوید که ناچار
بفحوای الامر فوق الادب نشسته ماندم و هم بر کنار آنجا بلند شخصی دیگر نشسته بود پای خود زیر کشتی کرده و پای او بار
بار می جنبید و تا سر اقدس شیخ الاسلام میرسید چنانکه سر شریف ازان گزندی می کشید من بآن
گفتم که پای خود بالا کن حضرت فرمودند که هیچ مگو که برای من همین فخر ست سبحان الله
این ست شان تواضع و آداب اهل حق و میر محمد علی صاحب نقل میکنند که در ایام قیام تونسه
شریفه روزی کسی بخدمت شیخ اکبر عرض کرد که حضرت شاه هوری صاحب اشرفیها برای ادای
قرضه کسی جمع کرده اند و برای ادائی آن قصد هندوستان میدارند چون این خبر بسمع آنحضرت
رسید بس اندوهگین شدند چنانکه زار زار میگریستند و میفرمودند که من سگی هستم چه اذکر من بحضور
حضرت کردند و بهمین اندوه و ملال برخواستند و مصلی بر دوش مبارک افگنده و مطهره در
بدست گرفته بجانبی روان شدند و من و منا خان همپای حضرت رفتیم با شنائی راه بمایان

فرمودند که عقب مرا بگزارید ونزد شان بردید که ازان ایشان هستید من پیامبر بودم پیام بشما رسانیدم
الغرض مجبورانه واپس آمدیم وگریان ونالان بخدمت شیخ اکبر رسیدیم و بر قدم مبارک آنحضرت
سر نهادیم فرمودند چه حال ست صورت واقعه وا نمودیم بخادم خود فرمودند که برو در شاه هور یصاحب
را بیار و بگو که مرا برگفته گوینده یقین واعتبار نیست الغرض چون پیام شیخ اکبر رسید خدمت شیخ
باز آمدند بظاهر وجه ملال حضرت چنان معلوم می شود که نزد ارباب طریقه بخصوص شیخ خود قصد
کردن بامر گو بهتر باشد تاهم بی ادبی ست مصرع کفرست در این مذهب خود بینی و خود رائی * اوگوینده
همین اظهار کرده بود که شاه هوری صاحب قصد هندوستان دارند لهذا بر خاطر عاطر حزن و
ملال رو داد والله اعلم بالصواب وهم شیخ الاسلام تعظیم آثار اولیاء الله بسیار میفرمودند و
عادت شریف بود که بمقامات سکونت وعبادت اولیاء بسر فاتحه میخواندند چنانچه هرگاه بمزار مخدوم شیخ سعد صاحب
خیرابادی قدس سره می آمدند بر حجره مخدوم شیخ صفی صاحب که درانجاست هم فاتحه میخواندند شیخ
احمد حسین پسر منشی امیر احمد مرحوم نقل میکنند که در وطن ما یعنی قصبه گوپامئو مقامی بود که
آنرا دالان بی بی می گفتند اکثر زنان القصبه در اقاریب گاهگاها درانجا می بردند و فاتحه میکردند
لیکن کسی از حقیقت حال آنجا آگهی نداشت یک مرتبه شیخ الاسلام در قصبه مذکور قدم رنجه
فرمودند روزی از منشی صاحب موصوف مرحوم فرمودند بیائید که درین قصبه چله حضرت مخدوم
نصیر الدین چراغ دهلی ست قدس سره العزیز درانجا حاضر شده فاتحه بخوانیم منشی صاحب همراه
حضرت شیخ روان شدند شیخ الاسلام درانجائی موصوف الصدر حاضر شدند و فاتحه خواندند
وآن مکان شریف شکسته بود چندی دران قصبه قیام فرموده بدست خویش آن مکان
متبرکه را تعمیر فرمودند وهم درین باره حضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم نقل میفرمایند که
روزی در حیدرآباد دکن شیخ الاسلام بمزار حضرت شاه یوسف صاحب تشریف فرما بوده
درانجا طوائفی از ملازمان والی ملک رقص میکرد و همراه آن جماعتی از فوج سرکاری
بود و کوتوال شهر و دیگر مشائخان نیز حاضر بودند شیخ الاسلام از کوتوال فرمودند که این

بی ادبی ست که طوائف در مزار بزرگی رقص میکنند و او را از این فعل منکر باز دارد عرض کرد

بهتر ست الا بسبب ملازمت والی ملک نتوانست که آن طوائف را از رقص باز دارد

آخر کار حضرت خود برخواستند و فرمودند که من خود این فاحشه را از اینجا برمی کنم از ادراک

این حال آن طوائف را آنچنان هیبت درگرفت که رقص را موقوف کرد حضرت در محفل

تشریف آوردند و به مشائخان فرمودند که این معلی ریش های شما نیست تار های زنان

است بر مزار اولیاء الله چنین فسق و بدعت میشود و شما می بینید و همچنین دیگر کلمات ارشاد کردند همه

سر فرود کردند و کسی از مشائخان و ملازمان دم نزد و میر محمد علی صاحب نقل می کنند روزی شیخ

الاسلام بمقام لاهور بمزار شاه عبدالرحمن جان باز قدس سره حاضر شدند دیدند که در قرب مزار

نجاست غلیظ اسپ افتاده است پس برآشفتند و از حاجی میان صاحب پیرزاده آنجا فرمودند که شما میدانید

مزاج اولیاء الله بعد انتقال نازک تر میشود ایشان عرض کردند که حضرت من انتظام این امر

کردن نمی توانم چراکه از این راه مولوی افضل می آیند ایشان نخواهند گذاشت که من این

راه را مسدود کنم پس خدمت شیخ خود در انجا قیام فرمودند و آن راه را مسدود کنانیدند و نیز راوی

موصوف روایت می کنند که در توسه شریفه جمله مریدان حضرت شیخ اکبر ادب شیخ الاسلام بسیار میکردند

و کسی را روبروی آنحضرت مجال دم زدن نبود شخصی از مریدان شیخ اکبر صاحب حال بود چون

بمجلس حضرت شیخ اکبر حاضر میشد بیخودانه می تپید روزی در انحالت چون وی در افتاد پایش

جانب شیخ اکبر گردید شیخ الاسلام بمشاهده این حال پس برآشفتند و بان صاحب حال فرمودند

که این چه حرکت بی ادبانه است اگر طاقت ضبط نداری چرا بخدمت شیخ حاضر میشوی که چنین

بی ادبی سر می زند و در توسه شریفه اگر کسی بران نان که از لنگر خانه شیخ اکبر عطا میشد اکتفا نمیکرد

و خود تدبیر دیگر طعام علیحده می نمود از او ناراض می شدند که این فعل خلاف ادب ست و وقت

تلاوت قرآن مجید و دلائل الخیرات بکسی مخاطب نمی شدند و نه تعظیم کسی میکردند و میر محمد علی میگویند

که هرگاه که حضرت دلائل الخیرات میخواندند آثار فرحت و انبساط بر جبین انور دیده میشد و از کثرت

مسرت رنگ رخساره مبارک سرخ میشد و تبسم هم می فرمودند آنچنانکه دندان مبارک دیده میشد و آن
حضرت ارکان صلوة بآن احسن طریق ادا میکردند که ناظران را از معائنهٔ آن لطفی حاصل میشد
و می دانستند که این ست نماز چنانچه از اکثر کسان متواتر بسمع رسیده که میگویند ندیدیم کسی را
که نماز گزارد بآن حسن و اخلاص که شیخ الاسلام میگزاردند و جناب حافظ صاحب قبله میفرمایند
که اکثر کسان طریق نماز حضرت دیده معتقد میشدند و حافظ عبد العزیز در کتاب خود نوشته اند
که در نماز همراه شیخ الاسلام عجب کیفیتے حاصل میشد و شیخ الاسلام چون آواز اذان می شنیدند اگر
مضطجع می بودند بر می خواستند و اگر در راه می رفتند می استادند و اگر کلام میکردند ترک می فرمودند
و آنحضرت را بسماع کمال رغبت بود اکثر باستماع سماع مشغول مے بودند وقت غلبه کیفیت
حالیه چهره انور سرخ می شد و موی لحیه مبارک راست می گشت و آب از دیده بر می آمد لیکن
حرکتی و جنبشی نمے فرمودند و بخادمان هم تاکید ضبط میکردند چنانچه روزی بمیر محمد علی فرمودند
که وقت سماع چون قوت ضبط نماند بخواندن قرآن مجید بپردازد و اگر باین طریق هم تسکین
نشود باید که از محفل بدر رود و محمد عظیم صاحب که از عاشقان آنحضرت بودند ایشان را در سماع
کیفیتی و حالتی پیش می آمد که در صورت وجدیه بر می خواستند و می تپیدند روزی شیخ الاسلام
نسبت شان فرمودند که این فعل عظیم خان مرا خوش نمی آید الا از سفیدی ریش شان شرم
می آید که زجر نمی کنم روزی مولوی الٰهی بخش مرحوم که از مریدان آنحضرت بودند بدرگاه مخدوم
شاه مینا صاحب قدس سره متواجد شدند و نعره ها زدند و آنحضرت در مسجد بودند فرمودند کیست که
نعره های بی ادبانه میزند حاضران عرض کردند که مولوی الٰهی بخش در وجد هستند و نعره میزنند شیخ الاسلام
از استماع این امر برآشفتند بعد فراغ حال مردمان حال ناراضی حضرت شیخ بسمع مولوی صاحب
رسانیدند مولوی صاحب مرحوم وقت شب عرض کردند که یا حضرت شنیده ام که مولانا فخر صاحب
رضی الله تعالی عنه تعظیم حال بسیار میفرمودند اگرچه صحیح هم نمی بود فرمودند بلی باز مولوی صاحب
گفتند که حضرت حال دروغ هم می شود فرمودند بلی چنانکه حال شما ست و بعده فرمودند که

امیر خسرو رحمۃ اللہ علیہ سی سال بود کہ از وضو عشا نماز صبح ادا میکردند و روزی در صحبت سماع
روبروی حضرت سلطان المشائخ دست افشانی نمودند حضرت محبوب ارشاد کردند کہ خسرو ہنوز
بوی دنیا از شما نرفتہ دست از کہ می افشانی جائیکہ مرید ہمچو خسرو باشد و شیخ چون محبوب الہی کیفیت
حال این باشد پس میان ما و شما کیفیت حال چہ خواہد بود روزی در خیرآباد تقریب کدخدائی
شخصے از مریدان آنحضرت بود و بزرگان او نیز داخل سلسلہ علیہ حافظیہ بودند ما در نوشاہ
شیخ الاسلام را بتقریب مانحن طلب نمود حضرت بسبب کمال محبت و عنایت کہ نسبت او بود
بخانہ او روان شدند شخصے از خادمان عرض نمود کہ حضرت در انجا امروز رنگ پاشی
خواہد شد فرمودند باید دید کہ اللہ تعالی جل جلالہ چہ رنگ می کند الغرض خدمت شیخ در ان
محفل رونق افروز شدند قوالان حسب معمول بغنا پرداختند در انوقت بسماع کیفیتے پیدا
شد کہ کسی را خیال امری از امورات رسمیہ باقی نماندہ بظاہر غرض شیخ الاسلام از شرکت
این تقریب ہمین بود کہ باین حیلہ مردمان از رسوم واہیہ باز مانند و دائم در محفل شریف اثر
سماع ہمچنان پیدا می شد و ہنوز آن اثر در محافل سماع کہ باستانہ ملک آشیانہ آنحضرت
می شود باقی ست و شیخ الاسلام از مجالست امرا کلی متنفر بودند اگر امیری خود حاضر می شد
بمقتضای خلق کہ سنت نبوی ست صلی اللہ علیہ وسلم ملاقات می کردند لیکن بفقرا و امرا ہم
در ملاقات و ہم در معاملات فرق نمیکردند و اگر امیری از امرا از خدمت شیخ بذریعہ کسی درخواست
ملازمت میکرد منع میفرمودند چنانچہ روایت ست کہ ابو ظفر بہادر شاہ انار اللہ برہانہ چند بار
بخدمت شریف درخواست حضوری نمودند کہ کمال شوق و تمنای زیارت دارم حضرت
بجوابش فرمودند کہ حاجت ملاقات نیست ماندن شوق بدل بہتر ست تا آنکہ پادشاہ
موصوف بخدمت صاحبزادہ عالم و عالمیان حضرت کالے میان صاحب در این
خصوص طالب سعی شدند صاحبزادہ صاحب منتظر وقت بودند روزی در زمانہ عرس
شریف حضرت قطب الاقطاب سیدنا خواجہ قطب الدین بختیار رضی اللہ تعالے عنہ

شیخ الاسلام بمسجد واقع آستانه رونق افزا بودند صاحبزاده صاحب ارشاد کردند که حافظ
صاحب بنابر ضرورتی می روم تا حاضر نشوم حضرت بهمین جا تشریف دارند الغرض حضرت
صاحبزاده صاحب قبله بشاه دهلی خبر دادند که ملا برخیزید وبمعیت من بیائید که حافظ صاحب
در مسجد شریف تشریف می دارند شما را ملاقات کنانیده وهم شاه ممدوح همپای حضرت
صاحبزاده صاحب قبله بقصد حضوری روان شد غلغله از حاضران برخواست که پادشاه
سمت مسجد تشریف می برند چون این صدا بسمع مبارک شیخ الاسلام رسید برخواستند و از
بالای دیواری جسته بیرون رفته چون صاحبزاده صاحب بمسجد تشریف آوردند حضرت
را نیافتند از حاضران پرسیدند حاضران کیفیت واقعه وا نمودند و در زمانیکه شیخ الاسلام
در بلدهٔ حیدرآباد دکن جلوه فرما بودند ممی الدوله یعنی احمد یار خان مرحوم که مرید حضرت بودند
روزی بعرض رسانیدند که حضرت والی ملک را تمنای ملازمت بسیار است حضرت جوابش
ندادند باز روزی عرض نمودند که حضرت رئیس را شوق ملازمت بسیار است فرمودند که
شما و ایشان هر دو کاذب هستید اگر او را اشتیاق ملاقات بودی چرا نزد ما نیامدی
ضرورت اجازت چه بود بر در من ابواب وحجاب نیستند و روایت است که تراب بهاول خان
رئیس بهاول پور که از مریدان شیخ اکبر بود خواهان حضوری حضرت شیخ الاسلام بود و حضوری
میسر نمی شد روزی خان موصوف بخدمت فیض درجت حضرت شیخ اکبر عرض نمود که مرا
تمنای زیارت شاه هوری صاحب بسیار است شیخ اکبر همون وقت شیخ الاسلام را طلب
فرمودند حضرت چون بصحبت شریف رسیدند بعد عرض سلام روبروی شیخ اکبر متصل
زانو مبارک جانب خان موصوف پشت کرده که او هم روبروی شیخ اکبر بفاصله نشسته بود نشستند
حالانکه عادت شریف این بود که همیشه چون بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند بر کنار محفل بجای
خالی می نشستند الغرض بعد چند ساعت شیخ الاسلام از حضرت شیخ اکبر رخصت حاصل
کرده بمقام خود باز آمدند شیخ اکبر بخان موصوف فرمودند که شاه هوری صاحب را دیدی

عرض کرد بتوجه حضرت دیدم و در صحبت شریف بجز ذکر خدا و رسول و اولیاء الله و مسائل
شریعت و احکام طریقت ذکرے نمی شد روزی در حیدرآباد بعضے بعرض رسانیدند
که حضرت شنیده ام که مولوی فضل حق صاحب خیرابادی در رد اقوال باطله
مولوی اسمعیل تصانیف کرده اند و دران تردید عقائد فرقه ضاله نجدیه بخوبی نموده اند
از مولوی صاحب موصوف آنرا طلب فرمایند حضرت بجوابش فرمودند این بیت
ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم ؛ از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس ؛ و صاحبزادگان
که از آستانه های پیران عظام می آمدند شیخ الاسلام تعظیم ایشان بسیار می فرمودند
اگرچه اکثر ازان ها داخل سلسله علیه حضرت هم بودند و خدمت انها هم از دست و پای
مبارک خود و هم از امداد خرچ می کردند بلکه کسی از اهل حاجت از استانه عالی محروم
نمی گشت و در فواتح اعراس بزرگان دین کمال اهتمام می فرمودند و طعام و شیرینی
وغیره که برای فاتحه بزرگان می بود دران کوشش می فرمودند که لطیف باشد
چنانچه بزی بود خصی که حضرت اورا پرورده بودند کمال حسین و خوشنما و فربه برون
فاتحه سیدنا و مولانا امیر المومنین علی مرتضیٰ علیه السلام فرمودند که همان بز را ذبح
نموده طعام برای فاتحه مهیا سازند کسی عرض نمود که حضرت این جانور بس حسین و
خوشنماست اگر ارشاد شود جانوری دیگر ذبح کرده شود حضرت بجوابش فرمودند که
صاحب فاتحه بسیار احسن و اجمل ست برای فاتحه آنفاتح باب ولایت نیز شی احسن
باید و خدمت شیخ از حقه کمال متنفر بودند چنانچه روزی چیزے برای [illegible] بزرگی از بزرگان
دین می پختند میر احمد علی صاحب قصد شرکت کار نمودند فرمودند که شما حقه می کشید دست
ازین باز دارید و می فرمودند که کشیدن حقه مکروه ست الا بدین وجه زیاده تر ممانعت
می کنم که چیزے که طبیعت بان عادی شود وقت ضعف خواهش آن زیاده تر
غلبه می کند پس وقت مرگ که ضعف و ناتوانی غالب می شود در آنوقت اگر طبیعت

حسب عادت بجانب شئے مکروہ ہم رغبت کرد خوب نیست و خدمت شیخ
از عملیات متنفر بودند و دیگرانرا نیز ازان ممانعت می فرمودند و از اوضاع
کفار و تعلق آنها بہر نوع کہ باشد کمال متنفر بودند چنانچہ از پوشیدن بوٹ کہ وضع
نصار است بسیار ناخوش می شدند روزی شخصی خط میر محمد حسین خان
کہ از سرکار شاہ اودہ لقب کلکٹر یافتہ بودند نزد شیخ الاسلام در آورد و گفت کہ این تحریر محمد حسینخان
کلکٹر است باوجودیکہ خدمت شیخ پاس خاطر خانصاحب موصوف بسبب انتساب اولادیت
حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ تعالی عنہ بسیار ملحوظ داشتند از استماع لفظ انگریزی
بر آشفتند و فرمودند کہ من خط چنین کسان نمی بینم کہ لفظ انگریزی شامل اسم خود می کنند
و چون عم راقم واجد علیخان صاحب مرحوم کوٹھی تیار کردند حضرت شیخ الاسلام را تبرکاً در انمکان
آوردند حضرت بعد معائنہ آنمکان فرمودند کہ واجد علیخان مکان خوش بنا کردہ اند الا مرا
پسند نامد درہای آن بوضع درہای انگریزیست و بر حقوق خلق اللہ آنحضرت را چنان نظر بود کہ اگر کسے در
سفر تمام راہ بر اسپ وغیرہ سوار می شد ناراض می شدند و فرمودند کہ قدرے پیادہ ہم باید رفت تا جانور نیز آسائش یابد

باب چہارم در اقوال شریف و اوراد ارشادی

منشی امیر احمد روایت می کنند کہ روزی در باب قلت نوم پرسیدہ شد کہ بچہ طور حاصل شود
فرمودند کہ از قلت خوردن طعام و نوشیدن آب و استعمال قہوہ و ادرک و قند سیاہ
بوقت شب و ذکر حدادی درین باب بسیار مفید است پرسیدہ شد کہ در صورت قلت غذا
از فرط ضعف دوران سر می شود و در نشست و برخاست وغیرہ تکلیف میرود فرمودند کہ
اگر تاب اشتہا نیست غذا آنقدر باید خورد کہ نہ گرانی پیدا کند در شکم و نہ ضعف در اعضاء بدن
و در بارہ تصور برزخ شیخ ارشاد شد کہ تصور شیخ در ہر وقت می باید خصوصاً وقت ذکر و مراقبہ
پر ضرور ست چہ بدون تصور شیخ ذکر و شغل فائدہ نمی بخشد الا در نماز عمداً تصور شیخ نباید کرد
و اگر برزخ شیخ نمایان شود مضائقہ نیست شخصی در بارہ آداب زیارت قبور بزرگان دین

پرسید فرمودند که اگر اهل قبر از پیران طریقت زائر است یا آنکه او را مثل پیران خود می داند بوسه و بد مضائقه ندارد و اگر زائر خود از اهل دل است و هنگام زیارت حالتی وی را پیدا شد پس بمقتضای حالت آنچه خواهد کرد روا خواهد بود و گرنه فاتحه خواند و بس در باره سبب فاتحه عرس فرمودند که در تصنیفات سید الطائفه حضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره نوشته دیده ام که یوم انتقال اولیاء الله یوم راحت و مسرت ایشان می باشد الموت یوصل الحبیب الی المحبوب پس بروز عرس توجه ارواح ایشان نسبت دیگر ایام زیاده تر می بود بدین سبب فاتحه اولیاء الله روز عرس مقرر کرده اند و در باره غلاف بر قبور انداختن و در مزارات بزرگان و همچنان چراغان کردن هم استفسار رفت فرمودند که در مدینه طیبه دیده ام که بر روضهٔ مقدسه نبوی صلی الله علیه وسلم هر روز چراغان می افروزند و بر مزارات صحابه و اهل بیت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین غلاف می اندازند حاضری گفت که در حدیث شریف ممانعت افروختن چراغان بر قبور آمده است فرمودند بلی چونکه رسم کفار بود که بر قبور بزرگان خود چراغان می نهادند لهذا بسبب مشابهت فعل شان حضرت رسالت منع فرمودند پس از حدیث شریف ممانعت نهادن چراغان بر قبور ثابت می شود نه در حوالی قبور که فعل اولیاء الله است شخصی در مسئله جبر و اختیار پرسید فرمودند که تمیز این مسئله اهل بصیرت و ارباب کمال راست لیکن آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد * هر که از آن آگاه شد صم و بکم گردید شخصی معنی این شعر مثنوی شریف پرسید هفتصد هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام فرمودند که بارها روئیدن عبارت ست از تغیر حالات و تجلیات عارف از حالی بحالی در هر آن بطرز نو که یکی را با دیگری مناسبتی نمی باشد و هفتصد و هفتاد قالب عبارت ست از کثرت تعینات نه حصر این تعداد خادمی شکایت قرضداری کرد فرمودند که توکل بر رزاق مطلق باید کرد و هراسان نباید بود مرتبه قناعت و توکل اعلی ست و هم در این باب روایت فرمودند که نباشی بسلسلهٔ بیعت حضرت بایزید بسطامی قدس سره درآمد و تائب شد حضرت بایزید فرمودند که تو در این مدت چند مردگان را کفن از دزدیده گفت یکهزار فرمودند مردگان را

چه حال دیدی گفت ردی همه را از قبله برگشته دیدم مگر یک مرد را که رویش سمت قبله بود
فرمودند که آنکس را نظر برزاقی رزاق مطلق بود و دیگران پابند اسباب بعد این روایت
فرمودند که قرض هرگز نباید گرفت اگر برای نان خورش نمک میسر نشود بے نمک باید خورد
و قرض نباید کرد زیرا که در عهد حضرت سرور عالم صلے الله علیه وسلم جنازهٔ شخصے
برای نماز بحضور آوردند آنحضرت باصحابه کرام ارشاد کردند که شما نماز جنازه بگزارید من نخواهم
گزارد که او مقروض است و هم درین باب مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند
که شیخ الاسلام در گلبرگه شریف بتقریب عرس حضرت خواجه بنده نواز قدس سره تشریف بردند
و شش یوم در انجا قیام ورزیدند اخراجات لنگر ذمه من بود من از بقال بروز اول
نرخ غله طی کرده هر روز غله می آوردم بروز روانگی برای حساب فهمی نزدش رفتم
خدمت شیخ فرمودند که مرزا صاحب کجا هستند خادمان عرض نمودند که برای حساب
و کتاب بدوکان دستار رفته اند چون حاضر خدمت شریف شدم فرمودند چه کار رفته
بودی عرض کردم برای حساب غله که ذمه من بود فرمودند چرا هر روز نقد نمی گیرند
و قرض می کنید عرض کردم اول روز نرخ غله طی کرده روپیه نزدش نهادم هر روز
انچه ضرورت بود بذریعه آدم می طلبیدم و بعد مغرب خود رفته حسابش می کردم فرمودند
که قرض یک یوم هم ناروا است روزی درباره تاثیر اذکار و اشغال فرمودند که در زمانه
حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم صرف در نماز تجلیات فراوان و مکاشفات نمایان
می شد بعده بزمانه تبع تابعین و اولیاء متاخرین احتیاج باذکار و اشغال افتاد والحال در
این زمان اشغال و اذکار در کتب اسلاف بسیار مندرج است اما نفع نمی بخشد
روزی خادمی عرضه داد که وقت سماعت ذکر قلب تصور قلب نیز باید کرد یا نه فرمودند
که ضرورت ندارد و آنرا که شما قلب میگوئید قلب نیست بلکه فرع آن است و قلب چیزے
دیگر است که آنرا باین مضغه ربطی بسیار است باز عرض کرد که در ذکر دل جنبے نمیشود

لهذا ترک کردم فرمودند که دل چسپے شود یانه ذکر کردن ضرور باید روزی شخصے استفسار
کرد که ارواح را با قبور مناسبتی می باشد یانه فرمودند بلی می باشد و روح را بسیار
قوت و وسعت حاصل می گردد که جمله حال آمد ورفت مردمان وغیره معاینه میکند
شخصے پرسید که درفتوائے قتل منصور حلاج علما عند الله ماخوذ خواهند شد یانه فرمودند
که حال علماء ظاهر درباب علماء باطن همچو طفلان نابالغ ست که محض نادانسته اند
اگر در حالت بے علمی از اصل حقیقت به نیت بجا آورے حکم شریعت قتل منصور
کردند ماخوذ نیستند سائل باز پرسید که حضرت جنید بغدادے قدس سره چرا فتوے
قتل منصور نوشتند فرمودند که اول از علماء ظاهر بدون تحریر فتوا انجات ندیدند
دوم منصور خود از آنحضرت مصر شد بر تحریر فتوے قتل خود سوم حکمت در تحریر فتوے
اظهار صداقت منصور بود بمقابله دعوے علماء ظاهر خادمی عرض کرد که عقیده مسئله
وحدت وجود ویقین کامل بر احوال طائفه صوفیه بلا شهود وفهمید هم مفید معاملات آخرت
بود یانه فرمودند که البته مقلد عین الیقین از دیگر دنیاداران منکرین ضعیف الاعتقاد
بهتر است خادمی پرسید که ذکر و فکر چیست فرمودند ذکر و فکر هردو متحد المعنے هستند
یعنے مشغول بیاد حق بودن اما علما معنی ذکر ذکر لسانی ومعنے فکر ذکر قلبے قرار داده اند
وبقول صوفیه ذکر لسانے دیگر نیست چراکه ذکر را هم تعلق از قلب ست وهم فکر را
پس منشا ومبدا او احد گردید روزے درباره نماز جمعه ارشاد شد که چون شرائط نماز
جمعه تمامه وبالاستیعاب یافته نمیشود لهذا فرض ظهر هم خواندن بهتر ست وهم درین
باب مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند که ملک اعظم صاحب از شیخ الاسلام
پرسیدند که بسبب فوت شدن شرائط جمعه فرض ظهر باید خواند فرمودند که خواندن فرض
ظهر بعد جمعه از زمانه حضرت محبوب الٰهی تا این زمان جاریست روزے درباره
دیدن مرشد بعالم رویا ارشاد شد که شیطان را در هر خواب مدخلی است مگر مرشد

کامل ست البتہ شیطان را دران مدخلی نمی باشد وہم درین باب مرزا صاحب روایت
می کنند کہ شخصے برسید از خدمت شیخ الاسلام در مقدمہ رویا فرمودند کہ شیطان را
بر صورت شریف حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم مدخلی نیست ہر کہ آنحضرت را
دید حق دید وہم بر صورت شیخ کامل شیطان را دخلے نیست روزی خادمی عرض کرد
کہ برائے سماعت ذکر قلب کہ ارشاد شدہ بود مرا از بند کردن چشمان وحشتی
می شود دلچسپے نمی گردد فرمودند نباید کرد وبجایش شغلے دیگر فرمودند وآن اینکہ بعد
نماز شب زیر آسمان روبقبلہ استادہ سر سوے آسمان کردہ بگوید اَنْتَ فَوْقِیْ وتا
عرش خیال کند وبعدہ رو طرف زمین کردہ بگوید اَنْتَ تَحْتِیْ وتا تحت الثری خیال
نماید وعلی ہذا رو جانب مقابل کردہ بگوید اَنْتَ اَمَامِیْ ورو بجانب پشت کردہ
اَنْتَ قَفَائِیْ گوید ورو جانب راست کردہ اَنْتَ یَمِیْنِیْ ورو جانب چپ کردہ اَنْتَ
شَمَالِیْ گوید وبعدہ بضرب جانب قلب گوید اَنْتَ فِیَّ وَاَنَا مَعَ الْجِہَاتِ فِیْکَ سہ بار
گفتہ بطور طواف بگردد وبگوید اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْہُ اللّٰہِ این شغل پنج بار کند
واگر خوف بیدارے مردم نباشد باواز بلند باید گفت تا این جا جملہ روایات
منشی امیر احمد صاحب ہستند سوای چند روایت کہ راوے آن مرزا صاحب
ہستند ومیر محمد علی صاحب می گویند کہ روزی خدمت شیخ الاسلام ذکر موصوف الذکر را تعلیم
فرمودند وارشاد کردند کہ تا کے انتظار شما کردہ شود گو این ذکر برائے منتہیان ست الا شما
میگوئیم کہ بکنید روزے خادمی عرض کرد کہ گاہی باوجود تصور برزخ شیخ پیش نمی آید
وباعث خلجان می شود فرمودند مضائقہ نیست روزے درباره فیوض از قبور شہدا
ارشاد شد کہ از قبور شہداے بانسبت فیض بسیار می شود کسانیکہ فقط شہدا ہستند
ازانہا چندان نمی شود روزے عند التذکرہ فرمودند کہ اکملین مکاشفات کونیہ
را مثل کشف قبور وکشف قلوب وغیرہ شرک می دانند آنہا را مکاشفات الہیہ

می باشد و همین مرتبه اعلیٰ ست و هم ارشاد شد که حجاب عبدیت و معبودیت از
میان عبد و معبود مرتفع نمی شود زیرا که ظهور خدائی متعلق از وجود عبد ست اگر عبد
نباشد خدائی کجا مثلاً اگر خدم و حشم نباشد بادشاهی چون بود اگر گاهی اندکے حجاب برای
ساعتی مرتفع می شود عبد حق حق گویان می گردد روزی درباره خواندن درود شریف
بر سوارے و بر سر برنشسته و در اثنائی راه رفتن ارشاد شد که منع نیست البته
جائی پاک در هر صورت می باید مرزا صاحب می گویند که هم درین باب در حیدرآباد شخصے
پرسید فرمودند که در شهر اگر بسوارے باشد مضائقه نیست و در بیابان بهر طور که باشد
بخواند جائی پاک باید روزی شخصے اجنبی بوضع اهل سیف حاضر شد و عرض کرد که شنیده ام
که خدمت شیخ کیمیا می دانند مرا تعلیم فرمایند ارشاد شد کیمیا می خواهی گفت البته
فرمودند برو و درود شریف بخوان که همین کیمیاست آنکس فوراً برفت گویا جواب شافی یافت
روزی شخصی درباره خواندن اشعار بفاتحه حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم رضی الله
تعالیٰ عنه پرسید که آیا ارشاد حضرت غوثیه ست فرمودند بلکه ساخته دیگران ست فاتحه
چنانکه برای دیگر بزرگان می خوانند برای آنحضرت نیز باید خواند رضی الله تعالیٰ عنه
بلکه حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد قدس سره اکثر فاتحه هم نمی کردند و بی فاتحه
تقسیم شیرینے وغیره می فرمودند سببش اینکه نیت کافی ست و درباره ترکیب
فاتحه بر مزارات حضرات اولیاء الله ارشاد شد که سوره های قرآن شریف باید خواند
مثلاً سورهٔ اخلاص که سه بار خواندنش ثواب ختم قرآن مجید ست و سه بار سوره کوثر
و سوره الهکم و سوره اذا زلزلت و درود شریف و قید تعداد درود شریف ارشاد
نشد روزی فرمودند که افلاس و توانگری از دل ست اگر دل انسان از عشق
الهی معمور ست خوب می داند که هر که رزق امروز داد فردا هم خواهد رسانید
و بران خاطر جمع و استقلال دارد آن توانگر ست و هر که در فکر امروز و فردا ست

مفلس ست روزی ارشاد شد که شیخ کامل بر وقت بیعت گرفتن ایمان مرید را بحفاظت
خود میگیرد وقت آخرش می سپارد تا با ایمان از ینجهان برود و هم فرمودند که شیخ کامل
مرید خود را وقت آخر همچو خود می سازد میر محمد علی صاحب عرض کردند هرگاه که عمر بمعصیت گذشت
و با خیر مشرف شد بدان ماند که شخصی را اول ذلیل و خوار کنند بعده خلعت دهند
فرمودند اگر هیزمی بآتش افتاد سوخته آتش شد باز اگر کسی او را هیزم گفت نادان باشد
و هم درباره بیعت ارشاد فرمودند که چون کسی باراده بیعت بخدمت شیخ کامل میرسد
شیخ حالات او را بمکاشفه دریافت می کند هرگاه می داند که گو بالفعل مبتلای
فسق ست لاکن وقت آخر تائب خواهد شد او را داخل سلسله میکند و یا آنکه بر
خود فضل و کرم حضرت احدیت الحنان می بیند که اگر چنین فاسقی را شفاعت خواهد کرد
پذیرا خواهد فرمود تا هم او را مشرف به بیعت می نماید و الا لا و هم حکایتاً فرمودند که
چون شیخ کلیم الله جهان ابادی قدس سره حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
را خلافت و اجازت عطا فرمودند شخصی پرسید که انها که بدست اولیاء الله بیعت
می کنند سزای بد افعالی خود خواهند یافت حضرت شیخ فرمودند که اگر سزای کرده خود
بیابند باز از بیعت ما چه حاصل و هم بنا بر ثبوت و تصدیق این قول فرمودند که
طوایفی بر دست حق پرست حضرت مولانا فخر الملة و الدین محمد قدس سره
العزیز بیعت کرده بود چون او را وقت آخر رسید و کیفیت نزع ظاهر شد عالمی از مریدان
حضرت مولانا بخیال نسبت اخوة دینی بر بالین او رفته کلمه طیبه تلقین نمودند آن زن
چشم باز کرد و گفت ای مولانا چرا مرا در اثبات و نفی می اندازی شیخ من پیش من
موجود ست و مرا از تقلید این دان رهانیده بحق رسانیده ست روزی بر سبیل
تذکره فرمودند که شخصی بخدمت مولانا انوار الحق قدس سره آمد و عرض کرد که برادرم
بحالت احتضار ست و قریب تر است که از ین جهان رحلت نماید حضرت او را داخل

سلسله فرمایند وان بزرگوار را بخانه خود برد و شیرینی برای فاتحه بیعت پیش آورد
مولانا موصوف فرمودند که برادر ترا باکسی بیعت هست او انکار کرد باز فرمودند که یاد کن
شاید که برادر تو باکسی بیعت کرده است باز او انکار کرد و گفت که از صغر سن برادرم
از من جدا نشده پس چسان بیعت کرده که در علم من نباشد شیخ ممدوح فرمودند که از او
پیر سید چون پرسیده شد گو او در حالت نزع بود جواب داد که من هم یاد ندارم که بدست
شخصی بیعت کرده باشم الا پدر بزرگوارم را بخدمت قطب الاقطاب حضرت مولانا فخر الملت
والدین ارادت بود و می گفت بمن که ترا نیز بصغر سنی به بیعت مولانا صاحب داده ام
شیخ موصوف فرمودند که راست میگوئی و ترا حاجت بیعت دیگری نیست آثار
فیض و عطای شیخ آنچه نتیجه بیعت میباشد این وقت بر تو می بینم این گفته فراغت
کردند حاجی سید امام این قدر درین روایت زیاده کرده اند که شیخ الاسلام میفرمودند
که من نماز جنازه وی حسب وصیت او خوانده ام روزی در باره ترک دنیا
فرمودند که چیست اهل دنیا را که برای دنیا یعنی راحت خود هم دنیا را نمی گزارند
و روزی فرمودند که تکلف از تکلیف ست هر که تکلف کرد تکلیف یافت روزی
مفتی عبد الواحد صاحب سجاده نشین حضرت مخدوم سید نظام الدین عرف الله دیا
قدس سره بخدمت شیخ الاسلام بفخر و مباهات گفتند که دستار مخدوم بر سرم بسته
اند شیخ الاسلام فرمودند که ازین چیز نمی شود دو صد ها سال دستار حضرت مخدوم در صندوق
مانده باید که او هم ذکی شود ما و شما حکم جماد داریم درین راه قابلیت و انسانیت
شرط است روزی شخصی عرض کرد که میان برکت علی صاحب حقه میکشند فرمودند بهتر نیست هر که پیاز
و سیر خام میخورد و حقه میکشد او از زیارت حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم حاصل نمیشود روزی یکی از
صاحبزادگان آستانه فیض کاشانه حضرت خواجه بنده نواز سیدنا خواجه بزرگ معین الحق والدین رضی الله تعالی
عنه بخدمت شیخ الاسلام بعد بیعت طالب اجازت شدند هر چند که شیخ الاسلام ازین

چنین امورات ناراض مے شدند الا بپاس خاطر صاحبزاده صاحب سکوت فرمودند
باز چون صاحبزاده صاحب اصرار نمودند فرمودند که بآستانه حضرت خواجه غریب نواز
حاضر شوید آنچه مرضی آنحضرت باشد همان بهتر باز صاحبزاده گفتند که خدمت مولانا
قدس سره والدم را خرقه عنایت فرموده بودند آنجناب هم چیزے بمن عنایت
فرمایند حضرت شیخ الاسلام کلاه مبارک عطا فرمودند مردم دانستند که حضرت شیخ
صاحبزاده را اجازت دادند روزے حضرت مولانا حافظ محمد سلّم دام برکاتهم بخدمت
عالی عرض کردند که فلان صاحبزاده مجاز شدند حضرت فرمودند که ایشان را حاجت
اجازت چیست از بطن مادر پیر پیدا مے شوند و باهم اطراف اجمیر شریف را تقسیم
کرده اند هر که از طرفے حاضر آستانه عالیه مے شود صاحب آنطرف او را داخل
سلسله میکنند و حکایتاً فرمودند که چون مولانا فخر الملة والدین حاضر آستانه
ملک آشیانه حضرت خواجه بزرگ شدند یکے از صاحبزادگان با این همه فضل و کمال
که حضرت مولانا را بود دست مولانا گرفته بگوشه بردند و گفتند که داخل سلسله شوید
روزی فرمودند که بزرگے از خاندان چشتیه با بزرگے از خاندان نقشبندیه گفتند
که سماع بشنوید ایشان عذر کردند که چگونه بشنوم نقشبندے هستم همان دم حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره تشریف آوردند و اجازت دادند که شما سماع
بشنوید روزے در معنے شعر مثنوی شریف که مضمونش این است پیران کامل
در پناه خود مریدان خود را مے دارند ارشاد شد که در پنجانه دخل نفس ست
نه دخل شیطان روزے شعرے بزبان مبارک رفت که مضمونش این بود که اولیا
الله نزد خود کهربا دارند که قلوب مردم را بطرف ایمان می کشند اگر ایشان کهربا
خود را جدا سازند ایمان تو کفر گردد و بعده بزبان مبارک رفت زیرا که خازن کار
خانه الهی ایشانند در خاطر کاتب الحروف میگذرد که شاید شعرے که راوی مضمونش

از ملفوظ جمع کرده مولانا عبد العزیز صاحب [illegible]

گفته این شعر مولانا روم قدس سره باشد کهربا دارند چون پیدا کنند ٭ کاه هستی ترا شیدا کنند
٭ کهرباے خویش گر پنهان کنند ٭ زود هستی ترا طغیان کنند ٭ روزے ارشاد شد
که حضرت مولانای روم رضی الله تعالی عنه در ابتدائے حال بر کناره حوضے نشسته
بودند و کتب بسیار نزد آنجناب نهاده بود حضرت شمس تبریز آمدند و فرمودند
که این چیست مولانا فرمودند که این قال است ترا باین چه کار حضرت شمس تبریز همه
کتب را در حوض انداختند مولانا بمعاینه آن متردد شدند که بعضے کتب درین جمله
تصنیف والد من بود که اکنون انتقاش بجاے دیگر نیست حضرت شمس تبریز دست مبارک
در حوض انداخته همه کتب را صحیح و سالم برآوردند مولانا پرسیدند که این چیست فرمودند
که این حال است ترا باین چه کار شخصے از مریدان هر روز اول وقت آمده پای مبارک
می بوسید روزے فرمودند که آیا این ڈنڈوت بت است که فجر برخواسته مثل
هندوان این چنین میکنے و هر دو دست مبارک اشاره شکل ڈنڈوت کردند و فرمودند
که آمده السلام علیک کرده باید نشست راقم الحروف عفو الله ذنوبه می گوید که فی الواقع
عادت حضرت قبله همین بود اگر کسے بقصد قدم بوسے می کرد از هر دو دست خود
سرش را بر مے داشتند و مانع هم مے شدند الا براے خواص که اهل خلوص بودند
روا هم داشته اند چنانچه مولوے حسن الزمان صاحب می فرمایند که چون اول
بار در کمیرے حاضر شدم در خاطرم بود که بر قدم شریف بوسه دهم و این خیال
هم بود که مبادا حضرت منع فرمایند الا چون حاضر شدم و بوسه بر قدم شریف دادم
مانع نشدند روزے ارشاد کردند که اگر حرف از غیر مخرج هم برآید نماز درست می شود
روزے ارشاد شد که یکے از مریدان حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه نزد بزرگے
رفت آن بزرگ گفت که مرشد شما را در باب القدرة ندیده ام چون آنکس نزد آنحضرت
حاضر شد این قول را نقل کرد ارشاد شد که مقام من از باب القدرت بسیار

بالاتر است بدین سبب مرا در انجا ندیده اند فلان خلعت که بران اینچنین نقوش بود و بهشان رسیده بود بوسیله من رسیده بود روزے بحضور شیخ الاسلام مذکور شد که شاه کفایت الله صاحب گفتند که برائے سلامت فلان کس یک بز سیاه را رها کنید همچنان کردند همان روز آنکس از اسپ افتاد و اسپ بالاے او شد لیکن هیچ صدمه باو نرسید شیخ الاسلام نیز بشنیدن این حکایت برائے شخصے همین حکم فرمودند عرض کردم که در رها کردن جانور یعنے بدون دادن بفقیرے نیز فائده می شود ارشاد شد که فائده موقوف بر زبان این کسان یعنے اولیاء الله است هرچه ایشان بگویند دران فائده می شود روزے ارشاد شد که بادشاهے اراده حاضر شدن خدمت حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالے عنه نمود آنحضرت بشب از شهر تشریف بردند بادشاه استفسار کرد که خبر آمدن من بآنحضرت که رسانیده معلوم شد که حضرت امیر خسرو رحمة الله آنجناب را خبر کرده اند چون ایشان را گرفتند و سبب پرسیدند گفتند که اگر بادشاه از من ناراض می شد بیش ازین نیست که جان من مے رفت و اگر مرشد من از من ناراض می شد ایمان من سلب می شد نعوذ بالله من ذلک روزے این شعر بزبان مبارک رفت نعره هاے دار گونه ست اے سلیم نفرت فرعون ز موسی کلیم ارشاد شد که در حقیقت موسے از فرعون متنفر بود لهذا ایمان نیارد اگر آنجناب علے نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام بدل توجه می فرمودند لاجرم وے ایمان مے آورد آنحضرت محض به پند و وعظ ظاهرے اکتفا می فرمودند و در ایام مرض باحقر ارشاد شد که مسبعات عشر که بعد فجر و عصر از معمولات مشائخ است اگر مهمی در پیش آید در وقت سیوم نیز بخوانند برائے صحت من در این هر دو وقت و بوقت سیوم نیز بخوانید و نیز در همان ایام مرض باحقر و جمیع غلامان ارشاد شد که کتاب حضرت مخدوم سید اشرف جهانگیر قدس سره حالا آمده بود

دران نوشته بود که سوره فاتحه برای کفایت مهمات تا چهل روز بخواند هر روز با بین
سنت فجر و فرض فجر چهل بار با وصل میم الرحیم بالام الحمد و کلمه الرحمن الرحیم سه بار گوید پس
برای صحبت من این را بخوانید روزی بخدمت شریف مذکور شد که حضرت سلطان المشائخ
رضی الله تعالی عنه حضرت امیر خسرو رحمة الله علیه را خلافت نداد ندارشاد شد که
در خلافت یکی خلیفه می باید دیگرے مستخلف و امیر خسرو عین حضرت سلطان المشائخ
بودند خلیفه که می کرد و کرا می کرد روزے ارشاد شد که حضرت سلطان المشائخ
رضی الله تعالی عنه می فرمایند که روز خلیفه شب است و شب خلیفه روز اگر وظیفه
شب قضا شود انرا در شب ادا کند روزی در ذکر بزرگی ارشاد شد که یکے از مریدان
ایشان نزد بزرگے دیگر رفت و گستاخے نمود آن بزرگ گفته فرستاد که شما مریدان
خود را تعلیم نمی کنید که در خدمت بزرگان گستاخی می کنند هنوز نفس ایشان
نمرده است ان بزرگ جواب فرستاد که نفس او همان جا ماند و نفس شما تا اینجا رسید
ان بزرگ چون این بشنید متنبه شد و برای تصفیه خود یک چله نموده مشق فنا کرد
پس صاف شد روزے ارشاد شد که نزد سالک کار دو غیره نباید نهاد مبادا
که او را قبض شود و خود را ابلاک سازد روزے فرمودند که بصحبت شیخ چیزی میشود
مراد از چیزے کشود باطن خواه لذت بیاد حق است والله اعلم لیکن این نباید
دانست که ولی شدم هنور دهلی دور است روزے در ذکر بزرگے ارشاد شد
که در ایام طفلی با حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه بیعت کرده بود بعد وفات
انجناب خواست که بخدمت بزرگے برای استفاضه برود انجناب در خوابش ارشاد
کردند که همان دست گرفتن ما کافی است ریاضت کنید بمقصد خواهید رسید مولوی
هدایت الله صاحب می فرمودند که بخدمت حضرت صاحب قبله عرض کردم
که فلان درویش مرا چند ادعیه و وظائف آموخته است خوانم یا نخوانم

ارشاد شد که اگر با مرشد خود اعتقاد راسخ است و در دل لغزش نکند اینچنین تماشا ها به بیند
باکی نیست و نیز مولوی صاحب موصوف می فرمایند که بحضور حضرت شیخ الاسلام عرض کردم
که فلان درویش مرا گفت که هرچه خواهی طلب بکن گفتم لا مرشد من کافی است ارشاد شد که خوب
کردید و اگر آینده اینچنین اتفاق افتد بهتر است که بگویید که ما از شما طالب نیستیم لیکن شما را
اعتقاد است و نیز مولوی صاحب ممدوح می گفتند که حضرت شیخ الاسلام درباب شخصی
فرمودند که بعض کسان از سر تا پا نجس اند و از طعام خانه بسیاری احتیاط می کنند
چنانکه سگ خود نجس است و پا برداشته بول میکند و نیز مولوی صاحب موصوف
می فرمودند که بحضور شیخ الاسلام عرض کردم که از فوائد الفواد سر بر زمین نهادن پیش
بزرگان معلوم می شود ارشاد شد که آری طریق پیران همین است عرض کردم آنچنانکه
خدای تعالی را سجده می کنند ارشاد شد که لا بلکه قدمبوس باید شد کاتب الحروف
گوید که از ارشاد حضرت شیخ الاسلام ظاهر شد که مراد از سر بر زمین نهادن همین قدمبوسی
است و هم مولوی صاحب موصوف فرمودند که درباب اهل ملامت استفسار کردم
ارشاد شد که موقوف بر استعداد است هر نوع استعداد که مرشد کامل می بیند موافق
آن بمرید تصرف می کند یعنی اگر در کسی استعداد آن می بیند که طریقه ملامت او را مفید
خواهد شد در باطن همچنان تصرف میکند و همان مذاق او را عنایت می فرماید روزی
درباره یوم چهارشنبه ارشاد شد که اهل ظاهر این را نحس می دانند نه اهل باطن عرض کردم
که در حدیث شریف آمده است که بلائی که بر حضرت ایوب علیه السلام نازل شد در همین
روز بود ارشاد شد که بلائی که رسید فقط بر جسم رسید از آن چه شد روزی ارشاد شد که در
صورت انسانی هزارها صورت هستند و کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب می بیند
آن صورت از همین شخص بر می آید که جسم اصلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره است
آنجا نیست همدرین باب حکایت بر زبان مبارک رفت که شخصی در جای نشسته بود

صورتے ہویدا شدو اور انصیحت کرد تمام قصہ یاد نیست این قدر یاد ہست کہ آنصورت
از ہمین شخص ہیدا شدہ او را نصیحت کردہ بود دیگر نبود روزے جامۂ باریک پوشیدہ بحضور
آنحضرت حاضر شدم فرمودند کہ شما اینچنین دیندار ہستید و جامۂ باریک می پوشید این مکروہ
است یک جامہ دیگر ہمراہ آن بکنید تا کراہت دفع شود روزے ذکر در کرامت
افتاد فرمودند کہ حضرت صاحب یعنے شیخ اکبر از اظہار کرامت بسیار ناراض
می شوند اگر از کسی اینچنین امر ظاہر می شود بسیار ناگوار خاطر اقدس می شود مولوی
سخاوت حسین صاحب کہ از مریدان حضرت شیخ الاسلام ہستند و در حسن عقیدت
و ارادت با پیران طریقت در ابنا جنس ممتاز روایت کردند کہ چون مولوی
عبد الرحمن صاحب خیرآبادی کہ از اہل برادری حضرت شیخ بودند از خدمت شیخ الاسلام
درخواست بیعت نمودند وقت اخذ بیعت شیخ الاسلام حسب عادت خود فرمودند
کہ بکدام سلسلہ بیعت خواہید کرد مولوی صاحب موصوف عرض کردند کہ در
سلسلہ قادریہ شیخ الاسلام ارشاد فرمودند کہ این سلسلۃ الذہب ست راقم گوید
غفر اللہ ذنوبہ کہ چونکہ درین سلسلہ عالیہ حضرات ائمہ اطہار داخل ہستند بدین وجہ
شیخ الاسلام این سلسلہ را سلسلۃ الذہب فرمودند چنانچہ حضرت باقی باللہ
رحمۃ اللہ علیہ نیز نسبت این سلسلہ بعد ذکر اسماء اہلبیت رسالت فرمودہ
اند کہ این سلسلہ از طلای ناب است — این خانہ تمام آفتاب ست حافظ عبد العزیز
صاحب نقل می کنند کہ روزے ارشاد شد کہ در زمان حضرت چھیدا میان صاحب رضی اللہ
عنہ درویشی آمدہ بود گفت کہ در خانہ فلان کس دختر خواہد شد و در خانہ فلان کس پسر
چون چھیدا میان صاحب این سخن شنیدند فرمودند کہ لا در خانہ فلان کس عوض
دختر پسر خواہد شد و در خانہ فلان کس عوض پسر جن آخر الامر ہمچنان شد کہ چھیدا
میان صاحب فرمودہ بودند و جن کہ متولد شد بر تمام جسم موئی داشت و وقت

ولادت چنان بانگ بزد که همه ترسیدند و دست دایه بگزید آخر او را در ظرفی گلی
بند کرده دفن نمودند و هم در ذکر چهیدا میان صاحب قدس سره ارشاد شد که چله
فرمودند و دران بسیار کم خوردند چون از چله برآمدند بسیار فربه و تنا ور بودند و فرمودند
که این چله زنانه بود اکنون چله مردانه خواهم کرد و باز چله کردند و دران هر روز یک
بز نا شتاے بسیار می خوردند و چون ازان چله برآمدند بسیار لاغر و نحیف
بودند بعد ازان حضرت شیخ الاسلام فرمودند که این کمال روح ست و قوی
[illegible] روح کامل شد هر قسم تصرف که می خواهد در جسم می کند و هم نسبت حضرت چهیدا میان
صاحب فرمودند که بعد انتقال آنجناب درویشے آمدند بر قبر آن جناب مراقبه نمودند
بعد ازان فرمودند که شما را مبارک باد که تصرف چهیدا میان اکنون زیاده شد
[illegible] ارشاد شد که در ابتدای حال درویشے را دیدم با من مخاطب شده
این شعر [illegible] جیسے ڈھونڈتے ہو تو او جسکا ئل ہی ہے تیری غفلت سوا
بیان [illegible] ہے اور روزے در باب محبت اهل و عیال ارشاد شد که چون
معلوم شد که [illegible] ظاهر ست پس وجه تنفر ازین چه باشد روزے در باب
رقص فاحشات که در هندوستان مرسوم ست بسیار تشدد در منع و حرمت آن فرمودند و ارشاد کردند
که در شاهجهان آباد این رسم نیست بعده در باب غنای ڈومنیان که رسم هند است فرمودند که این
درست ست پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده اند و حضرت عائشه صدیقه هم را شنوانیده اند میگوید بنده
عاصی غلام محمد با دلیل الحائطی غفر الله ذنوبه له اداء زین قول حضرت یا تغنی آن دو جاریه است
در یوم عید که قصه آن در بخاری شریف و دیگر کتب صحاح منقول ست بتفصیل و خواه این حدیث
است که شیخ کمال الدین جعفر بن ثعلب که از کبار ائمه شافعیه است در کتاب خود که در مبحث سماع
نوشته از امام ابو عبد الرحمن نسائی باسناد صحیح آورده که زنی نزد جناب رسالت
صلی الله علیه وسلم آمد آن جناب فرمودند ای عائشه این را میشناسی گفت نی یا نبی الله فرمود

که این قینه یعنی کنیز مغنیه بنی فلان است می خواهی که پیش تو سراید پس آن زن پیش حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها ببرائید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شیطان تن در هر دو پرده بینی او در دمیده است امام نسائی این حدیث را درین باب آورده که مرد را جائز است که زوجه خود را بشنیدن سرود و دف اجازت دهد و سند این حدیث صحیح است و لفظ قینه دلالت می کند که غنا و سرود صفت او بود چرا که لفظ قینه درین معنی مشهور است تا اینجاست کلام مولانا کمال الدین چونکه این همه جارها پرده نشین و باعصمت بودند و ڈومنیان هم محصنه و باعصمت می باشند فقط تغنی پیشه کرده اند پس هر دو یکی هستند چرا که فرقی و امتیازی موافق اصول شرع میان آنها نیست لهذا شیخ الاسلام فرمودند که آنحضرت غنای آنها شنیده اند این بحث برای رفع اوهام عوام نوشته شد که گمان نبرند که ڈومنیان در عرب نبودند این لفظ هندیست و تعریفش همین است که عورت مغنیه باعصمت و همین وصف در انجاریه ها هم بود روزی در رقص و غنای طوائف بذکر شخصی که از مریدان آنحضرت بود ارشاد شد که وی در محفلی که در انجا رقص طوائف بود نشسته دم بروی معترض شدند جواب داد که ما چشتیه هستیم ما را رواست بهمان محفل آخر کار باهم نزاعی شد و نوبت بجدال و قتال رسید وی نیز مجروح شد و بان جراحت ها از انمحفل بخانه آمد مراد ازین ارشاد این است که چونکه او ان فعل حرام را حلال پنداشت و هم بجناب پیران طریقه بی ادبی کرد که جواز چنین فعل قبیح را بایشان نسبت کرد فوراً سزا یافت و بعد بیان حالش فرمودند که رقص طوائف حرام است و هم درین باب کاتب الحروف بگوش خود شنید میان محمد اسلم صاحب قبله فرمودند که روزی شیخ الاسلام فرمودند هر که شریک محفل رقص شود او را باید که با ما علاقه ندارد روزی در ذکر روح ارشاد شد که روح در بدن آدمی کی آمده است که بیرون خواهد رفت راوی این حافظ عبد العزیز

می گویند عرض نمودم که در احادیث اطلاق خروج بر روح آمده است فرمودند این از آن
قبیل است که می گویند سیر فی الله حالانکه حق تعالی مظروف نیست و حق تعالی میفرماید ما بکم من
نعمة فمن الله حالانکه حق را ابتدا و غایت نیست و فرمودند که امور آن عالم در الفاظ نمی گنجد و ارشاد کردند
که بهمین جهت نزد اهل باطن بزبان گفتن گناه است و در باب وحدت وجود فرمودند که مثال هیچ وجه راست نمی آید مگر بهت
ازین هیچ نشانی نیست که محبوب صورت خود را در آئینه مشاهده نمود و فرمودند که همین
جهت بعد خلقت انسان خلقت بر ایشان تمام شد ظهور پرتو ذات و صفات حق تعالی
در بنی آدم بدرجه کمال شد روزی شخصی پرسید که عوام که گفتگو در وحدت وجود میکنند
چگونه است فرمودند که الحاد و زندقه است و خلاصه این کلام آنکه مسائل وحدت وجود گفتن
و شنیدن بدون حال ممنوع است و همدرین باب ارشاد شد که بزرگی در لکهنو رساله
در وحدت وجود تالیف کردند شاه کفایت صاحب بایشان پیام فرستادند که شما
را حال نیست بدون حال چرا این رساله تصنیف می کنید پس هر که آن رساله را دید رد
کرد چراکه مقبول نبود روزی شخصی عرض کرد که مردم در درگاه مولوی عبدالرحمن صاحب
عجیب عجیب امورات می کنند چنانچه سجده ها میکنند فرمودند که این همه بسبب جهالت
است وی گفت که آنها جاهل نیستند اهل علم اند ارشاد شد که جهالت یک قسم نیست
جهالت را اقسام بسیار است دران وقت بدلم گذشت که در طریقه جناب سجود تعظیما
رواست چنانکه در فوائد الفواد مذکور است عجب که حضرت درانوقت خلاف آن منع نمایند
شیخ الاسلام روی مبارک بجانب من کرده فرمودند که آنچه بزرگان کرده اند انطور دیگر است
و این امور که عوام می کنند همه گناه است روزی در ذکر مولوی نور الله صاحب که
که از مریدان مولوی عبدالرحمن صاحب قدس سره بودند ارشاد شد که ایشان
با من گفتند که در محفل سماع ما بیائید که هر سه شرط سماع دران موجود است یعنی
زمان و مکان و اخوان چون در آنجا رفتم گفتم که فی الواقع هر سه شروط موجود اند

زمان بعد عصر ست که مشائخ دران وقت کلام نمی کنند و مکان بازار ست هر که خواهد
بیاید و اخوان همین هندوان اند که نشسته اند روزی در خیرآباد شریف شیخ الاسلام در
محفل سماع نشسته بودند یک بیراگی از هنود پیش نظر مبارک آمد بآواز بلند فرمودند
که دور دور در ذکر وهابیان چند بار این کلمه فرمودند که بر وهابیان چه موقوف ست
اهل ظاهر آنقدر که هستند حال ایشان همین ست وهابیان قدرے زاید افراط نموده اند
روزے شخصی نسبت وهابیان پرسید که ایشان مسلمان بودند ارشاد شد که ارے
بودند سائل پرسید چگونه بودند فرمودند کلمه گو بنده عاصی غلام محمد بادیلی الحافظی
غفر الله ذنوبه به این ارشاد حضرت نسبت وهابیان آنزمان بود و الحال عقائد این فرقه
بسیار خلاف عقائد اهل سنت ست و هم شنیده ام از زبان چند برادران دینی خود
که از خادمان خاص آنحضرت بودند که آنحضرت فرمودند که وهابیان از روافض بدتر
هستند چراکه در روافض بوی محبت ست و درانها اثری از محبت نیست این ارشاد
شیخ الاسلام موافق حدیث نبوی است صلی الله علیه وسلم و آن اینکه یتفاوت الناس
فی الایمان علی قدر تفاوتهم فی محبتی و یتفاوتون فی الکفر علی قدر تفاوتهم
فی بغضی الا لا ایمان لمن لا محبة له خلاصه این حدیث شریف این ست که انسان در
ایمان خود تفاوت دارند بقدر تفاوت آنها در محبت من و تفاوت دارند در کفر
چنانچه تفاوت دارند در بغض من آگاه باشید و بدانید آنرا که محبت من نیست
او را ایمان نیست راقم گوید گر روافض را هم بجناب رسالت محبت صحیح نیست اگر محبت
صحیح بودی با یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم بغض نمی داشتند چراکه محبوب را هم
منتسب محبوب محبوب می باشد الا با حضرات اهلبیت محبتی دارند و آن محبت راجع است
بمحبت جناب رسالت و فرقه وهابیه را بحضرت رسالت پناه نه محبتی است و نه بکسی
از منتسبات جناب رسالت انتهی اگر فی الجمله هم محبت می بود این چنین شدت بغض

تعظیم حضور و مقربان حضور نمی کردند بی تعظیمی دلیل بی محبتی است روزی ارشاد شد
که بعضی را عرفان حاصل می باشد و بعضی را علم عرفان چنانچه مولوی عبدالعلی صاحب
قدس سره را بود روزی در ذکر مولانا انوار الحق صاحب رض فرمودند که در ولایت آنحضرت
شک نیست روزی شیخ الاسلام کشکول شریف را جستند خادمان عرض کردند
که میان اسلم صاحب بفلان کس داده اند شیخ الاسلام بسیار ناخوش
شدند و فرمودند که این کتاب قابل آن نیست که نقل مجلس کرده شود روزی
در ذکر وحدت وجود فرمودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسئله
توحید هر کس را نیاموخته اند و فرمودند که احوال صحابه رضوان الله تعالے
عنهم اجمعین هم مختلف بود بر بعضے از ایشان مسئله توحید منکشف بودند
و بر بعضے منکشف نبود و درین امر زیاده از همه سیدنا و مولانا علی مرتضی علیه
السلام را دخل بود روزے در ذکر حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالے عنه
ارشاد شد که بخدمت آنجناب کسی را مجال آن نیست که جامه ها را رنگین سازد
پس می باید که خود را در عوام مخلوط دارید و خود را گمنام گردانید روزے
در ذکر مولوی حسین احمد صاحب محدث رحمة الله علیه ارشاد شد که مرد درویش
هستند و بسیار خوب اند روزے قوالی دستار معصفر بسته بود
فرمودند که شما قوال مشائخ هستید دستار سرخ بسته اید دستار دیگر
مرحمت فرمودند و ارشاد کردند که این دستار سرخ بیندازید و فرمودند
که قوال را باید که باشرع باشد یکے از مریدان شیخ الاسلام نقل
می کرد که جناب پیر و مرشد برحق روزے فرمودند که فلان کس
که رافضی ست نزد من خواهد آمد برائے حاجتی که او را در پیش است
من با او خواهم گفت که سنت حضرت معاویه رض بر خود مقرر کن

تا صحابت تو برآید عرض کردم که خدمت شیخ معاویہ را حضرت می گویند ارشاد شد کہ چرا
نگویم کہ ہیچ ولی ہمرتبہ ایشان یعنے صحابہ نمی رسد عرض کردم کہ حضرت محبوب سبحانی رضی
اللہ تعالے عنہ فرمودند کہ ایشان ہم مرتبہ حضرت معاویہ نمی رسند و ہم در ذکر حضرت
معاویہ فرمودند کہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی نوشتہ اند کہ وقتیکہ ذکر جناب امیرالمومنین
علی مرتضی علیہ السلام باشد دران وقت نام ایشان بہ تعظیم نباید گفت روزے
در ذکر بزرگے شاید کہ جناب مولانا فخر الملۃ والدین محمد باشند ارشاد شد کہ برائے
طلب باران دعا فرمودند باران نبارید کناہی طعن کرد کہ اینچنین بزرگ ہستند کہ از
دعائے ایشان باران نبارید آنجناب بوی فرمودند کہ شما دعا کنید شاید کہ بردعای
موقوف باشد آن شخص دعا کرد باران بارید روزی در معنے الولایۃ افضل من النبوۃ
فرمودند کہ ولایت نبی افضل از نبوت اوست نہ آنکہ ولی از نبی افضل باشد زیراکہ
ولایت صفت خداست اللہ ولی الذین آمنوا و نبوت صفت بندہ و صفت خدا افضل
است از صفت بندہ و نیز نبوت را انقطاع ست و ولایت را انقطاع نیست عرض کردم
اکنون کہ فیضان آنحضرت جاری است فرمودند کہ این فیض ولایت است روزے
عرض کردم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب جبرئیل علیہ السلام در باب
تعیین قیامت فرمودند کہ مسئول از سائل اعلم نیست فرمودند کہ حق تعالی را منظور
است کہ این چنین امور مخفی باشند ہمین مرضی خداست و ہمین مرضی پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم نہ اینکہ معلوم نباشد روزے در ذکر شاہ کفایت اللہ صاحب فرمودند
کہ سیاحت کے کردند و آن قدر صاحب زور بودند کہ در غستان را می کندیدند در منتہاے
ضعف بسیار لاحق شد کہ بر زمین افتادند دیدند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
طبق حلوا بدست مبارک گرفتہ تشریف می آرند ایشان عذر کردند کہ یا رسول اللہ
من طاقت برخاستن ندارم ورنہ قدمبوس می شدم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

فرمودند که نلطیده باش من برای همین آمده ام پس بدست مبارک حلوا خورانیدند
صلی الله علیه وسلم روزی شخصی از پس خورده شیخ الاسلام احتراز کرد شخصی
گفت که این شخص عمل می خواند ارشاد شد که در حدیث شریف آمده سور المومنین شفاء
واکثر جاهلان در خواندن عمل از سور المومنین احتراز میکنند وقتیکه عمل بر خلاف حدیث
شریف شد خواندن عمل بچه کار خواهد آمد روزی شخصی از هنود بجهت کاری برای ملاقات
احقر آمد از خدمت شیخ الاسلام برخاسته بیرون در رفتم با و کلام کردم او از من اجازت
گرفته برای زیارت حضرت شیخ الاسلام اندر آمد نامش استفسار فرمودند نام خود
بیان نمود وقتیکه او رفت بعد دیری همان روز یا بروز دیگر خدمت شیخ بسوی احقر
متوجه شده فرمودند که شما این چنین دیندار هستید و با هنود ملاقات می نمائید بعده باز ارشاد
فرمودند که ازین کسان ترک ملاقات نمائید روزی فرمودند که شخصی در حق نصرانی
نوشته بود صاحبان عالیشان و در منع این کلمه بسیار تشدد فرمودند و ارشاد کردند
که این کجا آمده است در قرآن مجید یا در حدیث شریف روزی فرمودند که عالمی دختر
نصرانیه را تعلیم می کرد از اثر تعلیمش آن دختر مسلمان شد چون وقت موت دختر
رسید او استاد خود را وصیت کرد که بعد دفن مرا از قبر برآورده غسل و نماز بطریقه
سنته محمدیه بمن بکنید او ستادش بعد دفن وی چون قبرش بشگافت دید که وی
در قبر نیست و شخصی دیگر در ان نهاده است که از دوستان این کس بود و از علما بود ان عالم قرار
بند نموده در خانه آن دوست خود آمد تا دریافت حال کند معلوم شد که وی مرد از زوجه اش
استفسار اعمالش کرد وی گفت که اکثر چون بضرورت غسل می نمود می گفت که در دین ما
بسیار مشکل است غسل و وضو بسیار است و دین نصاری بسیار آسان است این
چنین شست وشو در دین ایشان نیست ازین ارشاد حضرت شیخ الاسلام معلوم
شد که ناپسندیدن احکام شرعیه نبویه و پسندیدن افعال کفار باعث نقصان

ایمان ہے باشد نعوذ باللہ من ذالک روزے ارشاد شد کہ زنے ترہ فروشی با بزرگے مزاحاً میگفت کہ دم گاو من بہتر یا ریش شما جوابش نمی دادند و می گفتند کہ روزے جوابش خواہم گفت چون آن بزرگ بحق پیوست و جنازہ روان شد زن مذکور گفت شما وعدہ کردہ بودید کہ جواب سوال تو خواہم داد ایشان از جنازہ سر بر آوردہ گفتند اکنون ریش من از دم گاو تو بہتر معلوم می شود یعنے خاتمہ با ایمان شد روزی ارشاد شد کہ محدثے معنے این حدیث شریف لاصلوٰۃ الا بالسترۃ اینچنین میگفت کہ نماز بغیر سترہ نمی شود من گفتم کہ این معنے چگونہ باشد زیرا کہ نماز بدون سترہ ہم صحیح می باشد پس سترہ درا ینجا بمعنے حجاب است تا وقتیکہ درمیان بندہ و حق تعالی حجاب نباشد نماز کہ خواند و برای کہ خواند روزے در ذکر طالب علمی ارشاد شد کہ او گفت ہر کہ خواہد با من مقابلہ کند مرشد او دید کہ این را غرور علمی دامنگیر شد پس علمش را سلب نمود این حکایت بعینہ حسب حال راقم بود بعد لحظہ فرمودند کہ باز علم او از سابق ہم بیشتر شد کتابے در علم حدیث شریف تصنیف کرد روزے فرمودند کہ بزرگے فرمودہ اند کسی کہ منتہی می باشد او را در سماع حرکت جسم نمی شود بزرگے دیگر این را شنیدہ فرمودند کہ انتہا کجا ست تا وقتیکہ جسم را حرکت نشود لفظ ما بعد یاد نیست کہ چہ فرمودند مگر مطلب ہمین بود کہ حرکت جسم منافی کمال نیست روزے شخصے در وقت درس مثنوی شریف وجد و حال آغاز نہاد شیخ الاسلام بسیار ناخوش شدند و فرمودند کہ درویش را باید کہ حالت خود را ضبط کند و فرمودند کہ نزد مرشدان ما این ہمہ امور شرک است روزے قوالی این رباعی می خواند در مسلخ عشق جز نکو را نکشند ؎ لاغر صفتان زشت خو را نکشند ؎ گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز ؎ مردار بود ہر انکہ او را نکشند ؎ در معنے این ارشاد کردند یعنے کسی را کہ تجلیات قتل نکنند روزی مذکور شد کہ مردمان در نوشتن القاب و آداب مبالغہ می کنند حضرت فرمودند کہ در صحیح بخارے شریف

آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمان که بجانب پادشاه روم نویسانیده‌اند
دران همین قدر القاب است الی هرقل عظیم الروم روزی درباب وسوسه‌ها شکایت
کردم ارشاد فرمودند که نزد ما اینست که بدین طرف خیال نکنند والله الله کنند و هم
فرمودند که حال قلب مثل طشت پر آب است وقتیکه بادها خواهد وزید موجها ازان
خواهد برخاست و فرمودند که این خیال باید کرد که کدام خطره مظهر کدام اسم است
مراد ازین ارشاد این است که واقف ذاکرات و خطرات چونکه از شیونات حضرت
بحت ظاهر می شود آنچنانکه موجها از جنبش باد لهذا بدان باصلش راه برد
نه آنکه با خطرات بپیچد و از اصل دور ماند والله اعلم بالصواب روزی ارشاد شد که علما
ظاهری دانند که خطاب اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة بجانب اجسام است اینچنین نیست بلکه ارواح
مخاطب هستند مراد آنکه اصل عبادت عبادت روحی است نه آنکه برهمین عبادت
جسمانی اکتفا نماید و از عبادات باطنی محروم ماند و این مراد نیست که عبادت
جسمانی چیزی نیست بلکه دراین باب آنحضرت بسیار تاکید فرموده‌اند و آن از دیگر
ارشادات شیخ الاسلام ظاهر میشود روزی ارشاد شد که در ابتدا شخصی از من طالب
دخول سلسله شد من انکار کردم که مرا اجازت نیست چون دوباره بخدمت حضرت
قبله‌ام رحمة الله علیه عرض بجا آوردم راقم عاصی غفر الله ذنوبه می گوید که شیخ الاسلام
را اجازت و خلافت از وقت بیعت بود لیکن بسبب کمال احتیاط در ابتدا بیعت
نمی گرفتند این مضمون در بیان حالات در باب سابق بیان کرده‌ام اهل حق این چنین
بوده‌اند وای بر حال آنها که بلا اجازت این چنین کار هم می کنند و خلق را همراه خود در ضلالت
می اندازند روزی این ذکر بود که حضرت شیخ اکبر هرگز نه اجازت می دهند ارشاد شد که بسیار مشهور
نمی کنند باز خود بخود مشهور می شود روزی ارشاد شد که جناب حضرت مولانا فخر الملة
والدین محمد رضی الله تعالی عنه شخصی را چیزی آموخته بودند بر این شخص حالتی طاری شد

قریب بود کلمه که از زبان منصور بر آمده بود از زبان شمس بر آید فوراً حضرت مولانا تشنیع آوردند
و فرمودند که ما اینچنین نگفته بودیم مجرد این کلام حالت آن شخص سلب شد و فرمودند که بعضی کلمات
که از زبان منصور بر آمده موقوف بر منصوریت اینچنین حالت بر همه ها می گذرد روزی ذکر مجذوبی
فرمودند که از مریدان حضرت مولانا رضی الله تعالی عنه بود شاید این هم فرمودند که سر را پوشیده
می داشتند بعده بر لفظ مبارک راندند که در مریدان حضرت مولانا اکرام مجذوب ولی خلاف
شرع نشده است روزی این شعر که از حضرت شمس تبریز بحالت مستی بر آمده خواندند و فرمودند
شعر آدم نبود و من بودم عالم نبود و من بودم ¤ او هم نبود و من بودم من بوده ام پوشیده ام
فرمودند وقتیکه ذات پاک حضرت احدیت بود و دیگر هیچ از تعینات نبود اطلاق
بر ذات پاکش نبود او وقتی توان گفت که دیگری هم باشد که او را او گوید روزی ارشاد شد
که بزرگی فرمود کان الله و لم یکن معه شیء بزرگی دیگر جواب داد و هو الان کما کان حضرت شیخ
الاسلام اکثر در نماز عصر تاخیر می فرمودند روزی عرض کردم که شخصی قول حضرت نقل می کند
که تاخیر نماز عصر نزد حضرات صوفیه از تعجیل اولی است حضرت انکار کردند که من نگفته ام و فرمودند
آنها که صاحب کمال هستند در اختیار خود نیستند وقتیکه خدای تعالی می خواهد می خوانند خدمت
شیخ بسبب مصلحت وقت موی بر تمام سر داشتن را هم بسیار منع می فرمودند چون موی سر چیده
دیدند پرسیدند که موی بر تمام سر است و چون موی بر تمام سر دیدند هیچ نفرمودند بعد مدتی بعض
کسان گفتند که اگر حضرت شیخ الاسلام خواهند دید بسیار ناخوش خواهند شد تا مدتی هیچ نفرمودند
روزی فرمودند که این موی بر سر چرا گذاشته آید بعده فرمودند آری خود را بطبیعت چیزی نمی
سازید کسی بتکلف چیزی نمی شود کسی را که حق تعالی چیزی می سازد چیزی می شود و بعد چند
روز به شخصی دیگر در این باب تشدد می فرمودند و باین تقریب بنسبت من فرمودند که ایشان
این هم هستند که گذشته اند روزی دیگر در حضور نشسته بودم در دل من گذشت که حضرت
شیخ محدث دهلوی نوشته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوای حج و عمره حلق نفرمودند

اند وسنت ہمین است وحضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالی عنہ در غنیۃ الطالبین در باب
گذاشتن موی سر بسیار تاکید رقم فرمودہ اند و ترک حلق را اولی دانستہ اند ہمین تصور
بودم کہ شیخ الاسلام چرا این چنین تشدد در منع گذاشتن موی فرمایند ناگاہ بہ غضب آمدہ
باواز شدید فرمودند کہ موی سر چرا افزودہ اید اگر موی خشک خواہد ماند غسل درست نخواہد
شد بعدہ فرمودند کہ جناب سیدنا علی مرتضی علیہ السلام از حضرت جناب رسالت مآب علیہ
الصلوۃ والسلام روایت فرمودندہ اند کہ زیر ہر موی جنابت است وحضرت سیدنا
ومولانا علی مرتضی می فرمایند کہ بہمین جہت با موی سر عداوت داشتہ ام این روایت بیان
فرمودہ ارشاد کردند کہ اصل سنت ہمین است چونکہ خدمت شیخ این چنین تشدد فرمودند در
دل نیت جزم کردم کہ اکنون حلق می کنم لیکن دل باین جانب رجوع نکرد و در دل چنان گذشت
کہ چون کہ شانہ نمی کنم موی سر پریشان می ماند و این ہم خلاف سنت است باعث غضب حضرت
شیخ الاسلام شاید کہ ہمین باشد ہمان شب در خواب دیدم کہ شیخ الاسلام بر سر مبارک موی
ہا بسیار دراز دارند چون روز شد شانہ کردم و چادر بر سر بستہ موی سر را پوشیدہ نزد حضرت
شیخ الاسلام رفتم بعنایت فرمودند کہ شما حلق نمودید موی را یا شانہ کردہ اید فردا موی سر شما
بسیار پریشان بود و فرمودند کہ حضرت صاحب قبلہ یعنی شیخ اکبر ناخوش می شوند و بعد شش
ماہ عدالت می شود یعنی موی سر مریدان را حلق می کنانند حضرت حافظ محمد اسلم صاحب
عرض کردند کہ ایشان را چنین عارضہ است کہ گذاشتن موی سر فائدہ خواہد کرد فرمودند کہ
کدام فائدہ الغرض در این روز ہر چہ فرمودند بکمال ملاطفت و عاطفت فرمودند دانستم کہ
آن عتاب وی روز بسبب خطرہ قلب من بود کہ گمان می نمودم کہ حضرت قبلہ چرا ترک سنت
می نمایند ازین جہت این تشدد فرمودند کہ این را داخل ترک سنت نباید دانست بلکہ این ہم
سنت است حبیب علی شاہ نقل فرمودند کہ محی الدولہ بہادر مرحوم بخدمت حضرت شیخ الاسلام
عرض نمودند کہ مولوی فضل حق خیرابادی رد فرقہ وہابیہ نجدیہ خوب نوشتہ اند اگر حضرت

بایشان تحریر فرمایند تصانیف خود را اینجا بفرستند حضرت بجوابش فرمودند ما قصه سکندر و دارا
نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس روزی شیخ الاسلام در لکهنو بمجلسی تشریف آوردند
بعضے کسان عرض کردند که فلان مولوی اراده زیارت حضرت دارند فرمودند که از آن مولوی
مرا خفقان میشود و نیز بهمین تقریب فرمودند که بزرگی فرموده اند که لباس و وضع علمای این
زمانه اختیار نکنید اگر ایشان لباس علما پوشند شما لباس سپاهیان اختیار نمائید راوی گوید که آن
مولوی که ذکر او آمده بود این چنین گمراه بود که کسانی را که احمق می دید اظهار مسائل دروغ می نمود
مثلاً شخصے را بیاموخت وقتیکه بے وضو باشی بجانب چپ استاده شو و بلا وضو نماز کن نمازت درست خواهد
و بر حاشیه شرح وقایه نوشت که اگر کسی در ایام سرما بسبب عذر سرما تا سه روز غسل نکند و به تیمم نماز
گذارد رواست چون این حاشیه مولوی نور الحق قدس سره دیدند بسیار غضبناک شدند مولوی انکار
کرد که من ننوشته ام الغرض اینچنین تمسخرها در مسائل دین بسیار می کرد از کرامات حضرت شیخ الاسلام است
که گو حالش بظاهر بسمع عالی نرسیده بود به شنیدن اسمش بنور باطن بر خباثت آن واقف شده از ملاقات
او بیزار شدند رضی الله تعالیٰ عنه این روایت قابل اندراج در باب کرامت بود درین باب
بدین وجه درج کرده شد که ارشاد حضرت تعلیم است که هر که باحکام شرع شریف تمسخر کند
اهل حق را از او احتراز باید مولوی معین الدین صاحب گوپاموی بیان کردند که بخدمت حضرت
شیخ الاسلام چند سوالات نوشته فرستادم و دران سوالات این سوال هم بود که فاتحه خواندن
بر تعزیه درست است یا نه همچنین سوالات بود شیخ الاسلام فرمودند که برین سوالات این سخنان
نمائید حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را شنیده
که شخصی از علما در باب تعزیه داری اعتراض کرد فرمودند که این قدر بدانید که این تعزیه بی
روح نیست روزی شخصی سوال کرد که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی در حق حضرت
غوث الثقلین رضی الله تعالیٰ عنه که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله فرموده اند می نویسند که این
از استغراق نفس است حضرت شیخ الاسلام فرمودند که نفس کجا بود و فرمودند که بزرگی در باب

شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه فرموده اند که لیکن عشق ندارند روزی در وصف مثنوی شریف
این شعر بود ای بسا نا ورده استثنا بگفت * جان او با جان استثناست جفت * بدین تقریب
حکایت فرمودند که شخصی را خوف گرفتاری یا بی ابرویی بود نزد بزرگی رفت و التجا
نمود آن بزرگ بر کاغذ نوشته داد که فلان بعافیت من باشد راقم گوید که این حکایت را
با شعر مولانا این ربط است که بظاهر آن بزرگ گو لفظ من گفت لیکن بدل و جان چون با حق
متصل بود آن من گفتن عین حق گفتن بود روزی این ذکر بود که در مساجد ها رمی اندازند این
مشابهت به هنود است حضرت شیخ الاسلام فرمودند که این سخن کسی نگفته نه امام اعظم و نه شاگردان
امام عرض کرده شد که در این مشابهت هنود است و حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة
فرموده من تشبه بقوم فهو منهم ارشاد شد که تشبه آنست که بنیت تشبه باشد عرض کردم که
این چنین امور کردن چه ضرور فرمودند که کردن آن چه ضرورست چون آن مجلس برخاست
شد فرمودند کجاست حافظ محتسب ما روزی ارشاد شد که شخصی بخدمت شیخ اکبر عرض کرد
زیارت حضرت خضر علیه السلام مرا مشرف فرمایید روزی حضرت شیخ اکبر سوار بودند که بزرگی
نورانی تشریف آوردند و با آنحضرت ملاقات کرده روان شدند شیخ اکبر باوی فرمودند که بزرگی
که شما مشتاق ایشان بودید همین هستند ملاقات نمایید وی عرض کرد که خضر با شما هستید روزی
وقت اکل طعام فرمودند که بر دسترخوان آب نباید نهاد که از این افلاس می آید و نام بزرگی برده
شاید که حضرت فریدالدین عطار باشند که ایشان این چنین فرموده اند و میر محمد علی صاحب نیز همچنین
روایت میکنند روزی ارشاد شد که اول نزد اهل دهلی شاه غلام علی صاحب یا شاه
عبدالقادر رفته بودم ایشان بزی ذبح کرده دعوت من نمودند چون مطلب من شنیدند گفتند
که این مقام مرشدان ما را هم حاصل نبود این مقامی ست عالی در این زمان کسی نیست که او را
این مقام حاصل باشد بعده ارشاد فرمودند که ایشان را کشف کونی وغیره بود لیکن از این
چه فائده نسبت باطن می باید روزی ذکر این کلام قدسی کنت کنزا مخفیا فاجبت ان اعرف

مخلفت الخلق فرمودند اجبت از باب افعال ست و بر مبالغه دلالت می کند و همین را عشق
می گویند مولوی حسن الزمان صاحب در قول مستحسن نوشته اند که حضرت شیخ الاسلام سے
فرمودند که سادات وقت آخر با ایمان می روند هر چند که اعمال ایشان خراب باشد و برین امر
باین حدیث استدلال فرمودند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد نکاح حضرت سیدہ فاطمۃ الزہرا
رضی اللہ تعالے عنہا بر ایشان آب پاشیدند و دعا فرمودند که الٰہی من این را و اولاد این را در پناہ
تو می دہم از شیطان الرجیم چند بار از زبان مبارک مسموع شد که شیخ اکبر مریدان خود را با امر امتحان الفت
کردن نمی دہند اگرچہ انہا برادر دینی باشند حبیب علی شاہ می گویند کہ در حیدر آباد شخصی بی نمازی بود و
مردمان را می گفت کہ نزد من بیائید و زیارت حضرت عمر رضی اللہ تعالے عنہ بکنید چون کسی نزد
او می رفت و سر فرو می آورد شکلی متشرع نمودار می شد و کسی کہ بحلقہ ادمی نشست نماز او ترک
می شد بسیار کسان معتقد او گشتند روزی این ذکر بحضور حضرت شیخ الاسلام آمد بسیار ناخوش شدند
و فرمودند که بر حضرت عمر و جوش آنحضرت نظر باید کرد چگونہ باشد کہ آنحضرت رضی اللہ تعالے
عنہ رو بروی شخصی تشریف آرند و او تارک صلوٰۃ باشد نزد این شخص عمل ہمزاد ست شیطان نزد او
می آید ملاقات حضرت عمر آسان نیست روزی آن شخص نزد شیخ الاسلام آمد حضرت بسیار ناخوش
شدند و فرمودند که نمازیان را تارک نماز کردی روزی کلام در خلاف فقہا و محدثین رحمۃ اللہ علیہم
افتاد فرمودند که کتب احادیث بعد چہار صد سال جمع شدہ اند و در زمان ائمہ اربعہ این قدر احادیث
جمع نبودند حق تعالے در دل ایشان القامی نمود موافق آن حکم می نمودند و اہل حدیث چونکہ کثرت
احادیث دیدند اجتہاد و قیاس را ترک کردند و محض بر قول و فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مدار
کار نہادند و نیز ارشاد شد کہ بسیار چیزہا اند کہ نزد محدثین مسلم اند و فقہا آن را مسلم ندارند و بسیار چیزہا
اند کہ نزد فقہا مسلم اند و محدثین مسلم ندارند بعد از ان ارشاد شد کہ این ہا ہم خوب اند و آنہا ہم خوب اند و ہم ارشاد
شد کہ اہل باطن ہم چنین مقدا ع یعنے مسائل مختلف فیہا بر مشاہدہ خود عمل می کنند کہ در حقیقت باجتماع
حل و حرمت در یک چیز ممکن نیست یا حلال خواہد بود یا حرام بندہ عاصی غلام بادشاہ غفر اللہ ذنوبہ

می گویید که در قول حضرت شیخ الاسلام مراد از فقها ائمه مجتهدین مثل امام اعظم ابوحنیفه رح و امام مالک
و امام شافعی رح و غیرهم و از محدثین ائمه محدثین مثل امام بخاری و امام مسلم و ترمذی و غیرهم و از اهل
باطن ائمه اهل طریقت مثل ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و حضرت غوث الاعظم و غیرهم بوده اند
که در فهم معانی قرآن مجید و حدیث شریف تابع فهم صحابه کرام اند رضی الله عنهم که نبی کریم شان
را نجوم هدایت فرموده، اختلاف آنها همان اختلاف صحابه است و این همه از اهل حق هستند و بر
ضلالت حضرات ایشان اجماع امت است و آن از قبیل قطعیات است پس اختلاف آنها موجب رحمت است
و حق در آنهاست و مراد از قول شیخ الاسلام فرقه غیرمقلدین این عصر هستند که در فهم معانی قرآن و حدیث اتباع
فهم صحابه کرام نمیکنند و بسیاری از عقائد ایشان موافق معتزله و خوارج است نه در ایشان از زهد و ورع و تقوی
اثری است که معانی صحیحه کتاب الله و کتاب النبی بر آنها منکشف شود و نه در آنها از ترک و تجرید و عشق و محبت
حضرت الوهیت و جناب نبوت ظهوری است تا ابواب حقائق و معارف بفیض جناب رسالت بر ایشان
کشاده گردد بلکه آنها منکر فیوض آنحضرت اند فقط بنا بر چند کتب حدیث دیده بزعم خود محقق گردیده دعوی
انا خیر می‌نمایند و محض برای اظهار فضل و کمال خود بر مجتهدین اعتراضات میکنند و راه اجماع و سبیل مومنان که اتباع
آن بفحوای آیه کریمه وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و حدیث نبوی
اتبعوا السواد الاعظم بر جمله مسلمانان لازم و واجب است گذاشته حسب رای خود راهی
پیدا می کنند که فی الحقیقت آن راه جهنم است و حق تعالی در آیه موصوفه بیانش واضح فرموده
خود هم همان راه ضلالت می روند و خلق را نیز در آن راه میخوانند بقول شخصی او خویشتن
گم است کرا رهبری کند، از چنین کسان شیخ الاسلام متنفر بودند چنانچه از حضرت حافظ صاحب
قبله دام برکاتهم و دیگر خواجه تاشان خود که همه باتفاق هستند خود شنیده ام که روزی در مسجد
درگاه حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب قدس سره مولوی الهی بخش در نماز مغرب امامت
کردند حضرت شیخ الاسلام هم در اقتدای مولوی مذکور نماز گزاردند بعد فراغ از حضرت حافظ محمد
اسلم صاحب قبله فرمودند که از ایشان بپرسید که مقلد کدام امام هستید مولوی جواب داد که من

عمل بالحدیث میکنیم شیخ الاسلام بحاضران فرمودند بائید تا نماز خود باز بگزاریم و اعاده نماز فرمودند
حافظ عبد العزیز صاحب نیز این روایت را از شیخ الاسلام نقل کردند این الفاظ در روایت شان
زیاده است که مولوی گفت که من قرآن و حدیث می دانم و دیگر چیزی نمی دانم حضرت فرمودند
که شما خود را نه حنفی گفتید نه شافعی و اعاده نماز کردند پس از جمع قول و فعل حضرت ثابت شد که در
عمل بالقرآن و حدیث اتباع فهم صحابه کرام شرط است و ائمه حدیث که اورع و اتقی امت بودند برین
قاعده بودند و این کسان که بلا توسط فهم صحابه و مجتهدین عمل بالقرآن و الحدیث می نمایند باصل
مطلب قرآن و حدیث نمی رسند از ین جهت در ضلالت افتاده اند روزی در باره خواندن
درود شریف در حالت جنابت استفسار رفت فرمودند که حضرت ابو هریره رضی الله تعالی عنه
در راهی می رفتند بحضرت صلی الله علیه وسلم ملاقی شدند حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان
مصافحه فرمودند ایشان عرض کردند که یا رسول الله من جنب هستم فرمودند که مومن ناپاک نمی
شود بعد از ان حضرت شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که تعظیم و محبت به تعلق بقلب دارد و ایمان عبارت
از ان است روزی کلام در نویت ان اصلی گفتن در نماز وقت شروع نماز افتاد ارشاد شد
که این همه بی وقوفی است پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاهی نویت ان اصلی نفرموده و نه کسی از اهل
صحبت آنحضرت اینچنین گفته روزی ارشاد شد که بعض کسان تعیین روز وفات بزرگان را
برای فاتحه بزرگان ممنوع می دانند پس اگر سندی درین باب از قرآن شریف یا حدیث رسول
کریم علیه الصلوة و التسلیم یا اقوال صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین یا اقوال مجتهدین حجت است
بیارند و اگر باجتهاد خود میگویند اجتهاد مقلد را تسلیم نمی کنیم زیرا که مدار کار بر همین چیزها است
یعنی قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال صحابه و اقوال مجتهدین که لابد از اینها هم اصلی مهیا شده
و از ین قول حضرت نیز حقیت مجتهدین و اتباع حضرت ایشان مر غیر ایشان را ثابت می شود
و نیز ارشاد شد اگر وقت وفات مرشد معلوم باشد فاتحه او همان وقت اولی است بعده در
باره کشیدن قلیان ارشاد شد که احادیثیکه در ممانعت آن نقل کرده اند همه موضوعات اند بعضی

صلی الله علیه وسلم کسی نمیتواند که چیزی حرام سازد یا حلال سازد پس کشیدن قلیان فعل لغو است
نه حرام دیگر آنچه درین باره فرموده اند در باب سوم آن را نوشته ام در آنجا باید دید راوی یعنی
حافظ عبد العزیز نقل می کنند که روزی حاضر بودم ارشاد شد که بزرگی نقل می کرد که بروز عاشورا
بر سر راهی استاده بودم و تعزیه ها می گذشتند ناگاه تعزیه را دیدم که ضریح پاک جناب سید الشهدا
علیه السلام والتحیة همراه آن بود بدیدن این امر رقت بر من طاری شد آنجناب علیه السلام
ارشاد کردند که دوست که ام کس بود و بر کدام کس در راز شد مولوی الهی بخش صاحب مرحوم
نقل میکردند که روزی در کهیری بایام عاشورا بخدمت حضرت شیخ الاسلام عرض کردم
که یا حضرت آیا تعزیه شبیه روضه مقدسه حضرت سید شهدا علیه السلام ست فرمودند آنحضرت عالی
طبع ست و حضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم میفرمودند که روزی حضرت شیخ الاسلام از درگاه مخدوم
شیخ سعد صاحب تشریف می آوردند و ماه محرم بود علمها را حسب رسم هند مردمان گشت می دادند
نظر مبارک بر علمها افتاد فرمودند که دل می خواست که همراه اینها روم مگر علما معترض خواهند شد
و بسمت دولت خانه تشریف بردند حاجی سید امام نقل می کردند که ماه محرم بود شیخ الاسلام در
لکهنو قیام فرما بودند شخصی پرسید که حضرت ماه محرم ست حضرت شیخ بکهیری تشریف نخواهند برد فرمودند
تخصیص کهیری نیست در هر جا محرم ست وی گفت در آنجا تعزیه داری می شود شیخ الاسلام
بر آشفتند و فرمودند که مر التعزیه داری دانی درین امر شبهه نیست که چون شیخ الاسلام بماه محرم دیکهیری
تشریف می داشتند و تعزیه که بدرگاه حضرت چیدا میان صاحب نهاده می شود شریک
می شدند و هم میفرمودند که اگر این کار می کنید بادب کنید پس ازین جمله روایات ثابت شد که عوام
را ازین امور منع باید کرد و اگر کسی از خاصان خدا اینچنین کرده باشد بر او معترض نباید شد چنانکه
مولانا روم می فرماید ؎ کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر * روایات
منقوله حافظ عبد العزیز صاحب روزی در باب مزامیر ارشاد شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دف شنیده اند در ابتدای حرمت خمر البته ممانعت مزامیر وارد شده بود که این امور ند کر فرمودند

چون حرمت خمر در قلوب راسخ شد مزامیر وغیره سوی اصل اباحت راجع شد بنده راقم الحروف عفرالله
ذنوبه می گوید که حضرت شیخ محدث دهلوی در مدارج بوصل تغنی بالقرآن این بحث را بکمال توضیح
نوشته اند هر که را در این مسئله شک باشد در انجا ببیند والله اعلم بالصواب راوی گوید بعضے از
حاضرین عرض کردند که از حدیث شریف لاتجعلوا قبری عیداً عدم اجتماع بر قبر بزرگان مفهوم
می شود ارشاد شد بل اگر بطور عید برو ندو اگر به نیت عبرت و زیارت مجتمع شوند باک نیست
راوی در تحت این ارشاد می گوید که بطور عید رفتن کنایه از اظهار فرحت و سرور و تکلف
و زینت خواهد بود و زیارت قبور موضوع برای یاد کردن موت و دل از دنیا بر کندن
است فافهم فقط اکسے عرض کرده شد که از حدیث شریف لعن رسول الله صلی الله علیه و
سلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج عدم جواز چراغان بر قبور بزرگان
مفهوم میشود ارشاد شد که در حدیث شریف لفظ علیها وارد ست نه لفظ حولها چراغان نمودن
بر قبور عبارت از نهادن چراغان ست بالای قبور که آن رسم شرک ست و قریب قبور چراغان
افروختن برای نشستن مردمان هیچ مضائقه ندارد و نیز فرمودند که ما می دانیم که هر چه اولیاء الله کرده اند
عین موافق حکم خدا و رسول ست صلی الله علیه وسلم و اگر این چنین نمی دانستیم در سلسله ایشان چرا
منتظم میشدیم روزی ارشاد شد که مسئله وحدت وجود را که متاخرین اظهار کرده اند بخلاف
متقدمین که اخفا میکردند این اظهار خلاف مرضی جناب رسالت مآب نیست بلکه ایشان مامور
باظهار اند بعده ارشاد شد که اهل ظاهر پندارند که بانتقال جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
سند و راحکام آنجناب منقطع شد و حالانکه این چنین نیست بلکه اولیاء الله را در هر زمان موافق
مصلحت آنزمان احکام از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم صادر می شود روزی در ایام
گرما در آفتاب نشسته وضو کردم ارشاد شد که در آفتاب نشستن در شرع شریف منع است
بعد مدتے در سنن ابو داؤد حدیثی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه می خواندند که
شخصی آمده در آفتاب بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمودند تا او را در سایه

آوردند روزی درباب تهجد ارشاد شد که کسی که بعد عشا بخواب رفت هر وقت که بیدار شود اگرچه بعد عشا یک دو ساعت گذشته باشد او را خواندن نماز تهجد جائز است زیرا که معنی تهجد از خواب بیدار شدن است و کسیکه بعد عشا بخواب نرفت تهجد بعد نصف شب بخواند مولوی حسن الزمان صاحب می فرمودند که در حیدرآباد از خدمت شیخ الاسلام شنیده ام که بر قبور بزرگان که گنبدها بنا کرده اند آن بزرگان از بانیان آنها ناخوش اند ولیکن چونکه این امر از ایشان بجهت حسن اعتقاد واقع شده لهذا مضرتی بایشان نرسیده راقم گوید غفر الله ذنوبه که ناخوشی بزرگان بسبب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بنا کردن بر قبور نهی فرموده اند لیکن این نهی برای کراهت است برای حرمت نیست پس این چنین افعال چونکه ناشی از محبت است و از چنین امور رونق مکانات متبرکه در نظر عوام زیاده میشود عدم منع از چنین مکروهات انسب است والله اعلم بالصواب روزی شخصی عرض کرد که غلام در اعراس پیران سلسله دعوت احباب وغیرهم می نماید و طعام میخوراند درین باب چه ارشاد می شود فرمودند که اگر ایشان متقی و دیندار باشند بهتر است باز عرض کرد که مقصد غلام این است که اگر ارشاد شود محتاجان و مساکین را علی الخصوص دعوت کنم و اگر ارشاد شود همه کسان را طلب نمایم فرمودند که در خورانیدن مساکین ثواب بسیار است باز عرض کرد که بنده احباب وغیره هم را طلب مینماید ارشاد شد که خوب است بعد ازان ارشاد شد که محبت و اخلاص میباید روزی کلام در بقره سید احمد کبیر قدس سره افتاد که بعضی میگویند که اگر ذابحین را اراقة الدم لغیر الله منظور نیست چرا در عوض گاو اگر کسی لحم گاو بدهد قبول ندارند ارشاد شد که ذبح بنام خالق میکنند بنام مخلوق نمیکنند و هر عمل که مشروع است دران ثواب است خواه آن ثواب را برای خود دارد خواه بروح کسی ببخشد درین صورت ثواب ذبح لله و ثواب تقسیم لحم هر دو بروح پاک جناب سید احمد کبیر قدس سره میرسد راقم گوید غفر الله ذنوبه که باین نیت که حضرت شیخ الاسلام فرمودند در ذبح البقره بلاشک موافق اصول شرع شریف قباحتی نیست الا اگر بر ذبیحه دیگر امورات ممنوع که از علامات شهرها شده می باشد مثل هار گل وغیره بگردن ذبیحه انداختن کرده خواهد شد

در تحت آیه کریمه وَمَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ داخل شده ممنوع خواهد بود پس عوام را از افعال قبیحه مذکوره
منع باید کرد نه از ذبح بقره و فرستادن ثواب آن بروح ولی از اولیاء الله که این همه جائز است
روزی عرض کرده شد که مثلاً اگر شخصی در سلسله چشتیه بیعت دارد و هنوز بمرتبه کمال نرسیده
و در بعض امور موافق حضرات نقشبندیه عمل نماید چه حکم است ارشاد شد که بیعت در سلسله که
شده بعده اگر به ترجیح انتقال کند باک نیست راوی میگوید که مقصود حضرت آن بود که در سلسله
که داخل شده داخل ماند لیکن اگر در بعضی امور رجحان طریق دیگر نزد او ثابت شود در آن امور
بطریق دیگر عمل نمودن رواست باز سائل عرض کرد که مثلاً شخصی بیعت در سلسله چشتیه دارد
و نمی گوید که سماع حرام است نمی شنوم فرمودند که چنین هرگز نگوید بلکه بگوید که استعداد من ناقص است
ازین باعث نمی شنوم و رد و قدح نه نماید که بر هیچ یکی از بزرگان و ائمه اعتراض جائز نیست
و نیز ارشاد شد که یکی از فرزندان شاه عالم که مرید حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد قدس
سره العزیز بود وفات یافت نزدیک قبر او مزار سید خونخوار بود که یکی از اولیاء کبار بودند
مردم تعویذ مزار شریف ایشان برداشته بر قبر شاهزاده نهادند شاهزاده مذکور به شاه عالم
پدر خود بخواب گفت که از وقتیکه این تعویذ بر قبر من نهاده اند صاحب این قبر گرد من آتش افروخته است
لیکن بسبب مدد حضرت مولینا قدس سره ضررے بمن نرسیده سر موی از من نمی سوزد و صاحب این
قبر بجناب حضرت قطب الاقطاب قدس سره العزیز گفته بودند که تعویذ قبر من بر قبر این کس نهاده من این
شخص را خواهم سوخت قطب الاقطاب قدس سره العزیز فرمودند که این مرید مولیناست این را بگذارید
باین سبب ما موهم و الا معلوم نیست که چه می شد شاه عالم چون این خواب دید حکم کرد که تعویذ قبر آن
بزرگ را از قبر شاهزاده برداشته بر قبر آن بزرگ ممدوح نهادند روزی در ذکر مولد شریف
ارشاد شد که هر جا که نام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باشد آنجا باید رفت بعده این
مصرع خواجه میر درد قدس سره بکمال ذوق بر زبان مبارک رفت مصرع جیدهر لبیں وه
ادهر اودهر نماز کرنا روزی عرض کرده شد که اگر مسکین فاتحه بزرگان کرده طعام فاتحه نه خورد

یا تقسیم نماید ارشاد شد که قدری تبرکاً خود خورد و باقی تقسیم نماید عرض کرده شد که اگر تمام خود
خورد ثواب نخواهد شد فرمودند که ثواب محبت خواهد شد بعده این بیت بزبان مبارک رفت ع
ما برون را ننگریم و قال را ۞ ما درون را بنگریم و حال را ۞ بار دیگر عرض کرده شد که محبت
که هست موقوف براین نیست و ثواب طعام بغیر دادن کسی چگونه خواهد شد فرمودند که اگر بایں نیت
خود نیز بخورد که قوت طعام را در عبادت حق تعالی جل شانه صرف خواهم کرد ثواب در خوردن خود
نیز خواهد شد روزی سائلی پرسید که در چاه نعلین افتاد چه حکم است فرمودند که وقتیکه نعلین از چاه
برآمد دران نجاستی بود یا نه بعده فرمودند که نزد بعضے چاه حکم حوض دارد بعده بهمین تقریب فرمودند
که مولانا جامی قدس سره نوشته اند که بعضے مردم بغیر آب روان وضو نمی کنند این هم از قبیل
وسواس است زیرا چه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین حوضهای کلان و تالاب ها
در حرمین شریفین نبودند روزی برای فرستادن طعام به بزرگی که از مدینه طیبه آمده بودند حکم شد عرض کرده
که هنوز فاتحه نشده است ارشاد شد وقتیکه نیت کرده شد فاتحه شد باقی الحمد و اخلاص هر وقت که خواهد
بخواند راقم گوید غفر الله ذنوبه یعنی این ثواب دیگر است و آن ثواب دیگر هر دو خواه در یکوقت جمع شوند
خواه علاحده علاحده دران باکی نیست روزی شخصے درباب مرثیه خوانی سوال کرد ارشاد شد که بعد
انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه کرام رضی الله عنهم مرثیه ها گفته اند و از ذکر بزرگان رقت دل
می شود اما آنچه بطریق دنیاداری باشد هیچ نیست روزی سائلی عرض کرد که درباب رنگ بازی
در نکاح وغیره چه حکم است فرمودند که از رسوم جاهلیت و اطوار کفار و مشرکین است چنانچه در هولی
می کنند روزی سائلی پرسید که رفتن در عیدهای کفار مثل هولی وغیره گناه است ارشاد شد که کدام
گناه گناه کبیره بلکه نوعی از شرک است زیرا که مسلمان چون رسم کفر را برغبت دل مشاهده کرد در ایمان
او خلل افتاد روزی درباب کلوخ گرفتن بعد بول ارشاد شد که اگر کسی را خلل قطره نباشد اگر کلوخ
نگیرد هیچ باک نیست روزی بخطاب شخصی که در رعایت بعضے اسباب ظاهر و حفظ بعضے متاع خود تصور کرده
بود ارشاد شد که خلاف حدیث شریف می کنی تو کدام قسم درویش هستی شخصے در خدمت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله اعقل او اتوکل ارشاد شد که اعقل و توکل بعد از ان این
آیه کریمه بزبان مبارک رفت قل ان کنتم تحبون الله الی آخر الآیه بعده فرمودند که اہل ظاہر شخصی را
که رعایت اسباب ظاہر نمی کند بسیار مدح میکنند و کاملش میدانند لیکن درحقیقت الامر بے
اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزے حاصل نمیشود و دعوی محبت الهی بی اتباع نبوی دعوے
کاذب ست در ظاہر اتباع ظاہر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید کرد و در باطن اتباع باطن آنحضرت
صلے الله علیه وسلم باید کرد روزی در باب سماع ارشاد شد که کسی که دلش بشنیدن آن مائل بسوی خدا
تعالے شود در حق او سماع عبادت ست و کسی که حالش اینچنین نباشد او را نباید شنید روزی ارشاد
شد که حضرت بایزید رضی الله تعالے عنه بخدمت بزرگی رفت و سلام کرد وی جواب داد و علیکم السلام
یا ابا یزید حضرت بایزید فرمود که مرا چون شناختی که بایزیدم آن بزرگ فرمود که باوجودیکه عارف ہستی این
چنین می گوئی چون خدای تعالی را که اخفی الاشیا است دریافتم دیگر کدام چیز از ما مخفی ماند روزے
ارشاد شد که بزرگی مریض بود یکی از مریدانش عرض کرد که فلان دوا استعمال فرمائید بمجرد استعمالش
شفا حاصل شد مردمان متعجب شدند که مرید را معلوم شد و مرشد را معلوم نگردید آن بزرگ جواب
داد که این مرید من در عالم ملکوت شنیده که خاصیت این دوا بیان می کردند و مقام من از عالم
ملکوت بالاتر ست ازین باعث عرا خبر نشد مولوی ہدایت الله صاحب فرمودند که بخدمت حضرت
شیخ الاسلام عرض کردم که باتباع حضرت بر حجرۀ چله عبادت حضرت مخدوم شاه صفی قدس سره
فاتحه میخوانم بعضے مردم درین باره کلام می کنند جوابش چیست فرمودند ثواب قرآن مجید خواندن
نزد جمهور باموات میرسد و در شریعت کدام محل و مقام درین امر متعین نیست که از فلان جا ثواب
خواہد رسید و از فلان جا نخواہد رسید و در حدیث شریف آمده است چنانچه در حصن حصین موجود است
که کوه کوه را ندا می کند که ای فلان آیا بر تو کسی گذشته ہست که ذکر خدای تعالے کرده باشد ازین
حدیث شریف معلوم شد که مقامی که مرور ذاکران خدا بران می شود آن مقام بر دیگر امکنه شرف
دارد چه جای که ولی کامل دران مقام بعبادت مشغول شده باشد فضیلت آن مقام بطریق اولی باشد

خواندن قرآن در انعامی که فضیلتش در شریعت ثابت شده نسبت دیگر اکنه افضل و اولی است پس در محل عبادت بزرگی قرآن خوانده ثوابش بروح آن بزرگ بخشیدم که انعام را شرفیکه حاصل شده بسبب همان بزرگ حاصل شده در این امر کدام قباحت لازم آید روزی در باب اتباع سنت ارشاد شد که حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه نوشته اند که کسی که در اتباع ظاهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصور خواهد کرد در باطن او نیز خلل خواهد افتاد روزی ارشاد شد که بحضور حضرت صاحب قبله یعنی حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه شخصی آمده و مسئله از علم میراث استفسار کرد و گفت که این مسئله در میان علما بسیار بسیار اختلاف دارد من بر کدام عمل نمایم حیرانم آنحضرت فرمودند که فلان را این قدر و فلان را این قدر باید داد آن شخص را تسکین شد و رفت بعضی از مریدان آنجناب بخدمت شریف یک فتاوی در این بغل و یک فتاوی در آن بغل و یک فتاوی در دست شاگردی و یک فتاوی در دست شاگردی دیگر بدین صورت حاضر شدند و گفتند که چیزی که حضرت ارشاد میفرمایند مخالف این فتاوها ست میترسیم که اهل ظاهر اعتراض نمایند آنحضرت فرمودند که این کتابها را بسوزانید ما آنچه گفته ایم موافق حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته ایم در دوران ایام آنحضرت کاتبی را ترجمه صحیح بخاری شریف برای نوشتن داده بودند کاتب مذکور گفت که جلد اول تمام شده است اگر جناب جلد ثانی را بر طالب علمان تقسیم فرمایند انشاء الله تعالی جلد تمام خواهد شد آنحضرت همین کردند مقام کتاب الفرائض در حصه آنکسان افتاد که در فتوای آنحضرت متردد بودند و همان مسئله بر آمد مترجم بخاری شریف شیخ نور الحق قدس سره در آنجا نوشته بود که در این مسئله بسیار خطا کرده اند و مذهب صحیح امام اعظم رض این چنین است و آن مطابق فرموده آنحضرت بود بمجرد دیدنش متنبه گردیده بخدمت شریف حاضر شدند و گفتند که اگر فرمائید این فتاویها را بسوزیم ارشاد شد که اینچنین بکنید بعضی کسان طالب این چنین کتب نیز هستند برای ایشان بگذارید روزی در ذکر بزرگی ارشاد شد که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی برای زیارت ایشان رفتند ساعتی بهم نشستند و هر دو خاموش

ماندند و چیزی نگفتند بعده حضرت شیخ برخاسته رفتند مردم ازان بزرگ پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی
گفت که بحری ذخار است که در اتباع سنت ظاهری آنحضرت صلعم غرق است مردم گفتند که چگونه دانستید
با آنکه با ایشان چیزی نگفتید و نشنیدید فرمودند که ما اهل حال هستیم ما را با قال هیچ حاجت نیست و از حضرت
شیخ نیز مردم سوال کردند که آن بزرگ را چگونه یافتی فرمودند که بحر ذخار است دیدم که در اتباع باطن آنحضرت صلعم
غرق است گفتند بی آنکه از ایشان چیزی نشنیدید چگونه دانستید فرمودند که ما اهل حال هستیم ما را با قال هیچ
حاجتی نیست مولوی هدایت الله صاحب نقل کردند که روزی بخدمت حضرت شیخ الاسلام حاضر بودم شخصی برای
بیعت آمد آنحضرت فاتحه خیر خواندند بعد ازان مخاطب شده بآنکس ارشاد فرمودند که بر شریعت قائم باش و دل
خود را در محبت خدا داده و همچنین دیگر کلمات که بوقت بیعت معمول بود ارشاد کردند آنکس خواست که دست
را بدست شریف نهد آنحضرت دست کشیدند حاضران التماس کردند که این را به بیعت هم مشرف فرمایند فرمودند
که بیعت حاصل شد باز عرض کردند همان ارشاد شد وقت دیگر عرض کردم که حکمت درین امر چه بود ارشاد شد
که بیعت عبارت از عقد قلب است و دست بدست گرفتن امری مستحسن است شرط صحت بیعت نیست در حدیث
شریف نخوانده اید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با زنان مصافحه نفرمودی و به بیعت زبانی اکتفا
فرمودی و نیز در حدیث شریف دیگر آمده که شخصی مجذوم برای بیعت بخدمت اقدس
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از آمدن نزد
خود منع فرمودند و ارشاد کردند که ما با تو بیعت کردیم باز گرد روزی ارشاد شد که شخصی در کیری آمده بود طنبوری
بر دوش بود که آنرا می نوازید و میگفت که من مرید حضرت قبله یعنی شیخ اکبر هستم من بر وی خشمگین شدم و گفتم که طنبور
را بشکنید این مرید حضرت صاحب قبله نیست و آن جناب هرگز او را برای نواختن طنبور اجازت نداده اند
که طنبور و دستار برای عاشقان است نه برای ملایان برای ملایان همین رکوع و سجود است
روزی شیخ الاسلام حال طفولیت خود که نور در چشمان مبارک نمانده بود و بعد مدتی بکرامت حضرت
چهیدا میان صاحب باز آمد چنانچه حالش مفصل بقید تحریر سابق در آمده بیان فرمودند و ارشاد کردند
که آن وقت بینا شدم که مردمان چراغان بغارت می بردند و این رسم است در شب عرس چهیدا میان

صاحب قدس سره چنانچه فرمودند که من اثرا بچشم خود دیدم و لنسبت غارت چراغان انوقت این
ارشاد شد که حضرت چهیدا میان صاحب در عرس شریف حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالی
عنه و عن محبه روشنی میکردند روزی فرمودند بحاضران که چراغهارا بخانه خود برید که بخانه های شما
برکت خواهد شد از انروز رسم غارت کردن چراغان شروع شد مولانا حسن الزمان فرمودند که
بخدمت حضرت شیخ الاسلام ذکر حدیث شریف انا احمد بلا میم آمد ارشاد شد که این حدیث بتصحیح
کرده حضرات ست عرض کردم که کشفاً فرمودند آری و راوی گفته که من هم زبانی حضرت این
قدر شنیده ام که پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم فرموده اند انا احمد بلا میم و نیز مولوی حسن الزمان صاحب حسب
فرمودند که در وقت درس فصوص شریف بخدمت حضرت صاحب قبله از زبان مبارک احادیث
می شنیدم که در کتب سته نیافتم بعد ازان چون اتفاق سیر کتب دیگر افتاد آن احادیث برآمدند
بعضے در مسند امام احمد و بعضے در مسند بزار رحمة اللہ علیهما و هم مولوی صاحب ممدوح میفرمودند
که از حضرت صاحب قبله در باب حدیث خواندن اعرابی این شعر را لقد لسعت حیة الهوی کبدی
فلا طبیب لها و لا راقی ؛ الا الحبیب الذی شغفت به فعنده رقیتی و تریاقی
سوال کردم که مکشوف حضرات در باب این حدیث چیست ارشاد شد که ثابت است عرض کردم
که حضرت شیخ الشیوخ می نویسند که فی قلبی منه شیئ ارشاد شد که کشف هر کس موافق مذاقش
میباشد یعنی چونکه مذاق سماع نداشتند این معنے بر ایشان منکشف نشد روزی در ذکر شیخ
ابراهیم کردی محدث رحمة اللہ علیه ارشاد شد که نهایت صاحب کمال بودند و خدمت مولانا
فخر الملة و الدین علم حدیث از یکی شاگردان ایشان اخذ کرده اند روزی ارشاد شد که حضرت
صاحب قبله در مسئله از معاملات موافق مکشوف خود افتا فرمودند عرض کردم که در حدیث نقف
وارد ست که من قطعت له من حق اخیه شیئا الحدیث ارشاد شد که این کلام بطریق فرض محال است
چنانچه لو کان فیهما آلهة الا اللہ لفسدتا بعد چندی در شرح نسای تالیف مولانا سیوطی رضی اللہ
تعالے عنه قریب همین مضمون دیده شد روزی ارشاد که فلان کس میگوید که سالک را در بعض

مقامات احتیاج بوسیله رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی باشد بعده شیخ الاسلام در رد این سخن خبیث بسیار مبالغه فرمودند و ارشاد کردند که همه کائنات خود در وجود خود محتاج بوسیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند پس آن مقام کدام است که دران بوسیله آنحضرت احتیاج نباشد بعد ازان این مصرعه بکمال ذوق برزبان مبارک رفت ؎ نخستین جلوه حسن قدیمی عالم آرای ؛ بعده کلام درباب یارسول الله گفتن افتاد عرض کردم که در حدیث شریف آمده اسمع اطیط السماء الحدیث پس شنیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض ما را از قریب و بعید بطریق اولی ثابت شد ارشاد فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنچه فرموده اند احوال سمع ظاهری خود بیان فرموده اند که این قدر وسعت دارد و حال باطن آنحضرت ازان هم بالاتر است صلی الله علیه وآله قدر علوه وکماله روزی کلام در مسئله مثلین افتاد ارشاد شد که در مکه معظمه نماز عصر حنفیه پیش از همه بعد مثل اول می شود و مسئله مثلین غلط است ثابت نیست بعده این حدیث شریف که قطعه حدیث امامت جبرئیل است برزبان مبارک رفت ظل کل شیٔ مثله روزی در مرض شخصے ارشاد شد که برمزار مولانا انوار الحق قدس سره برای من دعا کن او عرض کرد که دعای من پیش دعای آنجناب چه چیز است ارشاد شد که چندانکه وسائط بیشتری باشد نزول رحمت الٰہی بیشتری باشد بعده ارشاد شد که در احادیث و اخبار و خرقه که وسائط بیشتری باشد نزول رحمت الٰہی بیشتری باشد روزی عرض کرده شد که اگر مرشد در حالت عدم ادراک و حواس باشد بیعت صحیح است یا نه ارشاد شد که اگر حواس ظاهر نیست حواس باطن موجود است روزی ارشاد شد که مولانا جامی قدس سره چون قریب مدینه طیبه رسیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگی را در رویا ارشاد فرمودند که عاشق ما مے آید او را بگوئید که باز گردد اگر در اینجا خواهد آمد من از قبر بیرون خواهم آمد و این مصرعه برزبان مبارک بکمال ذوق و رقت رفت ؎ زان جام مدام مست و واله دارد ؛ بمحمد وآله صلے الله علیه وآله وسلم نیز عرض کرده شد که بعضی فقرا جانوریکه برای فدیه بیماران می کنند می گویند که یک حصه بماهیان و یک حصه به پرندگان و یک حصه به سگ و گربه بدهند آیا این چیزی هست

ارشاد که در روایت حدیث نیست فقط رسم است بسالکین باید داد روزی ارشاد شد آیا دقتیکه
اولیاء الله برروی زمین خواهند ماند قیامت قائم نخواهد شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند
لاتقوم الساعة وفی الارض احد یقول الله الله بعده ارشاد شد که الله الله بتاکید گفتن عبارت از گفتن اہل الله است
و الله الله گفتن دیگران الله الله گفتن نیست روزی ارشاد شد که دو کس از اہل باطن بخدمت
مولانا فخر الملۃ والدین رضی الله تعالے عنه آمدند و آنحضرت برای وضو نشسته بودند آن دو کس
بیفتادند و بیهوش شدند چون بافاقه آمدند مردمان ازیشان پرسیدند که سبب بیهوشی شما چه بود فرمودند
دیدیم که یکی از مریدان مولانا رضی الله تعالے عنه مرده بود و روح او را ملائکه عذاب می بردند
جسمی دیگر از جسم آنجناب پیدا شد و بجانب آن ملائکه برای استخلاص آن شخص رفت ملائکه گفتند
که این گنهکار است فرمودند اگرچه گنهگار است مرید ما است گفتند که ما بحکم آلهی آمده ایم فرمودند که
ما هم بحکم آلهی آمده ایم هرچند که او شان زور ملکیت صرف کردند سودی نکرد و آن شخص را از ایشان
خلاص فرمودند روزی ارشاد شد که از طرف عمل داری نصاری می آمدم چون از دریای گنگ
این طرف یعنی ملک اوده شدیم دو سه کس که همراه ما بودند گفتند که درین میدان به نسبت آن طرف
برکت معلوم می شود چرا که در اینجا حکومت کلمه گو است روزی شخصی برای بیعت آمد عرض کرده شد
که این کس می خواهد که در سلک غلامان داخل شود فرمودند که من خود غلام ایشان هستم من میخواهم که کدام
برادر دینی چنین باشد که کدام ذکر و عمل او مقبول شود و بسبب او من هم مغفور شوم از اینجا است تواضع
ز گردن فرازان نکوست ٭ گدا اگر تواضع کند خوی اوست ٭ روزی ارشاد شد که امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه برای حج می رفتند در راه بشهری که حضرت نجم الدین کبری رضی الله تعالے عنه
ساکن بودند رسیدند یکی از شاگردان ایشان معتقد آنحضرت بود عرض کرد که چنان توجه فرمائید که استاد
من بخدمت آنجناب مشرف گردد و در سلک معتقدین داخل شود چون امام رازی رحمة الله علیه
بخدمت آن حضرت حاضر شد فرمودند که امشب بر آستانه ما بخسپید و صباح برای
حج بروید همچنین کردند چون از حج فارغ شده بوطن خود آمدند و وقت موت رسید شیطان رجیم آمد و گفت

که معاذ الله خدا واند امام رازی هزار دلیل بر وحدانیت آن یکتای مطلق جلت عظمته بیان نمود و
آن مردود همه را رد کرد جواب از ایشان ممکن نشد فقط کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله باقی ماند در آن وقت
حضرت نجم الدین کبری رضی الله تعالی عنه را غیرت آمد و بصورت پیر لفظ خود بر ایشان ظاهر
ساختند شیطان از دیدن آن صورت ولی با از شهر بیرون گریخت آنحضرت فرمودند چرا نمی گوی که خدا را
بی دلیل شناختم همچنین گفتند و خاتمه ایشان بخیر شد بدست گیری مرشد کامل و مرزا صاحب همراه این
روایت از شیخ الاسلام بروایت دیگران نقل می کنند و بران این مضمون زیاده میکنند که وقتی که
در میان شیطان و امام فخر الدین رازی سوال و جواب می شد حضرت نجم الدین کبرا وضو می کردند چون
نور قلب بر این حال مطلع شدند چهره مبارک شان سرخ گردید و از فرط تندی که بآن وضو می کردند بر دیوار زدند و
فی الفور صورت شریف شان بر امام ظاهر گشت و ایشان را تعلیم کرد همان که مذکور شد روزی
ارشاد شد که ملا کمال الدین شاگرد ملا نظام الدین قدس سره اعتراض می نمود که چرا مرید حضرت سید شاه عبد الرزاق
رضی الله تعالی عنه که امی محض هستند شده اید روزی کتاب فصوص شریف مطالعه می نمودند
مقامی مشکل بود حل نشد بدل گفتند که اگر بمعجزه و تصرف سید صاحب قدس سره این مقام بر من حل شود
البته مرید ایشان شوم ناگاه دیدند که بر دیوار حاشیه نوشته است بدیدن آن حاشیه آن مقام حل شد
وقت صبح آمدند و بیعت نمودند آنجناب فرمودند که ملا نظام الدین برای درس
تو کافی اند هر بار از ما حواشی نخواهید نویسانید و مولانا نظام الدین ارشاد فرمودند که امروز کبری
بزرگ را در انداختیم عرض کردند که آن کدام است ارشاد شد که شاگرد تو کمال الدین ایشان شکر الهی
بجا آوردند روزی ارشاد شد که بحضور مولانا فخر الدین محمد رضی الله عنه در روز عرس ختم کلام الله
شریف و صحیح بخاری شریف می شد روزی ارشاد شد که مرشد از خیال مریدان می ماند چنانکه مادر
را خیال فرزندان می ماند و هر دم در محافظت او می کوشند اگرچه الفرزندان اندر روزی ارشاد
شد که هر که بعد نماز عصر پنج بار سوره عم یتساءلون بخواند از عاشقان الهی شود وقتی دیگر عرض کردم
که اگر طالب عشق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد فرمودند وه تو ایک ہے بات ...

سورہ بعد نماز عصر پس از مسبعات عشر بخوانید کاتب الحروف غفر اللہ ذنوبہ گوید کہ من درہم بچشم خود بقلم خاص شیخ الاسلام ہمین تاثیر سورہ موصوفہ در اوراد نوشتہ و ہم سید محمد علی صاحب نیز از شیخ الاسلام چنین روایت کردہ اندراوی گوید کہ روزی در شرح این بیت مثنوی شریف ؎ نی صحیحین و احادیث و رواۃ ٭ بلکہ اندر چشمہ آب حیات ٭ برزبان مبارک رفت کہ حاجت صحیح بخاری و صحیح مسلم ہیچ نیست و حاجت راویان ہم نیست انتہی کلامہ رضی اللہ تعالی عنہ وارضاہ عنا سبحان اللہ این ہست شان اہل قرب ؎ رسول و قاصد و پیغام و نامہ حاجت نیست ٭ کہ درمیان من و تو ہمین من و تو بسیم ٭ روزی ارشاد شد کہ بزرگے در شہر مکہ حضرت مخدوم شاہ مینا قدس سرہ سکونت داشتند آمدند و برای ملاقات حضرت مخدوم نرفتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خواب با ایشان ارشاد فرمودند کہ نقارۂ قطبیت شاہ میناصاحب بر آسمانہا نواختہ می شود و تو برای ملاقات ایشان نمی روی صبح آندرویش برخاستند و بخدمت آنجناب آمدند آنجناب فرمودند کہ از خود نزد من نیامدہ اید تا و قتیکہ از جانب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مامور نشدید روزی عرض کردم کہ می گویند حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دہلی رضی اللہ تعالے عنہ سماع نمی شنیدند فرمودند کہ غلط محض است ایشان سنت پیر خود را چہ گونہ ترک می نمودند بلکہ اول کسیکہ جمع محفل برای سماع کردہ است ایشان ہستند و نیز ارشاد شد کہ آنکہ می گویند کہ تائب الجنید این ہم غلط است ایشان از عبادت چگونہ توبہ می نمودند روزی سائلی درباب قرات فاتحہ خلف الامام سوال کرد ارشاد شد کہ نزد امام شافعی رضی اللہ تعالے عنہ می خوانند عرض کرد کہ حضرات ما می خوانند فرمودند کہ نعم بعضی صوفیہ میخوانند بعدہ ارشاد شد کہ حضرات سلطان المشائخ رضی اللہ تعالی عنہ میفرمایند کہ از آن باز کہ این حدیث شریف شنیدہ ام لا صلوۃ الا بفاتحۃ الکتاب قراۃ خلف الامام در نماز سرے وجہری ترک نہ نمودہ ام و نیز ارشاد شد کہ اکثر محدثین و اکثر ائمہ سوای امام اعظم رضی اللہ تعالی عنہ بہمین قائل اند و امام محمد رضی اللہ تعالے عنہ کہ شاگرد امام اعظم اند قراۃ فاتحہ خلف الامام در نماز سری تجویز کردہ اند روزی کلام در سیاہ افتاد ارشاد شد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود

در باب چاهی که در مدینه طیبه بود و یهود و نصارا در ان خرقه های حیض می انداختند ارشاد فرمودند که طاهر است شخصی عرض کرد که آن چاه کلان بود بر زبان مبارک رفت که ما خود دیده ایم ده در ده نبود عرض کرد که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلان خواهد بود فرمودند که بنای او کاهی تغیر نیافته عرض کرد که عمل بالا حوط بهر صورت اولی است ارشاد شد که این احوط ناشی از ذهن خود است کدام آیه شریف یا حدیث شریف بخوانید در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین تالاب های کلان و حوض هاے کلان کجا بود عرض کرد که فلان کس در باب میاه بسیار احتیاطی می کند ارشاد شد که بمذهب امام مالک رضی الله عنه عمل میکند عرض کردم که امام غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم در باب میاه بسیار تائید مذهب امام مالک رضی الله عنه فرموده اند بر زبان مبارک رفت که امام غزالی رحمة الله علیه خود مجتهد هستند کاتب الحروف گوید غفر الله ذنوبه اینکه حضرت شیخ الاسلام در باب طهارت میاه فرمودند مخالف مذهب امام اعظم رضی الله عنه نیست بلکه موافق است چرا که امام اعظم رض در باب طهارت میاه کثیر تجویز فرموده اند و آن را حدی در قول امام و شاگردان امام مقرر نیست و مسئله ده در ده که در بعض کتب فقه تحریر است بنظر احتیاط برای تعلیم عوام که ما کثیر را اندازه کردن نمی توانند بعض فقها نوشته اند و آب چون باین حد میرسد در طهارتش هیچ یکی را از فقها و محدثین کلام نمی ماند نه آنکه کمتر از ان قطعی طاهر نیست والله اعلم بالصواب راوی گوید که در رویا شیخ الاسلام را دیدم و بمن امری فرمودند چون بخدمت شریف پیوستم قصه خواب خود را در دل متزلزل ساخته عرض نمودم که مضمون حدیث شریف من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی مخصوص است با نحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا همه بزرگان همین حکم دارند ارشاد شد که شیطان بصورت کاملین متمثل نمی تواند شد و از دیدن ایشان در خواب مشکل حل می شود علی الخصوص آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اکمل الاکملین اند روزے ارشاد شد که شخصے در مجمع کثیر بر دست شیخ اکبر بیعت نمود آنحضرت فقط کلمه طیبه خوانانیده رخصت فرمودند آن شخص را مرض

جوع البقر بود نان بقدر یک سبد کلان و موافق آن دال میخورد بعد بیعت چون طعام خورد قلیل خورد و سیر شد یعنی آن مرض به برکت دست مبارک زائل گردید نیز ارشاد شد که شخصی از اجمیر شریف بخدمت قبلهٔ عالم حضرت خواجه نور محمد آمد که نماز نمی خواند سببش این بود که مرضی داشت که وضویش قایم نمی ماند و وی مسئلهٔ معذور نمی دانست آنحضرت خواستند که مسئلهٔ معذور او را تعلیم فرمایند ناگاه از زبان مبارک برآمد که هر پنج نماز بیک وضو خوانده باش مرضش زائل شد به برکت کلام پاک آنحضرت و اچنان شد که به یک وضو نماز پنجگانه می خواند روزی عرض کرده شد که اگر بخدمت اولیا از کسی بی ادبی واقع شود ایشان غالباً عفو خواهند کرد که شان رحمت اند ارشاد شد که ایشان اگرچه عفو نمایند خدای تعالی را غیرت می آید بعد ازان ارشاد شد که شخصی بخدمت بزرگی انکار داشت پیغمبر صلے الله علیه وسلم را بخواب دید سلام کرد آنحضرت جواب سلامش ندادند عرض کرد یا رسول الله چه قصور از من سرزده ارشاد شد که تو از معشوق من انکار کردی من هم از تو بیزار گشتم روزی ارشاد شد که قطب المشایخ غریب نواز وارث النبی فی الهند حضرت خواجه معین الملة والدین رضی الله تعالی عنه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که ارشاد می فرمایند تو معین دین من هستے و سنتی از سنت های من یعنے نکاح را ترک میکنے حضرت خواجه صباح چون برخاستند به نکاح پرداختند روزی ارشاد شد که بخدمت اولیاء الله کسی بی کشش ایشان رفتن نمی تواند روزی ارشاد شد که محبت الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدل می آید بتوجه مرشد می آید و این می داند که خود بخود آمده است روزی ارشاد شد که یکی از علما بمدینه منوره بزیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفتند و عرض کردند که یا رسول الله مرا چیزی از مذاق تصوف عنایت شود ارشاد شد که در دهلی نزد مولوی فخر الدین برو چون بخدمت مولانا رضی الله عنه حاضر شدند وضع آنجناب را مشاهده نمودند که موی سر دراز است و کلاه کج بر سر اقدس نهاده و دیگر امور نیز مثل این پس اعتقاد در دل ایشان مستحکم نشد باز در مدینه حاضر شدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز ارشاد فرمودند که در همان جا برو ما سفارش شما کردیم تقصیر شما معاف شد باز آمدند و بمطلب رسیدند روزی در بارهٔ تشریف بری

حضرت محمد باران صاحب قدس سره با مر شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه بولایت چهات برزبان مبارک رفت که مردم ان اضلاع نهایت سخت می باشند با ایشان بسر بردن بسیار مشکل است هر کسیکه امری خلاف رای ایشان می کند هر چند که خیلی درویش و بزرگ باشد او را قتل میکنند چنانچه دو سه کس را همچنین کشتند که قبور ایشان در انجا موجود است و فرمودند که در ان شهر مجذوبی بود که آمدن حضرت محمد باران صاحب قدس سره العزیز بروی گران گذشت و دانست که ایشان بر من حاکم شده آمده اند روزی مجذوب موصوف نزد آنجناب آمد و چنان تصرف کرد که در شکم آنجناب درد پیدا شد آنحضرت صبر فرمودند لیکن برادر آنجناب بجانب توسه شریف رجوع نموده عرض کرد که یا حضرت برادر من بحکم شما درینجا آمده است درین وقت مدد نمائید فی الحال درد زائل شد چون حضرت محمد باران صاحب مراجعت نموده بخدمت شیخ اکبر رسیدند این حال عرض نمودند آنحضرت تبسم فرمودند بمجرد تبسم در انجا ولایت آن مجذوب سلب شد مجذوب موصوف بخانه میان محمد باران صاحب آمد و رفت می کرد و می پرسید که آنجناب کی تشریف خواهند آورد چون محمد باران قدس سره باز دران شهر تشریف آوردند مجذوب حاضر شد و گفت که بر من شما چرا التفات نکردید و مرشد خود را چرا مقابل من نمودید خنده ایشان برق بود که هر چه نزد من بود رفت شد و بسوخت انچه از من رفته است اگر باز بمن عطا شود درین شهر نخواهم ماند آنجناب آن مجذوب را در حجره بردند و فرمودند که دو رکعت نماز بگزار و بعد و بجانب توسه شریف رو کرده عرض نمودند که اکنون این شخص توبه می کند انچه از و سلب شده است باز عنایت شود فی الحال دولت رفته او باز آمد و از زمان سابق هم فائق شد و موافق وعده از ان شهر بیرون رفت روزی ارشاد شد که شخصی از مریدان شیخ اکبر از آنحضرت اذن خواست که برای خواندن منطق در امروهه برود ارشاد شد که برو از انجا رام رام گویان مالا در گردن انداخته خواهی آمد آنشخص توبه کرد و از ان عزم باز آمد روزی ارشاد شد که حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد رض رساله تالیف فرموده اند درین باب که جناب غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در غنیة الطالبین فرموده اند

ومنهم الحنفیة یعنی حنفیه را در فرق مرجیه ذکر کرده اند و بعضی میگویند که این کلام آنحضرت نیست بلکه از لحقات است لاکن مولانا صاحب قدس سره اثبات فرمودند که فی الواقع این کلام آنجناب است رضی الله تعالی عنه از لحقات نیست لیکن مراد آنحضرت رضی الله تعالی عنه آنست درین اثنا فرمودند که مرا یاد نیست شاید که اینچنین رقم فرموده اند که فرقه مرجیه در غلبه رحمت الهی تعالی بمبالغه بسیار نموده اند و مضمون غضب را فراموش نموده اند و حنفیه نیز فی الجمله رحمت را غلبه می دهند و این امر از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است سبقت رحمتی علی غضبی بسبب این مناسبت حنفیه را در اقسام فرقه مرجیه ذکر فرموده اند لیکن حنفیه القدر رحمت را غلبه نمی دهند که دیگر فرق مرجیه می دهند بدین سبب زال الله عن الحق نسبتند اگرچه ذکر ایشان باین مناسبت در فرق مرجیه نموده شد روزی ارشاد شد که خدمت حضرت مولانا محمد فخر الدین رضی الله تعالی عنه در لباس سپاهیان نزد بزرگی تشریف بردند و خود را چنان اخفا فرمودند که آن بزرگ هم نشناخت و گفت اگر خواهید شما را در جای نوکر کنانم بعد تامل چون حال مولانا دیدند از جرات خود استغفار نمودند روزی کتابی در حدیث شریف در دست داشتم ارشاد شد که این کدام کتاب است عرض کردم که کتاب است در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد شد که این حال حضرت صلی الله علیه وسلم نیست بلکه قال آنجناب است علیه الصلوة والسلام و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل حال را معلوم است لیکن مبتدی را باید که اولاً اتباع قال نماید تا برکت آن حق تعالی حال هم عنایت کند روزی شخصی برای نوشتن شجره عرض کرد بر زبان مبارک رفت که از نوشتن بر کاغذ هیچ نمی شود روزی ارشاد شد که سید هرگاه می میرد با ایمان می میرد روزی ارشاد شد که شخصی در مسجد مولانا محمد فخر الملة والدین می ماند و حقه میکشید و توشه جناب شاه عبد الحق قدس سره می خورد روزی در خواب دید که بزرگی نیزه در دست گرفته می آید و می فرماید که قلیان هم می کشی و توشه ما هم میخوری اگر در مسجد مولوی صاحب ساکن نمی بودی نیزه می زدم آن شخص چون بیدار شد قلیان ترک کرد روزی ارشاد شد که از نوشیدن بقیه آب وضو صفای قلب حاصل می شود روزی ارشاد شد که تهجد اگر قضا شود آن

را اقتضا باید خواند چیزی که بمحبت آلهی کرده شد آن را ترک نباید کرد روزی ارشاد شد که شخصی مرید حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه بود بعده درویشی دیگر آمد کسی گفتش که مرید افغان گشتی آنکس مرید اندرویش شد وقتی حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه در سفر بودند به شخصی که همراه آنجناب بود فرموده ندکه شخصی ایمان از دنیا می برد و شیطان ایمانش را سلب می نماید من دعا می کنم و تو آمین بگو و موهای لحیه شریف استاده شد و بعده از توسه شریفه خبر انتقال آن شخص که مرید درویشی دیگر شده بود رسید چون آنجناب در توسه شریفه تشریف آوردند آن شخص همراهی آنجناب از حال آن شخص و موت او تفحص نمود معلوم شد که رویش سیاه شده بود و اگر کسی کلمه طیبه پیش او می خواند روی خود می گردانید اعاذنا الله من ذلک شخصی در مسجد ساکن بود دو رکعت نماز بگزارد و بخدمت شیخ اکبر استشفاع کرد که اگرچه آنکس قصور وار است لیکن دست گرفته جناب است بمجرد این امر رویش سفید شد و گفت که مرشد من حاضر اند و کلمه طیبه بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد سبحان الله فخر دوران مولوی نور سلیمان مددی بار روزی ارشاد شد که حضرت فاطمه سام قدس سرها مریده حضرت خواجه گنج شکر رضی الله تعالی عنه که از کاملات نسا بودند چون وقت وفات ایشان رسید ملک الموت علیه السلام نزد آن ولیه آمد ایشان گفتند که درمیان من و او وعده است که تا او نخواهد آمد نخواهم رفت درین اثنا حضرت سیدة النساء علی ابیها و علیها الصلوة والسلام بموجب حکم تشریف شریف ارزانی فرمودند آن ولیه سر خود بر قدم حضرت سیده رضی الله تعالی عنها نهاده عرض کرد که من کنیز شما ام لیکن درین امر امید آن دارم که حضور دخل نخواهند فرمود چرا که میان من و او همین وعده است که تا او خود نخواهد آمد نخواهم رفت پس برقی از بالای عرش عظیم در رسید و روح پاک آن برگزیده ایزدی همراه آن رفت سبحان الله شعر نگوید کس که مردی در کفن رفت بدان مردانگی کان شیر زن رفت روزی ارشاد شد که رحمت بزرگان بنسبت رحمت عموم خلائق بمراتب فرق دارد بهمین تقریب فرمودند که یکی از مریدان شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه از صحبت شریف آنحضرت جدا افتاد و بفسق و فجور مبتلا شد چون ذکر او بحضور آنجناب می آمد ارشاد می شد که اگرچه فاسق

[illegible] آنی است هرچه هست از آن من است وقتی آنحضرت برای زیارت مزار بزرگی رفته بودند
در آنجا رقص و سرود هم بود و آن شخص ایستاده تماشا می دید حضرت پس پشت او رفته چشمهای آن شخص
را بدست مبارک بستند فرمودند آنکس دانست که کسی از آشنایان من است شور کرد که مرا بگذار و در تماشای آن مخل
انداز مشو چون پس پشت نگاه کرد آنحضرت را دید سر در قدم مبارک انداخت آنجناب فرمودند
تماشا می دانید که بسبب اعمال شما ناخوش هستیم بدین وجه نزد ما نمی آیید شما خوب میدانید که چیزی
بدتر از شرک نیست اگر شرک هم خواهید کرد و نزد ما خواهید پوشید بیش نیست که خواهید کرد از
شما رنجیده دل نخواهیم شد که نظر ما بانجام کار است نه بر زمان حال آن شخص را این سخن چندان
اثر کرد که فورا از اعمال بد توبه نصوح کرد روزی ذکر بزرگی فرمودند که بر قبر فلان بزرگ
تشریف بردند و تصرف خود تکمیل ولایت آن صاحب قبر فرمودند مقام ایشان از سابق بسیار
بالاتر گردید حالانکه از وفات وی مدتی گذشته بود روزی ارشاد شد که بعضے بزرگان که فرموده اند دوام
وصال نمی ماند حال خود فرموده اند چرا که بعضے بزرگان را دوام وصال هم بوده است و نبوده فرمودند
که حضرت صاحب قبله یعنی شیخ اکبر را همچنان دیده ام که حال آنجناب هردم یکسان می باشد نیز
بر زبان مبارک رفت که بعد از وصال هیچ خوفی و خطری نیست روزی شخصی عرض کرد که زبانی
حضرت شنیده ام که مرشدان کامل همه علاوه خود را استعداد نظر توجه خود می دارند فرمودند که
آری کسیکه فانی فی الله باشد و مرتبه استغراق در ذات احدیت او را حاصل بود او را توجه
یک جانب مانع از توجه جانب دیگر نمی باشد روزی ارشاد شد که در وقت قتال چنگیز خان
جماعتی از اولیا در مقام بی رنگی نشسته بودند سلاحی بر انها کارگر نمی شد حضرت خضر علیه السلام
تشریف آوردند و فرمودند با موذن بگوئید که اذان بگو چون موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله
آن همه بهوش آمدند سلاح بر ایشان کارگر شد و بدرجه شهادت رسیدند روزی ارشاد شد که
ملائکه در باب بنی آدم گفتگو نمودند از حضرت حق جل جلاله ارشاد شد که بایزید بنده از بندگان
ماست و در مسجد قبل از همه می آید و بعد از همه می رود او را ببینید فرشته در آن مسجد رسید

ونعلین مبارک آنحضرت بگرفت و در گوشه مخفی شد آنجناب بعد فراغ نماز در همه جا بطرف
آسمان و زمین نظر فرمودند نعلین خود را نیافتند فرشته را گفتند که نعلین من نزد تست فرشته
بفضیلت ایشان برخود اقرار کرد که ما چون از آسمان بر زمین می آئیم حال اینجا می بینیم و شما
بهمین جا می مانید و از جای خود حرکت نمی کنید و حال همه عالم می بینید ونیز از زبان مبارک مسموع
شد که لوح محفوظ قلب عارف است حضرت بایزید می فرمایند که اگر آسمانها و زمینها و همه کائنات
در گوشه از گوشه های قلب عارف باشد مخفی گردد ونیز از زبان مبارک مسموع شد که علم
لدنی همه اولیا را می باشد روزی ارشاد شد که فلان بزرگ نوشته است که همه معجزات
که از انبیا علیهم الصلواة والسلام صادر شده اند طاقت آن هر ولی را می باشد زیرا که
کسیکه از ذات و صفات خود فانی شده مظهر جمیع صفات الهی تعالی گشت لابد جمیع انواع
خرق عادات از او ممکن است زیرا که او خلیفه احد است اگر مظهر جمیع صفات الهی نباشد
نیابت کامل نیست روزی ارشاد شد که چون منکر و نکیر نزد حضرت محبوب سبحانی غوث اعظم
رضی الله تعالی عنه آمدند و سوال کردند آنجناب فرمودند که جواب سوال شما بسیار سهل است
غلامان ما هم می دهند لیکن از شما می پرسیم که چرا بر حضرت حق اعتراض کردید که گفتید اتجعل فیها
من یفسد فیها آن هر دو فرشته نزد حق رفتند و عرض نمودند که بزرگے از امت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام اینچنین می فرماید ارشاد شد که آری راست می فرماید شما را بکرم خود مشغول
داشتم والا قصور شما بود چون باز نزد آنجناب آمدند و اظهار ندامت کردند آنجناب فرمودند
که بروید دوستداران من تشده نخواهید کرد بار بخاطر شریف آنجناب رسید که اگر شفاعت
جمیع امت آنحضرت علیه الصلوة والسلام می کردم چه خوش بودی ناگاه حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام خود تشریف آوردند و فرمودند که غم این مخورید هر که امتی ما است
دوستدار شما است روزی ارشاد شد که دختر فلان بزرگ در نکاح بزرگے بود چون
آن مرحومه انتقال کرد آن بزرگ خواست که خواهرش را در نکاح آرد و پدرش در بین

عرض کرد وی انکار کرد باز عرض کرد که در لوح محفوظ بنگر که نکاح من با او نوشته هست آن بزرگ بعد
ساعتی فرمود که اکنون در لوح محفوظ به بین چون دید هیچ نبود معلوم شد که محو شد و نیز از زبان مبارک
مسموع شد که زبانی حضرت صاحب یعنی شیخ اکبر شنیده ام که بعضی امور از لوح محفوظ
باقی مانده بود ارشاد شد که این را بگذارید که موقوف بر زبان دوستان ما است روزی
ارشاد شد که بزرگی را درد دی پیدا شد کسی را نزد طبیب فرستاد بزرگی با او در راه
ملاقی شد و فرمود که علاج دوست خدا از دشمن می کنانید این آیه را نوشته به بندید و بالحق انزلناه
و بالحق نزل معلوم شد که آن بزرگ حضرت خضر علیه السلام بودند روزی ارشاد شد که
رونق اہل قال بسبب اہل حال ست که ایشان فیضان الٰہی را بلا واسطه می گیرند و
و هر کس را موافق استعدادش می دهند روزی ارشاد شد که بحضور شیخ اکبر مذکور
شد که بعضے درویشان می گویند آنچنان اولیا کبار که در زمان سابق بودند درین زمان
نمی باشند ارشاد شد که غلط محض ست آنچه دران زمان بود درین زمان هم است و همان
مقام جناب غوث الاعظم رضی الله تعالے عنه درین زمان هم مر اولیا را حاصل است
انتهی سبحان الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله
خیر ام آخره روزی در باب صفتی از صفات آنحضرت علیه الصلوة والسلام استفسار
رفت که این صفت اولیا را هم می باشد یا نه فرمودند که در خلیفه صفت مستخلف می باشد
روزی ارشاد که شخصے مریدی از خلفای مولانا محمد فخر الملة والدین رضی الله تعالے عنه
بود در لکهنو آمد و رافضی شد روزی مرشد خود و خدمت مولانا را بخواب دید که مولانا
صاحب قبله بمرشدش فرمودند که بیا و آفتابه بیار و آب انداز تا من دل این را بشویم ایشان
آب انداختند و خدمت مولانا دلش شستند چون صبح برخاست سنی کامل بود
روزی در باب تفضیل جناب مرتضوی رضی الله تعالے عنه ارشاد شد که حضرت
یعنی شیخ اکبر فرمودند که آنجناب پیر و مرشد همه اولیا هستند چگونه از همه کم خواهند بود

واین امر بر ما مکشوف است انتهی و بر زبان مبارک رفت که بنای تفضیل نزد اہل ظاہر امور دیگر است و نزد اہل باطن بر رفع حجب و مقامات باطن است راقم گوید غفر الله ذنوبه که این ارشاد حضرت شیخ الاسلام که تفضیل قول حضرت شیخ اکبر است اختلاف اہل ظاہر و اہل باطن برجا است چرا که تفضیل را نزد اہل ظاہر وجهی دیگر است و نزد اہل باطن وجهی دیگر نه اہل باطن را در تفضیل شیخین بوجهی که علمای ظاہر می دہند نزاعی است و نه علمای ظاہر را به تفضیل جناب مرتضوی بوجهی که عارفین امت قائل اند خلافی است چرا که در فضل جناب ولایت مآب باین وجه که آنحضرت پیر و مرشد جمله اولیا امت است و رہبر باطن بوده وہست و بے توسل آنحضرت کسی از امت بمقامات عرفان فائز نشده و وی رضی الله عنه اعلم الاصحاب است و صاحب سر مصطفوی و وصی جناب نبوت کسی را از اہل سنت والجماعت اختلافی نیست و ثابت است این مضمون باحادیث صحیحه و من آنرا مختصر برای دفع اوہام می نگارم اما متصف بودن آنحضرت بصفت ہدایت از لسان نبوت ابن جریر و ابن مردویه در تفسیر خود ہا و ابن اعرابی و ابو نعیم در کتاب المعرفه و دیلمی در مسند الفردوس و ابن عساکر و ابن نجار در تاریخ خود ہا از ابن عباس روایت می کنند که گفت ابن عباس لما نزلت انما انت منذر ولکل قوم هاد وضع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يده على صدره فقال انا المنذر واومى بيده الى منكب على رضى الله عنه فقال انت الهادى يا على بك يهتدى المهتدون من بعدى یعنی ہرگاه که نازل شد آیه کریمه انما انت منذر ولکل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو ہستی ترساننده و برای ہر قومی رہبر است نهاد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دست خود بر سینه مبارک خود پس فرمود من منذر ہستم و اشاره کرد بدست شریف خود جانب شانه علی رضی الله عنه پس فرمود تو ہادی ہستی یا علی بتو ہدایت یابند ہدایت یابندگان بعد من اگر از ہدایت ہمین ہدایت ظاہری مراد گیرند جمله صحابه بآن متصف اند بلسان نبوت تخصیص جناب امیر بآن نیست پس ضرور است که مراد این ہدایت که مخصوص است بجناب ولایت مآب ہدایت باطن

و نیز فرموده است نبی کریم علیه الصلوة والتسلیم ان تؤمروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا
راغبا فی الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة
لائم وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم
این حدیث دلالت میکند بر بیان نقش و خروج را بنا بر بیان نبوت هر یکی را از خلفای خود جدا جدا
بصفات کمالیه بوده و از انجمله حضرت مرتضوی را بصفت هدایت برگزیده پس معلوم شد که
آنحضرت در میان همه صحابه کرام ممتاز بوده او وصی و صاحب سر نبوی بودن آنحضرت رضی
الله عنه ... در معجم کبیر و ابن مردویه از ابی سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله عنهما
مرفوعا روایت کرده ان وصیی و موضع سری و خیر من اترک بعدی
و ینجز عدتی و یقضی دینی علی ابن ابی طالب تحقیق وصی من و جای نهادن
سر من و بهترین آنکه گذارم بعد خود و وفا کند وعده مرا و ادا کند دین مرا علی ابن ابی طالب
است و امام احمد در مناقب از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت انس گفتیم ما از
سلمان که بپرسد از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که کیست وصی او پس گفت سلمان
یا رسول الله من وصیک قال یا سلمان من کان وصی موسی قال یوشع
ابن نون قال فان وصیی ووارثی یقضی دینی وینجز موعدی علی ابن ابی طالب
یعنی یا رسول الله کیست وصی تو فرمود وصی موسی که بود گفت یوشع ابن نون فرمود وصی من و وارث
من ادا کند دین من و وفا کند وعده مرا علی ابن ابی طالب است و اما آنکه آنحضرت وارث علم نبوی
بود و مدینه علم پس حدیث انا مدینة العلم و علی بابها که حدیث مشهورست بران شاهد است و هم در حدیث مواخاة
از زید ابن ابی اوفی رضی الله عنه مرویست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال لعلی انت اخی ووارثی قال وما ارث منک یا نبی الله قال ما ورثت الانبیاء
من قبلی قال وما ورثت الانبیاء من قبلک قال کتاب ربهم وسنة نبیهم
یعنی تحقیق فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از علی رضی الله عنه تحقیق تو برادر منی

و وارث من هستی گفت وارث کدام شئی خواهم شد از تو فرمود چیزیکه وارث شده اند انبیاء از
قبل از من گفت وچه چیز را وارث شده اند انبیا قبل از تو فرمود کتاب رب خود ها وسنت
نبی خود ها روایت کرده این را ابن عساکر در اربعین و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است ان علیا کان
یقول فی حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکره الی قوله والله انی لاخوه وولیه وابن عمه ووارثه
یعنی تحقیق بود علی رضی الله عنه که می گفت در زمانه حیات رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس
ذکر کرده تا قول وی رضی الله عنه والله تحقیق من برادر اویم وولے او وابن عم او ووارث
او روایت کرده این را احمد در مناقب ونسائی در خصائص وطبرانی در کبیر وحاکم ولفظ
وی این ست وارث علمه یعنی وارث علم آنحضرت ام هین وجوهات لفضل جناب مرتضوی
از زبان نبوت مروی است روایت کرده طبرانی وخطیب در متفق ومفترق وحافظ
عمر ابن محمد ملا در سیرت خود از ابن عباس وحاکم از ابن عباس وابوهریره هر دو ست
ان النبی صلی الله علیه واله وسلم لما زوج فاطمة من علی قالت فاطمة یارسول الله
زوجتنی من رجل فقیر لیس له شیء فقال لها النبی صلی الله علیه واله وسلم اما ترضین
یافاطمة ان الله عزوجل اطلع علی اهل الارض فاختار منهم رجلین احدهما ابوک والاخر بعلک
تحقیق نبی کریم هرگاه که نکاح کرد فاطمه را از علی گفت فاطمه یارسول الله نکاح کردے مرا از
رجلی فقیر که نیست نزد او چیزے فرمود آنحضرت از سیده آیا راضی نیستے یافاطمه تحقیق الله
عزوجل مطلع شد بر اهل ارض پس برگزید از انها دو مرد را یکی ازان پدر تست ودیگر شوهر
تو ودر روایتی است که فرمود اسلام او از همه پیش ست وعرفان او از همه بیش وهم براے
اظهار عظمت آنحضرت رضی الله عنه فرموده ابن عساکر از انس رضی الله عنه آورده
که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیست کسی از انبیا مگر آنکه برای اوست
نظیر در امت من پس ابوبکر نظیر ابراهیم است وعمر نظیر موسی وعثمان نظیر هارون وعلی نظیر من
وهرکه خوش آید او را که نظر کند سوی عیسی ابن مریم پس باید که نظر کند جانب ابی ذر در این حدیث آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت رضی اللہ عنہ را الطیر خود فرمودہ اینجا قرب وی رضی اللہ عنہ بحضرت الوہیت و متصف بودن وی بصفات کمالیہ محمدیہ باید فہمید چونکہ در آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جمیع اخلاق انبیا جمع بود و آنحضرت رضی اللہ عنہ مظہر اتم آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود لہذا نبی کریم فرمودہ ابو الحمراء مرفوعاً روایت کردہ کہ ہر کہ ارادہ کند کہ نظر کند جانب آدم در علم او و جانب نوح در فہم او و جانب ابراہیم در حلم او و جانب یحیی ابن زکریا در زہد او و جانب موسی در بطش او پس نظر کند جانب علی ابن ابی طالب اخراج کرد این را قزوینی و حاکمی برای اہل انصاف ہمین قدر کافی است برای صحت آن عقیدہ کہ اہل باطن دارند و شاہ ولی اللہ صاحب کہ در تفضیل الشیخین بسیار غلو دارند در رسائل درین باب تالیف کردہ اند ایشان ہم در تفہیمات نوشتہ اند علی رضی اللہ تعالی عنہ وراثہ یافت از نبی صلے اللہ علیہ وسلم حکمۃ کاملہ باز رفت تا قرب ملکوتے باز نزول کرد در شرع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای شرع وطن گرفت در ان و برای این موسوم کرد نفس خود را بالوصی و ہمین است وصایت و گفت لابد است ہر نبی را وصی و چنین است وصایۃ نزد ما حکمۃ و باز تحمل شرع نبی و علوم او و تکفل برای امت او بالدعا و منصب و یعنے وصی این کہ بود او خازن علم نبی در امت وی و حامل وحی وی و شاہ عبد العزیز صاحب در فتح العزیز در تحت آیہ کریمہ انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریۃ لنجعلہا لکم تذکرۃ وتعیہا اذن واعیۃ یعنی تا بگردانیم انکشتے را برای شما یادگار در ہرجا کہ خوف غرق داشتہ باشند و خواہند کہ سطح آب را قطع کردہ از ملکے بملکے و از کنارے بکنارے انتقال نمایند ہمین قسم خانہ رواں نے از اجسام نباتیہ خشبیہ درست کردہ بکار برند و بہ تامل عقلی پے برند کہ نجات از ثقل طبعی گناہان کہ مانند آب غرق کنندہ اند و در قعر یا ویہ می اندازند بدون آنکہ توسل بکسانے کردہ آید کہ خود را ظرف آن لطیف اللطفا ساختہ باشند مانند چوب کہ خود را ظرف ہوای لطیف کردہ است ممکن نیست پس بہر نوع کہ ممکن باشد

خود را در دل آن ظرف لطیفہ جا باید داد کہ برکت آن لطیف کہ ظروف الطف ہست اتحاد ظرف بآن لطیف بہم رسانیم و خود را از ثقل گناہان وا رہانیم و آن ظرف لطیفہ در ہر وقت کمیاب و نادر الوجود میباشد لاجرم در طلب تفتیش انہا باید شد و بدل و جان در متابعت و معیت آنہا باید کوشید کہ در دلہای آنہا جا پیدا کنیم و برای این است مرحومہ الظروف لطیفہ اہل بیت مصطفویہ اللہ علیہ و علیہم السلام کہ محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد کہ در دلہای آنہا انکس را جای پیدا شود و چون اندلہا از نور لطیف حضرت باری جل اسمہ معمور و مملو است بسبب مشارکت ظرفیت و مجاورت مکان بآن جناب نسبتی پیدا آید کہ در دفع ثقل طبیعے گناہان حکم تریاق دارد و لنعم ما قیل تہور بی چارہ ہوس کرد کہ در کعبہ رود ؛ دست در پای کبوتر زد و ناگاہ رسید ؛ و لہذا در حدیث شریف وارد ست کہ مثل اہل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی و من تخلف عنہا غرق یعنے مثال اہل بیت من در شما مثال کشتی حضرت نوح است ہر کہ سوار شد در آن کشتی از طوفان نجات یافت و ہر کہ پس ماند از ان کشتی غرق طوفان گشت و وجہہ تخصیص حضرات اہل بیت علیہم السلام باین مراتب و فضیلت آن ست کہ کشتی نوح صورت کمال علمی الجناب بود و حضرات اہل بیت را نیز حق تعالے صورت کمال علمی جناب خاتم المرسلین گردانیدہ بود کہ عبارت از طریقہ ہست زیرا کہ کمال علمی الجناب بدون مناسبت شخصے باآنجناب در قوای روحیہ و حفظ و فتوت و سماحت متصور نیست کہ در کسی جلوہ گر شود و این مناسبت بدون ولادت و علاقہ اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال را باجمیع وسعت آن کہ معدن ولایات مختلفہ ہست درین مجری جاری می کردند و از ہمین نا ن و د ریختند و ہمین ست معنے امامت کہ یکے مردیگری را از ایشان وصی ساخت و ہمین است سر آنکہ این بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیا امت شدند و ہر کہ تمسک بحبل اللہ سے نماید چار و ناچار سند استفاضہ او باین بزرگواران منتہی میگردد و درین کشتی می نشیند بخلاف کمال علمی الجناب کہ بشیر و صحابہ کرام جلوہ گر ماند زیرا کہ انطباع آن کمال را صحبت

تلمیذ باستاذ تا مدت دراز و تفطن بمرضیات او و آموختن آئین در حل مشکلات و استخراج مجهولات از ضرورات ست و لهذا فرموده اند که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست هر دو مسلمان را بهر دو جناح تمسک ضرور افتاد چنانچه قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم سمت توجهه را از غیر سمت توجهه امتیاز حاصل شود ممکن نیست و لهذا فرموده و تعیها یعنی یاد دارد قصه این کشتی را و کیفیت نجات از غرق طوفان را که مومنین را باین تدبیر حاصل میشود اذن واعیة یعنی گوشی که یاد دارنده این قسم امور است در حدیث وارد است که چون این آیه نازل شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ را فرموده که سالت اللہ ان یجعلها اذنک یا علی و تخصیص حضرت امیر المومنین باین شرف و مرتبت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر متصور نبود زیرا که اهل بیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که قابل امامت این طریق بودند دران وقت صغیر السن بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شان کمال آنحضرت بود لاجرم تو اعد نجات از تقل گناهان را بحضرت امیر المومنین القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان متصور نمودن ضرور افتاد که ایشان بحکم ابوت آن کمال را تر و تازه بصاحبزاده ها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان جاری ماند و لهذا حضرت امیر المومنین را یعسوب المومنین خطاب داده اند و معهذا اجناب امیر بسبب آنکه در کنار آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرورش یافته اند و علاقه دامادی آنجناب داشتند و از طفلی در سفر و حضر رفیق و شریک مانده حکم فرزندی گرفته بودند و بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبت کلی در قوای روحانی با آنجناب ایشان را حاصل بود پس حضرت امیر گویا ظل و صورت کمال عملی آنجناب بودند که عبارت از ولایت و طریقت ست و بدعای آنحضرت آن استعداد ایشان تضاعف پذیرفت و به نهایت مرتبه

بکمال رسید چنانچه آثار آن در ظاهر و باطن اولیاء الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویداست هر کلام
پس نماند درین مسئله باهم نزاعی و اختلافی نزد اهل حق والله اعلم بالصواب و راوی گوید که نیز بر زبان مبارک
رفت که تا وقتیکه مرشد خود را افضل نداند فیض او حاصل نمی شود روزی ارشاد شد که این مرتبه
که اولیاء امت آنحضرت راست صلی الله علیه وسلم اولیاء امت هیچ یکی از انبیا علیهم السلام
را دست نداده زیرا که این چنین مرشدی کامل کاشف حقائق کسی نیافته صلی الله علیه وآله وسلم
قدر ارشاد و هدایته روزی بنسبت این مصرع مثنوی شریف که این نجوم و طب وحی انبیاست
عرض کردم که چه سبب است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آموختن علم نجوم منع فرمودند
از علم طب فرمودند که نافهمان نجوم را موثر حقیقی غیر خدا می دانند و در شرک گرفتار می شوند چنانچه
مسئله وحدت وجود که از قرآن و حدیث و اقوال بزرگان همین ثابت است که غیر حق موجود
نیست لاکن پیش عوام نباید گفت زیرا که فهم ایشان ناقص است احکام شرع شریف را باطل
خواهند کرد روزی ارشاد شد که میرزا عبدالقادر بیدل حکایتی منظوم کرده که شخصی حضرت
مولانای روم را بخواب دید و حال آنجا استفسار نمود فرمودند که عقبی چون دنیاست هیچ
فرقی درین بزم پیدا نشد * کسی واقف ما بجز ما نشد * بعده بر زبان مبارک رفت که در
عقبی همین لشکرهای اهل دنیا می روند اولیاء را چگونه کما حقه شناسند مگر کسی که از جنس ایشان
باشد چنانکه لفظ اشاره بآن می نماید روزی ارشاد شد که حضرت مولانا فخر الملة والدین
محمد رضی الله تعالی عنه در معنی حدیث شریف که الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ارقام فرمودند که فان لم تکن شرط است تراه جزا
و نیز ارقام فرمودند که اگر کسی گوید که درین صورت تراه مجزوم باید نه مرفوع جوابش آنکه
بقای این الف در حالت جزم هم آمده روزی در ذکر بزرگی ارشاد شد که سماع و وجد میکردند
و دیگر از ایشان گرانی خاطر داشتند روزی در حجره خویش مشغول بودند آوازی شنیدند
که تو مرا از رقص و اسماع لاحول خواندند که وسوسه شیطانی است مگر رسید همین نشنیدند آخر

آن بزرگ تشریف بردند ایشان از اندرون حجره ندا فرمودند تو مولوی ارشاد الله ایشان اندرون
حجره تشریف بردند گرانی که از طرف ایشان داشتند دفع کردند روزی ارشاد شد که امام
اعظم رضی الله تعالی عنه می فرمایند متعلق مسئلهٔ القضاء والقدر روزی عرض کردم که
اینکه بزرگان نوشته اند که غیر از آنکه مبشر بالجنة اند کسی را جنتی قطعی نباید گفت حالانکه در
جنتی بودن اولیای کرام کدام شک ست ارشاد شد یعنی کسی را برای خود چنین
نباید گفت روزی نسبت این شعر مثنوی شریف آنزمان که عشق می افزود درد بوحنیفه
شافعی درسی نکرد عرض کردم که آیا این مجتهدین اهل باطن نه بودند فرمودند که آری بودند لاکن
بمرتبه ابراهیم ادهم وغیرهم نه بودند چنانچه امام اعظم رضی الله تعالی عنه در حق حضرت ابراهیم ادهم
رضی الله تعالی عنه فرمودند که سیدنا ابراهیم و امام احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنه در خدمت
بشر حافی قدس سره می رفتند روزی فرمودند که بعضی کسان هستند که ظاهر ایشان مخالف
باطن است چنانکه علمای بی عمل و بعضی آنان هستند که باطن و ظاهر ایشان مساوی است
و آن علمای باعمل اند چنانکه ائمه اربعه رضی الله عنهم و بعضی آنها هستند که ظاهر ایشان با
باطن ایشان نسبتی ندارد و ایشان حضرات اولیاء الله اند قدس الله اسرارهم روزی
ارشاد شد که مولوی عبد الرحمن که یکی از مریدان مولانا نور محمد رضی الله تعالی عنه بودند در
مسئله وحدت وجود رساله تالیف کردند و بخدمت حضرت شیخ اکبر قدس سره آوردند بدین گمان
که آنجناب پسند خواهند کرد و خوشنود خواهند شد آنحضرت از دیدن آن بسیار ناخوش
شدند و فرمودند که اگر شما بیدار شوید مانند منصور قدس سره در آنوقت هم از زبان شما این چنین
کلام برآید آنوقت دانیم که حالت شما صادق است و اولیاء سابق که تصانیف فرموده
اند هم حالت ایشان صادق بود و هم امر آنجناب اعلی بود بدین وجه تصنیف فرموده اند
مولوی موصوف عرض کردند امید دارم چنان توجه بر من فرمایند که حالت صادق
پیدا شود آنحضرت توجه فرمودند آن طالب صادق در یک روز جان بحق داد روزی

ارشاد شد که چون خدمت مولانا فخر الملة والدین محمد رضی الله تعالی عنه رساله فخر الحسن
تالیف فرمودند مولوی رفیع الدین صاحب جواب آن نوشتن آغاز کردند وقتیکه فخر الحسن
را می دیدند بر نوشته خود خط می کشیدند و باز جوابش از سر نو می نوشتند و باز چون رساله
موصوفه را می دیدند همچنان می کردند آخر الامر جوابش ممکن نشد و مولانا عبد العلی بحر العلوم
قدس سره چون آن رساله شریفه را دیدند فرمودند که بحسن اعتقاد می دانستیم که آنچه بزرگان
نوشته اند حق است لیکن این تحقیق که مولانا نوشته اند ما را هم معلوم نبود روزی در اثنا
درس کشکول شریف ارشاد شد که هر چیزیکه دل را بخدا راغب کند نزد صوفیه کرام داخل اسما
ذکر است اگرچه درس و تدریس ظاهری باشد یا سماع بود و اهل ظاهر چونکه ازین نکته غافل
اند حلال را هم حرام میدانند روزی ارشاد شد که امام غزالی رحمة الله علیه باسناد خود تا
حضرت جنید رضی الله تعالی عنه روایت کرده اند که حضرت جنید فرمودند که بود و نه نام جناب
الهی تعالی شانه همه صفت سالک می شود و هو بعد غیر واصل روزی حضرت
حافظ محمد اسلم صاحب قبله دام برکاتهم عرض کردند که شاه ولی الله صاحب دهلوی
را بعضی مردم ولی می دانند بر زبان مبارک رفت که هر کسیکه قائل توحید جناب الهیه
و رسالت حضرت رسالت پناهی است آن ولی ست کما قال الله تعالی اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ لاکن کلام در ولایت خاصه است روزی
ارشاد شد که زنی معتقد بزرگی بود حاجتی پیش ایشان برد فرمودند که بیرون شهر برو
شهری است دران شهر برو دکان فلان مهاجن برو و این قدر زر از وی بگیر زن رفت
و همچنان کرد بار دیگر حاجتی او را پیش آمد و بخدمت آن بزرگ حاضر شد فرمودند که آن شهر
و مهاجن و روپیه کجا بود آنچه بود من بودم بخاطر تو شهر و مهاجن و روپیه شدم هر بار اینچنین
نمی شود روزی آیه کریمه وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ بر زبان مبارک
رفت ارشاد فرمودند که حق تعالی درین کریمه مسئله تجدد امثال بیان فرموده است

مولوی ہدایت اللہ صاحب مرحوم فرمودند کہ بخدمت حضرت شیخ الاسلام عرض کردم کہ فقرا دعملیات رعایت ساعات نجوم مے کنند فرمودند کہ این طریقہ حضرات شطاریہ ست وہر کسیکہ این را اخذ کردہ است از ایشان اخذ کردہ وایشان درین باب مبالغہ بسیار دارند و می گویند کہ ازین خدا یافتہ میشود عرض کردم کہ حضرات ما ہم می کنند فرمودند کہ لا روزی پرسیدہ شد کہ در وظیفہ کلام کردن چگونہ است فرمودند کہ حضرت سلطان المشائخ رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا می فرمایند کہ بعضے درویشان از تکلم در وظیفہ منع می کنند و نزد ما ہیچ باکے نیست ہرچہ خواہد بگوید بعدہ شعری برزبان مبارک رفت کہ مضمونش این بود کہ در مشرب رندان ہیچ قیدی نیست روزی ارشاد شد کہ فلان درویش بسیار حال وقال می کرد چون در توسہ شریف رفتند فرمودند کہ چون بنظر تامل دیدم حالت طفلان اینجا ازمن بہتر ست روزی ارشاد شد کہ بعضی احکام از جانب حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلاف ظاہر بفقرا ارشاد مے شوند ازین باعث درمیان ایشان ومیان اہل ظاہر مخاصمت می ماند مراد از ظاہر این نیست کہ خلاف نصوص قاطعہ باشد بلکہ مراد آنست کہ آنچہ از ظاہر نصوص مفہوم می شود در حقیقت آنرا تاویلی دیگر می باشد روزی ارشاد شد کہ یکی از مریدان شاہ عبد القادر صاحب در مسجد جامع دہلی شریف نزد آثار شریف حضرت رسالت علیہ وآلہ الصلوۃ والسلام مراقبہ نمودند چون چشم بند می کردند چشم ایشان وامی شد ونسبت ایشان درانوقت میکرد نمی گشت فرمودند کہ درین وقت کسی از مریدان حضرت مولانا فخر الملۃ والدین درانیجا ست مردم گفتند کہ بلی حاجی لعل صاحب قدس سرہ درگوشہ مسجد وظیفہ می خوانند فرمودند کہ این فخریان اینچنان نسبت قوی دارند کہ نسبت ما پیش ایشان مرتکز نمی شود روزی فرمودند کہ عالمے در وعظ گفت وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ازین آیہ کریمہ معلوم شد کہ محبت مال اگر قلیل باشد جائز ست گفتم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ الدنیا جیفۃ وجیفہ قلیل باشد یا کثیر حرام مطلق ست وباز فرمودند کہ معنے این آیہ کریمہ آنست کہ محبت مال قلیل ہم نمی باید وشما محبت کثیرہ مال می دارید وارشاد شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود مے فرمایند

تعالی والله بنیا روزے ارشاد شد علمای ظاهر تا وقتیکه کسی سامع علم ایشان نباشند از علم
لذت نمی یابند و اهل باطن از علم خود خود متلذذ می شوند خواه کسی شنود یا نشنود روزی ارشاد شد
که کاملین چون تربیت ناقص می کنند از مقام خود بسیار تنزل می نمایند و بسیار مشقت بر
ایشان می افتد روزی ارشاد شد که این وهابیان که استعانت از اولیا منع می کنند با ایشان باید گفت
که از اوستاد چرا علم میخوانید این را هم داخل شرک نمایند و هم فرمودند که شخصے با ایشان جواب خوش
داد که شما هم غیر خدا هستید چرا مردم را وعظ و نصیحت می کنید این هم استعانت بغیر الله است
و روزی در همین ذکر فرمودند که این فرقه آیاتی را که در حق بتان وارد اند بر اولیا محمول می نمایند
و استعانت از ایشان منع می کنند انتهی کلامه راوی گوید چون در این ارشادات جناب
رضی الله تعالے عنه تامل کرده شد نکته عجیب حل گردید و آن اینکه در قرآن مجید جاییکه
خطاب با کسان ست که بتان را خدا می دانستند چنین ارشاد می شود که معبودان شما
نمی شنوند و نمی بینند و از خواندن شما غافل اند چرا ایشان را می پرستید و در جاییکه خطاب با کسان
که انبیا و ملائکه علیهم السلام را خدا یا فرزند خدا می دانستند چنین ارشاد میشود که انبیا و ملائکه
بندگان من هستند مخلوق من و از من بیشتر سند بلی حکم من چیزی نمی توانند کرد و انبیا علیهم السلام
طعام میخورند بشر بودند چگونه ایشان خدا خواهند بود پس وهابیان درمیان این هر دو قسم آیات
تمیز نمی کنند و آیاتی را که در حق بتان ست بر اولیاء الله محمول می کنند و می گویند که ایشان چونکه
مرده اند چیزے نمی شنوند و از خواندن مردم غافل اند استعانت از ایشان اگرچه بالاستقلال
نباشد شرک ست سبحانک هذا بهتان عظیم راقم الحروف گوید غفر الله ذنوبه که آیاتیکه نسبت معبود
باطل مشرکین وارد است و در آن الله جل جلاله فرموده است که ایشان نمی شنوند و نمی بینند بسوی آن
آیات نسبت انبیا علیهم السلام سیما جناب سید الانبیا که حق تعالے بنحوے که آیه کریمه
لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول اورا از علم غیب خاص نصیب وافر داده
چنانچه می شنید آواز آسمان را و می دید آنچه از پس پشت شریف یا بعید از آنحضرت بوده بود و می دید

علم اولین و آخرین و اولیا را است وی که از حدیث قدسی کنت سمعه و بصره الی آخر حدیث و دست
سماعت و بصارت آنها ظاهر و هویداست چه سان را است خواهد آمد پس هرگاه که الله جل جلاله آنها را
از فضل خود این چنین قوت داد و مظهر خود ساخت استعانت و استفاضه از آنحضرات همان حکم دارد
که تعلیم از علما و واعظان لاشک فیه و هم استعانت از بندگان خدا ثابت است از نص حدیث
چنانچه طبرانی روایت کرده وان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی والله اعلم بالصواب راوی نقل میکند که روزی شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که بزرگی
از سکنای بداون شریف بمدینه منوره علی منورها افضل الصلوة والتسلیمات رفتند بدین غرض
که همان مقام مقدس بمیرم و بعد زیارت سعادت کرده بوطن خود درآمدند مردمان پرسیدند
که سبب باز آمدن چه بود فرمودند که در انجای نورافزا مشاهده نمودم که ملائکه تعالی از حضرت
جل شانه مامورانند هر که در جای دیگر میرد و مستحقاق سکونت آن بلده طیبه صلی الله تعالی علی من
طیبها و آله وسلم دارد او را نقل کرده دران مقام امن و امان میبرند لهذا باز آمدم که اگر مستحقاق
آن مقام عالی در من خواهد بود مرا هم خواهند برد روزی ارشاد شد که بزرگی را وقت انتقال رسید و
قائم مقامی نداشت عرض کردند قائم مقام شما کدام خواهد شد فرمودند که شادو دل شاد نامی کبری کلان
بود در انشهر مردم دانستند که این کلام بیهوشی است آخر الامر بعد انتقال آن واصل حق روز سوم دل شاد
دوان بر مزار مبارکش درآمد و از قبر شریف نعشش بچسپید و کلمه شهادت بر زبان آورده کامل شده قائم مقام
ایشان گردید سبحان الله تعالی شانه روزی ارشاد شد که بزرگی هندو پسری دید و فرمود این ولی بعد
آخر آن پسر ایمان آورده و یکی از اولیا گردید روزی ارشاد شد در ذکر یکی از اولیا کبار که ایشان میفرمایند
که نزد مرشد خود نشسته بودم که شخصی آمده چنان حقائق و معارف بیان نمود که بفهم نمی آمد از انجا برخاستم که
نشستنم در انجا بیکار است چون فهم از ان قاصر است باز بعد ساعتی رفتم و پرسیدم که این حقائق را که آموخت
گفت مرا استاد ویست که من او را الحمد و قل هو الله تعلیم میکنم و وی مرا این حقائق و معارف تعلیم میکند
روزی در بیان اینکه وقتیکه تقدیر غالب می آید همه عاجز میشوند ارشاد شد که حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام

در قریب یک سفله آمدند روزی عرض کردم که مردم میگویند که این دیوان که منسوب بجناب سیدنا علے
مرتضی است علیه السلام چون است در حقیقت سوای دو شعر از آنجناب نیست فرمودند که اهل ظاهر چه دانند
مولانا عبد الرحمن جامی که عارفی کامل بودند از کلام ایشان صحت این دیوان ثابت میشود و هو الحق روزی
نسبت عوارف المعارف ارشاد شد که بسیار خوب کتابی ست هر مسئله را از حدیث شریف نوشته اند روزی
ارشاد شد که بزرگے در وقت حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالے عنه بخدمت یکی از اساتذه علم حدیث
خوانده بود باری از اوستاد خود کتابی طلب کرد ایشان ندادند بعده ایشان برای حج رفته و بسیار کتب
حدیث شریف آوردند روزی برزبانش رفت که وقتی آن بود که اوستاد من در یک کتاب دادن
من دریغ کرده بود امروز وقتی ست که نزد من این همه کتب کثیره موجود است حضرت سلطان المشائخ رضی الله
تعالے عنه فرمودند که معلوم میشود که حج ایشان قبول نشد یعنے که بخدمت اوستاد خود سوے ادب
میکنند این علامت عدم قبولیت حج ست روزی ارشاد شد که مولانای جامی قدس سره العزیز
چون شرح ملای نوشتند کسی گفت که مولانا بجانب علوم ظاهری توجه تام ندارند مبادا که خطائے
کنند که سبب اعتراض علمای ظاهر شود روزی آن شخص دید که مولانا در حجره خویش مراقب نشسته
اند و قلم بر کاغذ خود بخود می رود فی الحال از خیال خویش تائب شد روزی ارشاد شد که بزرگے
را خطاب رسید که اترك الصلوٰة فانك لا تحتاج الیها ایشان عرض کردند که خداوندا این
از من نخواهد شد بنده سبب بندگی چگونه خواهد بود انتهی راوی گوید که این چنین خطاب امتحانا
باشد لهذا آن بزرگ قبول نکرد و از جاده شرع شریف نلغزید چنانچه از حدیث شریف ثابت است
که روز حشر عابدان اصنام پس معبودان باطل خود خواهند رفت حق تعالے بمومنان خواهد
فرمود که چرا همراه اینها نمی روید ایشان عرض خواهند کرد که وقتیکه پروردگار ما خواهد آمد همراه
وی خواهیم رفت روزی ارشاد شد که بزرگان این همه طاعات و عبادت که می کنند برای
آنست که مردم به بینند و موافق آن عمل کنند و این ریا مذموم نیست بلکه محمود است و الا ایشان
محتاج طاعت نیستند **فائده** یعنے حاجت کثرت نوافل ندارند حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب

عبد القاهر سهروردی رضی الله تعالی عنه در آداب المریدین میفرمایند که منها اظهار الطاعات
والعبادات یعنی منجمله آداب اظهار طاعات و عبادات ست تا که مریدان بآن متادب شوند حضرت
ذوالنون مصری رحمه الله میفرمایند ریای عارفان از اخلاص مریدان بهتر ست حضرت سید محمد گیسو
دراز رحمه الله در شرح میفرمایند که عارف را رخصت است که ریای کند و این ریا نه برای هوای
نفس ست کار عارفان بجای ست که بزیادتی نوافل و تحمل شدائد احتیاجی نماند روزی در شرح الم نشرح
ارشاد شد که ووضعنا عنک وزرک الذی الخ یعنی بار خودی را از تو در افگندیم فاذا فرغت
یعنی از خودی خود فانی شدی و معنی تمام این سوره شریف مناسب همین مضمون فرمودند روزی
در مسئله توحید ارشاد شد که این هم قسمی از تجلی جلالی حضرت حق ست که بنده خود را غیر حق میداند
روزی ارشاد شد که هر چیزی را تا نجوئی نیابی الا دوست را تا نیابی نجوئی باز ارشاد شد که تا حق
تعالی بصفت مرید تجلی بر دلش نخواهد کرد بنده کی اورا خواهد جست روزی ارشاد شد که توحید
نه آنست که اورا یگانه دانی بلکه توحید آنست که با او یگانه باشی روزی ارشاد شد که معنی علم نزد
صوفیه صافیه آنست که عالم عین معلوم گردد و اهل ظاهر جهل را علم پندارند روزی در ذکر بزرگی
که از سادات بودند ارشاد شد که در ابتدا همراه آزادان می ماندند و ایشان جوانی بود بر و عاشق
بودند باری در شهری رسیدند و در آن شهر بزرگی بودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رویا
بایشان فرمودند که یکی از فرزندان ما همراه آزادان ست اورا بگیرید و تعلیم نمائید آن بزرگ
همچنان کردند و ایشان را تعلیم فرمودند روزی باحقر ارشاد شد که مطالعه مثنوی شریف میکرده باشید
تا وقتیکه انسان کلام کاملان نمی بیند ایمان کامل نمی شود و این اغوای نفس و شیطان است
که ما تفسیر خوانده ایم و حدیث شریف خوانده ایم اما محبت الله و رسول حاصل نشد و ایمان
کامل نشد و چیزی بغیر مرشدان حاصل نمیشود ملا نظام الدین قدس سره که اینچنین عالم متبحر
بودند تا وقتیکه نعلین حضرت سید عبد الرزاق رضی الله تعالی عنه راست نکردند چیزی حاصل
نشد روزی عرض کردم که قصه حضرت یوسف علیه السلام بمقام هفتم خانه مولانای جامی قدس سره

السامی بطور دیگر نوشتہ اند و حضرت محی الدین عربی رضی اللہ تعالے عنہ بطور دیگر تحقیق کردہ اند حالانکہ ہر دو صاحب کشف اند ارشاد شد کہ اینچہ ضرورست کہ بر مولانا جامی قدس سرہ ہمان منکشف شود کہ در علم حضرت الٰہی ست باز عرض کردم کہ می گویند بر اولیا اللہ ہمہ چیز مکشوف می شود فرمودند کہ بعضے وقت در استغراق معلوم نمی شود روزی ارشاد شد کہ شخصے در خواب مولانای روم را رضی اللہ تعالے عنہ دید عرض کرد کہ ما مثنوی جناب را بمنزلہ قرآن مجید می دانیم فرمودند کہ من چہ و مثنوی من چہ ہاتفی آواز داد کہ مولانا انچہ گوید بعضاً لنفسہ می گوید مثنوی شریف بعینہ قرآن مجید ست روزی ارشاد شد کہ ذکر و شغل بعضی را مفید می افتد و بعضے را ضرر می رساند روزے ارشاد شد کہ مولانای جامی قدس سرہ السامی شرح مثنوی شریف آغاز کردند و سہ بیت را ازان شرح کردہ بودند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در رویا بمولانای موصوف فرمودند کہ مولوی صاحب از شرح کردن شما ناخوش می شوند کہ ایشان اسرار خود را در پردہ گفتہ و شما اظہار ان می کنید مولانای جامی قدس سرہ نوشتن شرح ترک دادند روزی ارشاد شد کہ این کسان یعنی اولیا را صد ہزار زبان ست و صد ہزاران دست و صد ہزاران گوش روزی در شرح آیہ کریمہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی ارشاد شد کہ اتباع من نمائید چنانکہ من باوجودیکہ در دنیا موجودم و از دنیا بیرون رفتہ شما ہم اینچنین کنید روزی این آیہ کریمہ بر زبان مبارک رفت ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ انا و من اتبعنی ارشاد شد کہ اتبعنی ظاہراً و باطناً روزے ارشاد شد کہ کسیکہ عالم ظاہر می شود مردمان را پیش خود مثل گاو میدانند و رین وقت وی را مرشد کامل باید کہ علم و عمل را از نظر او ساقط گرداند روزے ارشاد شد کہ سمع و بصر و غیرہ این ہمہ صفات قلب اند و چشم و گوش و غیرہ وسائط آنست روزی ارشاد شد حضرت صاحب قبلہ یعنی شیخ اکبر رضی اللہ تعالے عنہ در رمضان مبارک سحری می خوردند و بعدہ بموذن می فرمایند کہ اذان بگو می گوید راقم کہ مراد ازان این ست کہ چونکہ تاخیر سحر

مسنون است چنان آخر وقت آنحضرت سحر میخوردند که فی النور بعد فراغ صبح صادق میشد
این کمال وکرامت آنحضرت است که اوقات همه بر آنجناب مکشوف بود ورنه این قدر تاخیر
بغیر اہل باطن وصاحب صفا کسی نمی تواند کردن روزی ارشاد شد که فلان عالم دلائل بسیار
بر این معنے بیان کرد که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشر بودند حاجت این گفتگو چه بود که
این امر را خس هم می داند روزی ارشاد شد که مولوی عبد الحی در وعظ در باب منع زیارت قبور
تشدد بسیار نمود شخصی از مریدان شیخ اکبر در انجا بود با مردمان بگفت که در اینجا مشکوة شریف
نزد کسی هست شخصے گفت آری وکتاب پیش کرد آنشخص گفت که آنوقت بجانب حضرت شیخ
اکبر توجه نمودم وعرض کردم که من علم حدیث شریف نخوانده ام ونمی دانم که احادیث زیارت
قبور در کدام مقام هستند چنان توجه فرمایند که مقام مطلوب در این کتاب شریف برآید
چون کتاب موصوف واکردم این حدیث شریف برآمد که جناب سید المرسلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم میفرمایند کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها انتهی روزی ارشاد شد
که در حدیث شریف آمده است الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین روزی ارشاد شد
که شخصی بخدمت بزرگے رفت وچند سوال در خاطر داشت می گوید که آن بزرگ بعضے سوالات
را جواب در دل من القا کردند وبعضی را بر زبان فرمودند راقم گوید غفر اللہ ذنوبه
مراد آنکه اولیاء اللہ چون بفحوای حدیث قدسی کنت سمعه وبصره ینظر بنور اللہ
هستند ناظر قلب مردمان اند بمقتضای حکمة گاه تعلیم بزبان می کنند وگاه بدل مسترشد
القامی فرمایند اللهم ارزقنا من فیوضاتهم وبرکاتهم آمین بجاه النبی الکریم
راوی می گوید روزی ارشاد فرمودند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حق حضرت اویس قرنی
رضی اللہ تعالے عنه فرموده اند انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن سببش
آنست که حضرت اویس قرنی از ذات وصفات خود فانی شده باقی بذات وصفات حق تعالے
بودند بدین سبب نفس ایشان را نفس الرحمن فرمودند روزی ارشاد شد که هرچه میشود

بعضے از کمال و قرب از اتباع شرع شریف می شود لیکن حصولش موقوف بر توجه مرشد ان کامل است و نیز ارشاد شد که بزرگان چون روح کسی را در اعتقاد خود می کشند چگونه آنکس از اعتقاد ایشان بیرون شود زیرا که تصرف ایشان بعینه تصرف حضرت حق است تعالے شانه از حق تعالے گرفته اند گرفته روزی ارشاد شد که از تعظیم و تکریم بزرگان هر قدر که باشد قرب حق تعالے حاصل می شود روزی ارشاد شد که بر مولوی حسن الزمان آن قدر عنایت مولانا صاحب شد که همه مقدمات صوفیان را که اهل ظاهر منکر بودند از آیات و احادیث و اقوال مجتهدین ثابت کردند روزی پرسیده شد که بعضے می گویند اولیا چون در حرمین شریفین حاضر می شوند کرامت ایشان سلب میشود ارشاد شد که لا بلکه زیاده می شود لیکن در انجا تادبا اظهار کرامت نمی کنند روزے ارشاد شد که حضرت شیخ اکبر بجاے تشریف برده بودند که در آن مدینه شریفه و باتفاق شد مردمان و بازرگان را و قریب هرگ رسیده گان را پیش میان باران صاحب می آوردند ایشان بر مرضا دم می گردند بهم می شدند بسیار کسان صحت یافتند چون شیخ اکبر تشریف آوردند حضرت میان باران صاحب را طلبیده بسیار زجر و توبیخ فرمودند از اینچنین فعل یعنے اظهار کرامت توبه کنانیدند روزی ارشاد شد که فلان کسے گوید من حدیث میدانم با و بگوئید علم حدیث بے استاد نمی آید بگو که استاد او کیست راقم گوید که همین ست حال محدثین این زمانه که بمطالعه خود بلا استعداد عربیت حدیث خوانده دعوے عمل بالحدیث می کنند و در حقیقت از اتباع سنت سنیه سید الانبیا صلوة الله علیه و آله جدا میشوند الله تعالے اهل اسلام را توفیق خیر دهاد که پیروے صالحین سلف ترک نکنند آمین روزی ارشاد شد که در حدیث شریف آمده است الا ان العبد المؤمن فی کل شیء روزی ارشاد شد که مرتبه علم از عمل افضل است زیرا که عمل اعضا و جوارح را قیام نیست مثلا نماز تا وقتیکه مصلے در نماز ست در عمل مشغول است و چون از نماز فارغ شد اعضای ظاهری از عمل فارغ شدند و علم که صفت قلب ست دائمی است و او را از زوال نیست روزی در باب نمازے که از معمولات مشائخ است استفسار رفت که آیا این نماز از آنحضرت صلی

علیہ وآلہ وسلم منقول است فرمودند کہ ہمہ تصدق ہجان جناب است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدر حسنہ وجمالہ روزی ارشاد شدکہ غسل صحبت مستحب است روزی ارشاد شدکہ بول و غائط آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پاک بود و خون ہم پاک بود روزی شخصے کہ کلوخ بعد بول نمی گرفت ارشاد شد کہ ایا کلوخ گرفتن در بول ممنوع است ایا کلوخ گرفتن سنت نیست بعدہ حدیث اہل قبا را بیان فرمودند راقم گوید دین حدیث در یک روایت آمدہ است کہ اہل قبا گفتند ما بعد باب میشوئیم و این لفظ شامل بول و غائط ہر دو ست روزی ارشاد شدکہ بعضے کسان مثنوی شریف را شل کلام دیگر شعرا سید انند و نمی پندارند کہ اولیا اللہ نائب پیغمبر مستند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی ارشاد شد کہ شخصے از مولانا روم رحمۃ اللہ علیہ پرسید کہ منصور بر یک کلمہ بردار کشیدہ شد آنجناب ہمچنین کلمات علانیہ در مثنوی شریف می فرمایند چہ سبب است فرمودند کہ منصور عاشق بود من معشوقم راوی گوید کہ وقت بیعت حضرت شیخ الاسلام دست مبارک بر دست من نہادہ این آیہ شریفہ خواندند ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیھم بعد ازان فرمودند من کہ بگو الٰہی من توبہ کردم از ہر گناہ توبہ من قبول کن و مرا بر شریعت قائم دار و دل مرا در محبت خود ثابت دار بعد ازان ارشاد شد کہ نماز تہجد دوازدہ رکعت بخوان در ہر رکعت یک رکوع سورۂ یوسف و سہ بار سورۂ اخلاص بخوان و بعد فراغ صد بار لِلّٰہِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِیْھِنَّ وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر و صد بار سورہ الم نشرح و صد بار استغفار باز فرمودند کہ اعضا و جوارح خود را در احکام شرع مصروف دار و ذکر و شغل مکن تا وقتیکہ از تحصیل علم فارغ نشوی بعد ازان بصحبت شو و در صحبت دنیا داران منشین کہ از صحبت ایشان لذت محبت الٰہی سلب مے شود و نیز ارشاد شد کہ لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وھو علی کل شئی قدیر بعد نماز صبح صد بار بخوان و نیز وقت بیعت فرمودند کہ بعد مغرب دو رکعت ہدیہ رسول اللہ در رکعت اولی بعد فاتحہ والضحی و در ثانیہ الم نشرح بخوان و بعدہ شش رکعت اوابین در ہر رکعتے بعد فاتحہ سورہ اخلاص سہ سہ بار و بعدہ دو رکعت

حفظ الایمان در رکعت اولی سوره اخلاص هفت بار و سوره فلق یک بار و در ثانیه سوره اخلاص
هفت بار و سوره ناس یک بار بخواند حافظ عبد العزیز صاحب همین قدر نوشته اند و در اوراد یکه
شیخ الاسلام بدست مبارک خود تحریر فرموده به بعض مریدان داده اند و بدیگران زبانی تعلیم
فرموده اند در همه این روایت ست بعد نماز اوابین سر بسجده نهد و سه بار بخواند یا حی یا قیوم
ثبتنی علی الایمان همچنین بعد نماز حفظ الایمان عمل نماید و حافظ عبد العزیز نقل می کنند که حضرت
همین فرمودند که نماز فی الزوال چهار رکعت بخوان در هر رکعت بعد فاتحه پنج پنج بار سوره اخلاص
و بعد سلام یازده بار بگو سلام قولا من رب رحیم بعد ازان دعا بکن این اوراد مرقومه
بالا دیگر خادمان حضرت مثل میر محمد علی صاحب وغیره هم روایت می کنند و سوای اوراد مرویه
حافظ عبد العزیز صاحب اوراد ضروری دیگر از شیخ الاسلام مرویست و ان اینکه بعد هر فریضه
آیة کرسی تا خالدون بخواند و بعده درود شریف ده بار و سوره اخلاص ده بار و سبحان الله سی و
سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
یک بار و بعد نماز صبح علاوه اوراد مذکوره بالا چهل و یکبار بخواند یا حی یا قیوم یا لا اله
الا انت و قبل نماز عصر خواندن چهار رکعت سنت را بسیار تاکید فرموده اند و بعد سنت
عشا فرموده اند که دو رکعت صلوة سعادت الدارین بدین نمط خواند که در هر رکعت بعد
فاتحه سوره اخلاص ده بار و بعد فراغ نماز یا وهاب هفتاد بار و یکبار و بعد نماز وتر یا الله
سه هزار و یازده بار بخواند و بعد نماز تهجد سوای اوراد مذکوره بالا فرموده اند که سه صد و سیزده
بار بخواند یا حی یا قیوم و فرموده اند که در شب و روز وقتی معین کرده هر روز درود شریف چشتیه سه صد و سیزده بار ۳۱۳
هم خوانده باشد ترک نکند درود شریف این ست اللهم صل وسلم علی سیدنا محمد و علی آل
سیدنا محمد کما تحب و ترضی بان تصلی علیه و هم فرموده اند که بعد عصر سوره عم یتساءلون
پنج بار بخواند تا محبت حق جل و علا پیدا شود و هم فرموده اند که بعد نماز صبح قبل طلوع آفتاب
و بعد عصر قبل غروب آفتاب هر روز مسبعات عشر خوانده باشد و مسبعات عشر که تعلیم فرموده اند

این ست فاتحه مع تسمیه هفت بار ناس مع تسمیه هفت بار سوره فلق مع تسمیه هفت بار
سوره اخلاص مع تسمیه هفت بار قل یا مع تسمیه هفت بار آیة کرسی هفت بار کلمه تمجید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم هفت بار عدد ما علم الله وزنة ما علم الله وملأ ما علم الله
تَبَرَّأْتُ مِنْ حَوْلِیْ وَقُوَّتِیْ وَالْتَجَأْتُ اِلٰی حَوْلِ اللّٰہِ وَقُوَّتِہٖ فِیْ جَمِیْعِ اُمُوْرِیْ سہ
سه بار درود شریف اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک وحبیبک ورسولک
النبی الامی وعلی اله واصحابه وبارک وسلم هفت بار اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن
توالدا وارحمهما کما ربیانی صغیرا اللهم اغفر لجمیع المومنین والمومنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات انک مجیب الدعوات برحمتک یا ارحم
الراحمین هفت بار اللهم یا رب افعل بی وبهم عاجلا واجلا فی الدین
الدنیا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا یا مولانا ما نحن له
اهل انک غفور حلیم جواد کریم ملک قدیم بر رب رؤف رحیم
هفت بار اللهم اهدنی لنعمتک یا ذا نعم یا رافع توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
شش بار اللهم احینی محبا لک وامتنی محبا لک واحشرنی تحت تراب اقدام
احبائک هفت بار سبحان الله العلی الدیان سبحان الله الحنان المنان سبحان الله
الشدید الارکان سبحان الله المسبح فی کل مکان سبحان من لا یشغله شان عن
شان سبحان من یذهب باللیل ویاتی بالنهار وقت صبح سه بار وبعد عصر همین عماسه بار بخواند
الابجای من یذهب باللیل الی اخره در دعای مرقومه این الفاظ بخواند سبحان من یذهب
بالنهار ویاتی باللیل وبعد ازان این آیات یکبار بخواند فسبحان الله حین تمسون وحین
تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت
ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون وهم فرموده اند که برای

وقت مرض و برآمد حاجت وقت ضرورت مسبعات عشر را سوای دو وقت معمول یعنی
صبح و شام بوقت دیگر سوم بار بخوانند این همه اوراد را حضرت حافظ صاحب قبله
دام برکاتهم نیز طالبان تعلیم می فرمایند و میر محمد علی صاحب می گویند که حضرت ممن
فرمودند که آیه کریمه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظلمین بعد هر نماز فرض
چهل و یکبار بخوانند و اگر حاجتی باشد بعد نماز آیه موصوفه را یکصد و یک بار بخوانند بنیت رفع
حاجت و عبد الواحد صاحب مرحوم برادر راقم می فرمودند که حضرت تعلیم فرمودند که هر روز
یا رفیق یا شفیق اغثنی من کل ضیق هشتاد و یک بار بخوان و رباعی ابو سعید ابو الخیر رباعی
ای در صفت و ذات تو حیران گردیده و از هر دو جهان خدمت درگاه تو به علت تو ستاده
و شفا هم تو دهی یا رب تو بفضل خویش بستان ز بده ز هر دو بست و یکبار بخوان و میر محمد علی صاحب
می گویند که بتاریخ سیوم شعبان حضرت فرمودند که سه بار سوره یسین باین تاریخ باید خواند و هم
میر صاحب می گویند که شیخ الاسلام در ایام مرض فرمودند که آنچه شغلها تعلیم کرده ام همه را
یعنی جمله مریدان را اجازت اند ادم و هم میر صاحب می گویند که حضرت فرمودند که از صبح
تا طلوع آفتاب و از بعد عصر تا به عشا به یاد الهی مشغول می باید بود و این وقت نگاه داشت
قلب است بذکر خدا و بعد طلوع آفتاب این نوافل از شیخ الاسلام مروی است
بروایت میر محمد علی صاحب و غیره که بعد طلوع اول دو رکعت نماز شکر النهار بخوانند باین
ترکیب که در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص پنج پنج بار بخوانند و بعده نماز اشراق چهار
رکعت بدو سلام بخوانند در هر دو دوگانه برکعت اولی بعد فاتحه آیه کرسی و در ثانیه آخر
سوره بقر آخر سوره و آیه نور تا علیم بخوانند و نماز ضحی باین ترکیب ارشاد شد که شش رکعت بسه
سلام بخوانند از قل یا تا آخر قرآن از شش سوره یک سوره بترتیب در هر رکعت بعد فاتحه بخوانند
و هم میر صاحب می گویند که ترکیب سنت چهار گانه عصر حضرت ارشاد فرمودند که در اول رکعت
سوره عصر چهار بار بخوانند و در ثانیه سه بار و در ثالثه دو بار و در رابعه یک بار و ترکیب نماز تهجد

بدین نمط ارشاد فرمودند که اگر سوره یوسف یاد نباشد در رکعت اولے سوره اخلاص دوازده
بار بخواند و در دوم یازده بار بهمین نمط در هر رکعت یکبار کم کند تا در آخر رکعت یکبار بماند و اگر شب
کم باشد شش رکعت بخواند خواه چهار رکعت و در هر رکعت سوره اخلاص سه سه بار خواند و نیز
ارشاد شد که بوضو وقت شستن پا این رباعی بخواند رباعی ای در خم چوگان تو دل همچون
گوی بیرون ز فرمان تو ام یکسر موی ظاهر که بدست ماست شستیم تمام باطن که بدست تست
آن را تو بشوی صاحب زاده میان جمال الدین صاحب نقل می کنند که حضرت شیخ الاسلام
روزی فرمودند که بعد شهادت حضرت سید سالار مسعود غازی قدس سره تا دو صد سال قدرے
کم خواه بیش رجوع خلائق بنسبت ایشان نبود چون خدمت قطب المشایخ سیدنا خواجه معین
الدین حسن رضی الله تعالی عنه بر قطبیت هند مامور شدند بدیار هند قدم رنجه فرمودند
بحضرت سید سالار هم افاضه فرمودند چنانچه بفیضان آن وارث النبی فی الهند حضرت سید
سالار را بمراتب ولایت خاصه بدانمایه ترقی حاصل شد که بتوجه آنحضرت بفضل الهی جل جلاله حاجات
اکثر حاجتمندان روا می شود بهمین وجه بعد آن رجوع خلائق که الان ست بنسبت حضرت سید سالار
رضی الله تعالی عنه قایم گردید و هم صاحبزاده صاحب موصوف فرمودند که حضرت روزی در معنے
این شعر حافظ علیه الرحمه وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر و تسبیح ملک در
حلقه زنار داشت فرمودند که مراد از شیرین قلندر حضرت مولانای روم هستند رضی الله
تعالے عنه مرزا سردار بیگ صاحب ناقل اند که بمقام حیدرآباد برادر مرزا شهسوار بیگ
دعوت دوازده هم شریف کردند حضرت قبله هم تشریف آوردند بوقت تنهائی من از والده
صاحبه خود در باب کشف برای خود عرض کنانیدم حضرت فرمودند بشنوید این همه دنیا ست
مرد آن ست که از خدا خدا را طلبد و بعد چند سال وقتیکه در کمیری بحضور حضرت صاحب حاضر شدم
و قدمبوس گردیدم مرا بسینه خود چسپانیدند و فرمودند که کار مردان همچنین ست مرزا صاحب روایت
می کنند که حضرت غلام فخر الدین صاحب نبیره حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنه

بهاردن شریف بمن فرمودند که حضرت شیخ الاسلام وران زمان که بدار الخیر اجمیر شریف حاضر بودند
جانب آنحضرت هجوم خلق بسیار شد از برای روپوشی از خلق صحبت هندو بچه اختیار کردند که تمام
روز بدنباله او می رفتند اکثری از مشاهده این حال برگشتند شخصی عرض نمود که این چه حالت
است و چه الباس فرمودند **بیت** هرگز نشوی شیر بیابان حقیقت تا سگ نشوی در کوچه
باز از نگردی ایضا وقت وفات حضرت صاحبزاده میان گل محمد صاحب ابن شیخ اکبر رضی
الله تعالے عنہما مولوی دیدار بخش صاحب به شیخ الاسلام نوشتند که عرضی تعزیت بحضرت
شیخ اکبر حرا اخیر ارسال نموده حضرت صاحب بهشت همان عرضی قلمی فرمودند که طفلی که بالغ شد
باز نا بالغ نمی شود مراد آنکه این رسومات برای محجوبان ست چون حجاب برخاسته ضرور نشر
نیست حضرت شیخ الاسلام بکنایه این مضمون را ادا فرمودند چون که کتمان در مزاج شریف
غالب بود صاحبزاده میان هادی حسن صاحب روایت می کنند که مولوی حسن الزمان
صاحب گفتند که حضرت شیخ الاسلام فرمودند که روزے ارشاد کردند حضرت شیخ اکبر رضی الله
تعالی عنهما که چون مرا خدمت قطبیت می دادند انکار کردم باز چون اصرار کردند گفتم که باین شرط
این خدمت قبول می کنم که هر که بسلسله من در آید او مغفور باشد پس ازین وعده این ام
کرده شد آنوقت این خدمت قبول کردم روزی در حیدرآباد دکن این عبارت هدایه
پیش شد صاحب هدایه در حرمت سماع نوشته اند که امام اعظم رحمة الله تعالی عنه
فرموده اند نسبت سماع ابتلیت بهذا مرة او مرتین فسکت مبتلا کرده شدم باین یکمرتبه
یا دو مرتبه پس سکوت کردم ابتلا نمی شود مگر بجرام شیخ الاسلام باستماع این استخراج صاحب
هدایه فرمودند که ببینید صاحب هدایه مضمون دیگر را بطور خود تاویل کرده اند از لفظ ابتلا حرمت
ثابت نمی شود چرا که الله تعالے در قرآن شریف می فرماید و اذا ابتلے ابراهیم ربه
اگر درینجا معنے ابتلا مبتلا کردن بجرام قرار دهند منزه است ساحت قدس حضرت
احدیت جل جلاله و مرتبه خلت خلیل ازان پس موافق این آیه شریفه ابتلا همین امتحان

پیش آمدن است از حضرت رب العزت عاشقان خود را و مطلب صریح از مقوله امام
این ست که امتحان کرده شدم بسماع بکیر تیهاد و مرتبه پس سکوت کردم یعنے بسبب قوت
ضابط حرکت و تواجد نه نمودم حرمت از قول امام ثابت نیست حضرت حافظ صاحب قبلہ
فرمودند که حضرت شیخ الاسلام ارشاد میکردند که بعد طعام شب اگر دائم استنجا کنند از درد
سیان محفوظ مانند و حضرت حافظ صاحب فرمودند که و این تجربه هم حاصل شد روزی در ذکر تاریخ
وصال حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالے عنہ حضرت حافظ محمد اسلم صاحب فرمودند
که حضرت شیخ الاسلام ارشاد کرده اند که تاریخ وصال محبوبین یکی ست یعنے تاریخ وصال حضرت محبوب
سبحانی و حضرت محبوب الٰہی قدس سرہما هفدهم ربیع الثانی ست سیان سید ہادی حسن صاحب
گفتند که مشهور تاریخ وصال حضرت محبوب سبحانی هفدهم ست حافظ صاحب فرمودند که این
همچنان ست که در دہلی هفدهم حضرت محبوب الٰہی زبان زد خلائق ست زیرا که همین تاریخ اہل
شہر باستانہ حضرت محبوب الٰہی حاضر می شوند و فاتحه بشب می شود و آن هفدهم ست همین طور هفدهم
حضرت محبوب سبحانی هم مشهور گشته بعده حضرت حافظ صاحب قبلہ فرمودند که حضرت شیخ الاسلام
این هم فرموده اند که حضرت محبوب سبحانی بتاریخ یازدهم فاتحه حضرت سید عالم صلی اللہ علیه و آله وسلم
می کردند بدین وجه تاریخ یازدهم بنام حضرت اقدس شان مشهور گشته راقم گوید غفر اللہ ذنوبه که از
دیگر اولیا اللہ هم مرویست که حضرت غوث الاعظم بتاریخ یازدهم بعد مغرب که ابتدای دوازدهم
یعنے شب ولادت حضرت سرور عالم ست بدین مناسبت فاتحه سید المرسلین میفرمودند لہذا
یا بتاریخ آنحضرت بہمان تاریخ فاتحه جناب سرور عالم کرده ثواب آن بحضور حضرت محبوب سبحانی
نذر کردن پسندیده باتباع آنحضرت ست لہذا در اولیا اللہ این عمل جارے شده و منفعت بسیار دارد
و بتاریخ یازدهم بعد نماز مغرب فاتحه یازدهم کردند و نفع دارد یکے آنکه برکت شب دوازدهم و اتباع حضرت
بزرگ ست گیر حاصل میشود دوم آنکه وصال حضرت محبوب سبحانی بتاریخ یازدهم هم روایت کرده اند تعلق آن تاریخ
و برکت آن هم حاصل میگردد چراکه نزد اہل معرفت روز نائب شب ست و شب نائب روز عمل شب بروز و عمل روز بشب کردن درست

باب پنجم در ذکر کرامات

کرامات خرق عادات را گویند که از اولیاء الله ظاهر میشود و آن در حقیقت معجزهٔ نبی می باشد که در صورت فنا بعد اتباع کامل در پردهٔ آن ولی هویدا می گردد و کرامات مر اولیاء الله را از کتاب الله ثابت ست چنانچه آوردن آصف وزیر سلیمان علیه السلام که نزدش علم کتاب بود تخت بلقیس را بچشم زدن کرامت بینه ست که در سورهٔ نمل مذکور ست پس هرگاه که اولیاء امم سابقه این قوت داشتند اولیای امت که خیر الامم ست قطعی از انها قوی تر اند در تصرفات انحضرات بعوالم باذن الله کلام و انکار کردن خود را در ضلالت انداختن ست بهمین وجه در کتب عقائد فرقهٔ ناجیه اهل سنت نوشته کَرَامَةُ اَوْلِیَاءِ اللهِ حَقٌّ و هم منجمله کرامات است از اولیا وقوع افعالیکه بنظر ظاهر بینان خلاف شریعت ظاهری می نماید و بعد ازان سری از اسرار غیبیه ازان ظاهر میشود و ازان حقیقت آن افعال عیان میگردد چنانچه شکستن خضر کشتی را و کشتن پسر صغیر را که این هر دو فعل بظاهر از منکرات بود و فی الحقیقت برای مایان ممنوع ست لیکن چونکه حضرت خضر علیه السلام آن را موافق امر و ارادهٔ الٰهی کرده بود و عین حق بود و اطاعت و هم نفع خلق الله دران مترتب لیکن دیگران که آن علم ندارند در اینچنین کارها تقلید ایشان جائز نیست و بد دانستن آنها هم ناروا است و باعث حرمان چنانچه مولانا روم قدس سره می فرمایند ؎ کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر * آن بارا بر حال شان باید گذاشت پس چون حال کرامت ظاهر شد حالا کلام در حال کرامات شیخ الاسلام می رود باید دانست که حضرت شیخ الاسلام را در اخفای کرامت بسیار کد و کوشش بود الا بمقتضای مشیت الٰهی جل جلاله خوارق بسیار از آنحضرت بظهور پیوسته آنچه ازان بسمع کاتب الحروف غفر الله ذنوبه رسیده نوشته می آید میان هادی حسن صاحب از غلام سعد خان مرحوم نقل می کنند که در ایام ریاضت که حضرت شیخ الاسلام بدرگاه حضرت محمد [illegible] شاه میرزا [illegible] صاحب قدس سره قیام پذیر بودند مولوی پیربخش صاحب رحمة الله علیه

که از اقربای حضرت بودند نیز در لکهنو فرودکش بودند برای روبکاری معافی از انقفافات در اختتام
روبکاری دیر شد و مولوی صاحب قرضدار روستائی شدند روزی روستائی تقاضای مبالغ
خود نمود و کلمات ناگفتنی بر زبان آورد مولوی صاحب ملول شده بخدمت بابرکت شیخ الاسلام
حاضر شدند و کیفیت خود وا نمودند و گفتند که اگر امروز قرض من ادا نخواهد شد ملاقات شما ترک خواهم کرد
که من ذلت ها می کشم و شما را خیال نمی آید و همچنین کلمات شکایت بسیار گفتند شیخ الاسلام دست
بر داشته فرمودند که بگیرید مولوی صاحب گفتند که من مبتلای بلا هستم و شما مزاح می کنید حضرت
فرمودند که بگیرید ورنه افسوس خواهید نمود مولوی صاحب می گفتند که من دست فراز کردم شیخ
الاسلام مبالغ بدست من دادند چون شمار نمودم مقدارش همان قدر بود که ضرورت آن داشتم
و هم روایت است از موصوف الیه که همان زمان سویان از خیرآباد نزد مولوی غلام صدیق صاحب پدر
مولوی صاحب موصوف رسید و دیگر سامانش بود مولوی پیربخش صاحب و مولوی اکبر علی صاحب برادر عینی
حضرت شیخ هر دو صاحبان برای ملاقات حضرت اراده درگاه حضرت مخدوم صاحب کردند قدس سره مولوی
غلام صدیق صاحب هر دو صاحبان موصوفین پیام دادند که بجا فقرا بگوئید که فلوس و خرمهره از حلال حرام
آنچه جمع کرده باشند همراه بهند که سویان از آن طیار کرده بخورم صاحبان موصوفین بوقت ملاقات پیام
مولوی صاحب موصوف فراموش کردند و از خدمت حضرت رخصت شده روان شدند همین که از دروازه
درگاه بیرون آمدند شیخ الاسلام هر دو صاحبان را طلبیده فرمودند که چیزی فلوس و خرمهره از حلال حرام
نزد من جمع آمده از جانب من آنرا بخدمت مولوی غلام صدیق صاحب برسانید که سامان سویان از آن بهم کرده بخورند
امام خان ساکن خیرآباد از شخصی روایت کردند که هنگامیکه شیخ الاسلام در خیرالبلاد دکله سنغ
قیام پذیر بودند شخصی را خلل آسیب شد بخدمت شریف التماس حالش کردند و چاره خواستند
شیخ الاسلام فرمودند که من عامل نیستم پیش عاملان باید رفت ایشان حال عاجزی عاملان وانمو
دند و الحاح و زاری بحدی رسانیدند که رحمت آن مظهر رحمت عالم بجوشید فرمودند که از جانب
من باو بگوئید که برو چون پیام شیخ الاسلام بآن جن رسید گفت که مرا از حکم آنحضرت یارای

عدول نیست الا خواهش خوردن مرغ دارم مردمان اینحال بخدمت عالی عرض نمودند فرمودند
او هم مسلمان است چه مضائقه مرغی ذبح نموده پخته بخورانید همچنان کردند آن جن برفت
و آنکس صحت یافت میر محمد علی صاحب ناقل اند که در قصبه کیسری بر شخصی جنی مسلط شد
حالش ابتر گشت اقربایش او را بزنجیرها بسته بخدمت شریف آوردند حضرت فرمودند که بمزار
شهید امیان صاحب ببرید همچنان کردند آنکس صحیح و سالم شد راقم گوید غفر الله ذنوبه که
اکثر عادت شریف همین بود که به پرده دیگران کار می کردند خود می کنند و بهانه بر غیر نهادند
و هم میر صاحب ناقل اند که در قصبه گوپامؤ حضرت شیخ الاسلام بمکان منشی امیر احمد مرحوم تشریف
داشتند که شخصی آسیب زده را آوردند و از خدمت حضرت دفع آن خواستند شیخ الاسلام
ناخوش شدند و فرمودند که این کار عاملان است عزیزانش گفتند که این آستانه
را نخواهیم گذاشت اگرچه این کس هلاک هم شود و بر در آنمکان قیام کردند
بمحواے آنکه عاقبت جوینده یابنده بود بر مقصد خود بدین طور کامیاب شدند که منشی امیر احمد
صاحب اراده آنها بسمع عالے رسانیدند و هم کلمات سعے بر زبان راندند شیخ الاسلام
فرمودند که پیش او نام من بگوئید که برود همچنان کردند همون وقت آنکس صحت یافت میرزا
سردار بیگ صاحب روایت می کنند که در حیدرآباد دکن در محله اردو روبرو مکان مولوی
اکبر واعظ آسیبے بود پسر مولوی روشن علی صاحب درانجا آمده پتنگ بازی کرد فوراً آن
آسیب بر وے مستولی شد مولوی موصوف قریب نماز مغرب در مسجد اردو آمده بخدمت شیخ الاسلام
عرض حال کردند حضرت شیخ شعرے از مثنوی شریف یا از دیوان حافظ نوشته بمولوی صاحب
عطا کردند و فرمودند بگردن پسر خود ببندید و آنچه او طلب کند باو بدهید و او را راضی کنید
انشاء الله تعالے دفع خواهد شد چنانچه ایشان موافق حکم عمل نمودند مطلب شان حاصل گردید
آغا اسمعیل نقل کردند که مدتے بمبتلائے عارضه ضیق ماندم روزی شیخ الاسلام در لکھنؤ
بمکان دادرحمه قاسم بیگ مرحوم فروکش بودند و من نیز حاضر بودم و مرا دوره ضیق بود

بشدت شیخ الاسلام بالائی فروشی را طلبیده نصف پاؤ بالائی خریده قدرے خود تناول
فرموده باقی بمن دادند که بخور این علاج مرض ضیق ست بخوردم همون وقت از ان مرض صحت
یافتم آنچنان که بازگاهی اثرے ازان عارضه پیدا نشد مرزا سردار بیگ صاحب روایت میکنند
که در حیدرآباد محی الدین صاحب که از مریدان حضرت بودند بدرد گرده مبتلا شدند و در دبان شدت بود
که حالت جانکنی بر ایشان ظاهر گردید و بمرگ قریب شدند شیخ الاسلام برائے عیادت بخانه شان تشریف
بردند و فرمودند که دیگ بیارید چون دیگ آمد ایشان را در دیگ نشانیده آب گرم بر ایشان
انداختند فوراً صحت کلی یافتند و قول مریض ست که بفور تشریف آوری خدمت شیخ درد خفت
یافت و از علاج نجات کلی یافتم خدمت شیخ بعد صحت شان بهمان مکان برای عیادت والد شان
مسمی تاج محمد مرحوم متوجه شدند ایشان در مرض ضیق النفس مبتلا بودند لعوق سپستان از
نزد احمد یار صاحب مرحوم طلبیده بایشان خورانیدند فوراً صحت یافتند بعده فرمودند
بایشان که از جغرات پرهیز باید کرد تا دو سال ایشان جغرات نخوردند همچنان صحیح ماندند بعد
دو سال روزے جغرات خوردند بهمان مرض باز مبتلا شده جان بجان آفرین سپردند حضرت
حافظ صاحب قبله دامت برکاتهم فرمودند که یکبار در ملک حیدرآباد شیخ الاسلام جانب
کوه بابا شرف الدین تشریف بردند در راه برای استنجا فرود آمدند در انجا درویشے
بود مدقوق و مسلول قریب به هلاکت خدمت شیخ پرسیدند که چه حال دارد حاضران کیفیت او
بعرض رسانیدند فرمودند که بعضی از برگ هم علاج اینچنین امراض می باشد بعده برای استنجا
بجائی تشریف بردند چون واپس آمدند چند برگ بدست شریف بود که از آن می مالیدند و آن را بآن
درویش علیل دادند که بخورد و خود بجانب مقام مقصود روان شدند چون از انجا باز واپس آمدند دیدم
آن درویش را که بالکلی صحیح بود و او گفت که این برکت همان برگهاست که خدمت شیخ مرا داده
بودند و از خوردنش صحت کلی یافتم میر صاحب روایت می کنند که مرزا ولی بیگ را عارضه فالج لاحق شد
در قصبه کهیری بخدمت شریف حاضر شدند شیخ الاسلام برائے علاج حکیمی را طلبیدند آن حکیم گفت که من علاجم

را چه هستم از ایشان اجازت گرفته حاضر خواهم شد شیخ الاسلام فرمودند که الله تعالی خود حکیم مطلق ست ضرورت حکمای دیگر نیست و بخادمی فرمودند که بمرزا جهید امیان صاحب عرض کن که فلان کس بدیار شما رسیده ست و مبتلا است بعارضه خیالش ملحوظ خاطر ماند و خادمی را بدرگاه حضرت مخدوم شیخ وجه الدین قدس سره که صاحب ولایت آن قصبه هستند فرستادند و همین پیام دادند همچنان بعمل آمد باقی احتیاط در انسداد هوا وغیره که لازمه علاج این مرض ست هیچ نکرده شد مرزا صاحب موصوف محض ببرکت ارشاد حضرت فوراً صحت یافتند نیز صاحب می گویند مرا عارضه چشم لاحق شد که بچیزی نظر کردن نمی توانستم خصوصاً وقت گرمی آفتاب نظر بسیار خیرگی می کرد چندی بر این نمط گذشت روزی این حال بخدمت اقدس عرضه دادند فرمودند که او مجنون ست چشمان او صحیح اند همان وقت چشمانم صحیح شد چنانچه صاحبزاده برکت میان صاحب همون وقت چند پاره از قرآن مجید خواندند و من بقرآن دیده سماعتش کردم و تکلفی نشد و همان روز شیخ الاسلام سمت لکهنو برای عرس حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره از خیرآباد روانه شدند من هم همپای حضرت پیاده پا در گرمی آفتاب تا بلکهنو رسیدم اثری از آن عارضه پدید نشد مردمان بخدمت حضرت عرض کردند که حضرت چشمان فلان صحیح شدند فرمودند که برکت حضوری آستانه حضرت مخدوم ست آغا اسمعیل روایت کردند که شخصی از مریدان مولانا انوار الحق قدس سره علیل بود شیخ الاسلام را چونکه بمولانای ممدوح کمال خصوصیت بود برای عیادت آن مریض تشریف بردند حال شان در انوقت بس نزار بود چنانکه وقت آخر شود حضرت فرمودند متفکر مشوید شما صحیح هستید از همان وقت آنکس را صحت از مرض شروع گردید و بیک هفته صحیح و قوی شد والده کاتب الحروف غفر الله ذنوبه را عارضه درد گلو بود اکثر دوره آن می شد روزی مسمی رجب که ملازم والدم مرحوم بود در خیرآباد شریف بخدمت حضرت حاضر شد شیخ الاسلام فرمودند که مالکه شما را درد گلو لاحق می شود بایشان بگو که رسوت با آب برگ عنب الثعلب تر کرده نیم گرم ضماد نمایند انشاء الله شفا خواهد شد چون مذکور الصدر بلکهنو رسید والده ام را

بهمان زمان دوره عارضه لاحق بود و کمال تکلیف داشتند چون استعمال ادویه ارشادیه حضرت
نموده صحت یافتند و از انوقت تا این دم که مدتی مدید گذشته اثری ازان ظاهر نگشته و جناب ممدوح
بسبب کمال عقیدت و ارادت که بحضرت شیخ الاسلام دارند در جمیع اوجاع تا آنکه درد چشم
و درد شکم استعمال ادویه مذکوره می نمایند ببرکت ارشاد حضرت صحت می شود عابد علیخان صاحب
برادر نظامت ایشان را شدت تپ مبتلا بود و در چند ماه تپ شدید لاحق ماند و ضعف و ناتوانی بدرجه
نهایت مستولی گشت روزی حضرت شیخ الاسلام در لکهنو بتقریب عرس حضرت مخدوم شاه مینا
تشریف فرما بودند که شخصی داخل سلسله علیه چاقطیه شد حضرت شیرینی فاتحه بدست مبارک خود
به برادرم عطا فرمودند که بخورید و فرمودند شیرینی فاتحه بزرگان دین شفا می بخشد ایشان
چونکه از مدتی شیرینی وغیره نخورده بودند شیرینی عطیه حضرت شیخ الاسلام خوب سیر
خوردند ببرکت حضرت شفا کامل یافتند روایت غلام محمد خان ولایتی که از مریدان حضرت
اند وقت شهادت صاحبزاده سید محمد اکرم صاحب رحمة الله علیه بسیار مجروح شدند چنانکه
تمام جسم پاره پاره گردید و کسی را امید حیات شان نماند قدری آنوقت نفس باقی بود در
این حال حضرت بر بالین شان تشریف آوردند و فرمودند که پریشان مشو صحت خواهی یافت
حاضران عرض کردند که حضرت اگر این کس صحت یافت دست و پا ندارد بیکار خواهد شد ارشاد
فرمودند که صحت هم خواهد یافت و کار و بار خود نیز خواهد کرد چنانچه خان موصوف صحت یافت
و با وجود بی دست و پای چون مردمان صحیح و تندرست کارهای ضروری خود انجام می دهد
و چند انگشتان که بدست شان باقی هستند در قوت کار دست می دهند روایت محمد علی
نامی شخصی از سکنای قصبه محمدی بخدمت شریف حاضر شد و بیعت کرد بعده درخواست نمود
که حضرت رقعه سعی درباره من بواجد علی خانصاحب رحمة الله علیه رقم فرمایند تا صورت روزگار
من برآید فرمودند که واجد علیخانصاحب اکثر در جنگ و جدال با تعلقداران مصروف می مانند
نشود که در جنگ چشم شما کور شود آنکس بفحوای اهل الغرض مجنون برارشاد حضرت نظر نکرد

و از خواهش خود باز نیامد شیخ الاسلام بمقتضای صفت کریمی که در ذات بابرکات بود رقعه
در بارہ سعی بواجد علیخان صاحب رقم فرمودند آنکس نزد خان صاحب موصوف در ان
هنگام رسید که ایشان با زمیداران بر سر مقابله بودند و نائرہ جنگ و جدال گرم داشتند
ناگاه گولهٔ بندوق از جانب مخالفان در آمد و از صدمه آن یک چشم آنکس کور شد و باقی بحکم
صدمه دیگر نرسید ه راقم بچشم خودش دیده است روایت میڈو خان رساله دار ناظم خیرآباد
بودند در عهد حکومت خود مفتی عبد الواحد صاحب سجاده حضرت مخدوم سید نظام الدین قدس
سره را بمقابله گیری مقید نمودند این خبر بسمع عالی رسید شیخ الاسلام بس برآشفتند و فرمودند
که سیدی را بمقابله گیری مقید کرده است نظامت و رساله هیچ نخواهد ماند همرهمان حال عتاب
حضرت به نتهور خان صاحب پسر خان مسبوق الذکر که از مریدان حضرت اند رسانیدند ایشان
بخدمت اقدس حاضر شدند و بسیار عذرخواهی نمودند فائده نه بخشید آخر همان زمان میڈو خان
معزول شدند و معتوب حاکم وقت گردیدند روایت عظیم الله خان ملازم نصیر الدوله محمد علی
شاه بادشاه اوده در عهد حکومت نصیر الدین حیدر بمقام لکهنؤ دعوت شیخ الاسلام نمودند بعد
فراغ طعام درخواست دعا کرد حضرت فرمودند که از منا خان درخواست دعا بکن
که اوشان زیارت حضرت صاحب یعنی شیخ اکبر کرده اند او از منا خان دعا خواست ایشان
گفتند که مرا چه لیاقت این کار است اگر زیارت شیخ اکبر کرده ام بعیت حضرت کرده ام بس مرا چه فضل الحق
عظیم الله خان گفت که ام حضرت همین است ما و شما را از این چه کار عرض ایشان دعا کردند بعده
عظیم الله خان بخدمت بابرکت عرض نمود که حضرت فلاح من آن است که مالک مرا ترقی شود بر زبان
مبارک رفت که چه عجب الله تعالے وی را بادشاهت عطا کند چونکه اخفاء مزاج اقدس بحد
بود از وقوع این قول که همانان موافق مشیت الهی باراده الله بظهور آمد از خلق گوشه گزیدند و
سه روز از حجره بیرون نیامدند پاسی از شب گذشته حسب عادت بمزار حضرت مخدوم صاحب البته
تشریف می بردند بعد سه روز از این واقعه راه دکن فراگرفته و تخمیناً هشت سال دران دیار قیام فرمودند

درین اثنا بعد روانگی حضرت شیخ الاسلام نصیر الدین بعالم بقا شتافت و مناجان بجای وی بر تخت حکومت نشست و بمظالم پرداخت همان روز نصارا با وے جنگ نمودند و ویرا گرفتار ساختند و محمد علی شاه را بجایش بر تخت حکومت اوده نشانیدند شاه موصوف پنج سال حکم رانی نمود بعد انتقالش ازین دار فانی بعهد حکومت امجد علی شاه پسرش باز شیخ الاسلام بوطن تشریف آوردند حضرت حافظ صاحب قبله می فرمایند که یکے از امرای که مرید حضرت بود براهلیه اش جنّی مسلط شد هر چند که اقربایش از عاملان چاره جوئی کردند سود ندادند روزے حالش بخدمت شریف عرض کردند ارشاد شد که بآن جن بگوئید که برو پیام شیخ الاسلام است بآن جن گفتند لیکن فائده نداد باز روزی حالش بخدمت عالی عرضه دادند حضرت فرمودند که باو بگوئید که محمد علی می گوید برو ورنه من محمد علی هستم چون این پیام به او رسید فوراً برفت و آن عفیفه صحت کلی یافت اینچنین کلمه جز ان روز بر زبان مبارک گاهی نرفته بود والله اعلم که درین چه سر بود میر صاحب نقل می کنند از مولوی فیض علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا عبد الرحمن صاحب لکھنوی قدس سره بودند و با حضرت شیخ الاسلام کمال ارادت و محبت داشتند و اکثر در سفر حجاز همپای شیخ الاسلام بودند می گفتند که روزے حضرت شیخ الاسلام در خیر البلاد مکه معظمه درس مثنوی شریف می دادند شخصے بر شعر اول مثنوی شریف معترض شد و گفت که نعوذ بالله حضرت مولانا رحمة الله علیه دروغ گفته اند بشنو از نی چون حکایت می کند نی چه حکایت خواهد کرد شیخ الاسلام معنی بیت موصوف چنانکه نزد محققین است بیان فرمودند وی تسلیم نه کرد و از جهالت بر اعتراض خود ثابت ماند چونکه شیخ الاسلام را با حضرت مولانا قدس سره العزیز کمال تعلق بود این امر بر خاطر عاطر بس گران آمد چوبے که پیش حضرت نهاده بود آنرا بدست مبارک خود بر هوا انداختند و فرمودند بشنو آن چوب چون بر زمین آمد آواز داد بشنو از نی چون حکایت می کند ۔ وز جدائی ها شکایت میکند ۔ بر جمله حاضران از وقوع این کرامت کیفیتے طاری گشت و خدمت شیخ به حجره تشریف بردند و در بر روے خلق بستند و مولوی صاحب

گفتند که زنی متوطن شاہجہان آباد از ہندیان ہم دران مجلس بود راوی گوید که من آن زن را دیده ام از وی نیز تصدیق روایت مذکور بالالفظاً و معناً کرده و موجود گے بود که صاحب ممدوح نیز ہم بیان کرد نقل ست از چند کسان سکناے کیری که شیخ الاسلام در ملک حجاز تشریف می داشتند و والده ماجده آنحضرت برحمت حق پیوستند شخصے از قوم نور بافان ساکن قصبه مذکور خدمت شیخ را بمعیت جنازه حضرت ممدوحه رحمة الله علیها دید و بشناخت حضرت بوسے فرمودند که این راز باکسے در میان منه ورنه خراب خواہی شد آنکس از کم ظرفی بمردمان اظهارش کرد حسب الارشاد حضرت به پاداش آن خانه برباد سے وی بوقوع آمد حاجی نور خان گفتند که چون خدمت شیخ الاسلام از سفر بخانه ام تشریف آوردند چند خادم ہمپای حضرت بودند بنظر عجلت قدری کچهڑے بمقدار خوردن ہمان کسان طیار کنانیدم و در این زمان بسیار مردمان خبر تشریف آوری حضرت شنیده براے زیارت گرد آمدند متحیر شدم که این مقدار قلیل این جماعت کثیر را چه سان کفایت خواهد کرد ہمین حیرت بودم که شیخ الاسلام فرمودند اہل لکهنو تقسیم طعام نمی دانند طعام پیش من بیارید من خود تقسیم نمایم من آن کچهڑی پیش نمودم حضرت بدست مبارک جمله حاضران را تقسیم فرمودند ہمه ہا ہمان مقدار سیر خوردند و طعام باقی ماند مرزا سردار بیگ صاحب می گویند که حسام الدین صاحب از خادمان آستانه شریف حضرت قطب صاحب که مرید حضرت شیخ الاسلام بودند بمن گفتند که روزی خدمت شیخ براے فاتحه بزرگے از پیران سلسله شان لبست آثار آورده در تنور ریزانیده و سالن ہم موافق آن چون وقت فاتحه رسید بسیار مردم جمع شدند که تعداد اوشان بیان کردن نمی توانم شیخ الاسلام بنجادمی فرمودند که برنان و قلیه ہر دو ردای افگنید حسب الارشاد بعمل درآمد ہمه ہا سیر خوردند و طعام ہمچنان باقی ماند روزے عبد الوحد صاحب مرحوم برادر کاتب الحروف دعوت حضرت شیخ الاسلام نمودند چون خدمت تشریف آوردند جماعتی کثیر از مردمان جمع آمد چنانکه طعام موجوده آنها را کفایت کردن محال می نمود موصوف الیه را تردد رو داد

شیخ الاسلام فرمودند که قدرے طعام بخانه داروغه قاسم بیگ نیز باید فرستادن حسب الامر بعمل
آمد بعده همان طعام باقی مانده بحاضران پیش کرده شد از تصرف شیخ الاسلام همدران طعام قلیل جمله
حاضران سیر خوردند و نیز طعام باقی ماند روایت است که شخصے از مریدان دعوت شیخ الاسلام
نمود و بقدر خوردن بست و پنج کس طعام مهیا نمود و بمعیت حضرت قریب یکصد و پنجاه نفر بودند همه ها
ببرکت حضرت همدران طعام سیر خوردند مرزا منعم بیگ می گویند که روزے دعوت حضرت شیخ الاسلام
نمودم و از حافظ محمد اسلم صاحب قبله پرسیدم که چه قدر مردمان بمعیت حضرت هستند فرمودند تخمینا
پنجاه کس من بقدر یک صد و پنجاه نفر طعام طیار کنانیدم چون خدمت شیخ تشریف آوردند مردمان
کثیر جمع شدند در تخمینه من کم از شش صد نفر نخواهند بود کمال حیران شدم که چه کنم اندرین فکر و تردد
بودم که حضرت ارشاد کردند طعام بیارید حسب الحکم طعام پیش کردم بهمان مقدار جمله حاضران سیر شدند
و طعام آنقدر باقی ماند که با اهل برادری خود تقسیم نمودم میر صاحب می گویند که تصرف کثرت
طعام از خدمت شیخ الاسلام بارها دیده ام چراکه هرکس که دعوت می کرد طعام بقدر همراهیان حضرت
مهیا می نمود در دعوت حضرت قید نبود هرکه می آمد می خورد بلکه اکثر اشخاص منتظر می ماندند که
کدام جا دعوت حضرت می شود تا بروند بدین سبب مجمع مردمان بسیار می شد و بفیضان حضرت
جمله حاضران بهمان طعام موجودے خوردند شنیدم از میر صاحب و دیگر مردمان که روزے
مرزا عبد الله بیگ که از امرای لکهنو بودند دعوت حضرت نمودند شیخ الاسلام فرمودند که مقدار
اهل دعوت معین باید کرد که چه قدر باشد ایشان بمقتضای کبر که لازمه امرای دنیاست خیال بر تمول
و امارت خود نموده گفتند هر قدر که باشد و خیال ارشاد والا نکردند و ندانستند که کلام اهل حق بے
حکمت نمی باشد بقول حافظ علیه الرحمه که سالک بے خبر نبود ز راه و رسم منزلها الغرض چون شیخ
الاسلام بمکان مرزا صاحب تشریف بردند والله اعلم مردمان که آگهی داد آنچنان مجمع کثیر شد که خانه
با وجود وسعت بحاضران کفایت نکرد تا به تقسیم طعام چه رسد و هنوز آمد مردمان موقوف نبود اگر آنوقت
هم مرزا صاحب نادم شده بشیخ الاسلام رجوع می کردند چه عجب که حمایت از آنحضرت بوقوع می آمد

الامر زا صاحب به تدابیر ظاهر پرداختند چنانچه از خانه های جمله اقربای خود که همه امرا بودند و هم از بازار هر قدر که طعام بدست آمد حاضر نمودند تاهم طعام مردمان کفایت نکرد کسی از حاضران سیر نخورد اگر نزد کسی نان بود سالن نبود و اگر برنج بود نان نبود آخرکار میرزا صاحب نادم و متنبه شدند و از فعل خود تائب گشتند این زجر که از خدمت شیخ الاسلام بوقوع آمد همین تعلیم بود بر نگاه داشت آداب اولیاء الله که بخدمات آنحضرات بعجز و انکسار پیش آمدن باید نه بخودی و خودرا همچنین جمله اقوال و افعال حضرت نزد ارباب بصیرت هادی راه شریعت و دلیل جادهٔ طریقت بودند رضی الله تعالے عنه و ارضاه عنا قاضی عابد علی نقل کردند که حضرت شیخ الاسلام از قصبه کیری جانب ملک شمال سفر فرمودند من نیز بمعیت حضرت بودم تعلقه داری دعوت کرد چند بز و روغن زرد و برنج وغیره بخدمت عالی حاضر آورد شیخ الاسلام فرمودند که پلاؤ بپزید حاضران عرض کردند که حضرت ظرفی که بپخت این قدر پلاؤ را کفایت کند دراینجا بدست آمدن دشوار است فرمودند که در سبوچه یا گگی خواهم پخت الغرض در سبوچه ها پلاؤ پختند محض بتصرف حضرت پلاؤ طیار شد چونکه ظرفی دیگر نبود بامر حضرت آن پلاؤ را با گستردہ بران بر آورده شد راوی گوید متحیر شدم که یارب این طعام کثیر درین صحرا که نشان آبادی نیست که خواهد خورد ناگاه شیخ الاسلام فرمودند که دو سه کس در اطراف این صحرا ندا دهند که هر که مسلمان است بیاید و بخورد آنچنان کردند فوجی مسلمانان از اطراف صحرا در آمدند و الطعام خوردند و وضع آن کسان شکل وضع مردمان این دیار نبود چنان معلوم می شد که قافله تاجران است و از ملک بعید رسیده بعده بروز دوم علی الصباح حضرت فرمودند که اگر قدری چای بودی نوشیدمی ناگاه شخصے بوضع کشمیریان بصورت تاجر نمایان شد و بخدمت شریف حاضر گشته چای پیش کرد والله اعلم که درین چه سر بود شخصی از برادران دینی بمن نقل کرد که حضرت شیخ الاسلام بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره تشریف آوردند این خبر شنیده بعزم زیارت روان شدم در اثنای راه دو کس را دیدم یکی با دیگری گفت شنیده ام که حافظ صاحب قبله تشریف آورده اند

مرا بخدمت آنحضرت بسیار عقیدت است امروز بهمین غرض حاضر می شوم که بیعت نمایم دیگرے
گفت که من نیز بهمانجا می روم الا امتحان خواهم کرد الغرض آن هر دو کس بمسجد حضرت مخدوم صاحب
حاضر شدند حضرت هم در آن مسجد شریف رونق افزا بودند آنکس که بعقیدت آمده بود بر پاے
مبارک بوسه داد و نشست و درخواست بیعت نمود حضرت شیخ الاسلام داخل سلسله فرمودند
و دیگری که بقصد امتحان آمده بود او نیز برسم ظاهرے خواست که پای مبارک را بوسه دهد
حضرت مانع آمدند و فرمودند که من بت نیم که پرستش کنے بعده آنکس درخواست بیعت کرد فرمودند که
مرا لیاقت این کار نیست و بیعت از او نگرفتند این هست شان اولیاء الله که آنچه در دل مایان مخفی
است برایشان ظاهر و هویدا است ازین جاست که مولانا روم رحمة الله علیه می فرماید در بارهٔ تعلیم
آداب حضوری مظاهر حق و هو هذا ؎ دل نگه دارید ای بیحاصلان ٭ در حضور حضرت صاحبدلان
شخصے از امرای این دیار بخدمت حضرت شیخ الاسلام کمال عقیدت داشت و بکرات درخواست
بیعت نمود حضرت شیخ الاسلام بلطائف الحیل قبول نکردند تا آنکه روزے شیرینی هم آورد لیکن
حضرت داخل سلسله نکردند و بسبب شان ستاری که شعار اهل الله هست اظهار راز هم نفرمودند
آخر در این زمان دیدم که عقیده شان موافق اهل سنت نیست با صحابه رسول مقبول صلی الله
علیه و آله وسلم سوء ظن دارد بلکه بر بعضے از آنها که اخیار خیر الامم هستند لعن و طعن می کند نعوذ بالله
من ذالک پس دانستم که همین امر بود که شیخ الاسلام مسبوق الذکر را داخل سلسلے نفرمودند چرا که
شیخ کامل را نظر بر انجام کار می باشد نه بر ظاهر حال چنانچه امام الطریقت مولانا روم رضی الله تعالی
عنه میفرماید ؎ ما برون را ننگریم و قال را ٭ ما درون را بنگریم و حال را ٭ ظهور این صفت که مولانا
فرموده از شیخ الاسلام باکثر مقامات گردیده که بعضے مریدان حضرت در اول حال مبتلای معاصی
ماندند و وقت آخر خود بنود بلا التعلیم احدی بفیضان حضرت از عابدان و متقیان شدند از آنجمله
روایتے بطریق مشتے نمونه از خروارے بسلک تحریر می آید و آن اینکه یسین خان مردی سپاهی
پیشه ملازم سرکار اوده بودند وضع شان خلاف شرع بود و بحضرت شیخ الاسلام عقیدت

داشتند مگر چندی بدین خیال که اگر بیعت خواهم کرد حضرت به ترک این وضع امر خواهند کرد از شرف
دخول سلسله محروم ماندند آخر جذبهٔ عنایت شیخ الاسلام غلبه کرد و بجانب خود کشید روزی خان
موصوف گفتند که آنچه حضرت ارشاد خواهند فرمود بعمل خواهم آورد لیکن بیعت می کنم و داخل سلسله
علیه شدند حضرت بر وضع ایشان تبسم فرمودند و هیچ نگفتند ایشان مدتی بهمان افعال سابقه مبتلا
ماندند آخر چون زمانه فوت شان قریب رسید بیعت شیخ الاسلام اثر خود پیدا کرد و خود بخود خان
موصوف را شوق زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما پیدا شد و به این نعمت مشرف
شدند و بعد زیارت جمله افعال شان مستحسن گردید بدرجه مقید صوم و صلوة شدند و هر وقت درود
شریف بر زبان شان جاری می ماند دائم بر معاصی خود می گریستند و بهمین کیفیت این عالم را
گذاشتند بشری لنا ولکم یا اخوان الدین که الله تعالی جل جلاله ما و شما را بدست گیری اینچنین
شیخ اجل مشرف فرمود الحمد لله علی ذلک از والده شنیدم که چون والدم و عمی جناب واجد علیخان
صاحب مرحوم هر دو برادران به بیعت شیخ الاسلام مشرف شدند والدم بخانه آمده همون
وقت گفتند که هرگاه خدمت شیخ واجد علیخان صاحب را به بیعت خود برگزیدند بعد فراغ
از بیعت دست حق پرست بر پشت ایشان نهاده فرمودند بکمال شفقت مست باید دید
که انجام ایشان چه شود آخر همچنان بوقوع آمد که حضرت فرموده بودند یعنی خان ممدوح در عهد
نظامت که عهدهٔ جلیل بود در سرکار اوده عبادات کثیره و ریاضت شاقه شروع نمودند و بعد
چندی که از عهدهٔ خود معزول شدند در ایام معزولی ترک لذات کردند تا آنکه فقط نان نخود
خشک می خوردند و پشت پا برسن بسته معکوس می آویختند آخر کار هوش و حواس ظاهری
بالکلیه زائل شد و هیئت مجنونانه بظاهر پیدا شد و مصداق لفظ مست که از زبان کرامت
بیان چندین سال پیشتر سرزده بود گردیدند لیکن در الحالت بیخودی دمی از ذکر خفی غافل نمی
شدند روزی بخدمت حضرت مولانا محمد عبد الوالی خلیفه و نبیره حضرت مولانا احمد انوار الحق
قدس الله سرهما ذکر خان صاحب ممدوح آمد کسی گفت که مجنون هستند خدمت مولانا ناخوش

شده فرمودند که ذاکر اسم الٰهی جل اسمه مجنون نمی شود و الله اعلم حاصل صاحب موصوف را چه حال بود ظاهراً بعض افعال و اقوال ایشان البته خلاف شرع می نمود الا بوی محبت حضرت احدیت از گفتگوی ایشان شمیده می شد و بعض اوقات خوارق عادات نیز از انجناب بوقوع می آمد و شنیده ام از اکثر برادران دینی که خادمان خاص حضرت شیخ الاسلام بودند مثل میر محمد علی صاحب که حضرت شیخ الاسلام گاهی امورات آینده بدین طور نمی فرمودند که اینچنین خواهد شد لیکن بطریق حکایت و تمثیل انچه می فرمودند بلا کم و کاست همچنان بوقوع می آمد و در حقیقت جمله اقوال و افعال حضرت خوارق و کرامات بود حضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم نقل می فرمایند که در حیدرآباد از محی الدوله مرحوم والد احمد یار صاحب مغفور شنیده ام که حافظ منور معلم نواب فضل الدوله مرحوم والی دکن که مرد ذی علم و محدث و از منتسبان سلسله عالیه فخریه بودند روزی بخدمت شیخ الاسلام عند الذکر از زبان شان برآمد که قاتل جناب سید الشهدا ریحان المصطفی صلوة الله و سلامه علی جده و علیه همچو دیگر قاتلان عامه مومنین ست نعوذ بالله من هذا الاعتقاد چونکه خدمت شیخ الاسلام با اهلبیت طهارت و ذریت جناب رسالت سلام الله علیهم که آئینه جمال باکمال حضرت نبوت اند کمال محبت و خلوص بود این قول حافظ منور بر خاطر عاطر بس گران آمد و چهره انور متغیر شد و فرمودند که این کس خارجی ست عقب او نماز نباید گذاشت بعد چندی حافظ مذکور الصدر باز حاضر خدمت بودند و خدمت شیخ در انوقت بدرس مثنوی شریف مشغول بودند وی بر اشعار مثنوی شریف چند اعتراض کرد شیخ الاسلام اول چشم پوشی فرمودند و خواستند که این معامله دفع شود لیکن آنکس بر قول خود اصرار نمود پس شیخ الاسلام بغیظ آمده طمانچه بر رویش زدند چنانکه رویش برگشت و کج شد و فرمودند که لحاظ دخول سلسله پیش ست و رنه ایمان هم سلب می شدی این سخن بسبب کمال غیظ برآمد و رنه عادت خدمت شیخ اینچنین نبود پس ازان روز کجی دهن بوی ماند و به عارضه اسهال هم مبتلا گشت هر روز بلا کم و کاست چهار مرتبه اجابت رقیق می شد تا مرگ این

هرچند و امر دفع نشد نعوذ باللہ من غضبه و غضب اولیائه میان خادم حسین صاحب نقل میفرمایند
ترابی تعلقدار خانصاحب که خانصاحب موصوف بعد وصال شیخ الاسلام معزول شدند زنوکری
در ایام معزولی بالای بام خود در تردد و تفکر تنها نشسته بودند که ناگاه خدمت شیخ
نعلین چوبی در پا کشیده بالای بام تشریف آوردند و نشستند خانصاحب موصوف هم
بادب نشستند حضرت شیخ الاسلام بخطاب خانصاحب آنچنان کلمات ارشاد کردند که ازان
امید روزگار معلوم می شد خانصاحب عرض کردند که خدمت شیخ این عالم را وداع فرموده اند
این چه معامله است که دیده می شود شیخ الاسلام دست مبارک بر لحیه شریف نهاده فرمودند که بادیه
پیمای در تمام عمر برای همین کرده بودم که بمیرم بعده برخاستند و تشریف بردند همان زمان خانصاحب
موصوف بر سرکار رسیدند چنانکه ارشاد شده بود بوقوع آمد سبحان من اظهر صفاته فی اولیائه برادرم
عبد الواحد خان صاحب مرحوم را دختری بود در ایام صغر سنی بعارضه هیضه وبائی مبتلا شد و جان بحق
داد بعده دختر دیگر که ازان کلان بود بهمان عارضه مهلک گرفتار شد چون حالش ردی گشت مادرش بسیار پریشان
گردیده بهمان پریشانی ناگاه بخواب رفتند حضرت شیخ الاسلام را دیدند که تشریف آوردند و تسکین کردند و مژده
صحت دختر بیمار دادند چون از خواب بیدار شدند آثار خفت در عارضه دختر پیدا بود و فوراً صحت یافت و همچنین
اعانت از خدمت شیخ مریدان خود را بسیار بلکه دائم میباشد مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند
که در سنه ۱۲۸۵ هجری ماه رجب که شیخ الاسلام دران زمان در حیدرآباد رونق افروز بودند بعارضه تپ
شدید مبتلا شدم تا پانزده روز خفتی در تپ پیدا نشد و از حضوری هر روزه شیخ الاسلام
قاصر ماندم آخر الامر خدمت شیخ خود برای عیادت تشریف آوردند بفور تشریف آوری آنحضرت
ازان تپ محرقه نجات یافتم شیخ الاسلام فرمودند که بر سر شما موها هستند بهمین وجه تپ نمی
گذارد مقراض بدست مبارک گرفته موی سرم تراشیدند فوراً صحت تامه یافتم مرزا منعم بیگ
ناقل اند که مرا عارضه ضیق بود و کمال تکلیف داشتم روزی بخدمت شیخ الاسلام حال عارضه
خود عرض دادم هیچ جواب ارشاد نشد بعد ازان یک بار مرا دوره ضیق بود بدرگاه حضرت

مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره العزیز بخدمت شریف حضرت اتفاق حضوری افتاد و ایام سرما بود ابر سما گرد آمده و قدرے ترشح هم می شد شیخ الاسلام بعد قدمبوسی من فرمودند که شما علیل هستید بروید که قدرے ترشح میگردد چنان نشود که عارضه رو به زیادتی آرد حسب الامر از خدمت عالی وداع شدم قدمی چند رفته بودم که حضرت مرا سوی خود خواندند حاضر شدم حضرت دوپٹه خود بدست مبارک بکمال شفقت بر سرم بستند که باد سرد می وزد ازین دوپٹه محافظت خواهد ماند از خدمت اقدس مرخص شده بخانه خود آمدم شاید که همون روز یا بروز دوم یا سوم می شنک راوی ست از برکت ملبوس شریف آن عارضه بالکلیه رفع گردید و باز گاهی عود نکرد و هم مرزا صاحب موصوف روایت می کنند که میر حسین علی صاحب که از مریدان مولانا شرف الدین صاحب مرید حضرت شیخ اکبر هستند و از مدت دوازده سال بر آستانه ملک آشیانه حضرت وارث النبی فی الهند خواجه غریب نواز بسر می کنند و همه شب بذکر جهر مشغول می مانند از من بیان کردند که در ایام سیاحی مرا بمقامی گذر افتاد که در انجا شخصے از مریدان حضرت شیخ الاسلام بود بمن روایت کرد که یک بار خدمت شیخ در انجا تشریف آوردند و در انوقت در انجا معبد هنود بود مشرکان در آن معبد جمع بودند و پرستش اصنام می کردند شیخ الاسلام اندرون معبد قدم رنجه فرمودند شور از حاضران برخواست که ترک معبد ما را خراب کرد حضرت از انها پرسیدند که این چیست که پیش اصنام خود نهاده اید گفتند که حلوا پیش کش آنها کرده ایم شیخ الاسلام فرمودند یا شما این حلوا را باصنام خود بخورانید یا من بخورانم تا اظهار راستی ما و شما شود و حق بر کرسی نشیند چون که این فعل در امکان آنها نبود محال می انستند بخدمت شریف عرض کردند که شما این چنین کنید خدمت شیخ باصنام حکم فرمودند که بخورید همه اصنام آن حلوا را خوردند از وقوع این کرامت همه جمله حاضران که در شمار صد و شصت نفر بودند بر دست مبارک ایمان آوردند چنانچه بعضے از انها زنده اند و جناب حافظ صاحب ... هم برکاتهم و دیگر سکنای حید آباد دکن روایت می کنند

که دیوان چندولال بخدمت شیخ الاسلام کمال عقیدت داشت و آرزوی کرد که بنوعی از حصول دولت ملازمت شرف اندوز دلیکن خدمت شیخ گاہے ویرا اجازت حضوری ندادند اتفاقاً چندکس را مثل سید عباس و قاضی آصف وغیرہ از سادات عظام والے حیدرآباد بجرم تو مقید کردہ بقلعہ سربل منصور خان فرستاد آن سادات بخدمت حضرت پیام فرستادند که ما از مذہب وہابیہ توبہ کردیم و تمنائی دخول سلسلہ علیہ فخریہ داریم اگر حضرت از دیوان ریاست سعی ما یان فرمایند یقین که از قید خلاصی یابیم شیخ الاسلام جواب فرستادند که اگر از رفتن و سعے کردنم شما ہا رہائی یابید صد بار نزدوی روم الامید انم که از ان کارے ہیچ شدنی نیست باز ایشان دربارہ سعی خود اصرار نمودند آخر کار شیخ الاسلام بسبب محبتے که با آبا و امجاد حضرت رسالت داشتند خود بمکان دیوان بمعیت فخر الدین خان و قطب یار جنگ که از مریدان حضرت شیخ الاسلام بودند تشریف بردند او چون شنید پا برہنہ از بیرون خانہ بکمال تعظیم و توقیر خدمت شیخ را بخانہ خود برد و بر صدر مجلس نشاند و پای مبارک را بکنار خود گرفتہ بوسہ داد و مے مالید خدمت حضرت فرمودند که ازین ہیچ فائدہ نخواہد شد ما ایان نخواہی آورد او گفت که ارشاد حضور صحیح و راست ست بعدہ چند صد روپیہ بطریق نذر پیش کرد قبول نکردند و فرمودند که نذر ما ہمان ست که آن سیدان را رہا کن او عرض کرد بہتر الا این نذر من قبول شود فرمودند که این نذر ہم ہمان روز خواہم گرفت که آن سادات را رہا خواہی کرد وبعدہ بہ فرودگاہ تشریف آوردند بعد چندی مولوی شجاع الدین حاضر شدند و بخدمت عالی عرض نمودند که دیوان عرض می کند که برائے رہائی سیدان بحضور والی ملک عرض نمودم پذیرا نشد حضرت از استماع این کلام برآشفتند مولوی موصوف از جانب دیوان معذرت پیش آوردند ارشاد شد که حشر شما ہم بمعیت او خواہد شد مولوی خائف گردیدہ از قول خود نادم شد و توبہ نمود بعدہ شیخ الاسلام فرمودند که او یعنے دیوان معتوب خواہد شد و اہل وعیال او رسوا و خوار خواہند شد پس بہ زمان قلیل ہمچنان بوقوع آمد که ارشاد شدہ بود بعدہ

شش ماه حاکم آن ملک بر او خشمگین شد و او را معاتب ساخت و بهمان خواری هر دو تبعه و لحقه
او پریشان حال شدند مرزا صاحب این قدر درین روایت زیاده کرده اند که قطب یار جنگ
و فخر الدین خان که هر دو کس حضرت شیخ الاسلام را باقرار رهائی آن سیدان نزد خود بیعت
خود برده بودند حالت قطب یار جنگ هم همچنان زار گردید حتی که مکان فروخت شد و بیست
اسپ فروخت شدند و یک فیل بود آنهم فروخت شد و از اولادشان هم گدای باقی نماند حتی که بالکلیه
نام و نشان از صفحه هستی حک گردید حضرت حافظ صاحب قبله دامت برکاتهم می فرمایند که حضرت
صاحب قبله هر نوع طعام را بیک طور می خوردند هرگز معلوم نمی شد که بکدام شئ رغبت و از کدام چیز
ناپسندیده است روزی همین خیال بخاطر گذشت که بسبب این حیثیت بجواب خطره من شیخ الاسلام
این شعر مثنوی شریف بر زبان کرامت ترجمان راندند و هو هذا ؎ گر خوری یک لقمه از مأکول نور
خاک ریزی بر سر نان تنور ؎ و نیز حضرت موصوف میفرمایند که روزی در ملک حیدرآباد این خیال
بدلم رو آمد که حضرت اکثر اوقات نسبت دیوان چندو لال کافر و گبر وغیره اینچنین کلمات میفرمایند
و مردمان حاسد این خبر بسمع او هم میرسانند نشود که وی گزندی بلا زمان آنحضرت برساند که
او درین دیار حاکم است همون وقت خدمت شیخ قصه عداوت پادشاه تغلق با حضرت سلطان
الاولیا محبوب الهی قدس سره و چشم پوشی آنحضرت بشان رحمت از حال وی و با خبر بودن آن حاکم
از عتاب آنحضرت بیان فرمودند مرا اطمینان کلی حاصل شد چونکه این قصه در اکثر کتب مرقوم است لهذا
بالاجمال نوشته شد میر محمد علی صاحب ناقل اند که حضرت میان محمد اسلم صاحب دامت برکاتهم را با سید
نور الحسن صاحب مرحوم که قرابت قریبه بجناب ایشان داشتند کمال محبت بود روزی
در کچهری خبر رسید که نور الحسن خان از خیرآباد فردا وقت صباح سمت پتیاله راه سفر پیش خواهند
گرفت این امر بخاطر شریف حضرت میان صاحب بسبب کمال محبت بس گران آمد بخدمت شیخ
الاسلام عرض کردند که حضرت مولانا صاحب میفرمایند ؎ اولیا راهست قدرت از اله تیر
جسته باز گردانند ز راه ؎ آیا مضمون این بیت صحیح است حضرت فرمودند صحیح است و دیگر هیچ عرض نکردند

شیخ الاسلام همان وقت بحضور باطن مدعای میان صاحب دریافته قلم و دوات طلبیده رقعه
باسم نور الحسن خان بدست مبارک خود باین مضمون رقم فرمودند که اول نزد من بیایید پس ازان
بجای دیگر روید و آن رقعه شریفه بمیان صاحب دادند که بدست کسی بفرستید عرض کردند که حضرت
این وقت شب است و صباح ایشان سفر خواهند کرد و فخرآباد ازین جا فاصله شانزده کروه
دارد پس بچه طور این رقعه نزد ایشان برسد حضرت فرمودند که به میر محمد علی بگویید که بمقام بریا که
که موضعی است از کیمری بفاصله سه کروه میروند و ازانجا ماده اسپ بگیرند و سوار شده بفخرآباد ببرند
الغرض میر صاحب می گویند که حسب الحکم همان وقت اول به بریا رفتم و ازانجا بر ماده اسپ سوار شده
راه فخرآباد پیمودم و در اثنای فخرآباد رسیدم که نور الحسن خان از اندرون خانه خود وداع شده
بقصد روانگی بیرون ایستاده شده بودند پس آن رقعه متبرکه را بایشان دادم چونکه خان صاحب
بسیار دل ارادت بخدمت شیخ الاسلام داشتند بعد مطالعه بخانه خود باز رفتند و اجازت از
والده خود دیگر بار سمت کیمری روان شدند و به کیمری رسیدند ازین جاست ؎ چه حاجت است
به پیش تو حال دل گفتن که حال خسته دلان را تو خوب می دانی مرزا سردار بیگ صاحب
روایت می کنند در مسجد کیمری در خیال خود طاری کباب می کردم و شیخ الاسلام در بیت الخلا
بودند بعد فراغ چون بمسجد موصوف تشریف آوردند بوضو کردن مشغول شدند میان حافظ
محمد اسلم صاحب دامت برکاتهم وضو می کنانیدند در اثنای وضو شیخ الاسلام بلا خطاب
بکسی فرمودند هر که را زبان فاحشه میباشد فقیری نمی تواند گردد بدل گفتم کسی مخاطب نیست
این خطاب بکیست خدمت شیخ آن کلمات را مکرر سه کرر فرمودند آن وقت متنبه شدم و با نفس خود
گفتم که این همه ملامت برتست ازین خیال اجتناب کن شیخ الاسلام سکوت فرمودند از تاثیر ارشاد
حضرت شیخ ازان وقت لذت گوشت از زبانم بالکلیه برفت و کراهت از خوردنش پیدا شد و
تا حال که ارشاد حضرت شیخ الاسلام را قریب یک سال می گذرد از خوردن گوشت کراهت
در خود می یابم میر صاحب میگویند که این کرامت شیخ الاسلام دائمی بود که وقت درس مثنوی ملف

جواب خطرات جمله حاضران بکمال تفصیل در پیرایه قصص و حکایات بیان میفرمودند میر محمد علی صاحب
کهرکهوندی روایت می کنند که حضرت شیخ الاسلام در شهر لکهنؤ بمکان داروغه نبی بخش تقریب عرس
حضرت مولانا فخر صاحب رضی الله تعالے عنه فرمودند من هم حاضر شدم و آخون نور محمد ولایتی
را که منکر اولیاء الله بود نیز بمعیت خود بردم حضرت برای فاتحه مولانا صاحب بست آثار برنج
و یک من نان و یک من شب دیگ طیار کنانیده بودند سیدو خان و دیگر مردمان اهل شهر
صدها کس حاضر شدند خدمت شیخ بدست مبارک خود همان طعام جمله حاضران را سیر خورانیدند
و باز بدان مقدار طعام باقی مانده که سی نفر که همپای شیخ الاسلام بودند سه وقت همان طعام خوردند
الغرض بعد فراغ از طعام محفل سماع منعقد شد آخون هم شریک سماع گردیدند پس حالی بر ایشان مستولی
شد که صباح آن شخصے مسمی پیر بخش بمدرسه نواب سعادت علیخان یک ٹهمری می سرائید آخون صاحب
را تحمل نماند نزدم آمدند و گفتند که این کس را بمقام خود خوانده بگوئید که بسراید تا بشنوم گفتم که آخون
سماع حرام است گفتند که بگذارید که دلم می شکند مجبورم هستم و هم راوی موصوف روایت کرده
که شیخ الاسلام بماه صیام بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز معتکف بودند و حسن رضا
خان اثنا عشری که از فیض آباد بامید وزارت آمده بود و در مکان گلزاری مل که قریب درگاه
شریف بود قیام داشت روزی شیر بدرگاه شریف فرستاده برای روزه داران شیخ الاسلام
فرمودند که این شیر را تا من نخورم کسی نخورد انچنان کردند شیخ الاسلام بعد مغرب یک آبخوره
از ان شیر گرفته نصف آن خود تناول فرمودند و نصف آن در جمله سبوچه های شیر بنید اختند
و بحاضران فرمودند که بخورید همه ها نوشیدند هر که از اهل سنت آنرا خورد صحیح ماند با و هیچ نقصانی
نرسید و هر که از شیعیان آنرا خورد از ان کسی را استفراغ شد و کسی را اسهال لاحق گشت و کسی
بمرد پس ازین کرامت معلوم شد که فرستنده شیر بسبب تعصب و عداوت مذهبی چیزی از قسم
زهر دران آمیخته بود بنور باطن خدمت شیخ دریافتند و بتصرف خود که اولیا را می باشد تا ثیرش از اهل
مذهب دفع فرمودند و اهل سنت برکت حضرت از شر وی محفوظ ماندند و هم موصوف الیه روایت

می کند که کبوتری شکسته بال را بدرگاه شاه مینا صاحب دیدم که می گشت مردمان حالش بمن وانمودند که روزی خدمت شیخ الاسلام در حالت جوش نعره یا الله زدند وبهمان کیفیت ناگاه نظر فیض اثر آنحضرت بران کبوتر که بالای پرید افتاد واو بر زمین فرود افتاد وبالش شکست وہم راوی موصوف می گویند که تھور خانصاحب در لکھنو بکوٹھی خود دعوت کردند شیخ الاسلام تشریف برده بر سه منزله کوٹھی نشستند بنابر غرضی مرزا قدرت الله بیگ صاحب بدروازه های آن مکان قفل زدند ووقت تلاش شیخ الاسلام را دران کوٹھی نیافتند باز ہا ہمراہیان خدمت شیخ را بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب دیدم وہم روایت است از راوی موصوف که بمکان دارو غه نجی بخش حضرت شیخ الاسلام را غسل دادم ولباس پوشانیدم وبدست خود فقط شانه وتسبیح بجیب مبارک انداختم وچیزی دیگر بجیب مبارک نبود وہمون وقت خدمت شیخ بمراه حضرت مولوی عبد الرحمن صاحب تشریف بردند من ہمپای حضرت در انجا رفتم در انجا شیخ الاسلام بدست مبارک روپیه از جیب خالی برآورده بقوالی عطا فرمودند وہم از راوی موصوف روایت است که در لکھنو شخصے مسمی بہاری لال کائسته اکثر وقت درس مثنوی شریف بحضوری حاضر می شد روزی عرض کرد که حضرت دعا فرمایند بر سر کار شوم خدمت شیخ فرمودند که باوضو بدرگاه مخدوم صاحب درود شریف بخوان لعبد چند روز آنکس بخدمت شریف باز عرض بدعا کرد ارشاد شد که از مخدوم صاحب بگووی عرضه داد که از مخدوم صاحب چه گویم من بخدمت عالی سروکار دارم شیخ الاسلام بجواب فرمودند که نزد نواب برووی گفت که مرا چرا در انجا بار خواهند داد فرمودند برو ترا کسی مانع نخواهد گشت وے بی تکلف بکچہری حکیم مہدی که دران زمان نائب ریاست بود برفت فی الحقیقت کسی منع نکرد واو را لعبد برخواست کچہری نظر حلیم مہدی بروی افتاد نزد خودش خواند گفت بچه کار آمده گفت برای روزگار وعرضی نوشته پیش کرد ہمون وقت بمشاہره سی روپیه ماہانه ملازم گردید وہم راوی موصوف روایت می کند که در عہد نظامت میده خان مفتی عبد الواحد صاحب بابت بقایای زر دہیات مقید شدند تھور خانصاحب از من بپیر محمد علیصاحب

خلف مفتی صاحب گفتند که در کهیری بخدمت شیخ الاسلام بروند الغرض بخدمت عالی مشرف شدیم
وحال مفتی صاحب عرضه دادیم بعد سماعت سکوت فرمودند حضرت حافظ محمد اسلم صاحب را
کتاب اداب الطالبین شروع کنانیدند چند بار دیگر بمقدمه مفتی صاحب بخدمت شیخ عرض کردم جوابی
نشد و هر بار بمیان صاحب ممدوح می فرمودند که بخوانید بعد دو روزی یکپاس روز بر آمده بود
وغلام سعد خان که تهانه دار کهیری بودند شکایت مردمان کردند شیخ الاسلام فرمودند که کسی که
تهانه دار می شود خراب می گردد و همان جلسه از من فرمودند که در کلکته بمیان احمد علی برادر شما
و نصرانی فساد شده بود الله تعالی خیر کرد عرض کردم حضرت را چه طور معلوم شد فرمودند شخصی از
من می گفت و باز بمقدمه مفتی صاحب عرض کردم بمیان اسلم صاحب فرمودند که بخوانید اداب
الطالبین او بخانه خود رفت الغرض چون بخیراباد رسیدم مفتی صاحب را بخانه یافتم پرسیدم که چون
بخانه آمدید گفتند که بر زوجه تعلقدار آسیبی مسلط شده بود بخوبی دفع نگردید مرا طلبید چون در انجا
رسیدم که زوجه اش در انجا بود بحضور رسیدم آسیب دفع شد و چهار روپیه مرا برای
خرچ داد و گاڑی کرایه کرده بخانه ام فرستاد و هم بعد چند روز خطی از برادرم احمد علی بمن رسید حال
وقوع فساد میان خود و نصرانی و مظفر شدن خود بروی مفصل نوشته بودند الغرض هر دو امر
چنانکه از زبان کرامت ترجمان فرمودند بوقوع آمد مرزا سردار بیگ صاحب از حضرت سید امجد علی
صاحب برادر خورد حضرت شیخ الاسلام روایت می کنند که شیخ الاسلام بتقریب عرس حضرت مخدوم
شیخ سارنگ صاحب قدس سره بمقام مجگوان تشریف بردند بر مزار حضرت مخدوم فاتحه خواندند بعد فاتحه
چهار روپیه از جیب مبارک که در انوقت خالی بود بر آورده بطور نذر بصاحبزادگان انجا دادند و هم مرزا
سردار بیگ صاحب میفرمایند که یک مرتبه بعد عشا بمسجد کهیری پس پشت حضرت صاحب قبله غنودگی
بر من مستولی شد بر زمین غلطیدم ناگاه عقربی مرا گزید بیقرارانه برخاستم شیخ الاسلام بمن فرمودند
که چیست عرض کردم عقربی مرا گزید فرمودند کدام جا انگشت وسطی پیش نمودم که این جا حضرت دست
مبارک خود بران نهادند همون وقت صحت حاصل شد و اثری از سم عقرب باقی نماند محمد اسحاق خان خالصپوری

می گویند که روزی بحضور حضرت شیخ الاسلام بدلم خطره در آمد که اگر اینچنین اسپی نزدم بودی و بران سوار
شدمی چه خوش بودی شیخ الاسلام فوراً بمن توجه فرموده ارشاد کردند که اگر اسپ خوش رفتار زیر ران آمد چه
شد خیال آخرت باید تا انجام بهتر شود پس از خیال خود نادم شدم میرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند
که در مهاران شریف صاحبزاده امام بخش صاحب نبیره حضرت قبلهٔ عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله
تعالی عنه فرمودند که شیخ الاسلام در سفر اجمیر شریف بمقام بیکانیر مقام فرمودند وقت مغرب خدمت
حضرت امام بودند که هندوان ناقوس زدند شیخ الاسلام را ازان آواز وجد پیدا شد که بی خود شدند حاضر
که همپای آنحضرت بود خیال کرد که سبحان الله این چه فقیرست که با آواز ناقوس وجد نمودند چنانکه نماز را گذاشتند
بعد فراغ ازانحالت شیخ الاسلام بجواب خطرهٔ وی این بیت فرمودند بیت گر از دم مسیحا که از
دهان ناقوس هر صاحبدلان آشنا شنید آواز آشنا را و هم میرزا صاحب از غلام حیدر مرحوم
روایت می کنند که شیخ الاسلام بمقام کهیری بعد نماز عشا بمسجد خس پوش نوافل می گزاردند
و من آهسته آهسته می رفتم و این بیت می سرودم ؎ گل پھینکے ہیں اوروں کی طرف بلکہ ثمر بھی
اے خانہ برانداز چمن کچھ تو ادھر بھی آوازم بگوش مبارک حضرت قبله رسید مرا بحضور خود طلبیدند
و فرمودند که بگو من همان غزل سرائیدم چون این شعر گفتم ؎ کچھ میں ہی تیرا طالب دیدار نہیں ہوں
پھرتے ہیں تیرے واسطے شمس و قمر بھی شیخ الاسلام را ازین شعر وجد پیدا شد و مقدار یک ذراع
از زمین بالا شده بهوا معلق گردیدند من خائف شدم و خاموش گشتم شیخ الاسلام بحالت اصلی باز آمدند
و بمن فرمودند بگو باز گفتم و همان حالت بر آنحضرت طاری گردید باز ترسیده سکوت ورزیدم خدمت
شیخ باز بحالت آمدند و فرمودند که بگو باز گفتم همان حال بر شیخ الاسلام مستولی شد سه مرتبه این کیفیت
بوقوع آمد شنیدم از چند کسان که یکمرتبه حضرت شیخ الاسلام بدهلی شریف مقام داشتند
دوازدهم ماه مبارک ربیع الاول بود بحاضران فرمودند بیائید تا بقدم شریف که مقامی است
مشهور به شاه جهان آباد برویم مولوی دیدار بخش صاحب مرحوم گفتند که حضرت امروز در آنجا
سماع خواهد بود و دهومن شاه در وجد خواهند بود هوشیار باید ماندن شیخ الاسلام فرمودند که و

نمی جنبید این کلمه اتفاقیه بر زبان مبارک رفت ورنه عادت شریف اینچنین نبود الغرض حضرت بمقام قدم
شریف حاضر شده ند درانوقت حسب معمول درانجا محفل سماع بود و ہجوم خلق اتفاقاً درانوقت شاہصاحب
موصوف در تواجد بودند و مردمان گرد ایشان حلقه زده حضرت حسب عادت بر کناره آن
مجمع قیام فرمودند مردمان چون خدمت شیخ را دیدند مقابل حضرت گذاشته چپ و راست
شدند تا آنکه کسی میان حضرت و محفل نماند درین اثنا شاه صاحب درحالت وجد رقص کنان
بمواجهه شیخ الاسلام رسیدند حضرت سر برداشته جانب شاه صاحب نظر انداختند ہمان دم که نظر
شریف بر شاه صاحب افتاد شاه صاحب را اثری از وجد باقی نماند و فی الفور نشستن
لاتپ شدید ہمان وقت شاه صاحب رالاحق شد خادمان خدمت شاه صاحب را بمکان
بردند و دو روز شاه صاحب به تپ مبتلا ماندند بتاریخ چهاردهم حضرت بخادمان فرمودند بیائید تا عیادت
دہومن شاه صاحب نمائیم چون شیخ الاسلام بمکان شاه صاحب رسیدند و خبر تشریف آوری
بسمع حضرت موصوف رسید بخادمان فرمودند که مرا استاده کنید ہمچنان کردند حضرت نزد شاه صاحب
نشستند بعد مزاج پرسی فرمودند که امروز عرس حضرت قطب الاقطاب است باید رفتن شاہصاحب
گفتند که اگر جناب ہمراه باشند البته می توانم رفت که حالم ظاہرست حضرت شیخ الاسلام دست شاه صاحب
بگرفتند و فرمودند برخیزید شاه صاحب برخواستند و بی تکلف باستانه شریف حضرت قطب الاقطاب
حاضر شدند اثری از تپ باقی نماند و مرزا صاحب درین روایت این قدر زیاده کرده اند که دران
زمان حضرت شیخ الاسلام راعارضه خارش لاحق بود لهذا بر کنار محفل استاده ندو ہومن شاه صاحب
در ذوق خود نزدیک شیخ الاسلام تواجد کنان درآمدند و اراده معانقه کردند خدمت شیخ بسبب
عارضه خارش بدست خود شاه صاحب را اشاره فرمودند بمجرد اشاره شاه صاحب سر خود بدست
گرفته نشستند و حالت شان فرو شد حافظ عبد العزیز صاحب روایت میکنند در ایامیکه
صاحبزاده مولوی سید محمد اکرم صاحب رحمة الله علیه برادر زادهٔ حضرت رامشرکان شهید کردند
حضرت شیخ الاسلام در لکھنو تشریف آوردند و بار بار شکایت واجد علی شاه والی لکھنو میفرمودند

که چنین نقل ست که سادات بنی فاطمه مظلوم کشته می شوند وکسی را از حکام خبر هم نمی شود و بر رئیس
مذکور پیام فرستاده بودند که ما برای جنگ آمده ایم اگر ترا دعوی زور و بهادری باشد مقابله
کن و با مریدان فرمودند که شمشیر با هم او بیارید که جمع نمودن اسلحه و جدال نمودن منظور ست و باین احقر
هم فرمودند که تو هم شمشیری بیار و فرمودند که حدیث شریف ست السیف محّاء الذنوب و روزی فرمودند
که امشب درین امر بسیار متفکر بودم در دلم همی آمد که ازین رئیس تخت انتزاع نمایم و روزی
بدرگاه شاه مینا صاحب رحمة الله علیه شیخ الاسلام بوقت شب نشسته بودند و میفرمودند
یه تخته کا تخته او لٹے پھیر مردی نزد آنحضرت نشسته بودند بار بار عرض میکرد که اینچنین مفرمایند
آخر رئیس ست آنجناب فرمودند همین اب ذباد آن بزرگ بار بار سفارش می کردند آخر شیخ الاسلام
فرمودند بان بزرگ که سر شما نیز خواهد رفت ایشان عرض کردند که این سر حاضر ست و هم دران
ایام بار بار خدمت شیخ فرمودند که اگر عملداری نصارا شود ازین حکومت بهتر ست روی
گویند در دل من می گذشت که حق تعالے این شهر را مقام فیض و برکت مخدوم شاه مینا
صاحب قدس سره العزیز ساخته ست چگونه درین بلده عملداری نصارا خواهد شد درین
ذکر خدمت شیخ جواب خطره من فرمودند که چون در اجمیر شریف انگریزی شد پس در لکهنو کدام
بزرگی ست که درین شهر انگریزی نشود و هم دران ایام فرمودند که فلان کس در خواب دید
و نام یکی از مریدان فرمودند که آن نام راوی فراموش کرده ست که صاحبزاده میان اکرم
صاحب آمده اند و دو دست این رئیس می گویند که این را دست و پا بسته در دریا اندازند
پس وی را دست و پا بسته در دریا انداختند و وی استغاثه و فریاد می کند و این خواب را
نیز بار بار بیان میفرمودند آخر کار بعد وفات شیخ الاسلام آنچه درین خصوص خبر داده بودند
بوقوع آمد که بسبب غفلت رئیس حضرت امیر المجاهدین مولانا امیر علی صاحب که برای جهاد
بر مشرکان اراده خروج کرده بودند از دست تظلم فوج رئیس مذکور شربت شهادت نوشیدند
بهمان سال بعد چند ماه نصارا رئیس را در کلکته فرستادند و در لکهنو عملداری خود قائم نمودند

کارکنان قضا و قدر دست و پای آن رئیس را محکم بستند که وقت غرق درین دریای بلا با وجود کثرت
فن حرکت بهیچ نوعی هم نتوانست کرد ازین جاست که مولانا روم رحمة الله علیه میفرماید شعر تا دل مرد خدا
نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ۞ و مثل روایت حافظ صاحب موصوف باختلاف الفاظ دیگر
برادران دینی هم روایت همین مضمون کرده اند منشی امیر احمد صاحب موصوف گویا موی نقل
می کنند که روزی بخدمت شیخ الاسلام عرض کردم که منور شاه مجذوب از مریدان حضرت یعقوب بر حال
مسترین بسیار متوجه بودند روزی در حالت جذبه گفتند که ترا مثل خود مجذوب میسازم آنوقت رعشه
در تنم افتاد و خیال کردم که بی اجازت شیخ خود حصول این نعمت نمی توانم کرد شاه صاحب از کشف
یافته گفتند که اکنون بر اجازت پیر خود منحصر داشتی لاچارم شیخ الاسلام بجواب آن فرمودند که شخصی
از دوستان من در لکهنو حفظ قرآن شریف می کرد اما بجهت ضعف قوت حافظه یادش نمی شد
روزی بجهت استمداد پیش میر نواب مجذوب رفت از زبان شان برآمد که ترا یاد نخواهد شد آن بیچاره
مایوس شده حفظ قرآن مجید موقوف کرد روزی بمن ملاقی شد از حال حفظ قرآن شریف پرسیدم همان
واقعه بمن بیان نمود گفتم که حفظ کنید خدا فضل خواهد کرد چنانچه بفضله تعالے او در اندک سال کلام الله
شریف حفظ شد و بعد از آن در فضائل میر نواب مجذوب روایت فرمودند که شخصی مبتلای افلاس
بجهت استمداد پیش بزرگی رفت او شان گفتند که بخدمت میر نواب مجذوب برو آن بیچاره در
بازار نزد ایشان ایستاد ناگاه میر نواب بر اسپی پیر لاغر سال سوار شده پیشش آمده بوی گفتند
که یک اسپ بدست من آمده بود آنهم مردمان دیدن نتوانستند بگیر این اسپ را آنکس بران اسپ
سوار شده روان شد و باوجود پیرانه سالی اسپ سواران ملازم سرکار اوده شد در عهد نواب
سعادت علیخان صاحب همیشه در جائزه جمله اسپان ضعیف خارج می شدند الا آن اسپ گاهے
خارج نشده حافظ عبد العزیز روایت میکنند که روزی خدمت شیخ الاسلام ارشاد کردند که شخصی
در مکانی شخصے را دیده خوفناک شد و تپ او را گرفت من او را غیرت دهانیدم که چگونه سپاهی
هستی که آنکس ترا رنجی نرسانید و ترا سختی نگفت فقط صورت خود را بر تو ظاهر ساخت از ان بقدر

خوفناک شدی چو او را چنین غیرت دادم تپ او زائل گشت برخاست و به شد کاتب الحروف عفی الله عنه گوید که این برکت ارشاد حضرت شیخ الاسلام بود که وی صحت یافت بهمین حیله تصرف فرمودند چرا که اعتقاد در مزاج شریف از حد بود و نیز حافظ صاحب روایت میکنند که مولانا ابو البرکات بن که از بزرگان مولانا محمد علی بن هستند وقتی بر سر جوانی صالح محمد تقی نام سایه افگن بودند که ذکر شیخ الاسلام بر آمد گفتند حضرت حافظ صاحب وقتی از مکه معظمه بجانب مدینه طیبه منوره می رفتند و پیاده پا بودند هر چند خادمان عرض کردند که جناب سوار شوند قبول نفرمودند بعضے کسان از قسم دیگر یعنے چندیان که همراه خدمت شیخ بودند عرض کردند که اگر حکم شود بسرعت تمام در مدینه مطهره برسانیم این هم نپذیرفتند آخر الامر خاری در پای مبارک خلید بعضے ظاهر بینان عرض نمودند که برای همین عرض می کردیم که حضرت سوار شوند آخر ازین چه حاصل شد الغرض بسبب جراحت پا سه روز از قافله جدا ماندند و دیدند که سیدنا عثمان غنی رضی الله تعالی عنه هر چند خادمان تشریف آوردند و فرمودند که ما را حکم شده است که مهمانی بجانب ما می آید و بعده شاید این لفظ فرمودند که شما از او غافل هستید یا کلامی دیگر مشابه این کلمه فرمودند و نیز حافظ صاحب از حبیب علی شاه صاحب نقل میکنند که قطب یار جنگ که مرید حضرت شیخ الاسلام بودند از محفل رقص بخدمت شیخ حاضر شدند شیخ الاسلام فرمودند که ما همین وقت در خواب دیده ایم که شما رقص مے بینید قطب یار جنگ می گفتند که از ان روز هر گاه که رقص دیدم رنجی بمن رسید و نیز راوی موصوف نقل می کنند که روزے خدمت شیخ فرمودند که بر قبر بزرگے رفتیم در آنجا رقص فواحشات بود و بعضی صوفیان طوائف پرست هم در انجا بودند در دل خود گفتیم که در این باب آنچه از جانب صاحب قبر حکم شود بران عمل نمایم اندرون مزار رفتم و فاتحه خواندم از جانب آن بزرگ مخاطب شدم که دفع این منکر بکن که من بر دفع این راضی هستم همان وقت آن همه را از انجا اخراج کردم بعضے گفتند که چندین علما و بزرگان در اینجا آمدند لیکن کسی اینچنین نکرد ایشان را زجر نمودم و آنکه بانی این امر قبیح بود از نوکری معزول شد و هم جناب میرزا صاحب روایت می کنند که نسخه کیمیا مرا معلوم بود بمقام کهیرے روزی بخیالم

درآمد که این نسخه را طیار سازم تا بصرف خادمان و حاضران آستانه شریف در آید پس اجزای ان را
ترکیب داده بشب برای پختن در بهٹه واقع رتهخانه که دران آهک برای مسجد پخته می شد نهادم
خدمت شیخ بعد نماز صبح که انوقت تخلیه حضرت بود خلاف عادت بسمت رتهخانه روان شدند پس
بقرینه دانستم که همین امر خواهد بود خدمت شیخ قریب آن بهٹه تشریف اوردند و از پای مبارک اشاره
فرمودند که نجاست درا ینجا نهاده اند انرا بدر کنید پس ان را بدر کردند و بر انداختند و هم فرمودند
که مردمان خدا را هم میجویند و به کیمیا هم می پردازند یعنے این هردو ضد هستند به یک جا جمع
نخواهند شد هادی میان صاحب از جناب مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند
که ایشان فرمودند شخصے نسخه کیمیا بمقام کهیری مرا داد خواستم نزد برادر خود آن را بفرستم
که ازان فکر کفاف متعلقین کرده خود درا ینجا بیایند و براه خدا سلوک نمایند که نعمتی به ازان
خدمت و حضوری حضرت شیخ نیست پس خطی نوشته بهمین مضمون و نسخه دران نهاده نگاه
داشتم که بفرستم وقت ظهر بعد فراغ نماز چون خدمت شیخ برائے خواندن ختم شریف نشستند
دامن مبارک خود بر زانو نهاده فرمودند که درین زمان مردمان طلب خدا هم میکنند
و بکیمیا هم مشغول می شوند بدل خود گفتم که من این فکر برائے خود نکرده ام بلکه میخواهم که برادرم
از بار متعلقین خود سبکدوش شده سالک راه خدا شود حضرت بجواب این خطره فرمودند
که سبحان الله خود هم خراب می شوند و دیگران را نیز خراب میکنند پس از خطره تائب شدم و
همون دم برخواسته آن خط را مع نسخه پاره پاره کرده بینداختم میر محمد علی صاحب ناقل اند که روزے
مناخان بمن فرمودند که کرامتی از حضرت صاحب دیده نمی شود و نه بطوری اظهار کمال
مشاهده میگردد والله اعلم خلق چرا گرویده آنحضرت میشود و مردمان بیعت می نمایند من گفتم که
توبه کنید چنین خطره جانب شیخ نارواست پس من و ایشان هردو بخدمت شیخ الاسلام حاضر
شدیم خدمت شیخ درس مثنوی شریف می دادند دران ذکر اولیاء الله آمد خدمت شیخ اقسام
و مدارج و مراتب اولیاء الله بیان فرمودند و حالات ظاهری آنها نیز ارشاد کردند و بعد

ارشاد کردند که گروهی ست از اولیا الله در مراتب قرب ازین ها بالاتر ست از ایشان
در قید حیات خوارق کمتر ظاهر می شوند و حال مدارج و مراتب ایشان بر دیگران منکشف
نمی گردد و لیکن بعد وفات فیوض ازین حضرات بسیار ظاهر می شود و خلق را نفع میرسد پس گفتم
از سنا خان که این جواب خطرات شما ست که گرده بود ید عزیز اسردار بیگ صاحب روایت
کردند که بمقام کیری غوث صاحب بیان میکردند که وقت نصف شب خدمت شیخ خبر دادند
که سلطان حسین خان انتقال ازین دار فانی کرده بیائید نماز جنازه وی خوانم و نماز جنازه گزاردند
بعده از خطوط معلوم شد که بهمان روز در حیدرآباد دکن سلطان حسین خان راهی ملک بقا گشتند
ازینجاست که مولانای روم قدس سره میفرماید دست پیر از غائبان کوتاه نیست ؏ دست او
جز قبضهٔ الله نیست ؏ و درحقیقت این تاثیر اسم حضرت قادر بیچون ست که بذاکر انش بعد
فنا کامل ظاهر میشود و هم درین معنے راوی موصوف روایت کردند که مسمی غوث
صاحب ساکن حیدرآباد را وقتی با مخالفان ایشان نوبت جدال و قتال رسید مخالفان
کثیر بودند و ایشان تنها بخدمت شیخ رجوع کردند ناگاه دیدند حضرت را که تشریف آوردند
و باعانت شیخ الاسلام ایشان از شر مخالفان محفوظ ماندند حضرت حافظ صاحب دامت برکاتهم
فرمودند پسر افغان که صورتش احسن بود موبر سر داشت بخدمت شریف حاضر شد خدمت
شیخ فرمودند که اطفال را مو بر سر نباید گذاشتن ارشاد حضور چنان در ان پسر اثر کرد که
همون وقت برخاست و بخانه خود رفته محلوق گردید و بعد ازان بخدمت شیخ الاسلام
باز حاضر گشت نظر حضرت بران طفل افتاد بکمال ذوق این شعر حافظ رحمة الله علیه بر زبان
فیض ترجمان رفت ؎ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جوانان
سعادتمند پند پیر دانا را بمجرد این ارشاد بر جمله حاضران حالتی طاری شد و ذوق ها بر داشتند
راقم الحروف عفا الله ذنوبه گوید که این تاثیر عکس ذوق خدمت شیخ بود که بر حاضران ظاهر شد
و مدام در صحبت سماع همین حال بود که هرگاه خدمت شیخ را جوش و وجد در باطن مے شد

گو اثرش بر ظاهر شیخ الاسلام کمتر ظاهر می گشت الا بر جملهٔ حاضران حالتی و کیفیتی طاری میشد
و این مضمون از بسیار کسان معتبر بسمع رسیده میر محمد علی صاحب در تذکره بیان کرده
که خدمت شیخ بلا عرض حال خود حفاظت نقادمان میفرموده اند و در نظیران حال خود گفتند
که مولوی احمد علی ساکن خیرآباد در لکهنو از من وعده کردند که قریب تر عهدهٔ امانت مرا خواهد شد
شما همراه من باشید عهدهٔ مفتی یعنی نیابت به شما خواهم داد من هم راضی شدم بیک ناگاه صحیفهٔ گرامی
عنوان خدمت شیخ که بدست خود تحریر فرموده بودند نزدم آمد در ان حضرت شیخ مضمون شوق
ملاقات از جانب خود رقم فرموده بودند هم در ان تحریر بود خلاصه اش آنکه امری مکنون است
که بلا مشافهه گفتنی راست اگر آیید چون تحریر خدمت شیخ الاسلام دیدم خود را بخیرآباد رسانیدم و
عرض کردم که خدمت شیخ الاسلام این غلام را بچه کار طلب فرمودند ارشاد کردند که بخیرآباد
آمدم شما را ندیدم و شنیدم که در لکهنو قیام دارید دل بدیدار شما رغبت داشت لهذا طلب
نمودم الغرض هم رکاب حضرت به کیسری رفتم در انجا نامهٔ مولوی احمد علی بمن رسید که حالا آمده
امانت در گونده استقرار گشتم شما حسب وعده بیایید و عهدهٔ نیابت بگیرید من بدل خود گفتم
که از خدمت شیخ ذکر نباید کرد شاید مانع شوند لهذا بلا اطلاع حضرت سمت لاهرپور روان شدم
که از انجا براه راست بمنزل مقصود خواهم رفت همین که به لاهرپور رسیدم هنوز کامل آسوده نبودم
که میان مدار بخش بمن پیوستند و دست من گرفتند و گفتند که خدمت شیخ مرا فرستاده اند برای
آوردن شما و فرموده اند که دستش گرفته نزدم آرید و بگویید که طمع نعلین خوری می دارے
متحیر شدم که من بکسی این را نگفته بودم حضرت را که خبر شد و من برای ملازمت حاکم وقت
می روم نعلین خوری چه مضمون دارد مگر حسب الطلب حاضر خدمت شدم حضرت شیخ بخطاب
من همان کلمه فرمودند که دل شما خواهش نعلین خوری می دارد ترک ارادهٔ خود کردم چونکه
انکار کردم ایشان تحفه اسکنهٔ لاهرپور را نائب خود ساختند بعد چند روز مردمان آن
دیار از التفات ایشان که سخت تر می بودند برآشفتند و در شب مجتمع شدند بر ایشان تا

آوردند اول نایب را امین پنداشته پس پاپوش بازدند و بعده چون دانستند که این امین نیست
ایشان را گذاشته مولوی صاحب را گرفته چنان زد و کوب نمودند که بند میان شان بشکست
و بدین حال زار بوطن آمدند آنوقت دانستم که همین آفت درین امانت و نیابت آمدنی بود
شیخ الاسلام بدین جد و جهد مرا ازین کار باز داشتند و مرا از نعلین خوردی که حضرت فرمودند
همین حالت بود خرده باد ای وابستگان سلسلهٔ علیه حافظیه که حافظ ما باذن الله در همه حال حافظ ماست
چه در دنیا و چه در آخرت و هم میر صاحب موصوف نقل می کنند که وقت شب همراه حضرت شیخ الاسلام
از درگاه حضرت [illegible] سعد صاحب قدس سره می آمدم چون از آستانه قدم برون نهادم عقربی
نیشش در پایم [illegible] حضرت [illegible] ان فرمودند که ایشان را عقرب گزیده است چنان [illegible] که یافتند
ایشان را بیار [illegible] پای من از صدمه اش بیکار شد الغرض بر شانه دو کس دست نهاده
بیک پا آمدم حضرت شیخ [illegible] دولتخانه خود بر بوریای نشستند و مرا هم [illegible] که همه جا
[illegible] حضرت شیخ [illegible] حرمت که داشتند سر مرا بزانوی خود نهادند و [illegible] گرد آمده [illegible]
وقتی [illegible] خواندند [illegible] نداد آخر همه بار فتند شیخ الاسلام هم بانجا بر سر تکیه استراحت نمودند
و من بهمان بوریا بهمان درد مبتلا افتاده ماندم بآخر شب که حضرت شیخ برخاستند بمن فرمودند
که برخیز و وضو کرده نفل شب بخوان و خود برای استنجا تشریف بردند من بخود گفتم که پای من
بیکار است چگونه برخیزم و وضو کنم باز بدل من در آمد که حضرت فرموده اند اراده باید کرد غرض
چون اراده کردم برخاستم و تا استنجاخانه بپای خود رفتم تا آنجا قدری درد در پا بود و چون از استنجا
فارغ شدم اثری از ان صدمه بخود نیافتم دانستم که این تصرف شیخ الاسلام است و دائم تصرفات
حضرت باذن الله همچنین بود در هر مقدمه که دعا می فرمودند حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود مستجاب
میفرمود و هرچه از زبان مبارک بر می آید حق تعالی آنرا ظاهر می فرمود و هم راوی موصوف
ناقل اند که در قیام تونسه شریفه سناخان و چند همراهیان دیگر شیخ الاسلام سمت وطن روانه
شدند خدمت شیخ را با مشاخان تعلق محبت بود و بغایت محبوب می داشتند چون ایشان رفتند

آثار حزن بر آنحضرت دیده می شد و بر شخصی که در کار خان موصوف الذکر بود در آن روز چون بمشاهده حضرت شیخ الاسلام می آمدی فرمودند که این را بدر کنید چرا که یاد ده بود تا آنکه نماز ظهر گذاشتند بعد ظهر من دانه های شمار برای خواندن ختم که از معمولات بود پیش نهادم چونکه در آنوقت جمله خادمان مع مناخان در خواندن ختم شریف شریک می شدند و آن روز جای ایشان خالی بود بمشاهده آن شیخ الاسلام را حالتی پیدا شد باواز بگریستند و بهمان حالت گریه برهنه پا برخاسته جانب شیخ اکبر روان شدند چون بخدمت شیخ اکبر پیوستند بر کنار مصلا بنشستند شیخ اکبر در آنوقت بخواندن اوراد مشغول بودند چون شیخ الاسلام را دیدند فرمودند که نعلین من کجا است چونکه وقت آن نبود خادمی حاضر نبود که نعلین آرد شیخ اکبر بدست مبارک نعلین برداشته برخاسته به حجره خود تشریف بردند و چشم زدن بیرون آمدند و بخطاب شیخ الاسلام فرمودند که شاه پوری صاحب انشاء الله تعالے بفضل خواهد کرد شیخ الاسلام فوراً برخاستند و بمقام خود تشریف آوردند و بروز دوم آن علی الصباح بمن فرمودند که برو و مناخان را بیار و از ایشان بگو که اول بخدمت شیخ اکبر حاضر شوند و عرض نمایند که بشوق قدمبوسی حضرت قصد وطن ترک کردم پیر صاحب میگویند که بموجب حکم روان شدم لیکن بدل خود میگفتم که مناخان دی روز رفته اند چون بایشان خواهم پیوست همین خیال قدری راه رفته بودم که سواری از دور پیدا شد چون قریب رسیدم دیدم که مناخان هستند ایشان چون مرا دیدند پرسیدند که شما چرا آمدید گفتم که برای آوردن شما و پیام آنحضرت باز دادم خانصاحب گفتند که ما یان چون از خدمت شیخ وداع شده راه وطن فراگرفتیم بر کنار دریای اٹک رسیدیم و بر کشتی سوار شدیم کشتی بر یکجا قرار گرفت هر چند که ملاحان کوشش و کد کردند کشتی جنبش نکرد همه در حیرت افتادند در آنوقت بدلم خیال آمد که این همه برای من ست بآنها گفتم که کشتی را بر ساحل برید تا من از کشتی فرود آیم تا من برین کشتی سوار هستم کشتی بر ساحل مراد نخواهد رفت ایشان اول بر گفته من توجه نکردند باخر مجبور شده کشتی را همین سمت راندند کشتی روان شد چون بدین ساحل رسید و از کشتی فرود آمدم کشتی بلا تکلف بجانب

بساحل مقصود روان شد و من بدین سمت روان شدم لیکن بس پریشان بودم که از خدمت
شیخ اکبر رخصت شده ام بازچه سان در توسه شریف حاضر شوم من گفتیم که خدمت شیخ مرا بکے
ہمین کار مرا فرستاده اند پس بموجب ارشاد من و ایشان حاضر خدمت شدیم مرزا سردار بیگ
صاحب روایت کردند که کاردے درمیان خود عقب پشت نهاده سر راه می آمدم عربی دوان
میرفت گزندی سخت از وی بدنش بمن رسید بدل خود گفتم که اگر عرب مذکور درین وقت استاده بودی
البته انتقام از او گرفتمی بهمین خیال مبتلا بخدمت شیخ الاسلام حاضر شدم خدمت شیخ بمجرد حاضر
فرمودند که حالا برای قتل کسی کارد می بندی همون وقت کارد از کمر برآورده روبروے
شیخ الاسلام نهادم میر محمد علی صاحب ناقل اند که غلام حیدر می گفتند که قفل دروازه حضرت
شیخ الاسلام را مانع نبود بارها دیده شد که مزار حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره وقت
شب دروازه مزار مقفل است و خدمت شیخ درون مزار شریف موجود اند و آواز کلام حضرت
از جالی مزار شنیده می شد و هم درین مضمون میر صاحب نقل کردند که من صغیر سن بودم لیکن خوب
یاد دارم که یک بار حضرت شیخ الاسلام از سفر تشریف آوردند زمانه عرس مخدوم شیخ سعد
صاحب قدس سره العزیز بود من همراه مینا میان صاحب سجاده حضرت مخدوم سید نظام الدین
صاحب قدس سره باستانه حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب حاضر شدم حضرت شیخ الاسلام در حجره
مخدوم شیخ صفی صاحب که متصل مسجد است قیام داشتند دیدم که زنجیر دروازه از بیرون
بند است از محمد اکبر خان پرسیدم که آیا حضرت تشریف ندارند ایشان گفتند که در حجره استراحت
می فرمایند گفتم دروازه چرا بند کرده اید گفتند که هرگاه حضرت بیدار خواهند شد دروازه وا
خواهم کرد بعده دیدم که حضرت شیخ الاسلام بیرون تشریف می دارند و دروازه حجره بهمان نمط
بند بود من از خان صاحب موصوف گفتم که شما گفته بودید که خدمت شیخ درون حجره تشریف
می دارند گفتند که فی الواقع من حضرت شیخ الاسلام را اندرون حجره دیده دروازه آن بند
کرده ام میر محمد علی صاحب درباره فیوض حضرت شیخ الاسلام که به مردمان ... بودی

فرمایند که هرکه را حاجتی پیش می آمد و یا دردے لاحق مے شد و بخدمت شریف برائے
عرض حاجت حاضر می شد بمجرد حضورے بلا عرض و معروض تسکین خاطر او می شد و قلب
او طمانینت می یافت و هرکه خدمت شیخ الاسلام را می دید بلا مشاهده حالات و کوائف و کرامات
فی الفور بمجرد زیارت عظمت و جلالت حضرت شیخ بدل او مرتکز می شد و معتقد آنحضرت می گردید این
اثر فیض شیخ الاسلام بود که بدل زائران پیدا می شد چنانکه مولانا روم قدس سره می فرمایند
شعر کهربا دارند چون پیدا کنند ٭ کاه هستی گر تراشیده کنند ٭ چون نظر فیض اثر آنحضرت در دل
مردم بیک نگاه چنین موثر می شد بدل خواص که خادمان حضرت شیخ بودند چها اثر کرده
خواهد بود ازین جاست منافان صاحب روایت می کنند که در ایام مرض که خدمت شیخ
پنهان مرض بحق واصل شد شیخ الاسلام را کف بسیار از دهن مبارک می ریخت چنانچه ظرفی نزد
خدمت شیخ نهاده می ماند دران کف و لعاب دهن مے انداختند و چون آن ظرف پر می شد آنرا خالی میکرد
روزی آن ظرف از لعاب دهن شریف و کف پر بود خدمت شیخ به مولوی حسن الزمان صاحب [illegible]
اشاره فرمودند که این را خالی بکن من بچشم خود دیدم که مولانا موصوف آنرا بنوشیدند این
همه علوم و فضائل که مولانای ممدوح حاصل ست برکت همان لعاب دهن مبارک
است باید دانست که اولیاء کامل مظهر اتم کمالات جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
هستند سوای نبوت و رسالت نمونه جمله کمالات محمدی در ایشان موجودست در جناب شیخ الاسلام
ظهور شان محبوبیت جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود و هرکه آنرا دید اتباع صحابه کرام از او
بوقوع آمد و از فیض آن مظهر محبوب مطلق نجات فراوان یافت در صحیح بخاری ثابت است
که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم آب دهان مبارک می انداختند صحابه کرام
رضی الله تعالے عنهم اجمعین بدست خود می گرفتند و بر روی خود و بدن خود می مالیدند
بر آب وضوی آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم قریب بود که باهم جنگ کنند یعنی هرکس
می خواست که این تبرک را من بگیرم و بر بدن خود بمالم

باب ہشتم در بیان حالات

کہ بفیضان شیخ الاسلام بمریدان ظاہر شدہ واین ہم از جملہ کرامات ست مولوی حسن الزمان صاحب
دامت برکاتہم خود از زبان فیض ترجمان حضرت شیخ الاسلام شنیدہ روایت کردند کہ شخصے نو
عمر کہ از مریدان شیخ الاسلام بود برحمت حق پیوست بعد انتقال آن شبی حضرت مولوی
صغر صاحب قدس سرہ برادر عینی حضرت شیخ را جانب قبرش گذر افتاد دیدند کہ وی بیرون
قبر خود نماز می گذارد منشی امیر احمد صاحب مرحوم نقل کردند کہ مرزا اکبر بیگ تعلقہ دار امیٹہ کہ مرید
شیخ الاسلام بودند جان بحق دادند بعد انتقال ایشان را بخواب دیدم کہ تلاوت قرآن مجید
می کنند از ایشان پرسیدم کہ بعد مرگ چہ معاملہ با تو کردند جواب دادند کہ چون مرا بقبر نہادند نکیرین
آمدند و سوال کردند پریشان شدم ناگاہ حضرت شیخ من تشریف آوردند و مرا تسکین دادند
و تعلیم جواب فرمودند پس از تصرف حضرت در جواب درست ماندم در آسایش بمن بالد کردند
الحال باسایش تمام بسر مے نمایم ثنا خان صاحب ناقل اند کہ مردے از قوم افغان ساکن خیرآباد
دست گرفتہ شیخ الاسلام بود در نوجوانی ازین دار فانی رخت سفر بعالم جاودانی برکشید
ہمشیرہ داشت او از جدائی برادر سخت مغموم و ملول شد و این فکر ہر لحظہ را دریافت کہ برادرم
بسبب نوجوانی اکثر مرتکب معاصی می بود و اللہ اعلم کہ بعد مرگ با وی چہ معاملہ رود او شبی بکمال
پریشانی بخفت برادر خود را بخواب دید بسیار شادان و فرحان از حالش پرسید کہ حق
تعالیٰ با تو چہ کرد گفت کہ چون مرا بقبر نہادند نکیرین در آمدند و سوال کردند از ہیبت ایشان
حواس از سرم برفت ناگاہ دیدم کہ حضرت شیخ تشریف آوردند و دست مبارک بر سینہ ام نہادند
بکمال شفقت فرمودند کہ از آنچہ ترا سوال می کنند چرا جوابش نمی دہی از تصرف حضرت
دلم تسکین یافت و آنچہ نکیرین از من پرسیدند بتعلیم شیخ الاسلام جواب آن دادم چون
در جواب درست ماندم از آن وقت باسایش تمام بسر مے کنم و در روایت است

که شخصی از مریدان شیخ الاسلام که ملازم نصارا بود وقت مرگ حالش دگرگون شد یعنی آثار سوء
خاتمه ظاهر گشت اگر کسی پیش وی کلمه توحید می خواند رو می گردانید و می گفت که فلان صاحب
یعنی نصرانی می آید کرسی بیارید و فلان را چه آمده است همچنین دیگر کلمات لغو بر زبانش جاری
گردید و رنگ رویش سیاه گشت برادری داشت که در آنوقت موجود بود حال برادر خود دیده
پریشان شد و بدل خود تصور رید که می گویند که پیران وقت آخر اعانت مریدان می کنند می بینم
که حافظ صاحب درین وقت چه اعانت می کنند و استحاناً با برادر خود گفت که شما بیعت
بر دست حافظ صاحب کرده اید چرا درین وقت رجوع بشیخ خود نمی کنید که مرگ قریب رسیده
و حال شما بکفر قریب تر گشته همین که این کلام آن مریض قدری ساکت ماند بعده کلمه طیبه بر زبان
راند و چهره اش بکمال نورانی گردید الحمد لله گویان ازین دار فنا راه ملک بقا فرا گرفت غفر الله لی و لهم
و لسائر المؤمنین ازین جا ظاهر شد که ارتکاب کبائر بد است و تاثیر قوی دارد بسوء خاتمه می کشد الا
تعلق اولیاء الله که مظاهر رحمت حق اند بس شان عظیم دارد که ببرکت دست گیری ایشان الله
تعالی جل جلاله ره گم کردگان کوی ضلالت را بعرصه گاه هدایت و نجات می رساند اللهم
ارزقنی حبك وحب احبائك ؎ مسکین حسن میگوید ای وقت عشاق تو خوش ٭ گر من
ز ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا ٭ حاجی سید امام نقل می کنند که داروغه قاسم بیگ
مرحوم که از مریدان شیخ الاسلام بودند خدمت شیخ در شهر لکهنؤ اکثر بمکان شان قیام
می فرمودند چون علیل شدند و حال نزع پیدا شد چنانکه نصف جسم زیرین بیکار گشته
بهمین حال دفعةً گفتند که مرا قائم کنید حضرت صاحب تشریف می آرند حاضران
متحیر ماندند که حضرت صاحب کجا پس ایشان خود قصد برخاستن نمودند و نصف قامت
برخاستند لیکن بضعف جسم زیرین از کار رفته بود باز بر بستر غلطیدند و همان ساعت
جان بجان آفرین سپردند و این واقعه بعد مدتی از وصال شیخ الاسلام بوقوع آمده
و همچنین واقعه رو می دهد اکثر برادران دینی را چنانچه شنیده ام و دیده ام از انجمله

انکه همشیره مرحومه راقم غفر الله ذنوبه و ذنوبها چون بمرض الموت مبتلا شدند دو هفته پیش از
رحلت بیهوشی آنچنان بر انمرحومه مستولی شد که سماعت و بصارت و تکلم هیچیک اثرے
از حواس ظاهری باقی نماند لیکن در ایام بیهوشی بفیضان دست گیری شیخ الاسلام
بعض ارکان صلوة بلا ربط باشاره بکرات و مرات بلا تعین وقت میگذاردند و چون
وقت موت فرا رسید یک دو ساعت قبل از مرگ بیهوشی بالکلیه دفع شد و باواز
بلند کلمات توحید چنان که باید بر زبان آوردند و گفتند که حضرت صاحب تشریف آورده اند
و دران زمان جناب مرشدنا و سیدنا حضرت حافظ محمد اسلم صاحب دامت برکاتهم از
زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً مراجعت فرموده بقصد دهلی بغریب
خانه قدم رنجه فرموده بودند محمد باقر صاحب شوهر ایشان بر بالین نشسته بودند دانستند
که شاید این کلمه نسبت جناب ممدوح گفته اند پرسیدند که حضرت حافظ اسلم صاحب را
رامی گوئید گفتند لا حضرت من تشریف آورده اند و چند بار گفتند یا مرشد سے مدد
و باز کلمه توحید گویان بملک بقا شتافتند و نواب محمد عبد الباسط صاحب نقل میکنند
که چون جناب عمی واجد علی خانصاحب رحمه الله را که از مریدان خاص و منظور نظر شیخ الاسلام
بودند و حال شان در باب کرامت مفصل رقم گشته است حالت نزع پیدا شد من هم بهمان
خانه در صحن طلبیده بودم ناگاه دیدم که حضرت شیخ الاسلام از جانب شمال که روضه مقدسه
حضرت هم از انجا بهمان سمت واقع است بر بالین خان صاحب مرحوم تشریف آوردند چون
بخان موصوف نظر کردم دیدم که نفس واپسین است و بهمان دم جناب ممدوح
واصل حق شدند احمد حسین گوپاموی ناقل اند که روزی خدمت شیخ در قصبه گوپامؤ
بخانه شان بر بستر استراحت می فرمودند پدر ایشان منشی امیر احمد پای مبارک آنحضرت
می مالیدند ناگاه کرمکی که دیگر کرمکان را گرفته بمسکن خود نهاده مدخل آن را بگل بندمی سازد
و بعد چندی آن کرمکان بصورت بهمان کرمک برمی آیند و این شان قدرت حق جل و علا

که آن کرمک بی مقدار را اینچنین قوت داده است و در ہندی آنرا کمہاری می گویند در آمد و بدیوار خانهٔ بنا کرده بود حسب عادت کرمکی دیگر را آورده بخانه خود نهاد چون شیخ الاسلام آن را ملاحظه فرمودند بر خاستند و به منشی صاحب مرحوم فرمودند که همین حال ست اولیاء الله را که مریدان خود را همچو خود می سازند گو این مضمون از زبان کرامت بیان حضرت شیخ بجای دیگر نیز جاری شده ہست الا در اینجا اشاره به تبدیل صورت ظاهری نیز یافته می شود چنانچه ثمر نتیجه این ارشاد وقت وفات منشی صاحب که اصل مخاطب این کلام بودند ظاهر شد چنانچه همان راوی اول روایت می کنند که منشی صاحب مرحوم وقت وفات وصیت کردند که بعد مرگ چون از غسل من فارغ شوند وقت تکفین کلاه خدمت شیخ که مرا عطا فرموده اند بر سر من به نهید الغرض موافق وصیت وقت تکفین آن کلاه متبرکه را بر سر آن مرحوم نهادند از برکت آن کلاه شریف چهره ایشان بصورت حضرت شیخ الاسلام شبیه گردید چنانکه گویا صورت ایشان عکس چهره انور حضرت بود جمله حاضران متعجب ماندند سبحان الله اظهر صفاته فی مظاهره این ست قوة ابدالیت که صورت دیگری را بصورت خود بدل فرمود و همچنین تصرف حضرت بر جمله مریدان وقت آخر می شود گو اظهارش بچند مقامات واقع شده راقم الحروف غفر الله ذنوبه بسیاری را از اخوان دینی خود دیدم که وقت آخر کیفیت تارکین و کاملین آنها را حاصل گردید یعنی بجز خدا و رسول بچیزی تعلق نماند تا آنکه باولاد خود ہم متوجه نبودند و بحالت خوش و صورت حسن بحق جان باختند چنانچه جده راقم که دست گرفته شیخ الاسلام بودند بعارضه ہیضه وبائی مبتلا شدند وقت آخر شان ہنگام نماز عشا بود که آن مرحومه تیمم نمودند و تحریمه نماز عشا کردند و در عین نماز از این عالم فانی درگذشتند الحق چنین موت که بیاد خدای عز و جل آید بهتر از صد حیات ست الله تعالے تمامی مومنین را نصیب کناد شنیدم از چند کسان که در قصبه کیری نور بافی بود و بدست شیخ الاسلام بیعت کرد آنحضرت او را ذکر و شغل تعلیم فرمودند او را از آن حالت کشف پیدا شد روزی میان امجد علی صاحب رحمة الله علیه

از وی پرسیدند که چه حال داری او گفت که از توجه حضرت شیخ آنچه مردمان بخانه خود دامی کنند من بجای خود علانیه می بینم میان صاحب موصوف این حال بخدمت شیخ الاسلام عرض نمودند حضرت شیخ الاسلام را چونکه اظهارش ناپسندیده بود فرمودند که آخر نور باف هستی ازان وقت وی گاهی اظهار چنین امور نکرد بل میگفت که بمجرد ارشاد حضرت آن کیفیت از من سلب شد والله اعلم که در حقیقت همین بود یا از فیضان خدمت شیخ ظرف وی عالی گردید و شخصی را بخیراباد از مریدان شیخ الاسلام در ابتدای سلوک حالت کشف پیدا گشت چنانچه شخصی از سکنای خیراباد در لکهنؤ بجنگ مقتول شد همان وقت ایشان خبر دادند بمقام خیراباد که این وقت فلان کس مقتول شد و مطابق گفته شان از لکهنؤ خبر آمد و ایشان خود می گویند که مرا در حالت ذکر کیفیتی می شد که از هر بن موی خود ذکر می شنیدم روزی این حال به مجذوبی بیان نمودم همان وقت جمله کیفیت من سلب گردید این روایت لتعلیم است مر طالبان خدا را که در کتمان حال خود کوشند و بر زبان نآرند تا در حرمان مبتلا نشوند حکیم سرفراز علی مرحوم نقل کردند که در ایامیکه حضرت شیخ الاسلام در این ملک تشریف نمی داشتند شخصی بود در لباس تارکین مرا با وی اتفاق صحبت افتاد وی مرا ذکری تعلیم نموده وقتی که آن ذکر را العمل می آوردم قلب من آنچنان متحرک می شد که تاثیرش در تمامی اعضا جسم حسی یافتم و لذتی ازان می گرفتم بهمان زمان خدمت شیخ تشریف آوردند چون دولت حضوری دریافتم خود بخود الجمله کیفیت از من زائل گردیده و از انکس مرا نفرتی پیدا شد و سر این تصرف بعد چندی ظاهر گردید که آنکس مرد شعبده باز و ریاکار بر آمد پس آن وقت دانستم که حضرت بنور باطن بر حال درویش واقف گردیده بتصرف خود قلب مرا ازان باز گردانیدند میر محمد علی صاحب روایت کردند که مولوی فیاض الحق که مذهب نجدیه وهابیه داشتند روزی نظر فیض اثر خدمت شیخ بر ایشان افتاد از فیض نظر کیمیا اثر حالت شان فوراً مبدل شد و ازان مذهب باطل تائب شده بدست مبارک شیخ الاسلام بیعت نمودند و از اهل محبت و ذوق شدند چنانچه اشعار عاشقانه

بعدہ خدمت شیخ گفته اند شعرے ازان یاد دارم ڈھونڈا حافظ کے تو در کو نہ کبھی چھوڑ دنیا و
کونین میں مرشد کوئی ایسا نہیں ہوتا، آخر از غلبه شوق راه مکه معظمه و مدینه طیبه فراگرفتند
بدان دیار پرانوار که مهبط فیوض نبی مختار است حیات ظاهری را گذاشته بخاک پاک آن شتافتند

اللهم احرق قلبی بنار عشقك واقبرني في بلد حبيبك صلى الله عليه وسلم

سیر صاحب موصوف نقل کردند که محمد عظیم خان صاحب سکنائی خیرآباد در ابتدا خدمت
اکثر فقرائے زمان نمودند و از ایشان طالب حق شدند به تعلیم ایشان لباس فقرا پوشیدند
لیکن کشود کار نگشت روزی بخدمت شیخ الاسلام که دران زمان ریاضات میفرمودند
و تعلق بهیچ سلسله هم نداشتند پیوستند و عرض حال کردند شیخ الاسلام فرمودند درویشی
اطاعت و اتباع نبی کریم است بظاهر و باطن نه تبدیل لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
اینچنین نکرده اند یعنے لباس رنگین نه پوشیده اند الغرض پس باید که هرچه خدای تعالی جل شانه
بی تکلف عطا کند از حلال بخورد و بپوشد و بظاهر با متعلقین بسر کند و در حقیقت از همه
دلی تعلق باشد این نصیحت حضرت بدل ایشان تاثیر کرد و ترک آن لباس نمودند و خدمت
گذاری شیخ الاسلام بر خود لازم گرفتند و در سفر و حضر همپای شیخ می کردند چنانچه وقت تشریف
بردے آنحضرت اول مرتبه جانب توسه شریفه که بنا بر حصول بیعت بود نیز بمعیت آنحضرت
بودند آخر بفیضان شیخ الاسلام ایشان را حالتی پیدا شد که کم کسی را از اهل محبت و
ذوق میسرے شود اثر درد محبت بر جسم شان ظاهر بود که بمقام قلب سینه شان نیل گون شده
بود بدین سبب که از جوش عشق بیتابانه اکثر اوقات دست راست بر سینه بالاے قلب
نهاده و خم شده و دست چپ فراز کرده بکمال درد می گفتند اُف سید حافظ کا فر گو بظاهر
این کلمه می نماید الا چونکه از جوش محبت و غلبه عشق بے اختیارانه بر زبان می آمد و ازین لفظ
بمعنی اصطلاحی شعرا یعنے معشوق بی پروا مراد می داشتند ایشان دران معذور بودند
چنانچه جناب مولانائے معنوی در مثنوی شریف از زبان حق بخطاب موسیٰ در قصه شبان

می فرماید ؎ سوسیا آداب دانان دیگر اند ٭ سوخته جان و روانان دیگر اند ٭ گر خطا گوید ورا
خاطی مگو ٭ گر شود پر خون شهید او را مشو ٭ خون شهیدان را ز آب اولی تر است
این خطا از صد صواب اولی تر است ٭ ما برون را ننگریم و قال را ٭ ما درون را
بنگریم و حال را ٭ ناظر قلبیم اگر خاشع بود ٭ گرچه گفت و لفظ ناخاضع بود ٭ و در
حالت بیخودی خان صاحب موصوف میر صاحب نقل میکنند که روزی شیخ الاسلام
جائی تشریف می بردند و خانصاحب هم از انسمت می آمدند ناگاه در کوچه بخدمت شیخ دوچار
شدند لیکن بجانب حضرت متوجه نشدند یکی از همراهیان آنحضرت پرسید که خانصاحب کجا
می روید گفتند بخدمت حافظ سبحان الله چه قدر غلبه شوق و محبت بود در دل که حواس ظاهری
بالکلیه معطل شده بود و هم روایت می کنند که وقت آخر که زمانه موت قریب بود خان صاحب
را جوش بود و دران حالت بار بار می گفتند شعر هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ٭ ثبت
است بر جریده عالم دوام ما ٭ و هم میر صاحب روایت می کنند که خانصاحب مرحوم وقت
وفات بخدمت شیخ الاسلام عرض کردند که حضرت بر قبر من روز پنجشنبه همیشه تشریف آورند
خدمت شیخ بکمال رحمت که داشتند عرض خانصاحب پذیرفتند چنانچه در زمانیکه ظاهرا زندگی
می داشتند روز پنجشنبه اکثر اراده تشریف بردن بر قبر موصوف الیه می فرمودند یعنی ارشاد
میکردند بخدام که این کار را زود بکنید که بر قبر خانصاحب مرحوم ایشان منتظر خواهند بود
الا اکثر پنجشنبه فقط باراده می گذشت و نوبت تشریف بردن بر روز جمعه می آمد و درین حکمت
ها است بقول سعدی علیه الرحمته ؎ دیدار می نمائی و پرهیز می کنی ٭ بازار خویش و آتش ما
تیز میکنی ٭ میر صاحب ناقل اند که مولوی ولی الله صاحب بقصبه کهیری بخدمت شیخ الاسلام
پیوستند باین اراده که بخدمت حضرت شیخ اعتراضات کنند و جواب گیرند چنانچه چندے
موافق اراده خود بسر کردند روزی نظر توجه حضرت بر ایشان افتاد و آنچه داشتند
تاراج همان یک نظر شد مولوے صاحب از خود رفتند و چنان بی هوشی بر ایشان مستولی شد

که روزی بمکانی استاده بودند و آن مکان را آتش درگرفت مردمان هرچند که گفتند بیائید مکان میسوزد
و ایشان را نه بر آتش توجه گردید و نه بر آواز مردمان آخر مجبورانه مولوی صاحب را گرفته
ازان مکان بدر آوردند پس مولوی صاحب بر صحن مزار حضرت حمید امیان صاحب بعالم
تحیر نشستند دران زمان صاحبزاده میان برکت الله صاحب قرآن مجید میخواندند و سبق صاحبزاده
صاحب موصوف همزة لمزة بود چون این کلمات بسمع مولوی صاحب رسید چندی شغل همین
الفاظ بطریق ذکر نمودند و بعد ازان بمزار حمیدا میان صاحب حاضر شدند و بطواف مزار شریف مشغول
گشتند همین حال بودند که خدمت شیخ برای فاتحه خوانی بمزار مبارک تشریف بردند و چیزی بگوش
شان فرمودند الله تعالی داند که چه فرمودند اثرش این قدر ظاهر شد که ایشان کیری را وداع
کرده و جمله کتب را همان جا گذاشته بمقام اجنبوا ته که در راه کیری و لاهرپور بر کناره رود
واقع است بالای درختی که بر ساحل آن ست نشستند و قرآن مجید و درود شریف که
که همراه بود آن را هم همان جا نهادند کسی از رهروان آنرا هم برد بدین تجربه سه ماه کامل بلا
اکل و شرب بر همان شجره سکونت داشتند بر دو شاخه درخت از چادر و رسن نمودار محکم
کرده نشسته بودند و از درخت فرود نآمدند دران زمان شخصی را از مریدان حضرت
بدان سمت گذر افتاد باو گفتند که پیام من بحضرت شیخ برسان که حسب ارشاد سه روزه دائم
حالا چه حکم ست و آنچه از شیخ الاسلام مرا حاصل خواهد شد ترا نیز دران شریک خواهم کرد وی
گفت که پیام شما بخدمت حضرت صاحب عرض خواهم کرد الا در نعمت شما شریک نیستم چرا که
اهل و عیال دارم حالم نیز همچو شما خواهد شد الغرض شیخ الاسلام دران زمان بلکهنؤ تشریف
می داشتند آنکس حاضر شده در مجمع مردمان پیام مولوی صاحب عرضه داد شیخ الاسلام
فرمودند که باوی بگوید که این چه فعل ست که ترک اکل و شرب نموده است ایا ملک خواهد شد
بجز رود به مولوی اصغر صاحب رحمته الله علیه پیام فرستادند که سواری برده ایشان را
بیاورند چنانچه مولوی اصغر صاحب خود تشریف بردند و مولوی صاحب ممدوح را بر پالکی

سوار نمودند ایشان چون در لاهور بمزار حضرت شاه محمد قلندر قدس سره العزیز حاضر شدند
همان جا بمسجد قیام نمودند هرچند که جناب مولوی اصغر صاحب اصرار نمودند لیکن ایشان عذر نمودند
که همین جا خواهم ماند الغرض چندی بهمان مسجد سکونت کردند و هرچه از قسم اکل و شرب مردمان پیش
می کردند می خوردند چنانچه سکنای آنجا می گویند که در آن ایام غذای مولوی صاحب را حدی
و نهایتی نبود هرچه می یافتند می خوردند مگر گاهی از مسجد بیرون نآمدند و برای رفع حاجت شد بعد
چندی خدمت شیخ الاسلام را بارادهٔ کمیری در آن قصبه که [illegible]
عادت برای فاتحه خوانی بمزار حضرت محمد شاه قلندر تشریف آوردند حاضران عرض نمودند که
حضرت مولوی ولی الله صاحب درین مسجد سکونت دارند شیخ الاسلام [illegible] مسجد تشریف
بردند و چیزی بگوش شان فرمودند و بار و توقف برآمده گفتند کیمیا ... روان شدند
مولوی صاحب نیز همان وقت از آنجا برآمده بجانبی روانه گردیدند و باز کسی از حال شان
خبری نیافت هرچند که برادر شان تلاش کردند لیکن فائده نبخشید و اثری از مولوی صاحب
پیدا نشد صاحب زاده میان هادی حسن از مولوی حسن الزمان صاحب نقل می کنند که روزی
نسبت مولوی صاحب موصوف خدمت شیخ الاسلام فرمودند که من می خواستم که ایشان انسان
شوند لیکن ایشان خاصیت طیور اختیار کردند ظاهر مراد از مرتبه ابدالیت است از ینجا علو
همت شیخ الاسلام ظاهر ست که اینچنین مرتبه را هم نمی پسندیدند پس ظاهر گشت که آن مرتبه انسانیت
که مطلوب حضرت ست چه خواهد بود مولوی تراب علی برادر خرد و مولوی امانت علی بزیارت
بیت الله شریف رفته بودند و از آنجا به طائف روان شدند در اثنای راه بجانب دست راست
دیدند که مولوی ولی الله صاحب ته بند نیل گون بسته می روند و کف از دهن جاری ست
مولوی تراب علی سلام کردند حضرت ایشان چنان بحال خود غرق بودند که التفاتی بجانب شان
نکردند و روان شدند چون مولوی تراب علی صاحب بحیدرآباد از بیت الله شریف باز آمدند
بخدمت شیخ الاسلام این حال بیان نمودند خدمت شیخ بشنیدند و خاموش ماندند مگر از اینکه

در حال مولوی صاحب این روایت زیاده کرده اند که میر صاحب حال خود بیان می کنند که در ابتدای شباب میل طبع من جانب تحصیل علم ظاهری بود و از صحبت حضرت شیخ الاسلام گریز داشتم بدین خیال که اگر نزد حضرت خواهم رفت فقیر خواهم شد و از تحصیل علوم متنفر خواهم ماند روزی بدرگاه حضرت مخدوم خود نشسته بودم و حضرت شیخ برای فاتحه تشریف آورده و نظر آنحضرت بمن افتاد خود بخود شغل ذکر خفی از من جاری شد و در چند روز کیفیتی بر من طاری شد که چون عقد نماز می بستم از غلبهٔ شغل و ذکر از خود بیرون میرفتم چنان که خیال ارکان صلوة از من محو می شد بدین سبب نماز من ترک شد روزی بدرگاه موصوف حاضر بودم که حضرت شیخ الاسلام تشریف آوردند و بعد فاتحه نزد من آمدند بلا درخواست و عرض حال بمن ارشاد کردند که نماز در هیچ حال نمی باید فوت کردن اگر در نماز حالت محویت پیدا شود پس چون بخود آید از هر جا که دل شهادت دهد نماز بخواند و باتمام رساند چون حضرت شیخ مرا تعلیم فرمودند بهمین طریقه نماز ادا می کردم و از انوقت محبت و شوق آنحضرت بر دلم مستولی شد چنانچه شب از خوف والد خود مخفی از خانه می رفتم و بخدمت حضرت می نشستم ازینجاست که مولانای رومی قدس سره العزیز می فرماید نسبت اولیاء الله کهربا دارند چون پیدا کنند گاه هستی ترا شیدا کنند الحق این گرویدگی و تعلق مایان باین حضرت عکس توجه ایشان هست ورنه ما مشت خاک ناپاک را چه یارا که دست بدامان ایشان زدیم بلکه نام های ایشان بر زبان می آوریم سبحان الله کسی که بجنگل چنین شهبازان قدس آشیان در آمده و خود شکار شده که شکار انچنین شیران وحشت حقیقت گردیده

در سلخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنکه او را نکشند

الحاصل یا میر صاحب را از حضوری حضرت ایشان انکار بود یا در خدمت گذاری آن مایه سرگرم شدند که در خادمان خاص حضرت معدود گردیدند در هر سفر توسط شریف جمله خدمات شیخ الاسلام مثل کفش برداری و آب

برای وضو وگاهی برای طهارت وگاه برای سواری حضرت آوردن همه متعلق بایشان
بود ازینجا اظهار قوت افاضه خدمت شیخ الاسلام ظاهر می شود رضی الله تعالی عنه وافاض
علینا فیوضه مرزا منعم بیگ روایت کردند که میر مظهر علی که مرد متقی وصاحب ورع اند چنانچه
در حال خواب وبیداری درود شریف برزبان ایشان جاری می ماند چون باراده بیعت مولوی
غلام الله صاحب مجددی سمت بهرایچ روانه شدند شاید که منزل مقام مقصود باقی بود که شب
در خواب بدست بزرگی بیعت کردند چون بیدار شدند تعلق قلب خود بهمان بزرگ یافتند وبدل
خود عهد کردند که بدست همانکس که بخواب دیده ام بیعت خواهم کرد ومتلاشی آن بزرگ
شدند چون خدمت شیخ الاسلام در لکهنؤ تشریف آوردند ایشان دیدند بشناختند
که همین بزرگ در خواب دست من گرفته اند پس بیعت ظاهری نیز بدست حق پرست شیخ
کردند وهم درین معنی نقل ست که زنی شیعه مذهب در خانه راقم آمد ورفت داشت
روزی بخواب دید که مکانیست بغایت نفیس ولطیف وجمله عزیزان راقم که همه منتسبان
سلسله علیه حافظیه هستند دران مکان موجود اند ویک بزرگ نیز دران مکان تشریف
میدارند وی خواست که دران مکان بیاید او را منع کردند وگفتند که بدون توسل این بزرگ
آمدن درین مکان ممکن نیست وی چون از خواب بیدار شد این خواب را بعزیزان راقم بیان کرد و
گفت که حالا بیخبر شد شما اگر تشریف آرند خواهم دید که همان بزرگ هستند یا نه چون خدمت شیخ
الاسلام تشریف آوردند آن زن دید وبشناخت که آری همین بزرگ را بخواب دیده ام
پس از مذهب خود توبه کرده بدست شیخ الاسلام بیعت نمود وبا حضرت شیخ کمال محبت داشت
چنانچه چون خبر وصال شیخ الاسلام شنید بس گریان ونالان شد وبعد چند روز از وصال
شیخ الاسلام بعالم بقا شتافت مرزا منعم بیگ ناقل اند که پسر من نصیر احمد را خدمت شیخ
در ایام شیرخواری داخل سلسله فرموده بودند چون نصیر احمد جوان شد مردمان با ایشان
گفتند که بدست دیگر کسی بیعت کنید که بیعت صغر سنی معتبر نیست ایشان را نیز خیال این امر

پیدا شد روزے شیخ الاسلام را بخواب دیدند که می فرمایند همان بیعت که کردی کافی ست
دیگر ترا حاجت بیعت با کسی نیست این ست قوت اولیاء الله که همیشه ناظر حال مریدان می
باشند و اصلاح خطرات ایشان می فرمایند حضرات اهل طریقه بر چنین کسان اطلاق شیخ کرده اند که
نمونه و مظهر صفات شده باشد باید دانست که بیعت گرفتن از اطفال نابالغ نزد اهل طریقت درست
است چنانچه شیخ الاسلام چون مرزا اسمعیل بیگ فرزند داروغه قاسم بیگ مرحوم را داخل سلسله
نمودند شخصی گفت که حضرت این پسر نابالغ ست بجواب ارشاد شد که آیا شما بالغ هستید یعنی شما نیز حکم
بلوغ ندارید راقم گوید که الحق بالغ آن ست که صاحب عقل باشد و خاصه عقل ترک دنیاست
که ناپایدارست و طلب مولاست که او را بقاست پس ما همه که مبتلای این جیفه که آن را دنیا
نامند هستیم از عقل بهره نداریم و چون عقل نداریم بلوغ کجا پس ثبات قدم بر عهد بیعت از این
جنس بالغان و نابالغان اگر هست بفیضان پیران عظام ست که فانی از خود و باقی بحق اند
پس هر دو یک حکم دارند لیکن اهل طریقت میگویند که هر که بیعت قبل از بلوغ کرده بهتر ست که
بعد بلوغ بدست همان شیخ یا خلیفه او تجدید بیعت کند گو برای افاضه شیوخ آن بیعت هم
کافی خواهد بود چرا که این شیران حق هر که را دست می گیرند گو طفل و نابالغ باشد باز نمی گذارند و دست
بدست تا اصل الاصول می رسانند راقم الحروف غفر الله ذنوبه در عمر هفت سالگی به بیعت خدمت
شیخ مشرف اندوز گردیدم الحمد لله که بعد بلوغ نیز بفیضان آنحضرت بر همان عهد قائم ماندم
تبرکا بر دست حضرت قدوة الاصفیا شیخ العالم حضرت مولانا و مرشدنا حافظ سید محمد اسلم
پیر کاظم خلیفه و صاحب سجاده حضرت تجدید بیعت کردم مرا نیز این واقعه پیش آمد که روزے
بخواب دیدم که حضرت قطب الاقطاب وارث النبی فی الهند سیدنا و مرشدنا و مولانا خواجه بزرگ
رضی الله تعالی عنه را و خدمت خواجه دست مبارک خود دراز کرده من عاصی براه عاجز
نوازی و بنده پروری فرمودند که بر دست من بیعت کن پس دست خود بدست حق پرست
آنحضرت غریب نواز دادم بعده فرمودند که تو بر دست شاه هوری بیعت کرده و شاه هوری

لقب حضرت شیخ الاسلام است که حضرت شیخ اکبر بهمین لقب یاد می فرمودند عرض نمودم سبطے
باز فرمودند که مرا چه می دانے عرض کردم که سید و مولا و آقا و مرشد و مربی خود می دانم پس
ازان فرمودند که همان بیعت که کرده کافی است الحمد لله علی ذلک الغرض ببرکت دست شیخ
رضی الله تعالے عنه وارضاه عنا عنایات و توجهات پیران عظام چه در امورات دنیا و چه در
مهمات عقبی آنچه برخود مشاهده کرده ام سه دل من داند و من دانم و داند دل من ✦ بگفتن و نوشتن
راست نمی آید حامد علی خان مغفور عم خرد راقم بیان کردند که قمر الدین خانصاحب مغفور که از مریدان
خدمت شیخ بودند و مزاج شان مزاح بسیار بود بمرض الموت مبتلا شدند و کیفیت سرسام لاحق
گشت پس همان بیهوشی گفتند که من همراه تو نخواهم رفت شیخ من حاضر هستند آنچه آنحضرت من خواهند
فرمود همان خواهم کرد و بعد دیری باز گفتند که لباس بزرگان پوشیده آمده من فریب تو نخواهم
خورد نابینا هستی نمی بینی که خدمت شیخ من خود تشریف می دارند مرا چه بلی بر سید که این را بر عم
عم مرحوم فرمودند که اهل خانه شان دانستند که هذیان می گویند لیکن من دانستم که زمانه
موت است و مقابله شیطان علیه اللعن در پیش و خدمت شیخ بمقاطعت ایمان تشریف داشته
اند و همچنان شد که بهمان عارضه ایشان بملک بقا شتافتند اهل خانه جناب عمی واجد علیخان
صاحب رحمة الله علیه بمرض هیضه و بای مبتلا شدند دو پسر و یک دختر داشتند همه صغیر
خیال آنها ایشان را بدان مرتبه بود که بار بار گریه می کردند و می گفتند که حال اینها بعد فوت من
چه خواهد شد هرگاه که مرض غالب شد و کیفیت غفلت طاری گشت و خاموش شدند اعزا دختر
را پیش کردند تا باین حیله بهوش آیند و متوجه شوند و بایشان گفتند که دختر شما آمده چیزی با او
گوئید چشم کشادند و گفتند که این را از پیشم ببرید تا دلم بجال شان متوجه نشود الله تعالے
جل جلاله همه ها را کافی است سبحان الله با بدانها یه تعلق بود و باین مرتبه بے تعلقی از اولاد و همین
بی تعلقے از عالم ناپایدار رخت سفر بر داشتند بجز خاصان خدا که مظاهر حق اند کرا یاره که
بیک لمحه بهجو آلودگان دنیا را از تعلقات ماسوا پاک سازد و همدرین مضمون میان جمال الدینصاحب

نبیره حضرت شیخ الاسلام فرمودند که من چند کسانرا از بزرگان دین زیارت کرده ام لیکن این صفت بحضرت صاحب دیدم که مریدان خود را بزور رخود از دوزخ می کشند و بجنت می برند و نقل فرمودند که جده سیر شرافت علی مرحوم که از اولاد حضرت مخدوم خر د بودند بغایت سخت مزاج بودند که تمامی اقربا از دست و زبان شان تنگ آمده بودند خلاصه حال شان این ست که جمله نا کردنیها می کردند چنانچه نگاہے جانب قبله سر خم نکردند به نماز چه رسد بر دست خدمت شیخ بیعت کردند و بیعت هم در کوالف ایشان فرقی راه نیافت تا آنکه بیمار شدند و وقت موت فرا رسید کیفیت نزع پیدا شد ایشان در بیهوشی هم همان کلمات که عادت بود می گفتند هر چند که حاضران تلقین کلمات توحید می کردند و می گفتند که این وقت بجانب شیخ خود رجوع کنید اثری نمی کرد و دو روز باین حالت ماندند بروز دوم حاضران باز گفتند که جانب شیخ خود چرا رجوع نمی کنید تا ایمان سلامت ماند دفعةً حال شان دگرگون شد و بجواب حاضران گفتند که شما چه می گوئید که جانب شیخ خود توجه نمائید شیخ من خود موجود است و مرا التعلیم میفرماید آب بیارید که وضو کنم و کلمه توحید بکرات بزبان آوردند و اسد گویان بعالم بقا شتافتند و هم صاحب زاده ممدوح بهمین محل فرمودند که مولوی عبد الرحمن صاحب مغفور خیرابادی مرید خدمت شیخ بودند بعارضه فالج مبتلا شدند چنانچه یک هفته علیل ماندند و هوش و حواس در شروع مرض آن مرحوم را نمانده بود بعد زوال نزد شان نشسته بودم و ایشان را حالت نزع بود که حضرت حافظ محمد اسلم صاحب برائے نماز پیشین تشریف بردند بعد تشریف بری موصوف الیه بتدریج روح شان تعلق جسمانی قطع کرد و رہگرائے عالم جاودانی شدند من تحت الحنک بستم و برادر ایشان اندا ختم عورات از اقربا که حاضر بودند بگریه پرداختند مرا بدل خیال درگرفت که هیچ مرید حضرت ازین عالم نرفته مگر آنکه وقت آخر کلمات توحید آشنای زبانش بود الا مولوی صاحب از یک هفته علیل بودند بیهوش پس در تمامے

ایام مرض از ایشان کلمات توحید نشنیدم این چه معامله است درین اندیشه قریب نصف
ساعت بگذشت بعده دیدم که جسم مولوے صاحب مرحوم حرکت کرد من بعجلت
برخاستم و ردا از چهره برداشته بند تحت الحنک شکستم دیدم که مولوے
صاحب چشمان خود وا کردند و با آواز بلند کلمه طیب گفتند که جمله حاضران شنیدند
و باز چشم بند کردند و همچنان شدند که بودند پس من باز تحت الحنک بستم و ردا پوشانیدم
هرچند که مستورات مانع آمدند که تحت الحنک نه بندند که هنوز زنده اند گفتم که نه زنده
نیستند و دانستم که این امر منجمله کرامات حضرت شیخ الاسلام است که براے دفع
خیال من بوقوع آمده و فی الحقیقت همچنین بود زیرا که اول و آخر این کلام مولوے
صاحب مرحوم را نیست دیدم مرزا سردار بیگ صاحب روایت می فرمایند که
بختیار بیگ فرزند مرزا شهسوار بیگ را شیخ الاسلام بعمر سه سالگی داخل سلسله
عالیه فرموده بودند از کبیری شجره شان نویسانیده بحیدرآباد در ۱۲۶۶ھ ہجری فرستادند
ایشان را در ۱۲۹۵ھ ہجرے بعد مغرب در محفل سماع کیفیتے پیدا شد به قوال فرمایش
این دوهره نمودند دوهره خسرو رین سهاگ کی اور جاگی پیو کے سنگ ٭ تن میرا من پیو کا
اور دونو ایک ہی رنگ ٭ چون قائل این دوهره گفت ایشان دران کیفیتے که داشتند
جنبیه عربے که بر طاق نهاده بود برآورده بشکم خود زدند و شکم بشگافت این واقعه
بعد نصف شب واقع شد قریب نماز صبح الله الله گویان بعالم بقا شتافتند
فائده اینچنین افعال که در حالت بے اختیاری و بی خودی سر بر زند اینچنین کسان
شرعا معذور اند مسئله معتوه و مغلوب العقل در کتب فقهیه مصرح است در
بحر الرائق این مسئله را در بیان نواقض وضو آورده است درانجا باید دید و صاحب
نور الانوار هم این مسئله را در آخر کتاب بشرح تحریر فرموده است
خلاصه اش اینکه حال عقل معتوه مثل عقل صبی نابالغ است و ازان حال مرفوع القلم

باب ہفتم در ذکر ایام مرض و وفات شریف و دیگر حالات

میر صاحب روایت می کنند که چون شیخ الاسلام ہمراہ مرتبہ آخر بتوسہ شریف تشریف بردند قریب زمانہ
واپسی بعد نماز صبح که آنوقت تخلیہ شیخ اکبر بود حادی در بنگلہ شریف می نشست تا کسی درون آن
نرود حضرت شیخ بالمرہ بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند چونکہ مریدان شیخ اکبر حضرت شیخ را چون
شیخ خود می دانستند و کمال آداب می نمودند آنخادم شیخ الاسلام را منع نمی کرد تا باشراف
ہر دو شیخین کاملین در تخلیہ یکجا می ماندند در آنوقت اکثر آواز گریہ شیخ الاسلام بسمع می رسید
و آواز شیخ اکبر شنیدہ می شد که می فرمودند شاہ ہوری انشاء فضل خواہد فرمود راوی میگوید
که من از اہل توسہ پرسیدم که سابق ہم عادت حضرت شیخ این بود گفتند نہ گاہی حضرت شاہ
ہوری صاحب را ندیدہ ایم که در تخلیہ بخدمت شیخ اکبر روند غرض کسی را باین سر آگہی نرفت
چندے برین نمط گذشت بعد آن شیخ الاسلام ہمپای شیخ اکبر بسمت تاج سرور تشریف آوردند
و از انجا حسب الحکم شیخ خود جانب ہندوستان روانہ شدند حال رخصت شیخ الاسلام از انجا
بتفصیل در باب سیوم نوشتہ ام از کیفیت رخصت ظاہر می شد که باز میان این شیخین
کاملین ملاقات جسمانی نخواہد گشت و ہمچنان ہم وقوع آمد که حضرت شیخ در ہندوستان تشریف
آوردند و بعدہ بسمت حیدرآباد دکن تشریف بردند و ہشت سال قدری کم و بیش در انجا
قیام فرمودند و باز بوطن شریف قدم رنجہ فرمودند و خانقاہ درگاہ چہید ایبان صاحب قدس سرہ
بنا فرمودند و ہمان زمان در قصبہ کیہری عارضہ فالج بر شیخ الاسلام لاحق شد و کیفیت عارضہ اول
این بود که در شبانہ روز یکمرتبہ بلا تعیین وقت دورہ فالج می شد و نصف جسم شریف جانب
یسار در آنوقت بیکار می گشت چنانچہ زبان ہم لکنت می کرد و باز دفع می شد و اثری ازان
باقی نمی ماند میر صاحب ناقل اند که روزے حضرت در نماز وتر بودند در آخر رکعت قبل سجدہ
دورہ فالج شد و از پا در افتادند آواز آن شنیدہ خادمان از ہر طرف خدمت شیخ را گرفتند و ہر چند

خواستند که بر بستر برند شیخ الاسلام مقام خود را نگذاشتند و بدست مبارک اشاره سجده
می فرمودند آخر صلاح برین قرار یافت که حضرت بے ادای صلوة نخواهند رفت ناچار سر مبارک
بزور برای سجده بر زمین آوردند شیخ الاسلام بعد سجده قصد برداشتن سر مبارک فرمودند
خادمان عرض کردند که حضرت سجده دوم هم ادا فرمایند بعده شیخ سر برداشتند و راست
شده باز اشاره سجده کردند بدقت تمام باز خادمان سر مبارک را بر زمین نهادند سجده دوم ادا
فرمودند بعده در قعده سجده کردند بدقت تمام باز خادمان سر مبارک را بر زمین نهادند سجده
دوم ادا فرمودند که اخیر فرض بوقوع آمده است ناچار بکمال دقت و تکلف دو سجده دیگر ادا
فرموده نماز را باتمام رسانیدند و باز دست برداشتند هر چند که خادمان بلحاظ تکلیف عرض
کردند که بعد دوره حضرت نفل بگزارند پذیرا نشد بهمان وقت تمام دوگانه نفل ادا فرمودند و بعد
فراغ نماز دعا خادمان شیخ الاسلام را به بستر آوردند این ست اتباع کامل سنت نبوی که در
چنین تکلیف هم از آنحضرت مستحب ترک نشد و هم راوی موصوف روایت می کنند که روزی
شیخ الاسلام را آثار دوره هویدا شد و وقت نماز ظهر بود فرمودند که نماز خواهم خواند خادمان دانستند
که شیخ الاسلام را ابتدای دوره مرض لاحق است چنان نشود که در نماز عارضه شدید شود بخدمت
شیخ تکلیف کشند خواستند که بحیله حضرت را از نماز باز دارند تا دوره بکمال رسد آنوقت خود حضرت
تا ختم دوره نماز نخواهند گذارد پس عرض کردند که فلان کس وضو میکند و عادت شیخ الاسلام بود که
در نماز انتظار مصلیان بسیار میکردند حضرت شیخ تا دیر منتظر ماندند درین اثنا عارضه مستولی شد و باز حضرت فرمودند
که نماز بگذارید خادمان عرض کردند که حضرت را دوره عارضه لاحق است بعد فراغ از ان خواهیم خواند شیخ الاسلام
قصد برخاستن برای صلوة فرمودند لیکن چونکه دست و پا بیکار شده بودند نتوانستند برخاستن تبسم فرمودند
و ارشاد کردند جسم بھی یاریکا ملتوی آخر ساتھ نہ دیا این قول حضرت بنابر تعلیم یاران بود که این جسم بیگانه است
بدرستی و آسایش آن نباید پرداختن و عمر عزیز در خدمتش ضائع نشاید کردن کشتی بیگانه و دلبستگی را نمی شاید
الغرض شیخ الاسلام فرمودند که خیر نشسته نماز ادا خواهم کرد بموجب ارشاد جماعت مرتب شد

و حضرت بر عقب امام نشسته تحریمه صلوة فرمودند از شدت مرض چند بار در عین نماز بے هوش
شدند هرگاه که هوش بجا می شد تیمم می کردند چون امام از نماز فارغ گشت شیخ الاسلام بقیه صلوة
که بسبب بے هوشی ظاهری از انحضرت فوت شده بود جدا گانه خوانده از نماز بیرون آمدند سبحانه
جل جلاله چه مایه قوت روحی او تعالے عز اسمه اهل فنا خود را داده است که در عین بے هوشی ظاهرے
حواس باطنی چنان بجا می ماند که خیال و لحاظ احکامات شرع شریف چنان پیش خاطر بود که امرے
از شرع در بے هوشی هم فوت نمی شد و همچنین حال کمال اتباع شریعت و طریقت بود مر انحضرت را
در تمام ایام مرض میر صاحب می گویند که روزی حضرت در بیت الخلا بودند که دوره فالج شد
چنانکه خدمت شیخ از جای خود بر افتادند خادم از اهر لحظه خیال می ماند فوراً حاضر شدند و حضرت
شیخ الاسلام را بکنار بر داشته خواستند که به بستر شریف برند خدمت شیخ چونکه در انوقت زبان
بیکار شده بود بدست مبارک اشاره طهارت فرمودند آخر مجبورانه طهارت کردند بعد کمال طهارت بر بستر
تشریف آوردند و همین حال بود شیخ الاسلام را که دائم در ایام مرض در طهارت بسیار کوشش
می فرمودند الغرض چون چندے برین نمط بگذشت مردمان با هم دگر گفتند که این عجب فالج است که
نه گاهی دیده ایم و نشنیده که برای یک دو ساعت جسم مبارک بیکار می شود و باز اثرے
ازان باقی نمی ماند تا این سرے است از اسرار الهی و کرامت حضرت است میر صاحب می گویند
که من هر چند مردمان را منع کردم که انچنین تقریر با هم نباید کردن این قدر صحت را غنیمت شمارید
لیکن کسی باور نکرد آخر کار الغرض قرار گرفت روزی شدت مرض بحدی رسید که امید حیات منقطع
شد و جمله حاضران پریشان و خسته حال شدند و بنابر استدراک حالات مزاج عالی شخصے را برای خواندن
مثنوی شریف بخدمت عالی در آوردند چرا که حضرت را جانب مثنوے شریف کمال توجه بود تا ازین حیله
کیفیت مزاج شریف دریافت شود و بحضور عرض کردند که این کس مثنوی شریف خواهد خواند و آنکس
مثنوی شریف شروع کرد شیخ الاسلام که بر بستر غلطیده بودند و بظاهر هوش هم بجا نبود بفور
خواندن مثنوی بنشستند و معانی اشعار بزبان خود بیان فرمودند خوانندہ چند شعر خوانده موقوف کرد

حضرت شیخ باز بر بستر علالت افتادند در ایام مرض طبیبی معالج شده بتجویز وی آب بر شیخ الاسلام بند کرده شد و بمکان سکونت حضرت آتش افروختند و پرده ها بر در آن بر انداختند چنانچه دران مکان انقدر شدت گرما و حبس هوا بود که برای یک دو ساعت یک یک کس از خادمان برای خدمت بنوبت حاضر می شد و زیاده ازین کسی قوت قیام در انمکان نمی داشت چرا که ایام گرما بود و خدمت شیخ از معالجه طبیب مذکور ناراض بودند و می فرمودند که مردمان این زمان خود را افلاطون می دانند و سببش آن بود که طبیب را مرض مشخص نشده بود و آخر کار ظاهر هم شد لیکن حضرت بسبب کتمان صاف نمی فرمودند و دیگران اقوال حضرت را بر بیهوشی حمل میکردند حالانکه شیخ الاسلام را بسبب قوت روحانیت حواس باطنی جمله قوی بودند چنانچه راوی موصوف می گوید که روزی حسب معمول بر نوبت خود بخدمت شریف حاضر شدم خدمت شیخ باشاره آب از من طلبیدند عرض کردم که حضرت حکیم منع کرده است و درین مکان آب نیست و در مقفل است چون همچنین کلمات جمله مردمان می گفتند شیخ الاسلام بمن فرمودند که در فلان دریچه مردمان برای خود در سبوچه گلی آب نهاده اند و آبخوره نیز بران نهاده است از ان قدری آب بیار پس بنابر ارشاد خدمت شیخ بدین تفصیل ارشاد کردند یارای انکار نماند و آب در آبخوره کرده بخدمت حضرت بردم شیخ الاسلام سه دم از ان آب نهایت قلیل نوشیدند و آبخوره واپس فرمودند عرض کردم که حضرت قدری دیگر آب بنوشند چرا که باز کسی آب نخواهد داد فرمودند بس چرا دو مائی بغیر فرموده آب باقی مانده خود خوردم و آبخوره را بانه بر سبوچه نهادم این هم تصرف شیخ الاسلام بود که کسی مرا ندید نه در آمدن نه در رفتن و بعد چندی خدمت شیخ برای معالجه بخیرآباد تشریف آوردند و باز بکهیری تشریف بردند و از کهیری به لکهنو تشریف بردند در انجا محمد حسن خان مرحوم که طبیب حاذق بود چون شیخ الاسلام را دید و حال معالجه شنید بدیگران گفت که اطبا در معالجه خطا کردند و ندانستند که اینچنین کس که از ابتدای عمر تا این دم بریاضات و مجاهدات و اذکار و اشغال بسر می فرماید و نار محبت حضرت الوهیت در قلب شریف شعله زن است

ودیر افاقه بار دیگر طور خواهد شد حرارت قوی که از خارج دادند و استعمال ادویه حاره کنانیدند رطوبات
اصلیه آنحضرت بسوخت چه کرده شود که محل علاج باقی نمانده جز آنکه تسکین کرده شود و دوا ایشان
علاج برعکس اطبای سابق کردند ازان فی الجمله تسکین رو داد و خدمت شیخ معالجه ایشان را
پسندیدند و مدح هم کردند که این البته طبیب است الحاصل چونکه مرض کار خود کرده بود صورت صحت
معلوم نمی شد باز حضرت شیخ الاسلام را بخیرآباد آوردند و در ایام مرض بکثرت مردمان داخل سلسله شدند
و هم میر صاحب می گویند که در تمامی ایام مرض بجز الحمد لله شکایتی بل ذکری از علالت خود از زبان مبارک
شنیده نشد مردمان در ایام مرض عرض کردند که حضور چیزی بفرمایند تا برای صحت حضرت بخوانیم
فرمودند چیزی از کشکول شریف دیده بخوانید عرض کردند که ما را ارشاد حضرت باید که چه چیز خوانیم
الغرض چون اصرار مردمان بنهایت رسید فرمودند که این رباعی بخوانید رباعی ای در
صفت ذات تو حیران که و مه و فهم همه جهان خدمت درگاه تو به علت تو ستانی و شفا هم
تو دهی ای یا رب تو بفضل خویش بستان و بده و هم میر صاحب می گویند که در ایام مرض چون شیخ الاسلام
را قوت خواندن نماند دیدم روزی که خدمت شیخ اوراق دلائل الخیرات می گردانند دانستم که شاید
حزب امروزه می جویند عرض کردم که حضرت کتاب مرا مرحمت شود تا حزب برآرم خدمت
شیخ بجوابم فرمودند که تو دلائل الخیرات می خوانی عرض کردم که حضرت مرا اجازت نداده بودند
بدین وجه نمی خوانم فرمودند که ضرورت اجازت چیست آنچه گفته ام همه را اجازت آن ست
این وسعت رحمت آنحضرت بود بر مریدان خود و میر صاحب ناقل اند که قریب یک هزار
روپیه بابت تعمیر خانقاه درگاه جمید اسیان صاحب باقی بود چون مرض شیخ الاسلام طول
گرفت و امید صحت بیاس مبدل شد روزی حضرت حافظ صاحب قبله جناب محمد اسلم صاحب
بخدمت شیخ الاسلام عرض کردند که حضرت این روپیه بکه داده آید و غرض این هم بود که شاید
درین گفتگو مکنون حضرت به پیرایه ظاهر شود و معلوم گردد که زمانه وصال قریب تر رسیده خدمت شیخ جواب
دادند که برای کاریکه هست در آن صرف باید کرد لنگر برای آنکه خرید کنید و فلان چیز خرید نمایید غرض استقلال عزم

حضرت بوقوعی کم نشد تا آخر به کتمان اسرار الهی می پوشیدند و هم در زمانه علالت جناب بیبی بی صاحبه
مرحومه که حال سوی مزاجی آن ممدوحه سابق نوشته ام باغوای چند کسان برآشفتند بدین خیال
که نقد و جنس آنچه از آن حضرت بود در قبضه جناب حافظ صاحب است وحالانکه نزد حضرت شیخ الاسلام
هیچ یک متاع دنیا نبود حضرت از اسباب دنیا چنان متنفر بودند که والی حیدرآباد دکن هرچند که خواست
که روپیه برای مصارف حضرت مقرر کنند هرگز منظور نفرمودند و بنوعی روا نداشتند پس جمع اسباب
دنیا چه می رسد روزی خدمت شیخ خواستند که بریت نامه برای جناب حافظ صاحب بدین مضمون
نوشته دهند که چیزی از آن من نزد شان نیست تا کسی بعد وفات حضرت شیخ الاسلام بجناب
حافظ صاحب دعوی نکند چراکه خود بباطن می دانستند که مردمان بعد من با ایشان عداوت خواهند
کرد و بدعوی خواهند برخاست و جناب حافظ صاحب هم فرمودند که این کار برای آن می کنم که رفع
فساد شود چنانچه خدمت شیخ بمضمون بالا وثیقه نویسانیدند و بر رئیسان خیرآباد خود پیش کردند
و فرمودند که بمهر خود شان مسجل سازند آنچنان شد یعنی مفتی عبدالواحد صاحب مرحوم و منشی کرم احمد
وغیرهما جمله اکابر خیرآباد بر آن مهر و دستخط خود ها ثبت کردند در آن شب بی بی صاحبه از سابق زیاده تر
شور و غل فرمودند میان صاحب قبله می فرمایند که من بخدمت حضرت قبله عرض کردم که حضرت امید بود
که از این تحریر فساد رفع خواهد شد بر عکس آن امروز زیاده تر شور و غل است شیخ الاسلام فرمودند
که بیخ فساد قطع شد بدین سبب اهل فساد برآشفته اند و هم در ایام مرض بی بی صاحبه از چند
خادمان حضرت که خدمت گزار بودند بدگمان شدند و خواستند که آنها از این جا بروند چنانچه آغا اسمعیل
مرحوم می گفتند که مرا نیز حکم اخراج شد نهایت غمگین برای رخصت بخدمت شیخ الاسلام حاضر
شدم خدمت شیخ وقت وداع بکمال شفقت فرمودند تا تعلق این حیات ست با جسم هم تعلق است
و چون رشته حیات دنیاوی گسسته شد در آن وقت بجز شما ها تعلق دیگر نخواهد ماند این کلمات شیخ
الاسلام برای تسکین مریدان خود بود که بوجه شدت علالت حضرت بغایت پریشان خاطر بودند
تا ایشان از وفات من شکسته دل نشوند و این هم اتباع خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود

که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز در ایام مرض کلمات رحمت و محبت نسبت امت مرحومه می فرمودند
و هم در ایام علالت دران زمان که خدمت شیخ در قصبه کیسری بودند و بمکان حضرت بی بی صاحبه قیام
می داشتند حضرت قبله عالم مولانا و مرشدنا حافظ محمد مسلم صاحب دامت برکاتهم به تشریف خلافت
و اجازت از خدمت شیخ الاسلام مشرف گردیدند چنانچه میر صاحب ناقل اند که حضرت در مکان بودند
و پرده بران فروهشته بود و بعد پرده بقدری فاصله قناعتی استاده بود و متصل آن جای
دان خس بعرش بود که ادویه وغیره حوائج خدمت شیخ درانجا تیار کرده می شد عرق وغیره درانجا بر آتش
نهاده بود من برای افروختن آتش درانجا بودم چون نصف النهار شد همان جا بر سر پرده
غلطیدم و غنودگی مرا درگرفت همینکه بیدار شدم آواز تکلم حضرت بسمع من در رسید برخاستم و قریب
قناعت آمدم و دیدم که مرزا سردار بیگ صاحب و آغا اسمعیل صاحب مرحوم باین قناعت و پرده
استاده اند و حضرت حافظ صاحب دامت برکاتهم نزد شیخ الاسلام درون پرده هستند و شنیدم
که میان صاحب عرض می کنند که حضرت لیاقت این کار ندارم خدمت شیخ فرمودند که الله تعالی
لیاقت خواهد داد باز میان صاحب عذر کردند که خدمت شیخ دانم از چنین امور ناراض می شدند
حضرت فرمودند که همین ست سنت پیران و همین طریقه از پیران عظام جاری ست باز میان صاحب
عرض کردند که حضرت میفرمودند که بیعت گرفتن کسی را سزاوار ست که مریدش هر جا که باشد خبر
گیری او کند و حضرت می دانند که مرا این لیاقت نیست شیخ الاسلام فرمودند که الله تعالی دست
چنین کسی بر دست شما خواهد رسانید که بسبب کشش نجات ما و شما گردد پس میان صاحب سکوت کردند
بعده طشت که حضرت دران رفع حاجت می فرمودند میان صاحب بدست گرفته بیرون
پرده تشریف آوردند مرزا صاحب و آغا صاحب که از ابتدا پس پرده این تقاریر می شنیدند
بمیان صاحب قدمبوس شدند و مبارکباد این مرتبه جلیله دادند میان صاحب که تعلیم
کرده خدمت شیخ هستند در کتمان در عهد خود نظیری ندارند طشت را بر زمین نهادند
و دست بسته هر دو صاحبان گفتند که من لیاقت این کار ندارم مفسده دیگری را ازین حال

مطلع نسازید و باز طشت برداشته قصد بیرون آمدن نمودند من بر جای خود واپس آمدم راوی
موصوف می گویند که من فقط سه بار عذر میان صاحب و ارشاد خدمت شیخ الاسلام شنیدم
و نمی دانم که ابتدای آن چه بود و آغا صاحب مرحوم نیز همین مضمون را به تغیر بعض الفاظ بیان نمودند
لیکن معنی و حاصل کلام واحد بود لیکن این قدر زیاده گفتند که حضرت چیزی بطور خرقه بحضرت
میان صاحب هم داده اند الا این امر از آغا صاحب دریافت نکرده ام که همون وقت یا بوقتی
دیگر و مرزا صاحب نیز روزی بر سبیل تذکره پیش میان هادی حسن صاحب تصدیق این
مضمون علی رؤس الاشهاد کردند چند منکرین خلافت حضرت حافظ صاحب قبله که وجود منکرین هم
سنت خلفای اول جناب رسالت است آنوقت در انجا موجود بودند بدین وجه مرزا صاحب
موصوف خشمگین شده فرمودند که ما یان که بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده ام اثبات میکنیم شهادت
می دهیم این عجب کسان هستند که بلا دلیل انکاری نمایند و هم میر صاحب نقل می کنند که خدمت
شیخ در ایام مرض قریب زمانه وصال اکثر بعد از ادای نماز باز می فرمودند نماز پڑھا دو خادمان
عرض کردند که خدمت شیخ نماز فریضه این وقت ادا فرموده اند شیخ الاسلام ارشاد می کردند همین
پھر پڑھا دو این کمال شوق بود در عبادت و اتباع سنت و چون نباشد که نماز عبادتی است که نبی کریم
نسبت آن فرموده اند قرة عینی فی الصلوة هر که پیرو آن سرور عالم است در هیچ حال ترک نماز
نمی کند و آنها که با وجود صحت عقل و ثبات هوش ترک صلوة می کنند گو در لباس فقر باشند
ره زن خلق اند نه رهبر بی اتباع خیر الانام علیه الصلوة والسلام راه وصول حق نیست چنانچه
سعدی علیه الرحمة میفرماید ٭ مپندار سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفی ٭
اندرین معنی مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند که روزی در ایام مرض وفات خدمت
شیخ از من پرسیدند که نماز خوانده ام عرض کردم که حضرت بظاهر نخوانده اند فرمودند که سبحان
الله شما مولوی هستید و اینچنین می گوئید سوای این نماز دیگر کدام نماز است راقم گوید غفر الله ذنوبه
که فی الواقع نماز همین است که بر اوقات معینه پنج گانه بگزارد و نقش از اعضای جسمانیه فرض است

وآنچه از باطن تعلق دارد آن مراتب و مقامات قربست که واصلان حق را حاصل می شود و از حصول انحالات این نماز که بر ظاهر جسم فرضست ساقط نمی شود و الا حضرت سید عالم را که در قرب خدا بالاتر از جمله مقربان خدا هستند ضرورت ادای ارکان این نماز ظاهری نمی بود الله جل شانه بر محبوب خدا سوای این نماز پنجگانه نماز تهجد هم فرض کرده بود و آنحضرت دائم برین نماز ظاهری مواظبت نمودند پس دیگری کیست که حصول قرب خدا نماز از ذمه او ساقط گرداند البته اگر مجذوبست و بسبب غلبه سکرات محبت عقل ظاهری ندارد احکام شرعی که بر صاحب عقلست بر او چون مجنون جاری نخواهد شد بقول مولانای روم رحمة الله علیه بر ده ویران خراج و عشر نیست ٭ و این نقصانست مر مقربان را نه کمال مجذوب در اولیا الله همچنانست که مجنون در ایمان ٭ میر صاحب میگویند که چون زمانه وصال شیخ الاسلام رسید یعنی تاریخ هجدهم ذیقعدة الحرام گذشت و شب نوزدهم که شب پنجشنبه بود در آمد بعد غروب آفتاب شیخ الاسلام بجانب چپ غلطیده بودند و شغل جهریه بکمال عجلت در آن وقت جاری بود من بحافظ تراب علی صاحب مرحوم گفتم که معلوم می شود که همین ست وقت وصال که خدمت شیخ شغل باین نهج میفرمایند درین اثنا حکیم کلو صاحب مرحوم آمدند و همدمان گفتند که حضرت را باین جانب کرب معلوم میشود و بر جانب یمین بکنید پس همه خدمت شیخ را بر جنب یمین کردند گویا که شیخ الاسلام را انتظار همین سنت سنیه خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود فی الفور واصل حق شدند و به اصل الاصول پیوستند هنوز وقت عشا کامل نامده بود که آن نیر سپهر هدایت این عالم ظلمانی را وداع کرده نقاب بر رخ پرنور بر کشیده و راه ملک فانی را در نوردیده از مطلع بقا بعالم جاودانی طالع گردید غبار غم و الم بر بنها دخلائق بر نشست و آه و ناله از درون دلها بر خاست که اینچنین آفتاب رشد و هدایت در پرده شد و چنین سلطان گدا پرور از ما کناره کرد شعر

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد ٭ روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد ٭

چون آن شب غم در گذشت بتاریخ نوزدهم سامان تجهیز و تکفین کرده شد راسے الکثرے

از اهل قرابت شیخ الاسلام این بود که خدمت شیخ را در قصبه کیمری که مولد آنحضرت است برند
و بجوار جد امجد شیخ الاسلام حضرت شهید امیان صاحب دفن نمایند لیکن جناب خلیفه برحق
حضرت حافظ محمد اسلم صاحب ادام الله برکاتهم مانع آمدند و فرمودند که این فعل در شرع شریف
هم ناجائز است و کسی از پیران ما نیز این فعل نکرده است هر جا که انتقال کرده اند همان جا مدفون
شده اند پس جمله خادمان برای حضرت موصوف موافقت کردند لهذا در صحن دروازه مکان مسکونه
خدمت شیخ قبر کندیدند و جنازه مبارک را بعد غسل و کفن بدر از حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره
بردند و همان جا نماز جنازه خوانده شد و بعده بدر از حجره خدمت شیخ مخدوم سید نظام الدین عرف
اسد دیا قدس سره آورده اند پس هجوم خلائق بود گرفتن جنازه مبارک بدقت تمام بسر می شد و از آنجا
بعد فن شریف آورده آن گنجینه اسرار الهی را بسپردند خاک مستور ساختند ای دریغا ای دریغا دریغ +
آفتابی گشته پنهان زیر میغ والآن آن مقام مقدس زیارتگاه خلائق است اول آن مقام تنگ
بود و بعده مکانات که در گرد و پیش آن بود گرفته انرا وسیع ساختند اول حضرت حافظ صاحب قبله
بجانب چپ مزار شریف مسجد سه خس پوش بنا کردند و مزار شریف را هم خس پوش نمودند مدتی
همین صورت ماند بعده مرزا فتح الله بیگ که از امرای دکن هستند و مرید مولوی حسن الزمان صاحب
مبالغ برای تعمیر مزار شریف فرستادند و همین مرضی حضرت حافظ صاحب قبله بود که اول مسجد
تعمیر شود الغرض از روپیه مرزا صاحب حضرت حافظ قبله در سنه ۱۲۹۵ مسجد پخته تعمیر فرمودند بعده در سنه ۱۲۹۶
هجری ماه ذیقعده بعد فراغ عرس شریف بنای روضه مقدسه داده شد و در سنه ۱۲۹۷ هجری ابتدای
تعمیر شروع گشت اول کسیکه برای تعمیر مزار پرانوار مبالغ فرستاد حکیم وزیر علی صاحب هستند از مریدان
سکنه حیدرآباد دکن بعد از آن مرزا اشفاق بیگ صاحب که از امرای دکن هستند و از منتسبان سلسله
علیه حافظیه و برادر حقیقی مرزا سردار بیگ صاحب در این کار خیر مال خود صرف کرده زاد آخرت بدست
آوردند و باقی دیگران از اخوان وغیره هم حسب استطاعت خود در این کار شریک شدند الغرض از
چند سال تعمیر مزار رحمت آثار می شود لیکن هنوز که سنه ۱۳۰۰ هجری است ناتمام است

که سال طبع این کتاب است بست دری گرد روضه شریفه از مبالغ گذرانیده شمس الامرا نواب خورشید جاه بهادر رئیس حیدرآباد دکن دام اقباله شروع گردیده الله تعالی چنانکه دل میخواهد بانجامش رسانند بعد وصال شیخ الاسلام بروز سیوم که تقریب سیوم بود بعد فراغ تقریب مردمان باهم دیگر مشوره کردند که صاحب سجاده شیخ الاسلام قرار دهند بعضے خواستند که میان محمد صاحب برادر خورد شیخ الاسلام بر این منصب مقرر شوند و بعضے دیگر برا از بنی اخوان خدمت شیخ تجویز کردند آخر کار چون صلاح بر کسی قرار نیافت بعض اقربائی شیخ الاسلام که مدعی این منصب جلیله بودند قرار دادند که وقت چهلم جمله عزیزان سکنای کیمری هم جمع خواهند شد انوقت کسی باتفاق رای همه ها بر این منصب مشرف خواهد شد و بجز چند خادمان خاص کسی برین سر آگهی نداشت که خدمت شیخ در عالم حیات خود حضرت حافظ صاحب قبله را این منصب جلیله عطا فرموده اند و نه حضرت حافظ صاحب اظهار این امر روا می داشتند بسبب کمال ترک و تجرید و اخفا که در مزاج مبارک حضرت شان هست مگر کرده خاصان خدا را که می تواند گردانیدن خود بخود بهمان بوقوع آمد که مرضی خدمت شیخ بود و در حقیقت این از کرامات شیخ الاسلام هست که درین پرده بوقوع آمد یعنے ابعد گفتگو اہل خیرآباد صاحبزاده ولی محمد صاحب از خادمان استانه ملک شهیانه حضرت قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه که مرید شیخ الاسلام بودند و دران وقت حاضر میان محمد اعظم صاحب قبله گفتند که صاحبزاده صاحب قریب من بیائید چون حضرت میان صاحب نزد شان رفتند صاحبزاده موصوف فرمودند که این حضرات را اختیار است هر کرا خواهند در خود صاحب سجاده سازند الا نزد ما کسی مستحق این منصب جز شما نیست پس صاحب سجاده و قائم مقام شیخ نزد ما شما هستید و دوپٹه و کلاه گوشوار بر سر حضرت حافظ صاحب قبله بستند جمله مریدان شیخ الاسلام را همین امر بدل منظور بود چرا که خدمت گذاری حضرت حافظ صاحب مر خدمت شیخ را و ریاضات و مجاهدات و ترک و تجرید جناب شان و توجه و عنایت شیخ الاسلام نسبت جناب ممدوح بنظر خود دیده بودند لهذا فی الفور همه ها بر این امر متفق شدند و قائم مقامی حضرت حافظ صاحب قبله را بجان و دل قبول کردند و نذر خلافت

که علامت قبولیت خلافت ست بخدمت میان صاحب گذرانیدند و اجماع جمله مریدان حضرت
که در انوقت حاضر بودند بران منعقد شد و از غائبان هرکه شنید بدل و جان بگزید خادمان خدمت
شیخ آنها که بحسن عقیدت و زهد و ورع بمریدان حضرت ممتاز بودند قبل از وقوع این امر میان صاحب
را قائم مقام و خلیفه شیخ الاسلام می دانستند چنانچه برادرم مغفور عبد الواحد خان صاحب
بمن گفتند که چون خبر انتقال حضرت بجناب عمی واجد علی خان صاحب مرحوم که از جان نثاران
خاص شیخ الاسلام بودند و به زهد و ورع و ترک و تجرید معروف و موصوف رسید بمن فرمودند
که برویه برای تعزیت شیخ الاسلام در خیرآباد چون بخیراباد بر آستانه شریف رسید جمله صاحبزادگان
را تعظیم کنید و بحافظ محمد اسلم صاحب انظرالقه بعمل آرید که به خدمت شیخ می بایست کردن الغرض
چون وقوع این امر خلافت بدین نمط بظهور آمد مدعیان این منصب و اعوان و انصار ایشانرا
بس گران آمد چنانچه در فاتحه دهم چون اجتماع جمله عزیزان گشت مدعیان خلافت بر انعقاد خلافت
معترض شدند و بمیان صاحب قبله پیام فرستادند که این خلافت بچه طور منعقد گشت مریدے
از مریدان شیخ الاسلام بحضرت حافظ صاحب عرض کرد که من می روم و جواب این پیام میگویم
چنانچه وی برفت و جواب داد که این خلافت مثل خلافت سیدنا امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی
الله تعالی عنه انعقاد یافت عجب که شما اہل سنت هستید و برین خلافت اعتراض می کنید مایان
که مرید و غلام شیخ الاسلام هستیم هرکه را از خاصان خدمت شیخ مستحق این منصب می دانستیم
او را بسرداری خود برگزیدیم شمارا اختیار هست هرکه را خواهید در خود صاحب سجاده
سازید لیکن آن سجاده نشین برای شما خواهد شد نه برای مایان الغرض مدعیان خلافت
چندی بحضرت میان صاحب قبله بس عداوتها کردند و مخالفتها نمودند قریب بآنکه بعض
کسان بحضرات ختنین رضی الله تعالے عنهما کرده بودند الا حق حق هست و از سعی کسے
ابطال آن نمی شود آخر کار همان کرده شیخ الاسلام در این پرده برقرار ماند و در حقیقت
این هم سنت سنیه حضرت نبوت بود که بعد وفات خدمت شیخ که مظهر آنحضرت علیه الصلوة

والسلام بودند بوقوع آمد و الحال کسی را در خلافت حقه حضرت حافظ صاحب خلافی نمانده حق بر کرسی
نشست صدہا کس بدست مبارک آنحضرت داخل سلسله علیه حافظیه گردیده اند و می شوند الله
تعالی ذات بابرکات حضرت شان را تا دیر بر سر مایان سلامت باکرامت دارد و بعیوض
شیخ الاسلام آنجناب را بمقامات قرب پیران عظام رساند و از آنحضرت سلسله علیه حافظیه
را تا قیام قیامت قائم دار آمین یا رب العالمین بجاه سید المرسلین و اگر حاسدان باین همه
در خلافت حضرت حافظ صاحب قبله انکاری پیش آرند آنها منکران خلافت شیخین می مانند
رضی الله عنهما داز خدمت شیخ الاسلام و حضرت خلیفه صاحب درین امر هم سنت جناب
رسالت مآب و حضرات خلافت انتساب ادا می شود میان سید خادم حسین و میان
هادی حسن باتفاق روایت کردند که تا مدتی بعد وفات حضرت شیخ الاسلام در حاطه مزار
شریف وقت شب آواز رفتار مردان معلوم می شد لیکن کسی بنظر نمی آید و بعض اوقات
نعلین هم دیده می شد لیکن شخصی دیده نمی شد به شبی مسمی دولت بر آواز رفتار آواز
داد که کیست بمجرد آواز دادن در افتاد و منهدم شد و از ان روز آواز رفتار هم شنیده نشد
و هم میان هادی حسن صاحب میگویند که یک مرتبه حضرت حافظ صاحب قبله جانب ردولی
بعرس حضرت مخدوم شیخ عبد الحق قدس سره رفته بودند وقت شب من در خانه می خوابیدم
و دولت در پهاٹک بود وقت صبح کسی در مسجد مزار شریف اذان صبح در داد من و جمله اهلخانه آن
آواز را شنیدیم و دانستیم که مسمی مدار بخش که از مریدان شیخ الاسلام هستند شاید آمده اند
چون روز شد بدولت گفتیم که مدار بخش آمده بودند کجا هستند وی گفت که کسی درین حاطه
نامده من وقت صبح باب را بند یافتم چنانکه بشب بند کرده بودم لیکن من هم وقت صبح شنیدم
که کسی در مسجد اذان گفته ندانم که بود این امور از جمله اسرار و کرامات شیخ الاسلام است
حالش عالم الغیب داند لیکن بظاهر چنان معلوم می شود که این چنین افعال از جنیان خواهد بود
در ابواب سابق نوشته ام که جنیان هم بدست حق پرست خدمت شیخ بیعت و ارادت می داشتند

پس بمقتضای ارادت حاضر می شدند واللہ اعلم بالصواب و تصرفات خدمت شیخ ما این دم هم چنان جاری است و خواهد ماند حافظ علیه الرحمة می فرماید شعر هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت ست بر جریده عالم دوام ما۔ عابد علیشان نقل میکند که من در جانب شمال بموضعی بودم که تاریخ عرس شریف حضرت شیخ الاسلام رسید بقصد شرکت عرس شریف از انجا روانه شدم چند کروه خیر آباد باقی بود که شب درآمد چون عالم تاریک شد من راه گم کردم و تنها بودم پس پریشان شدم که الٰہی چه کنم و راه از که پرسم و بچه طور بعرس مولای خود رسم چون رهنمای بنظر نامد چاره کار جز این ندیدم که توکلا علی اللہ لگام مرکب خود از دست گذاشتم که بهر طرف که خواهد برود مرکب روان شد خیلی راه طے کرده بودم که نشان آبادی موضع دیده شد بدل خوش شدم که از آبادی سراغ راه هم خواهد رسید همین که داخل آبادی شدم دیدم که شخصی لباس سفید پوشیده استاده است دانستم که مسلمان خواهد بود نزدیک وی رفتم و سلام گفتم ایشان آواز من بشناختند و نام من گفتند که فلان هستے آنوقت من هم شناختم که منشی محمد حسین مرحوم هستند غرض باهم ملاقات گردیم ایشان از من پرسیدند که شما درین وقت کجا آمدید گفتم بعرس خدمت شیخ می رفتم راه گم کرده و درینجا خود بخود بلا قصد رسیدم ایشان گفتند که این تصرف شیخ الاسلام ست رضی اللہ تعالی عنه من هم قصد شرکت عرس شریف داشتم لیکن از تنهای متردد بودم خدمت شیخ شما را بمن رسانیدند پس من و ایشان متفق شده بمقام مقصود که ملجائی ما یان بود رسیدیم همچنین صدہا کرامات از خدمت شیخ مدام بظهور می آید هزارها مردم در ایام عرس شریف بر آستانه حاضر می شوند و بجہ شیخ الاسلام اللہ تعالے جل جلاله حبیب تمنای آنها را بگلهای مراد پر می کند چونکه درینجا ذکر استعانت از اولیاء اللہ و فیوض آنحضرات بر اهل زیارت در آمد لهذا مناسب وقت توضیح این مسئله حسب عقیده خود می کنم و این رساله شریف را بهمین مضمون ختم می سازم باید دانست نزد محققین اهل سنت ثابت ست که اولیاء اللہ هرگاه که خود را در راه طلب خدا فنا مے سازند حضرت الوهیت جل جلاله که قادر و توانا ست بفحوائے من کان اللہ کان اللہ له نمونه

صفات خود در ایشان خلق می فرماید پس درین وقت ایشان مظاهر حق می شوند حدیث قدسی
کنت سمعه و بصره الی آخره بر مظهریت ایشان برهان قاطع است مولانا جامی قدس
سره العزیز در لوائح شریف در تعلیم سلوک می فرمایند پس می باید که بکوششے و خود را از نظر
خود به پوشی و بر ذاتی اقبال کنی و بحقیقتی اشتغال نمائی که ذرات موجودات همه مجال جمال او یند
و مراتب کائنات مرایای کمال او و برین نسبت چندان مداومت نمائی که با جان تو در
آمیزد و هستی تو از نظر تو برخیزد تمام شد ارشاد مولانا پس اندرین صورت کمال بنده همین
قدر است که خود را در طلب حق فنا می سازد و آنچه از قوت تصرف فی العوالم و مثل آن
باذن الله ازو ظاهر می شود همه قدرت القادر مطلق است لهذا قادر و توانا اوست و ما
سوای او جمله پیش وی عاجز الا در عاجزی ما محجوبان و حضرات مقربان بس عظیم فرق
است اگرچه در جمله موجودات ظهور اوست الا در ما این استعداد بعضے از صفات و اسماء
اوست و در اینها استعداد ظهور جمله صفات و اسماء الهی است چنانچه مولانا جامی رحمة الله
علیه در لوائح شریف بعد بیان حقائق الٰهیه و کونیه می فرماید بعضے ازین حقائق کونیه
را عند سریان الوجود فیها با حدیت جمیع شیونه و ظهور آثارها و احکامها استعداد ظهور جمیع
اسماء الٰهی ست سوای الوجوب الذاتی علی اختلاف مراتب الظهور شدة و ضعفا و غالبة
و مغلوبیة چون کمل افراد انسانے از انبیا و اولیا و بعضے را استعداد ظهور بعضے ست
دون بعضے علی الاختلاف المذکور چون سائر موجودات تم کلامه پس همین وجه در اولیا
کرام ظهور صفات و اسماء او تعالے شانه کامل می گردد و در ما محجوبان بسبب عدم استعداد
قبولیت ظهور کامل صفات حضرت احدیت نمی گردد پس فرق میان ما و ایشان ظاهر لهذا ایشان ا
می کنند که نزد ما یان ناممکن ست چراکه در ایشان ظهور قوت الٰهی می شود چنانچه امام حجة
الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه این مضمون را درین پرده در کیمیای سعادت ادا فرموده
اند که دلے بعد فنا چون بمرتبه کمال می رسد عین جمله اجزای عالم می شود پس چنانکه ارواح

بایان در اجساد مایان تصرف می کنند ارواح کاملین در تمامی اجزای عالم تصرف نمایند تم کلامه و چنانکه
ایشان از مایان قوی تر هستند دعای ایشان هم قوی تر و موثر تر است از دعای مایان معهذا
از راه رحمت ایزد جل شانه در کتاب خود مایان را برای مغفرت نبی کریم را بحضور خود وسیله
آوردن تعلیم فرموده و هو هذا وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ
الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا یعنی اگر از مومنان گناه سرزد شود و بیایند نزد تو ای
حبیب من پس استغفار کنند از من و دعای مغفرت کند برای ایشان رسول هر آئینه خواهند
یافت الله تعالے را قبول کننده توبه و رحم کننده هر گاه رب العزت خود مارا تعلیم فرمود
که وقت صدور گناه بجناب حبیب من توجهه نمائید تا از دعایش توبه شما قبول نمائم و بیامرزم
مارا باید بحضرات قرب را بحضرت الوہیت وسیله کردن و نبی کریم نیز همین مضمون تعلیم فرمود
چنانچه حاضر شدن نابینا بخدمت اشرفش و درخواست بینائی کردن از آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و تعلیم فرمودن آنحضرت او را دعا بوسیله خود بحضرت الٰہی کردن و توجهه به نبی
کریم آوردن و از آن دعا چشمانش روشن شدن که در کتب حدیث مروی است آن
برای مدعای ما کافی است پس هر گاه که توجهه بجناب رسول کریم از آیه قرانی و حدیث نبوی
سبب حصول مقصود ثابت گشت توجهه بجانب اولیاء الله که مظاهر و نواب حضرت نبوت
اند لاریب فیه جائز و سبب حصول مدعا ست چرا که فعلی که بجانب نائب کرده می شود جانب
منیب راجع می شود و از آیت بیعت این مضمون ظاهر و ہویدا است محتاج بیان نیست
و توجهه بجانب ارباب قرب چنانکه در حیات شان نافع است بعد وفات هم نافع زیرا که روح
انسانی را فنا نیست و این قوت قویه از صفات اوست چنانچه امام غزالی رحمه الله در
کیمیای سعادت می فرماید هر که در حیات سزاوار آن است که باو توجهه کرده شود بعد وفات
او هم توجهه کردن باوی درست و روا است و درین مضمون امام رحمة الله علیه قول امام شافعی
رحمة الله علیه نقل کرده که می فرمود مزار امام الائمه سیدنا امام موسی کاظم سلام الله علیه

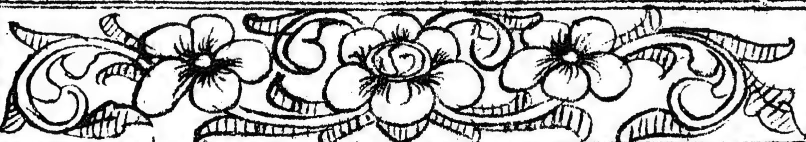
و علی آبایہ الکرام و اولادہ العظام برای حصول اہل حاجت حکم کبریت احمر دارد و تم کلام الامام
و حضرت مولانائے روم رحمۃ اللہ علیہ در وصف حضرات قرب می فرماید ابیات

صاحب دل آئینہ شش رو بود | حق دران از شش جہت ناظر شود
ہر کہ اندر شش جہت دارد مقر | کے کند در غیبِ حق یک دم نظر
گر کند رد وشش برائے او کند | ور قبول آرد ہم او باشد سند
چونکہ او حق را بود در کل حال | برگزیدہ باشد او را ذوالجلال
ہیچ بے او حق بکس ندہد نوال | شمۂ گفتم ز اصحاب وصال
موہبت را بر کف دستش نہند | وز کفش آنرا بمرحومان دہند
با کفش دریائے کل را اتصال | ہست بیچون و چگونہ در کمال
اتصالے کہ نگنجد در کلام | گفتنش تکلیف باشد والسلام

و ہم استعانت خواستن از خاصان خدا ثابت است از حدیث نبوی چنانچہ طبرانے
این حدیث نقل کردہ وان اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یعنے و اگر خواہد مدد
پس بگوید ای بندگان خدا اعانت من بکنید سہ مرتبہ و بعد نقل حدیث راوے
گفتہ بتحقیق این آزمودہ شد لیکن آنہا کہ از این قدرت حضرت الٰہی جل جلالہ کہ بندگان
خاص خود را باین مرتبہ می تواند رسانیدن و از استعداد خاصان است مرحومہ کہ ایشانرا
قوت قبولیت ظہور صفات حضرت الوہیت دادہ است غافل ہستند انکار تصرفات اولیا
کرام می نمایند و نمی دانند کہ ہرگاہ کہ آہن از مجاورت نار صفت نار پیدا می کند ہم در صورت
و ہم در اثر و نار صفت خود را کہ سوختن ہست در آہن ظاہر می کند اگر خاصان امت
مرحومہ محمدیہ کہ اخیار بنی آدم و بعد انبیا افضل از تمام عالم ہستند بسبب استعداد
ظہور جمیع اسمار الٰہی کہ این قوت قویہ ایشانرا ہم عطا کردہ آن قادر مطلق ہست از قرب

حضرت الوہیت جل جلالہٗ مظہر صفات او تعالے می شوند و آن قادر توانا نمونہ صفات خود را در ایشان ظاہر می سازد چہ عجب و درین عقیدہ شرک چیست فی الحقیقت انچہ از کرامات و تصرفات ہم در حیات و ہم بعد از وفات از اولیا کبار ظاہر می شود ہمہ ظہور قدرت اوست تعالے شانہ فضل ایشان ہمین قدرست کہ از خود رستہ اند و باحق پیوستہ لیکن منکران بفہم ناقص خود مدعای حضرات طریقت را نا دانستہ بر آنہا اتہام می کنند کہ صفات الوتعالے بر بندگان ثابت می کنند نعوذ باللہ من ذلک خدا خدا است و بندہ بندہ حضرات طریقت جملہ ماسوای اللہ را در معرض فنا می دانند و لباس وجود بر انہا عاریت می شمارند چہ جای شرکت بصفات خاصہ حضرت رب العزت مولانا جامی می فرماید در لوائح شریف ماسوای حق جل و علا در معرض زوال ست و فنا حقیقتش معلومی است معدوم و صورتش وجودیست موہوم دی روز نہ بود داشت و نہ نمود امروز نمودی است بے بود و ظاہر ست کہ فردا از وی چہ خواہد کشود پس اہل طریقت بہمین عقیدہ بہ مدد عشق و محبت بجد و جہد مراتب فناطی کردہ تا باصل خویش می رسند و واصل حق کہ اصل الاصول است می شوند شعر سکین حسن می گویدت اے وقت عشاق تو خوش ٭ گر من از ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا ٭ اللہ تعالے مرا و جملہ اہل اسلام را با خود خلوص و عقیدت صحیح مرحمت کناد و توفیق محبت و تعظیم جناب رسالت و مقربان حضرت نبوت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عنایت فرماید بجاہ سید المرسلین و اہل بیتہ الطاہرین و خلفاء الراشدین و اصحابہ الاکرین و اولیا امتہ رضی اللہ تعالے عنہم اجمعین آمین یارب العالمین

تمت



قطعه تاریخ وصال حضرت حافظ محمد علی شاه صاحب عرف خیرم علی شاه صاحب قدس الله سره العزیز از نتائج طبع وقاد مبدع قوانین بلاغت مخترع آئین فصاحت جناب مولوی هادی علی خان صاحب مؤلف کتاب هذا

شهی کز وجودش زمین را سزد | که از چرخ سبقت بعظمت برد
بود یادگار نبی و ولی | ز اسم و ز وصف آن گرامی ولد
بود ذات حافظ که از زهد و فقر | کند تازه تر گلشن اب و جد
ز چشم فلک دیده مثلش ولی | ندامم زمین زاده چون او ولد
ز عصیان کند پاک آلوده را | چو بیعت بدست شریفش کند
نماید جمال جهان آفرین | کسے را که دستش بدامن زند
ز رشش مرات حسن پاک ازل | دلش راز دان از ابتدا تا ابد
شب نوزده بود ذیقعده ماه | که سوی خودش خوانده رب احد
چو روح مصفی نهان شد ز خلق | خیم در سراپرده قرب زد
بجستیم هادی سنین وصال | بگوشش دلم هاتف آوازه زد
کناره گزید او ز عالم که تا | بخلوت بمطلوب واصل بود ۱۲۶۶ھ

قطعه تاریخ بنای مزار شریف جناب حضرت حافظ خیرم علی شاه صاحب قدس سره

بجستیم سال بنای مزار | سروشی دگر گفته بی جد و کد
بگردید بر قبر پاکش بنا | مزاری چو مشکات نور احد ۱۲

قطعه تاریخ ختم کتاب از نتائج طبع مولوی هادی علیخان صاحب مصنف کتاب هذا

پی نجات خودم حسب فهم خود هادی | درین کتاب نوشتم مراتب حافظ
چو ختم گشت سروشی بگفت تاریخش | بود دوا ر دل جان مناقب حافظ

در مطبع احمدی واقع کانپور بماه رجب المرجب ۱۳۰۵ هجری باهتمام شیخ محمد عبد الصمد صاحب منصرم مطبع طبع شد

ضمیمه روایات باب چهارم یعنی ارشادات

این روایات مرزا سردار بیگ صاحب بانی چند راویان نویسانیده بعد طبع فرستادند لهذا بطور
ضمیمه نوشته می شود۔ مولوی دیدار بخش صاحب فرمودند که چون خدمت شیخ الاسلام از ملک پنجاب بدهلی تشریف
واپس آمدند بمزار پر انوار حضرت قطب صاحب رحمة الله علیه فاتحه خواندند چون از فاتحه فارغ شدند عرض کردم که الحال حضرت
فتوحات باطنی بسیار حاصل کرده اند و از نعمات آلهی پر شده مگر ما هم ازان چیزی بدهند فرمودند (اب تو
درو جواٹھیا لاگ گئی) عرض کردم باز ما محروم مانیم فرمودند که ملنے نہ ملنے کا تو وہ مختار آپ ہی ہے پر تجکو چاہیے
کہ تنگ وہ دو لگی رہی یعنی طالب را باید که دست از طلب باز ندارد روزی حضرت شیخ الاسلام وقت درس مشکوٰۃ شریف
فرمودند که هر گاه ذکر قلبی پخته می شود ذاکر را فهم کلام حیوانات حاصل میگردد و در همین معنی فرمودند که حضرت شیخ اکبر روزی
در صحن مسجد جلوه فرما بودند و کسی از درس میداوند بسیار مردم جمع بودند زاغی بیامد و شور و غل کرد هر چند مردمان او را راندند
مگر نه رفت شیخ اکبر بیکی از حاضران فرمودند که بر درختیکه آشیانه این زاغ است و بچه ها نهاده کسی او را قطع می کند تو همراه این
زاغ برو او برفت زاغ گاهی در راه می نشست و گاهی می پرید تا دو کروه همین منظر راه طی کرد و بجائی رسید که در انجا درختان چند
بودند درویشی درختی برای لنگر خانه می برید که بران آشیانه آن زاغ بود و بچه ها دران نهاده فرستاده حضرت شیخ اکبر باو بگفت
که بنا بر این درخت را قطع مکن که این زاغ بخدمت حضرت شیخ استغاثه کرده است و خدمت شیخ منع فرموده اند از بریدن
این درخت روزی شیخ اکبر در صحرا بعد از فراغ حاجات بنماز مشغول بودند و حضرت شیخ الاسلام پس پشت آنحضرت بفاصله
نشسته بودند ناگاه دیدند که شیری از روبرو می آید میفرمایند که من بدل خود گفتم که حضرت پیش من هستند مرا چه بیم اول شیر بخدمت
شیخ خواهد آمد آن شیر چون نزدیک شیخ اکبر آمد سه بار دور حضرت سر بسجده نهاده باز واپس رفت شیخ اکبر بنماز مشغول ماندند
بعد از فراغ نماز بنا بر اخفای آن از من فرمودند شاه هوری صاحب دیدید که شیر از روبرو بیاید من خائف شدم و بدل
گفتم که درخت قریب است من بالای درخت خواهم برآمد که شیر بر درخت رفتن نمی تواند لیکن وی خود آمده برفت و
حال سجده کردنش بیان نه فرمودند روزی حضرت شیخ اکبر بر مادهٔ اسپ سوار براه می رفتند و مرکب را تیز می راندند
و شیخ الاسلام شکار بند بدست گرفته همپای آنحضرت می دویدند ناگاه فرمودند شاه هوری صاحب شما شعری
هندی یاد دارید خدمت شیخ این شعر عرض کردند که سوئے چمن جبکہ تو بے حجاب ہوگا ؏

هر ذره تجھ چمک سے آفتاب ہوگا ۔ شیخ اکبر بمجرد شنیدن این سہو امعلق شدند و تا دیر معلق ماندند صاحبزادہ میان محمد حسن صاحب نبیرهٔ حضرت شیخ کلیم الله جہان آبادی این هر دو روایت فرموده اند متعلق باب کرامت میان الہی بخش صاحب از خادمان آستانه حضرت قطب صاحب رضی الله تعالی عنه بیان کردند که روزی بمقامی از ملک پنجاب حضرت شیخ الاسلام مع همراهیان رونق افروز بودند شخصی سبوی شیر آورد من باین خیال که حضرت شیخ همیشه هر شی را از جانب راست تقسیم می فرمایند بجانب راست نشستم تا اول بمن رسد حضرت شیخ به تقسیم کنندہ فرمودند که از جانب چپ تقسیم کن او همچنان کرد با آخر چون نوبت بمن رسید هیچ شیر باقی نماند این امر برای تنبیه اوی بود از نجاست که مولانا روم رحمة الله علیه فرموده ؎ دل نگهدارید

ای بی حاصلان ۔ در حضور حضرت صاحبدلان ✦ مضمون متعلق به باب هفتم صاحبزادہ میان محمد حسن صاحب فرمودند که در ایام مرض که شیخ الاسلام دران وفات فرمودند روزی دست و پای حضرت می مالیدم درین اثنا عرض کردم که حضرت در دست مبارک درد چه نسبت ارشاد کردند که همچنان که گویا کسی استخوان را از اره می شگافد عرض کردم حال باقی جسم مبارک چیست فرمودند که تمام جسم مثل دنبل شده است و همه بدرد آلوده این علامت قرب حق ست که اهل قرب را بلا سخت تر لاحق می شود سبب قرب باین همه درد حضرت شیخ چنان بیاد خدا مستغرق بودند که جانب جسم التفات نبود بار بار برای رفع حاجات خادمان حضرت شیخ را بر میداشتند و خدمت شیخ اف نمی فرمودند و بجز کلمات شکر چیزی نمی گفتند

خاتمهٔ طبع

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله که این لآلی متلالی طریقت و درر غرر نصیحت مشتمله بر حالات و کرامات و ارشادات زبدة العارفین عمدة السالکین جناب مولانا الحافظ **محمد علی** صاحب خیرآبادی قدس سره الله الهادی موسوم به **مناقب حافظیه** بماه رجب سنه ۱۳۰۵ هجریه در مطبع برادرم مکرم حاجی

شیخ محمد یعقوب صاحب موسوم به **مطبع احمدی** واقع

کانپور از اهتمام نیازمند بارگاه احد محمد عبد الصمد حلیه

طبع در برکشید مطبوع اهل دل گردید

صحت نامه مناقب حافظیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	واه	واد	۲۴	۱۰	محبت	محب
//	۶	بود	پود	//	۱۶	علیادک	عیادک
//	۱۰	نیر	نینر	//	۱۸	تی	نی
۴	۹	الحبلی	ابجیلی	۲۵	۲	ایشان ادسان	ایشان نژادشان
//	۱۲	لوری	نوری	۲۷	۱۲	ارضاءعناد	ارضاه عناد
//	۲۰	کتت	کنت	۲۹	۲	نصیرمدین الدین	نصیرالدین
۵	۱۶	اعمی	اصمی	//	۱۸	فو	فر
//	۱۹	نعالی	تعالی	۳۰	۱۹	ورالدین	والدین
۶	۱۵	تادیده	نادیده	۳۱	۱	علو	عملو
۹	۷	آورده	آواره	۳۲	۱۳	رادست	رادستا
۱۰	۲۰	ماراج	تاراج	۳۳	۱	مرادرواقعه	مرادورواقعه
۱۱	۳	مفید	مقید	//	//	مستور	مسطور
۱۲	۳	بقار	لقار	//	۹	دنی فتدلی	دنی فتدلّی
۱۳	۴	باز	باز	//	۱۳	بشت	بست و
//	۱۸	اضحی	تااضحی	//	۱۵	العلیاد	العلیاو
//	۱۹	این	تااین	//	//	المتقین	المتبعین
//	۲۱	کردم	که بودم	//	۲۰	تشنج	تشنیع
۱۶	۶	زمردمان	ومردمان	۳۵	۷	نمی	نمی
//	۱۸	له	که	//	۱۶	گردد بازهوش	گردیدند و بازبهوش
۱۷	۵	النغات	التفات	۳۷	۱	شنیع	شده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸	۲	لعمر	بعمر
״	۶	دہ کالی آنحضرت	دکالی آنحضرت
۳۸	۱	یست	نیست
״	۲	قوت	فوت
״	۲۱	انفاق	اتفاق
۳۹	۴	شغال	اشتغال
״	۹	صل الله	صلی الله
۴۰	۶	واکردوردند	واکردندودیدند
״	۷	ست	ساقته
״	۱۴	حواست	خواست
״	۱۶	رانجا	درآنجا
״	۱۸	چیرا انار	چپاثار
۴۱	۱۷	الولہیت	الوہیت
״	۲۰	روزستہ	ورستہ
۴۳	۱	وطم	رقم
״	۳	باہیت	باہیبت
״	۸	بست ۹۲۷	بست ۵۲۷
״	۱۱	الملکة	الملة
۴۴	۱۴	دگر	واگر
״	۱۵	امت	است
۴۵	۲۱	یذکره	متذکره
۴۶	۱	مجتقت	مجتنب
״	۲	غروروقریب	غروروفریب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۳	چهار صدودو بیست ۴۲۰	چهار صدو بست ۴۲۱
״	۹	برادر	برا ور
״	۱۲	دو صدو ۲۹۹	دو صدو ۲۹۴
۴۷	۱	فیام	قیام
״	״	جیعی را	جمعی را
״	۴	ایل جبر	این خبر
״	۵	تنبه	تنبیه
״	۹	تشفا	تسفا
۴۸	۱۸	مولان	مولانی
۴۹	۹	دوار	وار
״	۱۲	فقتم	فقیه
״	۱۵	بجدیقه	بخدمت
״	۲۱	یاحدیقه	حذیفه
۵۰	۲	۷۶	۲۷۶
״	۹	مفاتیح العلوم محی فرسود	مفاتیح العلوم میفرمود
״	۱۶	بجوی	میجوی
״	۲۱	ایاهین	ایا برهمین
۵۱	۱۰	پدرعلی	پدر را علی
״	۲۰	بلرنیدند	بلرزیدند
۵۲	۱۸	چپر	پر
״	۱۹	بسرکت	ببرکت
״	۲۰	والستم	والنستم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲	پرداشت	پرداخت
//	۶	بسیار	بسیار
//	۸	بفرائید	بفرائید
۵۴	۲۱	پردختمند	پرداختند
۵۵	۱۲	الحسی	الحسن
//	//	تقرنه	ثقه
//	۱۶	به	بة
//	۱۷	ینذیب	جندیب
//	۲۰	الغبیری	العنبری
۵۶	۳	منقطعة	منقطعة
//	۱۹	لسن	حسن
//	//	ار	از
//	۲۰	بیران	پیران
۵۷	۳	خرره	خرد
//	۱۱	ترد	نزد
//	۱۸	حرقه	خرقة
//	۲۰	رئی	رائی
۵۸	۱۸	ونتیکه	وقتیکه
//	۲۱	کانزها	کارها
۵۹	۲	بحضورسالت	بحضوررسالت
//	۳	حضو	حضور
//	۹	عبدودرشت	عبدودرگشت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹	۱۰	غدیرغم	غدیرخم
//	۱۱	گزارند	گزاردند
//	۱۹	حکمت	حکمت
//	۲۰	سبب علم	بسبب علم
//	۲۱	مظاله	مظالم
۶۰	۲	دربارو	درباره
//	//	موالات	موالات
۶۱	۱۶	راه	راه
//	۱۸	ازمو	خیمو
//	//	لو	خیمو
//	۱۹	کسی	کی
//	۲۱	نخست	تهمت
۶۲	۷	خالفت	مخالفت
//	۱۸	النبی الاکریم	النبی الکریم
//	۲۰	المنصف	المتصف
۶۳	۱	[illegible]	ها
//	۷	سان شمار	جان شمار
//	۱۰	تقربه	تقرب
//	۱۴	برست	بروست
//	۱۶	انا	آنها
//	//	هدانه	هدایه
//	۱۸	انصالی	اتصالی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٣	١٠	ذلیت	عرونیت
٦٤	٨	طهرکرم	آن مظهر کرم
٦٥	١	حود	خود
//	٤	اولا	اولاد
٦٦	٥	نانا	نازل
//	٦	عندالله	عندالله
//	٧	طیبه	طیبه
//	٩	پرورهند	پرورنده
//	٢١	گی	خیری
//	//	وطغی	وماطغی
٦٧	١	بلیغ احکام	تبلیغ احکام خود
//	٥	بعضر	بعض
//	٦	العرت	العزت
//	٨	المجبوب	المحبوب
٦٨	٢	استرحت	استراحت
٦٩	٢١	نست	نشست
٧٠	١١	شخ	شیخ
//	١٢	یخ	شیخ
//	١٣	ازشخ	ازشیخ
٧١	١٩	والیتان	والیشان
//	٢١	سیخ	شیخ
٧٢	١٠	ماجه	آجه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٦	٥	حلا	حالا
٧٨	٢١	نشیدند	نشستند
٧٩	٣	خصرت	حضرت
٨٣	٨	ستاه	شاه
//	١٣	تیخ	شیخ
//	١٥	بتشیخ	بشیخ
٨٦	١٣	ا	تا
//	١٨	والیه	واهیه
٩٣	١٧	سلمانیه	سلیمانیه
٩٥	٢١	طرق	طریق
٩٨	٥	وتابب	وتائب
//	١٣	صعت	ضعف
١٠١	١	خوده	خورده
١٠٢	١٧	الملةالدین	والملة والدین
١٠٨	١٥	رجر	زجر
١٠٩	١٣	کملل	کمال
١١٠	٣	ملا	هلا
//	١٣	ابواب	بوابه
//	١٦	ساب	صاحب
//	١٨	میرالمحمد علی	میر محمد علی
//	١٠و١١	کسیه درسفر	کسے در سفر
١١٤	٢	حالتی	حاسلته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۳	۱۶	بفتصدوبفتاد	بفصدوبفتاد
۱۱۴	۱۷	یاذکار	یاذ کار
۱۱۶	۲	برسید	پرسید
۱۱۹	۱۶	چیزی میشود	چیزی نمیشود
//	۱۷	ذکی	ولی
۱۲۱	۱۳	بقصد	قصد
//	۱۹	عوش	غوث
۱۲۲	۱۶	نیارد	نیاورد
۱۲۲	۱۶	صیحت	صحت
۱۲۳	۲	یادصل	باوصل
۱۲۴	۱۷	بلائکه	بلائیکه
۱۲۵	۷	وزسے	روزسے
۱۲۶	۱۴	ذونیان	ڈونیان
۱۲۷	۱۱	هم	هم بود
۱۲۷	۱۱	دره	درباره
۱۲۸	۵	فروند	فرمودند
//	۱۰	کفایت صاحب	کفایت الله صاحب
۱۲۹	۲	درتیراباد	درخیرآباد
۱۳۲	۲۱	کمیه	عیبه
۱۳۴	۱۶	احیاط	احتیاط
۱۳۵	۱	اززباش	اززبانش
//	۴	سترا	سترا
//	۵	کدامی مجدد	کدامی مجدد بیچ هم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۴	نقر نود	[illegible]
//	۱۹	لی	مثی
۱۳۷	۳	از	از نام
//	۱۴	احترار	احتراز
۱۳۹	۲۰	حقیت الجماع	حقیت اجماع
۱۴۰	۱۲	اتلع	اتباع
//	۱۴	ابتغو	ابتغوا
۱۴۱	۱۲	نمار	نماز
۱۴۴	۱۲	ارشا	ارشاد
۱۴۵	۷	سخصے	شخصے
۱۴۶	۱	دسته	خاسته
//	۳	خضرت	حضرت
//	۱۱	مسحسن	مستحسن
//	۲۰	ابفید	بقید
۱۶۰	۱۳	خوبی	خوفی
۱۶۲	۸	دولق	رونق
۱۶۴	۳	یاخدبکه	یاخذبکم
//	۷	رودموجم	درمعجم
۱۶۵	۱۷	رواتی	روایتی
۱۶۶	۶	صیحت	صحت
//	۱۲	وعنایته	وصایته
۱۶۷	۳	طلب تفنیش	طلب و تفتیش
//	۸	ناقبل	ناقبلے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۶	۱۴	انجاب	انجناب
۱۶۸	۱	نا	تاد
۱۶۹	۱	نم	تم
//	۱۲	سراب	سراب
//	۱۹	بہتا	بقا
//	۲۰	زنگے	بزرگے
//	//	شنید	شنیدند
//	۲۱	قوموا	قوموا
//	//	ندر	ندا
//	//	نفر	نزد
۱۷۰	۱	وارقضو	وارقصوا
//	۱۲	ابعضہ	ابعضی
۱۷۳	۱۴	بشیر	ببشر
//	۱۸	معبودن	معبودان
۱۷۴	۱۶	سب	است
//	۱۹	قشتنم	نشستنم
۱۷۶	۲۰	عبدالزاق	عبدالرزاق
۱۷۸	۱۱	فردردعا	فرودوها
۱۷۹	۱۰	مرضہ	مرضا
//	۱۱	گردند	کروند
//	۱۳	بگونید	بگوئید
//	۱۵	غل	عمل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۷۹	۱۶	فیق	فیق
//	۱۷	اوشاد	ارشاد
//	۱۸	یجب	بجب
//	۲۰	نیست	فیست
//	۲۱	ورزی	روزے
۱۸۰	۵	گو	گوید
//	۲	سریف	شریف
//	۱۷	شرے	شرع
۱۸۱	۱۷	شپ وروز	شب و روز
۱۸۲	۴	وَنرنہ	وَزنہ
۱۸۳	۳	اطیالبان	بہ طالبان
//	۵	یکبا	یکبار
۱۸۴	۹	شدة	شده
۱۸۵	۱۷	ابتلا	ابتلا
//	۱۸	بنید	بنیید
//	۱۹	فران	قرآن
۱۸۶	۱۸	پسندید	پسندیده
//	۱۹	کروند	کردن
۱۸۷	۲	ظاہرمشود	ظاہر میشود
//	۴	بابت	ثابت
//	۱۰	صغیہ	صغیر
//	۱۱	لی	فی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۷	۱۲	ر	را
〃	۱۴	قیاس ز	قیاس از
〃	〃	کرات	کرامات
〃	〃	شیخ	شیخ
۱۹۰	۲۱	طبیدند	طلبیدند
۱۹۱	۱	راچه	راجه
〃	۷	خصوصا	خصوصا
〃	۱۴	اسعیل	اسمعیل
۱۹۲	۳	نموند	نمودند
۱۹۴	۷	ما	عا
۱۹۶	۵	نگاه	نگاه
۱۹۸	۸	انوین	ازین
〃	۲۰	لیسن	لیسره
۲۰۱	۱۳	[illegible]	وایچنین
〃	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۲	[illegible]	۲۰۶	۲۰۲
〃	۷	سیومی	سیومی
〃	۱۴	قدم نجه	قدم رنجه
〃	۱۵	نهاده	نهاده اید
〃	〃	انها	اینها
۲۰۳	۱۹	عشر	حشر
〃	〃	لمعیت	بمعیت
۲۰۵	۱۳	طاری	تیاری
۲۰۶	۲۱	[illegible]	آنجناب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۷	۶	با	با
〃	۱۸	مهدی	مهدی
〃	۱۹	بجه	بچه
〃	〃	برای	برای
۲۰۸	۵	تانه	تهانه
۲۱۱	۱۶	مق	حق
〃	۱۹	سیفرودند	میفرمودند
۲۱۶	۱	کیفیے طاری	کیفیتے طاری
۲۱۶	۱۴	نقل	نفل
۲۱۸	۳	بر	بر
〃	۵	پرخاسته	برخاسته
۲۱۹	۱۲	شیخ	شیخ
〃	۲۱	نود	بود
۲۲۰	۳	نبنت	نیت
〃	۶	شیده	شیدا
〃	۹	ریخت	ریخت
〃	〃	طاری	ظرفی
〃	۱۳	که مولانا	که به مولانا
۲۲۲	۳	راچه	راجه
〃	۱۰	لکهنوا	لکهنو
〃	۱۸	خوستن	خواستن
〃	۱۹	خوستند	خواستند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۲	۲۱	دند	دهد
//	//	ازانجاله	ازانجمله
۲۲۴	۱۱	معجب	متعجب
//	۱۶	باهردند	سپردند
//	۱۹	روا	را
//	۲۰	بنود	بود
//	//	گرد	کرد
//	۲۱	امحد	امجد
۲۲۵	۱۴	اعصا	اعضائے
۲۲۶	۳	لقا	بقا
//	۱۶	اتر	اثر
۲۲۸	۹	کتبت	کتب
//	۱۰	که که همراه	که همراه
۲۳۰	۴	خود	خورد
//	۲۱	خیر	اخیر
۲۳۳	۱۹	ا	یا
۲۳۴	۳	خزد	خرد
۲۳۵	۳	برجوستم	برخواستم
۲۳۶	۲۰	نشاز	نماز
۲۳۷	۱۷	خدمد	خواند
۲۳۹	۱۵	نمیر	غیر
۲۴۱	۲۰	بریشان	پریشان
۲۴۱	۲۱	نبر	غیر
//	//	وسلام	والسلام
۲۴۲	۱۲	دایم	دائم
۲۴۳	۱۵	ففیر	فقر
//	۱۶	اتباع	اتباع
۲۴۴	۷	رست	راست
۲۴۶	۴	دکر	دگر
۲۴۹	۱	باین دم	تا این دم
//	۱۳	خوبخود	خود بخود
۲۵۰	۱۳	شیوه	شیوه تنها
۲۵۲	۳	زد	رو
۲۵۴	۷	ام	اُمّ
//	۲۰	دلجان	دل وجان
۲۵۵	۲۰	اودند	بودند
//	//	سیحا	شما
۲۵۶	۱۳	وپا این همه درد	وبا این همه درد
//	۲۱	دربرکشید	دربرکشیده

تمت

۷۸۶

اشتہار واجب الاظہار

سالکان طریقت اور عاشقان معرفت کو بشارت ہو کہ یہ اسرار شریعت کا گنجینہ اور نکات طریقت کا خزینہ یعنی رسالہ جامعہ برکات عالیہ موسومہ بہ **مناقب حافظیہ** جسکو خادم شریعت نبوی تبع طریقت مرتضوی مقبول بارگاہ لم یزلی جناب حافظ حاجی مولوی غلام محمد **ہادی علی خان صاحب حافظی** لکھنوی کشمیری نے بڑی محنت اور جانفشانی سے تالیف فرمایا اور حق تالیف عاجز کو ہبہ کیا۔ اس لیے امید ہے کہ کوئی صاحب بغیر اجازت حقیر قصداً اسکے چھاپنے یا چھپوانے کا قصد نہ فرماوین ان جسقدر نسخے مطلوب ہوں مقامات ذیل سے قیمت بھیجکر منگا دین اور بطمع نفع قلیل نقصان کثیر نہ اوٹھاوین۔ وما علینا الا البلاغ

تفصیل مقامات دستیابی نسخہ ہذا

عبد المجید صاحب حیدرآباد دکن قریب بازار [illegible] مولوی [illegible]	شیخ محمد عبد الصمد صاحب کانپور مہتمم مطبع احمدی	حافظ حاجی مولوی غلام محمد ولی صاحب علاقہ سیتاپور ملک اودھ موضع عالم نگر	حافظ محمد عبد الکریم صاحب تاجر کتب چوک بازار لکھنؤ	حافظ محمد عبد الستار خان صاحب تاجر کتب چوک بازار لکھنؤ

المشتہر

عبد المجید لکھنوی

۱۳۰۵ھ

ف
۲۹۷ ۶۹۷

۱۹۷ ــ

ہادی علی خاں

مناقب حافظیہ